



ذکر انصاف داری این دلیل بر کافیست و دلیل دیگر که در رد ...

خذلهم الله و اخزاهم جناب امام ثانی عشر ناموس اکبر عجل الله تعالی

و گران بها بود درین وقت جزوی چند بنظر رسید که یکی از

گمراهان بادیهٔ رفض و ضلالت و بی راهان هاویهٔ کفر و

جهالت سرگردان ظلمات فطانت تبرا و حیران مساوی

احتمالات مستبعده شتی ابتر ملک و اشوری دلال نظم خران

نوشتری تران سید عالیجناب فضل و کمالات ماب رشید الملک

بتشنیعات متکلفانه یاد و در آن کتاب سلطان سحبان

توجیح غیر وارد ایراد نموده آنچه در مذهب آن بی دین

رکین بود بآن پاکیزه آیین نسبت نموده بود بعد از تامل

در آن اجزا سخنان آن گمراه تمام واهی دیدم اصلا محتاج

نبود خصوصا آنکه صاحب کتاب جواب آن و وابت در طی

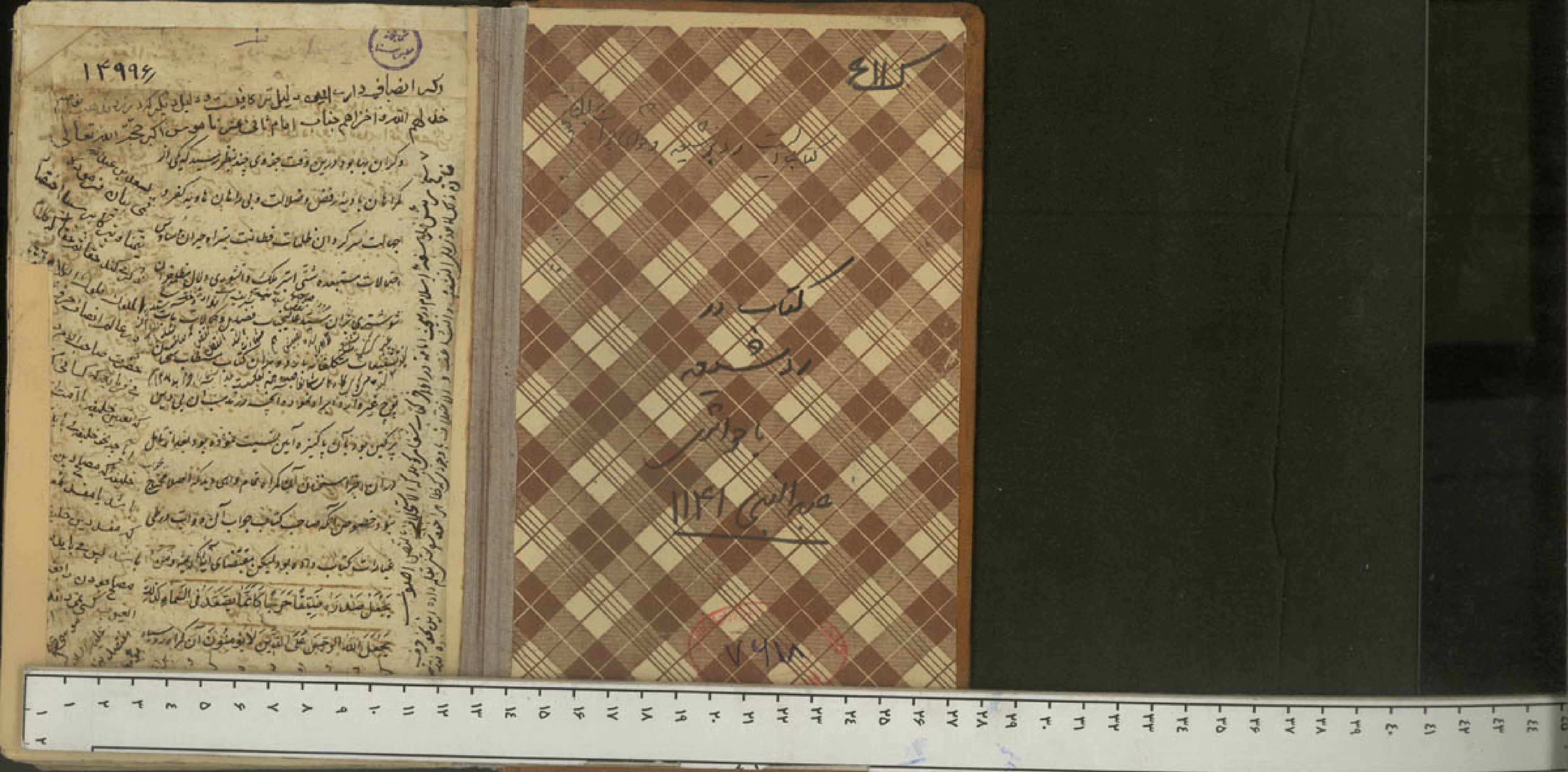
عبارات کتاب داده بود ولیکن بمقتضای آیهٔ کریمه و من

یجعل صدره ضیقا حرجا کانما یصعد فی السماء کذلک

یجعل الله الرجس علی الذین لا یومنون آن گمراه روسیاه

کتاب در رد شیعه با حواشی

عبدالنبی ۱۱۴۱



[illegible] جدا اشتند که ایشگروه مصلح دینست و ظاهر الصلاح بودن [illegible]

تحقیق جدیر طالب حق را همین قدر کافیست و این حقیر کلمات واهیه این ناصبی [illegible]
[illegible] بر سبیل اجمال جواب شافی کافی باستمداد ارواح مقدسه ائمه معصومین [illegible]
[illegible] چون آن غافل و زایل شده بعادت [illegible] خرافی نموده [illegible]
[illegible] اجزای آنچه کلمات [illegible] نقیض [illegible] آن [illegible]
[illegible] دانسته [illegible] بر ترتیب [illegible]
[illegible] بر چهار باب و خاتمه **باب اول** در فضایل عموم صحابه
[illegible] **باب دویم** در فضایل شیخین و حقیت خلافت
و امامت ایشان در رفع شبهات روافض **باب سیم** در فضایل
اهل بیت و آنچه از ایشان در مناقب و فضایل حضرت شیخین نقل
نموده اند و بصحت رسیده **باب چهارم** در دلایل [illegible]
که از روافض صادر شده که دلالت صریح بر بطلان مذهب
ایشان دارد **خاتمه** در تحقیق مذاهب اهل سنت و جماعت
است و در دو باب آنچه از کلام صاحب نواقض است که
عبارات او را نقل نموده و ترجمه نموده ایم و دو باب دیگر
را دلایلی که این حقیر مستحضر و متذکر آن بود و بخاطر فاطر رسید

الی [illegible] ملا [illegible] بجهت امور دنیا و طمع
دنیا [illegible] های نامربوط [illegible] شده ام والله یعلم اسکندر بیک منشی
صاحب تاریخ عالم آرا در تاریخش این نقل بهمین طرز نوشته والله اعلم بحقایق الاخبار

بجهت تکمیل کلام [illegible] را [illegible] زیاده [illegible] بر جا که
شبهه بود آنرا ایراد نموده بعون الله تعالی جواب [illegible]
[illegible] چون فرمان [illegible] بنفاذ [illegible] بود
[illegible] الامر الاشرف الاقدس الارفع الاعلی
[illegible] الملک العلام بعد الایام بفضله و کرمه
[illegible] الهی و [illegible] دولت [illegible] اعلی
سلطان صاحبقران و خاقان گیتی ستان [illegible] انام و کعبه
خواص و عوام قامع مراسم رفض و ضلالت باسط بساط عدالت
[illegible] اهل ایمان ماحی [illegible] کفر و طغیان [illegible] سلاطین
سلیمان مکین [illegible] بر روی زمین مقدمه جنود فتح
ظفر مقصد [illegible] افزای [illegible]
آرای سریر خسروانی و هو السلطان الاعظم و [illegible] الله فی العالم
[illegible] دولته و خلد الله [illegible]

ابو الحسن ... در ایام فرصت که ... مفصل ... در فضایل
حضرت شیخین و حقیت امامت ایشان و مناقب خلفا
حقیقت خلافت ایشان و فضایل اهل بیت نبوت و ...
شبهات شیطانی و تشکیکات نفسانی شیعه شنیعه و ابطال
کلمات مزخرفات و مقالات موهومات آن طایفه ضاله و الفرقه
... تالیف نموده شود و الله المستعان و علیه التکلان باب
اول در فضایل عموم صحابه و بزرگی شان ایشان و بلندی مکان
ایشان رضوان الله تعالی علیهم اجمعین ۲۶ آیاتی که در
فضایل ایشان واقع شده از انجمله این آیه کریمه است که
در سوره براءة است وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ
وَالْأَنْصَارِ یعنی پیشی گیرندگان بر عامه مسلمانان از مهاجران
که گروهی اند از اصحاب که از مکه هجرت نموده بمدینه رفته اند
و از انصار که گروهی اند که ساکن مدینه بوده اند وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ

بِإِحْسَانٍ و آنانکه متابعت کرده اند سابقان صحابه را بنیکوئی
تابعین مراد سایر صحابه اند که پس رو سابقان صحابه اند
لیکن هرکه متابعت ایشان کند تا روز قیامت داخل ایشان
شد پس عامه اهل سنت داخل است چه از حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم که سوال کردند که فرقه ناجیه از امت تو
کدام اند آنحضرت فرمود که هُمُ الَّذِينَ عَلَى مَا أَنَا عَلَيْهِ وَأَصْحَابِي
یعنی جماعتی اند که برین دینند که من و اصحاب من بران دین
هستیم و بروایت دیگر فرمود هم أهل السنة والجماعة
و بر هر تقدیر اهل سنت متابعان و پیروان اصحاب اند نه غیر ایشان
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ یعنی خشنود شد خدای تعالی
از همه اصحاب سابقان و لاحقان و خشنود شدند ایشان
از خدا وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ
و آماده کرده خدای تعالی بجهة ایشان بوستانها که میرود

قال الحزین فی قوله تعالی ... العزیز

فما لهؤلاء القوم لا یکادون یفقهون

حدیثا فاعرض فانه بذلک جدیر لعله ...

زیر درختان آن بوستان جویها و آبها خالدین فیها

ابدا ذلک الفوز العظیم جاوید باشند دران و همیشه

این است فیروزی بزرگ **و از انجمله** این آیه کریمه است که در

سورهٔ فتح واقع شده لقد رضی الله عن المؤمنین اذ

یبایعونک تحت الشجرة یعنی بتحقیق که خدای تعالی

خشنود گشت از مؤمنان وقتی که بیعت کردند با تو در زیر درخت

وایشان باصح روایات هزار و پانصد و پنجاه تن بوده‌اند از

صحابه که در حدیث جابر رض واقع شده که هیچ کس از ایشان

بدوزخ نرود و باتفاق اهل مذاهب خلفای راشدین و عشره

مبشره داخل درین بیعت بوده مگر عثمان رض که حضرت رسالت

او را بایلچی گری بمکه فرستاده بود پس حضرت رسالت صلعم

خواست که او نیز داخل درین بیعت باشد دست چپ خود

بجای عثمان رض داشت و بدست راست خود زده و فرمود

که عثمان محمد را بیعت میکند بتن و جان و مال و در آن روز

همهٔ اصحاب رشک بر حضرت عثمان بردند فعلم ما فی

قلوبهم پس دانست حق سبحانه آنچه در دلهای ایشان بود

از صدق و صفا فانزل السکینة علیهم و اثابهم فتحا

قریبا پس فرو فرستاد سکون و آرام بر دلهای ایشان

و جزا داد ایشان را بفتح نزدیک ... مغانم کثیرة

و هست خدای غالب و غلبه دهنده دوستان حکم کننده

بمغفرت دشمنان راقم حروف میگوید که این دو آیت

کریمه نص قاطع است بر آنکه حق سبحانه از زمره صحابه راضی

و ایشان از جناب حق راضی‌اند پس مشتی روسیاهان و

دلمردگان از فرقه که در میان ایشان فضولی نموده در اصحاب

قدح نماید و گوید که تمام اصحاب بعد از پیغمبر بیعت ابی بکر

کافر شدند چه حق سبحانه بعد از انکه از کسی راضی شد دیگر

بر و غضب نخواهد نمود **و از انجمله** این آیه کریمه است که در

در سوره فتح واقع شده والذین معه اشداء علی الکفار
رحماء بینهم تریهم رکعا سجدا وغلیظند بر کفار مهربان
مشفقانند بر یکدیگر می بینی ایشان را رکوع کنند گان وسجود کنند
گان یعنی در نماز یبتغون فضلا من الله ورضوانا
میطلبند این گروه یعنی صحابه کرام فضل حق سبحانه وخشنودی
او را ذلک مثلهم فی التوریة ومثلهم فی الانجیل
این است مثل صحابه کرام در توریة وانجیل کزرع اخرج
شطأه فآزره یعنی حال ایشان در اسلام چون
زرعی است که در اول بیرون آرد شاخک خود پس قوی
گرداند آن شاخ را فاستغلظ فاستوی علی سوقه پس سطبر
شود پس راست بایستد بر ساقهای خود اول دانه بود پس
خورد بآخر درختی گردد یعجب الزراع بشگفت آرد مر زارعان را
[illegible] قوت وسطبری وراستی وخوبی آن واین مثل بجهة آنست

که حضرت رسالت صلعم وصحابه کرام با اول دعوت اسلام
ضعیف بود هر چند بر امد قوت گرفت وسبب تعجب
عالمیان شد لیغیظ بهم الکفار تا خشم گیرند بر صحابه
کافران ولی دنیان وعد الله الذین امنوا وعملوا
الصالحات منهم مغفرة واجرا عظیما یعنی وعده
کرده است حق سبحانه آنان را که ایمان آورده اند واعمال
شایسته کرده اند یعنی صحاب کرام را آمرزش ومزدی
بزرگ این آیت دلالت بر کمال مدح ومنقبت صحابه کرام
دارد ونص است بر اینکه هر که صحابه را دشمن دارد کافر
خواهد بود واکثر علما حکم بتکفیر روافض ازین آیه نموده اند که لفظ
امام قشیری گوید هر که بر صحابه خشم گیرد وایشانرا دشمن
دارد داخل کفار خواهد بود وشیخ ابن حجر مکی گوید روی
عن مالک انه کان یکفر الروافض الذین یبغضون [illegible]

الصحابة قال الله تعالی لیغیظ بهم الکفار وهو
مأخذ حسن یشهد له ظاهر الآیة ووافقه الشافعی
وجماعة من الائمة یعنی مروی است از امام مالک که
تکفیر روافض نموده بدلیل این آیه که حق سبحانه میفرماید
لیغیظ بهم الکفار وهمین آیه دلیل حسن است در تکفیر ایشان
وامام شافعی وجمعی کثیر از ائمه تکفیر ایشان نموده اند چه از آیت
صریح مستفاد است که کسی که بر صحابه خشمگین باشد وایشانرا
دشمن دارد کافر است واز جمله آیه کریمه است که در سوره
انفال واقع شده والذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا
فی سبیل الله یعنی آنانکه ایمان آوردند وهجرت نمودند از
اوطان خود بمدینه طیبه وجهاد کردند در راه خدا والذین
آووا ونصروا یعنی وآن گروه که ایمان آوردند وجا دادند
مهاجرانرا ویاری کردند پیغمبر خدا را در قتال مشرکان اولئک

هم المؤمنون حقا یعنی گروه صحابه چه مهاجر وچه انصار ایشان
مؤمنان اند بحقیقت وراستی لهم مغفرة ورزق کریم
ایشانراست آمرزش از خدا ورزق کریم بهشت باشد درین
آیت عامه اصحاب را حق سبحانه وعده مغفرت وجنت
نموده وهمگی را مؤمن حقیقی خوانده میفرماید اولئک هم المؤمنون
حقا وروافض ایشانرا کافر میگویند درین صورت کلام ملک
علام را اذعان باید نمود یا بمفتریات روافض افمن یهدی
الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی فما لکم کیف تحکمون
واز جمله آیه کریمه است که در سوره توبه واقع شده الذین آمنوا
وهاجروا وجاهدوا یعنی آنانکه ایمان آوردند وهجرت
کردند از دیار خود یعنی مکه معظمه بمدینه مشرفه وجهاد کردند با مشرکان
فی سبیل الله در راه خدا باموالهم به بذل کردن مالهای
خود وبر غازیان وتهیه اسباب قتال ایشان وانفسهم

ودر باختن نفسهای خود در معارک جنگ أَعظَمُ دَرَجَةً

عِندَ اللهِ این گروه صحابه بزرگترند در درجه و مرتبه نزد

حق سبحانه وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ واین گروه‌اند یعنی

زمره صحابه ظفر یابندگانند بآرزوهای دو جهانی يُبَشِّرُهُمْ

رَبُّهُم بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَرِضْوَانٍ مژده میدهد ایشانرا

پروردگار ایشان برحمت خودش وخشنودی خودش از ایشان

وَجَنَّاتٍ لَّهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ وباغها وبوستانها در بهشت که ایشانرا

باشد ودران بوستانها نعمتهای دایم بی انقطاع خَالِدِينَ

فِيهَا أَبَدًا در حالتی که این گروه جاوید باشند دران بوستانها

همیشه إِنَّ اللهَ عِندَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ بدرستی که حق سبحانه

نزدیک اوست مزدی بزرگ برای زمره صحابه درین آیت

حق سبحانه عامه مهاجرانرا مژده رحمت وجنت ورضوان داده

واز انجمله آیه کریمه است که در سوره آل عمران واقع شده

فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ یعنی عفو کن از ایشان اگر

بالفرض از یکی از ایشان سستی وفتوری واقع شود وآمرزش بخواه

برای ایشان از خدا وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ ومشورت

کن با ایشان در امور این آیت دلالت بر کمال لطف

الهی در شان عموم صحابه دارد که پیغمبر را امر نمود باستغفار

برای ایشان ومشورت با ایشان واز انجمله آیه کریمه است

که در آل عمران واقع است فَالَّذِينَ هَاجَرُوا یعنی پس

آنانکه هجرت نمودند یعنی از مکه معظمه بمدینه مکرمه وَأُخْرِجُوا مِن

دِيَارِهِمْ وبیرون کرده شدند از منزلهای خود وَأُوذُوا

فِي سَبِيلِي ورنجانیده شدند در راه من وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا

وجهاد نمودند با کفار وکشته شدند در جهاد لَأُكَفِّرَنَّ

عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ هرآینه درگذرانم از ایشان بدیهای ایشان

وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

وهر آینه در آورم ایشان را بوستانهائی که میرود در زیر درختان
یا در زیر منازل آن جویها ثواباً من عند الله یعنی پاداش
باشد ایشان را پاداشی از نزد خدا والله عنده حسن
الثواب و خداست که نزد اوست مزد نیکو و از انجمله آیه کریمه
است که در سوره حجرات واقع شده واعلموا ان فیکم
رسول الله یعنی بدانید ای عامه صحابه از مهاجر و انصار که در میان
شما رسول خداست لو یطیعکم فی کثیر من الامر لعنتم
اگر پیغمبر فرمان برد شما را در رنج افتید ولکن الله حبب الیکم
الایمان وزینه فی قلوبکم یعنی لیکن حق سبحانه دوست
گردانیده است در دلهای شما ای گروه صحابه ایمان را و آراسته
است ایمان را در دل شما وکره الیکم الکفر والفسوق
والعصیان و مکروه گردانیده است بر شما کفر و فسوق و نا
فرمانی را که مباشر اینها میشوید اولئک هم الراشدون

یعنی این گروه که عامه اصحاب کرامند راه یابندگانند بصلاح
و رضاء الهی فضلاً من الله ونعمة بجهت فضلی که حق
سبحانه با ایشان دارد و نعمتی که بایشان داده والله علیم
حکیم و خدای دانا است و محکم کار است این آیت صریح
است در عدالت بلکه در عصمت صحابه کرام چه حق سبحانه
میفرماید که ایمان را در دل ایشان محبوب گردانیده ام و کفر
و فسوق را مکروه ساخته ام و معنی عدالت و عصمت جز این
نیست و بالجمله حق سبحانه درین آیت اصحاب را راشد فرموده
که اولئک هم الراشدون و روافض اصحاب را نعوذ بالله ضال
و گمراه گویند قاتلهم الله انی یؤفکون از انجمله آیه کریمه است که
در سوره واقعه واقع شده والسابقون السابقون
اولئک هم المقربون یعنی پیشی گیرندگان به بهشت
پیشی گیرندگان باشند که زمره صحابه کرامند این گروه مقربان

جناب حق تعالی بجانه هستند درین آیت حق سبحانه اصحاب را
ستر بان خاص خود خوانده و این بکمال تشریف و تعظیم است
این آیة است که در سوره حشر واقع شده لِلْفُقَرَاءِ
الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ
یعنی مال فی بجهت فقرای مهاجران است که بیرون کرده شده
است ایشان را از خانهای خودشان که در مکه داشتند و
دور افتاده اند از مال خود که آنجا داشتند يَبْتَغُونَ
فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا میطلبند فضل حق سبحانه و خشنودی
اورا وَيَنصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ یاری میکنند دین خدا را
بنفس خود و بمال خود و یاری میکنند پیغمبر خدا را أُولَٰئِكَ هُمُ
الصَّادِقُونَ یعنی این گروه مهاجران صحابه صادقانند
در ایمان وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِن قَبْلِهِمْ
هم مال فی برای آن کسان است که جا دادند در سرای هجرت

و در دار ایمان پیش از هجرت مهاجران مراد انصار اند که
پیش از دو سال بهجرت لزوم حضرت رسالت و مهاجران
بدو سال در دیار خود ایمان آورده بودند و مساجد معابد
ساخته بودند يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ صفت انصار است
یعنی دوست میدارند کسانی را که هجرت نموده اند بدیار ایشان
وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا و نمی یابند
در دلهای خود حسدی از آنچه عطا داده شود بمهاجران یعنی
از آنکه حضرت رسالت بمهاجران عطا کند وَيُؤْثِرُونَ
عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ و اختیار میکنند مهاجران را بر خود وَلَوْ كَانَ بِهِمْ
خَصَاصَةٌ هر چند خود هم محتاج باشند یا زمهاجران را بر نفس
خود تقدیم میکنند وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ
الْمُفْلِحُونَ و کسی که نگاه داشته شده باشد از بخل نفس پس
این گروه رستگارانند در دنیا و آخرت وَالَّذِينَ جَاءُوا

مِنْ بَعْدِهِمْ و مؤمنانی که آمده اند بعد از مهاجره و انصار

مراد عامهٔ مؤمنانند یَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا

الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ میگویند بیامرز پروردگارا

ما را و برادران ما را که پیشی گرفته اند بر ما در ایمان یعنی استغفار

میکنند برای عامهٔ صحابه از مهاجر و انصار چه در حدیث امر واقع

شده است که امت ایشان را دعای خیر و ثنای جمیل گویند

وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا و میگویند پیشینیان

این است که خدایا مگردان در دل ما کینه و حسدی و خیانتی

برای پیشینیان این است که صحابه کرام باشند رَبَّنَا إِنَّكَ

رَءُوفٌ رَحِيمٌ بار خدایا تو مهربانی و بخشنده ما را برحمت

خود در زمرهٔ سابقان داخل گردان حق سبحانه مؤمنان را درین

آیت سه طبقه نموده اول مهاجران و ایشان جماعتی اند از

اصحاب که از مکهٔ معظمه بمدینهٔ مکرمه هجرت نموده دویم انصار

و ایشان

ابن ابی الحدید با وجود تسنن در اواخر جزو خامس شرح نهج البلاغه در جواب ... که ... از عمار یاسر ره
نقل نموده که ... مولای مؤمنین ... حضرت ... میفرماید ... عمار
... که ... عمار ... نشنیده که جناب باری میفرماید تلک الرسل فضلنا بعضهم
علی بعض ... و لو شاء الله ما اقتتل الذین من بعدهم من بعد ما جاءتهم البینات و لکن اختلفوا فمنهم من آمن و منهم من کفر

و ایشان جماعتی اند از اصحاب که در مدینهٔ طیبه بوده اند و

نصرت رسول خدا نموده سیم جماعتی از مؤمنان که صحابه را

بدعای خیر و ثنای جمیل یاد کنند پس هر کس که بغض اصحاب

داشته باشد داخل فرقهٔ مؤمنان نخواهد بود و امام فخر رازی در

تفسیر کبیر همین معنی را تقریر نموده میفرماید و اعلم ان هذه

الآیات قد استوعبت جمیع المؤمنین لانهم اما المهاجرین

او الانصار او الذین جاؤا من بعدهم و بین ان من شان من

جاء بعد المهاجرین و الانصار ان یذکر السابقین و هم المهاجرون

و الانصار بالدعاء و الرحمة فمن لم یکن کذلک بل ذکرهم بسوء

فکان خارجا عن جملة اقسام المؤمنین بحسب نص هذه الآیة

و امام واحدی نیز در تفسیر خود این معنی را ذکر کرده میگوید

المؤمنین علی ثلث طرق المهاجرین و الانصار و التابعین

الموصوفین بما ذکر فمن لم یکن من التابعین بهذه الصفة کان

بخلاف معاویه ... [illegible]

چار جامع اقسام المؤمنین و درین آیت حق سبحانه مهاجران
بصدق و راستی و در ایمان ستوده میفرماید اولئک هم
الصادقون و انصار را بفلاح و رستگاری ستوده میفرماید
و اولئک هم المفلحون و روافض ایشان را دروغگو و گمراه میدانند
نعوذ بالله من ذلک اما احادیثی که در فضایل اصحاب کرام
واقع شده بسیار و بی شمار است بعضی از آن درین مقام ذکر
کنیم حدیث اول در کتب صحاح بروایت عمران ابن حصین
روایت نموده که حضرت رسالت صلعم فرموده خیر القرون
قرنی ثم الذین یلونهم و بروایتی خیر امتی قرنی ثم الذین
یلونهم یعنی بهترین امت کسانیند از امت من که در قرن منند
یعنی صحابه بعد از آن کسانی که بعد از ایشان باشند یعنی تابعین
بعد از آن کسانی که بعد از ایشان باشند یعنی تبع تابعین حدیث
دویم در کتب صحاح از حضرت رسالت روایت نموده

که آنحضرت فرموده اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم
یعنی اصحاب من مثل ستاره اند چنانکه در ظلمات بر و بحر خلایق
بستاره راه یابند و نجات یابند همچنین از ظلمات کفر و ضلالت
و بدعت بمحبت و متابعت اصحاب من نجات می توان یافت
چه آن فی الحقیقه متابعت و محبت سید المرسلین است و شیخ
فریدالدین عطار درین معنی میفرماید ، گر کنی تکذیب یاران رسول
قول پیغمبر نکردستی قبول ، گفت هر یاریم بنجم روشن است
بهترین قرنها قرن من است ، بهترین خلق یاران منند
اقربا و دوستداران منند ، بهترین چون نزد تو باشند بتر
کی توان گفتن ترا صاحب نظر ، حدیث سیم در کتب صحاح
بروایت ابن عمر از حضرت رسالت صلعم روایت نموده که
آنحضرت فرموده اکرموا اصحابی فانهم خیارکم ثم الذین
یلونهم ثم الذین یلونهم یعنی گرامی بدارید اصحاب مرا

پس هر دوستی که ایشان بهترین امت‌اند بعد از آن اکرام کنید جماعتی
را که بعد از ایشان‌اند یعنی تابعین بعد از آن تبع تابعین حدیث
چهارم در کتب صحاح بروایت جابر انصاری روایت
نموده که حضرت رسالت صلعم فرمود لا تمس النار مسلماً
رآنی أو رأی من رآنی یعنی آتش دوزخ نرسد
بمسلمانی که مرا دیده باشد یا دیده باشد کسی را که مرا دیده است
یعنی صحابه را حدیث پنجم در کتب صحاح بروایت عبد الله
بن مغفل از حضرت رسالت صلعم روایت نموده که آنحضرت
فرمود الله الله فی اصحابی الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم
غرضاً من بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم
فببغضی ابغضهم ومن آذاهم فقد آذانی ومن آذانی
فقد آذی الله ومن آذی الله فیوشک ان یأخذه
یعنی بترسید از خدا بترسید از خدا درباره اصحاب من

بترسید از خدا بترسید از خدا درباره اصحاب من مگیرید
بعد از من ایشان را نشانه که هر سخنی بطرف ایشان بیندازید
بلکه غیر دعای خیر و ثنا از جنس سخنی دیگر که بی ادبی باشد نسبت با ایشان
مگوئید پس کسی که ایشان را دوست دارد بدوستی من دوست
داشته و کسی که ایشان را دشمن دارد بدشمنی من دشمن داشته
و کسی که ایشان را ایذا کند مرا ایذا نموده و کسی که مرا ایذا نماید حق
سبحانه را ایذا نموده باشد و کسی که حق سبحانه را ایذا کند پس
نزدیک است که حق سبحانه او را عقوبت کند و مهلت ندهد
حدیث ششم در کتب صحاح بروایت انس بن مالک از
حضرت رسالت روایت نموده که آنحضرت فرموده مثل
اصحابی فی امتی کالملح فی الطعام ولا یصلح الطعام
الا بالملح یعنی مثل اصحاب من در میان امت چون نمک
است در میان طعام چنانکه طعام بصلاح نمی آید مگر بنمک همچنین

عامه است مصلاح نمی آید مگر محبت و موافقت صحابه کرام حدیث
هفتم در کتب صحاح بروایت انس از حضرت رسالت روایت
نموده که آنحضرت فرموده اِذَا اَرَادَ اللّٰهُ بِرَجُلٍ مِنْ اُمَّتِي
خَيْرًا اَلْقَى حُبَّ اَصْحَابِي فِي قَلْبِهِ یعنی هرگاه خدای تعالی
بیکی از امت خیر و کرامت خواهد دوستی اصحاب من بدل او
اندازد که آن مایهٔ سعادت دنیا و آخرت است حدیث هشتم
در کتب صحاح بروایت ابی سعید رضی الله عنه روایت نموده
که آنحضرت فرموده اِحْفَظُونِي فِي اَصْحَابِي فَمَنْ حَفِظَنِي
فِيهِمْ كَانَ عَلَيْهِ حَافِظٌ وَمَنْ لَمْ يَحْفَظْنِي فِيهِمْ تَخَلَّى اللّٰهُ مِنْهُ
وَمَنْ تَخَلَّى اللّٰهُ مِنْهُ يُوشِكُ اَنْ يَأْخُذَهُ یعنی محافظت
کنید جانب مرا در بارهٔ اصحاب من پس کسی که محافظت کند جانب
مرا در بارهٔ اصحاب من می باشد او را از جانب خدای تعالی
نگهبانی و کسی که محافظت مرا در بارهٔ اصحاب نکند و نسبت

باصحاب من بی ادبی کند خدای تعالی از او بری شود حدیث
نهم در کتب صحاح بروایت ابو هریره رضی الله عنه روایت
نموده که آنحضرت فرموده لَا تَسُبُّوا اَصْحَابِي فَمَنْ سَبَّهُمْ
فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللّٰهِ یعنی سب مکنید اصحاب مرا پس کسی که
سب کند ایشان را بر او لعنت خدا باشد حدیث دهم
در کتب صحاح بروایت ابی هریره رضی الله عنه روایت
نموده که آنحضرت فرموده لَا تَسُبُّوا اَصْحَابِي فَوَالَّذِي
نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ اَنْفَقَ اَحَدُكُمْ مِثْلَ اُحُدٍ ذَهَبًا مَا اَدْرَكَ
مُدَّ اَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَهُ یعنی سب مکنید اصحاب مرا قسم
بآن خدا که جان محمد بید قدرت اوست که اگر یکی از شما
انفاق کند برابر احد طلای احمر نرسد بیک مد طعام اصحاب
در اجر و ثواب و نه بمثل نصف آن حدیث یازدهم در کتب
صحاح بروایت نموده که حضرت رسالت فرموده مَنْ حَفِظَنِي

فِي أَصْحَابِي وَرَدَ عَلَى الْحَوْضِ وَمَنْ لَمْ يَحْفَظْنِي فِي
أَصْحَابِي لَمْ يَرِدْ عَلَى الْحَوْضِ یعنی کسی که محافظت کند
جانب مرا در بارهٔ اصحاب من وارد می شود بر حوض کوثر و
کسی که محافظت جانب من در بارهٔ اصحاب من نکند وارد
بر حوض نشود و مرا نبیند در قیامت حدیث دوازدهم
در کتب صحاح بروایت ابی سعید روایت نموده که آنحضرت
فرموده طُوبَى لِمَنْ رَآنِي وَلِمَنْ رَأَى مَنْ رَآنِي وَلِمَنْ
رَأَى مَنْ رَأَى مَنْ رَآنِي یعنی خوشا مر مومنی را که مرا
دیده باشد و خوشا مومنی را که دیده باشد کسی را که مرا دیده
باشد و خوشا مومنی را که دیده باشد کسی را که دیده است او کسی را
که مرا دیده است حدیث سیزدهم در کتب صحاح بروایة
حضرت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه روایت نموده
که حضرت رسالت صلعم فرموده لَعَنَ اللهُ مَنْ سَبَّ أَصْحَابِي

یعنی لعنت خدا بر آنکسی که اصحاب مرا دشنام دهد حدیث
چهاردهم در کتب صحاح بروایت ابن عباس از حضرت
رسالت صلعم روایت نموده که آنحضرت فرموده مَنْ سَبَّ
أَصْحَابِي فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ
أَجْمَعِينَ یعنی کسی که دشنام دهد اصحاب مرا پس بر وی است
لعنت خدا و ملائکه و آدمیان همه ایشان حدیث پانزدهم
در کتب صحاح بروایت ابن عباس از حضرت مروی است
که آنحضرت فرموده يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ يُسَمَّوْنَ
الرَّافِضَةَ يَرْفُضُونَ الْإِسْلَامَ فَاقْتُلُوهُمْ فَإِنَّهُمْ
مُشْرِكُونَ یعنی پیدا می شود در آخر الزمان قومی نامیده می
شوند رافضی ترک میکنند مسلمانی را پس قتال کنید با ایشان
که ایشان شرک کنند یعنی در حکم شرک کنند حدیث شانزدهم در
کتب صحاح از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایت نموده

رسولت باو فرموده یا علی سیاتی زمان
مِنْ بَعْدِی قَوْمٌ نَبَزٌ یُقَالُ لَهُمُ الرَّافِضَةُ
فَاقْتُلُوهُمْ فَاِنَّهُمْ مُشْرِکُونَ قَالَ قُلْتُ یَا رَسُولَ اللهِ
مَا الْعَلَامَةُ فِیهِمْ قَالَ یُقَرِّظُونَكَ بِمَا لَیْسَ فِیكَ وَ
یَطْعَنُونَ عَلَی السَّلَفِ وَزَادَ فِی طَرِیقٍ اٰخَرَ وَ
یَنْتَحِلُونَ حُبَّنَا اَهْلَ الْبَیْتِ وَلَیْسُوا کَذٰلِكَ وَاٰیَةُ
ذٰلِكَ اَنَّهُمْ یَسُبُّونَ اَبَابَکْرٍ وَعُمَرَ یعنی ای علی زود
باشد که بیاید زمانی بعد ازین که دران زمان قومی بدی باشند
که لقب ایشان رافضی است پس اگر تو ایشان را دریابی ایشان
را قتال نمای پس بدرستی که ایشان در حکم مشرکند امیر المومنین ع
گوید گفتم یا رسول الله نشان ایشان کدام است فرمود
افراط میکنند درباره تو آنچه صفت تو نیست یعنی در مدح
تو غلو میکنند و بر پیشینیان طعن میکنند و در طریق دیگر ازین

حدیث این نیز مذکور شده که می بندند این جماعت روافض
دوستی ما را بر خود ای اهل بیت و حال آنکه از دوستان ما
نیستند چه اصل دوستی موافقت است و در ایشان نیست
و نشان این آنست که ابابکر و عمر را سب میکنند و دشنام میدهند
حدیث هفدهم در فضیلت اهل بدر در کتب صحاح بروایت
ابی هریره رضی الله عنه از حضرت رسالت روایت نموده
که آنحضرت فرموده قَدْ اطَّلَعَ اللهُ عَلَی اَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ
اِعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَاِنَّ اللهَ قَدْ غَفَرَ لَکُمْ یعنی حق سبحانه بعلم
قدیم خود مطلع بود بر اهل بدر و کمال ایمان و ایقان ایشان
پس فرمود بکنید ای اهل بدر آنچه خواهید پس بدرستی که حق سبحانه
شما را آمرزیده بعلم خود دانسته که از شما چیزی صادر نخواهد شد
که موجب سخط و قهر الهی باشد راقم حروف گوید که اهل بدر
باتفاق سیصد و سیزده نفر اند از صحابه که حضرت امیر المومنین ع

ابابکر صدیق رضی الله عنه و حضرت امیر المؤمنین عمر رضی الله
عنه داخل است و اسامی همگی ایشان را در صحیح بخاری تعداد
نموده و مشایخ حدیث تجربه نموده که در وقت قرائت اسامی
ایشان در جمع بخاری هر دعائی که نموده شود مستجاب میشود
و برکات و مرات تجربه شده و حدیث هژدهم در کتب صحاح
بروایت جابر در فضیلت اهل بیعت الرضوان از حضرت
رسالت مروی است که آنحضرت فرموده لَا یَدْخُلُ النَّارَ
اَحَدٌ مِمَّنْ بَایَعَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ یعنی داخل نمیشود دوزخ را هیچ
احدی از ایشان که در زیر آن درخت بیعت نموده و در آیت
بیعت الرضوان مذکور شد که حضرت صدیق و فاروق باتفاق
اصحاب مذاهب داخل بوده و حضرت عثمان را که حضرت رسالت
بایلچی گری فرستاده بود دست چپ خود را بجای دست عثمان
داشته در دست راست خود زده که عثمان محمد را صلی الله علیه و سلم

بیعت کنند بجان و مال و عدد جمع ایشان مذکور شد و این
دو حدیث نص قاطع است بر آنکه اهل بیعت الرضوان و اهل
بدر بی شبهه داخل بهشت میشوند حدیث نوزدهم در کتب
صحاح بروایت عبد الرحمن بن عوف از حضرت رسالت
روایت نموده که آنحضرت فرموده اَبُوبَکْرٍ فِی الْجَنَّةِ
وَعُمَرُ فِی الْجَنَّةِ وَعُثْمَانُ فِی الْجَنَّةِ وَعَلِیٌّ فِی الْجَنَّةِ
وَطَلْحَةُ فِی الْجَنَّةِ وَالزُّبَیْرُ فِی الْجَنَّةِ وَعَبْدُ الرَّحْمٰنِ
بْنُ عَوْفٍ فِی الْجَنَّةِ وَسَعْدُ بْنُ اَبِی وَقَّاصٍ فِی الْجَنَّةِ
وَسَعِیدُ بْنُ زَیْدٍ فِی الْجَنَّةِ وَاَبُو عُبَیْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ
فِی الْجَنَّةِ حدیث بیستم در کتب صحاح بروایت عویم بن ساعده
از حضرت رسالت روایت نموده که آنحضرت فرموده اِنَّ اللّٰهَ
اخْتَارَنِی وَاخْتَارَ لِی اَصْحَابِی فَجَعَلَ مِنْهُمْ وُزَرَاءَ وَ
اَنْصَارًا وَاَصْهَارًا فَمَنْ سَبَّهُمْ فَعَلَیْهِ لَعْنَةُ اللّٰهِ و

الملائکة والناس اجمعین یعنی حق سبحانه برگزید و برگزید
برای من اصحاب مرا پس کردانید اصحاب مرا وزرا و انصار
وخویشان من پس هرکه ایشانرا دشنام دهد بر وست لعنت
خدا و ملائکه و آدمیان را قسم حروف کوید که آیات بینات
قرانی واحادیث صحیحه همه دلالت بر عدالت و جلالت
عموم صحابه دارد پس چگونه کسی قرآن و حدیث را که موجب
علم قطعی است به پس پشت اندازد و اختیار اقاویل کاذبه روافض
که محض افتراست نماید هیچ عاقلی این کار نکند در انوار در صفت
صحابه میکوید هم اعلام فی الدین تلقی الائمة الدین منهم روایة
ونحن من الائمة درایة فالطاعن فیهم طاعن فی نفسه و دینه
قال الشیخ ابو عمرو بن صلاح فی کتاب معرفة الحدیث والنووی
فی الارشاد الصحابة کلهم عدول وکان للنبی صلی الله علیه وسلم
مائة الف واربعة عشر الف صحابی عند وفاته والقرآن

والاخبار

والاخبار مصرح بعدالتهم وجلالتهم ولما جاء علیهم محامل ثنا و بیانات
یعنی صحابه رسول اعلام دین مبین اند ائمه دین را از ایشان روایت
نموده پس طعن بر ایشان طعن در دین نبوی است و شیخ
ابو صلاح در کتاب معرفة الحدیث و امام نووی در کتاب
ارشاد گفته که عدد صحابه در حین وفات حضرت رسالت
صد و چهارده هزار بود و قران واحادیث مصرح است
بعدالت عموم ایشان و آنچه از ایشان واقع شده باشد
بدون مصلحتی و حکمتی نخواهد بود و شیخ ابن حجر مکی در باب سبب
ایشان که تفضیل صحابه و تابعین نموده اند میکوید و هذا مؤدّ
الی هدم قوام الشریعة من اصلها والغاء العمل بکتب السنة
وما جاء عن النبی وعن صحابته واهل بیته اذ الراوی لجمیع آثارهم
واخبارهم وللاحادیث باسرها بل والناقل للقرآن فی کل
وقت وعصر هم الصحابة والتابعون وعلماء الدین الذین

بخوا الرافضة روایة ولا درایة یدرءون بها فروع الشریعة فاذا
قدحوا فیهم قدحوا فی القرآن والسنة وابطلوا الشریعة وصار الامر
کما فی زمن الجاهلیة الجهلاء حاصل سخن اینست که قطع نظر از آیات
قرآنی و احادیث نبوی که دلالت بر عدالت و جلالت شان
صحابه دارد اگر در بارهٔ صحابه قدح نموده شود لازم می آید
ابطال شریعت و دین و آیات قرآن و احادیث نبوی چه
ناقل جمیع اینها ایشانند پس بر تقدیر عدم عدالت ایشان
اعتمادی بر دین و شریعت نمی ماند و این منجر بابطال شریعت
نبوی میشود و جماعت یهود که وضع مذهب روافض نموده اند
مقصود ایشان همین بود نعوذ بالله من ذلک **باب دویم**
در فضایل شیخین یعنی حضرت صدیق اکبر و فاروق اعظم رضی الله
عنهما و حقیت خلافت و امامت ایشان مشتمل بر دو فصل
فصل اول در فضایل ایشان آیاتی که در فضایل صدیق

اکبر واقع شده است از آنجمله آیهٔ کریمه است که در سورهٔ واللیل
واقع شده فَاَمَّا مَنْ اَعْطٰی یعنی کسی که داد مال خود را در راه
خدا مراد حضرت صدیق اکبر است یعنی ابوبکر بن ابی قحافه که
هفت نفر را که از جهت آنکه مسلمان شده بودند کفار عقوبت
میکردند او بمال خود خریده در راه خدا آزاد کرد وَاتَّقٰی
وَصَدَّقَ بِالْحُسْنٰی یعنی کسی که از شرک و گناه پرهیز کرد و
تصدیق کرد کلمهٔ نیکوتر را که توحید است و اینها نیز صفات
اوست که در بدو اسلام بلا تامل و توقف مسلمان شد و ترک
همه گناهان نمود فَسَنُیَسِّرُهٗ لِلْیُسْرٰی پس مهیا کردانیم او را
یعنی حضرت صدیق را برای آسانی و راحت بهشت و از آنجمله
آیت دیگر است که در این سوره واقع شده وَسَیُجَنَّبُهَا
الْاَتْقَی الَّذِیْ یُؤْتِیْ مَالَهٗ یَتَزَکّٰی یعنی زود باشد که دور
گردانیده شود از دوزخ آنکسی را که پرهیزگارترین مومنان

است وعید بد در راه خدا مال خود را پاک کند خود را از بخل
اجماع و اتفاق مفسران است که مراد حضرت صدیق است
که بعد از آنکه امیه بن خلف بلال را برهنه بر روی ریگ گرم
خوابانده چوب میزد که شرک آرد و بلال احد احد میگفت
صدیق بلال را از و بقیمت اعلی خرید و نزد حضرت رسالت
آورد و آزاد کرد این سورهٔ واللیل در شان او نازل شد
وَمَا لِاَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى اِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ
رَبِّهِ الْاَعْلَى یعنی منت بکس را یا بلال را چه او بجهت بسیار
گفتن احد موسوم باحد شده بود نزد ابو بکر نعمتی و حقی نابود
و پاداش آن او را آزاد نموده باشد مگر آنکه ابو بکر او را آزاد
کرد بجهت طلب رضای پروردگار خودش که بلند و بزرگتر است
وَلَسَوْفَ يَرْضَى و زود باشد که ابو بکر را داده شود در
بهشت آنچه راضی شود بآن از حور و قصور و رضوان نامتناهی

و لقد اجمال آلهی مشرکان عرب دیدند که حضرت صدیق اکبر
مال بسیار داده بلال را خریده آزاد نمود گفتند که بلال را در
ذمه ابو بکر حقی بوده که انقدر مال بجهت او بذل نمود حق سبحانه
آیهٔ آخرین را در رد ایشان فرستاد که او را بجهت محض رضای
الهی آزاد نمود نه بجهت سابقه حقی و نعمتی و این آیات نص صریح است
بر آنکه حضرت صدیق از اهل بهشت باشد و دلیل قاطع است
بر آنکه افضل این امت باشد و بعد از انبیاء و مرسلین کسی از و
فاضلتر نباشد بجهة آنکه درین سوره ابو بکر را اتقی خوانده و جای
دیگر میفرماید اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰکُمْ یعنی گرامی ترین
شما ای امت مرحومهٔ محمدیه نزد خدا کسی است که پرهیزگارتر
است و آن بموجب این آیه حضرت صدیق است پس ثابت
شد که حضرت صدیق فاضلترین این امت باشد و از انجمله
آیت کریمه است که در سورهٔ توبه واقع شده ثَانِیَ اثْنَیْنِ

اذ هما في الغار اذ يقول لصاحبه که باتفاق جمیع فرق
مقصود در این آیه حضرت صدیق اکبر است و آن چنان
بود که چون در مکه معظمه اشرار کفار صحابه اخیار را ایذا می نمودند
صحابه برخصت جناب رسالت از مکه معظمه بمدینه منوره هجرت
می نمودند پس حضرت صدیق اکبر نیز رخصت هجرت عرض
جناب رسالت نمود آن حضرت فرمود که صبر کن که من
منتظرم که من نیز بهجرت مرخص شوم و باهم هجرت کنیم و چون
جناب حضرت رسالت بهجرت مرخص شد بدر خانه صدیق
اکبر رفته او را خبر نمود و باتفاق حضرت صدیق بغار ثور
که غاری است در اعلی جبل ثور آمده سه شب در آنجا ساکن بودند
و علی الصباح کفار بتعاقب ایشان بیرون آمده تا در غار آمدند
و حق سبحانه ایشان را کور نموده آنحضرت و حضرت صدیق اکبر را
ندیدند و خائب و خاسر برگشتند و حق سبحانه این آیه را فرستاده

الاتنصر

الا تنصروه فقد نصره الله یعنی اگر یاری نکنید شما ای عالمیان
محمد را پس بتحقیق که نصرت داد حق سبحانه رسول خود را اذ
اخرجه الذين كفروا یعنی آنوقت که قصد بیرون کردن او
کردند کافران از مکه و حق سبحانه او را دستور خروج داد ثاني
اثنين یعنی در حالتی که دویم دو بود یعنی رسول بود و ابوبکر
چه باتفاق جمیع امت است که یار غار ابوبکر است اذ هما
في الغار یعنی آنوقت که بودند هر دو در غار ثور
اذ يقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا یعنی
آنوقت که میگفت پیغمبر مر صاحب خود یعنی ابوبکر را مترس
که حق سبحانه و تعالی با ما است در اخبار واقع شده که چون حضرت
صدیق اکبر کفار را بر در غار دید بجهت وجود باجود حضرت
رسالت ترسید که مبادا کفار آسیبی بآنحضرت رسانند
چون حضرت رسالت آثار خوف بر حضرت صدیق دید

فرمود بالی ارا ک متغیر اللون یعنی چیست مرا که ترا متغیر اللون
می بینیم عرض جناب رسالت نمود که خوفا علیک یعنی ترس
دارم بر وجود باجود شما که مبادا آسیبی رسانند حضرت
رسالت فرمود ما ظنک باثنین الله ثالثهما یعنی چیست
گمان تو بدو نفر که خدای تعالی سیم ایشان است فَاَنْزَلَ
اللّٰهُ سَکِیْنَتَهٗ عَلَیْهِ پس فرو فرستاد حق سبحانه رحمت
خود که سبب سکون و آرام دل است بر رسول و اشهر آنست
که بر صدیق برای آنکه او را حزن و اضطرابی بجهت پیغمبر بود
پس سیاق کلام تقاضای آن میکند که او مراد باشد و شیخ
فرید الدین عطار میفرماید بیت خواجه اول که یار غار اوست
ثانی اثنین اذ هما فی الغار اوست چون سکینه شد زحق منزل برو
گشت مشکلهای عالم حل برو در این آیت جمیع اهل عالم
معاقبند به ترک نصرت آنحضرت در شب غار سوای حضرت

صدیق اکبر که با آنحضرت بوده و یار و همراز او بوده و این آیت
نص قاطع است بر آنکه حضرت صدیق اکبر از اصحاب کرام است
و هیچ یک از صحابه را صحبتش بقرآن ثابت غیر حضرت صدیق
اکبر نیست و ازینست که علما اتفاق نموده اند که اگر کسی حضرت
صدیق اکبر را داخل صحابه کرام نداند کافر میشود چه انکار نص قرآن
نموده و اگر سایر صحابه را داخل نداند مبتدع باشد نه کافر
چه صحبت ایشان بقرآن ثابت نشده اگر جماعت روافض
گویند که ازین آیت و ازین صحبت برای ابوبکر شرفی لازم
نمی آید چه در قرآن مجید چند جا مصاحبت مذکور شده که
در آنجا اصلا شرفی نیست چنانکه در سوره یوسف یا صاحبی
السجن و در سوره کهف اذ یقول لصاحبه و هو یحاوره جواب
گوئیم که خدای تعالی بر دل شما مهر نهاده و چشم شما کور و گوش
شما را کر کرده چنانچه میفرماید خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ وَعَلٰی سَمْعِهِمْ و

علی ابصارهم غشاوة چه دران دو جا چیزی غیر مصاحبت
مذکور نشده پس صحیح است که حمل شود بر مجرد مصاحبت صوری
نه نسبت معنوی و اینجا سابق و لاحق دلیل قاطع است بر آنکه
درین مصاحبت صوری مصاحبت و نسبت معنوی نیز هست
و این مستلزم کمال شرف و مرتبه است بجهة آنکه سابق کلام
دلالت بران دارد که ابی بکر در مرتبه دویم پیغمبر یعنی بعد
از پیغمبر مرتبه او باشد و لاحق کلام که لا تحزن ان الله معنا
دلالت بر کمال ایمان ابی بکر دارد بجهت آنکه کافر و منافق را
درین وقت حزن نمی باشد و محتاج به تسکین و تسلی آنحضرت
نخواهد بود و چگونه است که این طایفه احمق بی دین حدیث
یا علی لحمک لحمی و شحمک شحمی و دمک دمی ادعا می نمایند با وجود
آنکه محض کذب و افترا است در هیچ یک از ائمه حدیث
نقل ننموده و قطع نظر از ان اصلا مضمونش صحیح نیست چه

گوشت

گوشت یا خون یا به حضرت امیرالمؤمنین گوشت و خون پیغمبر
نمی تواند بود و نص قاطع قرآنی را که حضرت ابی بکر را
دویم پیغمبر خوانده و مصاحب و رفیق و شفیق پیغمبر خوانده و مشرف
بمقام معیت اصلا باین اعتنا نمی کنند و نقیض آن با و نسبت
میکنند قاتلهم الله انی یؤفکون و از انجمله آیه کریمه است که در
سوره نور واقع شده و لا یأتل اولوا الفضل منکم که باتفاق
جمیع امت درباره حضرت صدیق اکبر نازل شده و سبب
نزول آیت آن بود که مسطح پسرخال حضرت صدیق اکبر با جمعی
منافقان و دشمنان گمراه نموده او نیز درباره حضرت عایشه
صدیقه رضی الله عنها سخن ناشایسته و ناسزا گفته بود و یا از منافقان
شنیده و انکار ننموده بود و بعد از آنکه الله تعالی هفده آیت
در برائت ذمه حضرت عایشه صدیقه از ان بهتان عظیم
و افک جسیم و طهارت ذیل او فرستاد حضرت صدیق

اگر قسم یاد نموده بود که با پسر خالهٔ خود نیکوئی نکند و با او سخن
نکند پس الله تعالی این آیت فرستاد وَلَا يَأْتَلِ أُولُو
الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ یعنی باید تقصیر نکند صاحب
فضایل وکمالات دینی و صاحب توانائی و توانگری از شما که
مراد باتفاق حضرت ابو بکر است أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ
وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ اینکه بدهند مال
خود را بخویشان خود و درویشان و مهاجران در راه خدا
ومسطح هم خویش است و هم محتاج و هم مهاجر وَلْيَعْفُوا و باید که
صاحب فضل عفو کند جریمه پسر خال خود را بجهت آنکه از جملهٔ
مهاجران است وَلْيَصْفَحُوا یعنی باید که درگذرد از جریمهٔ او
أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ در کلام تفنن از غیبت بخطاب
شده یعنی آیا دوست نمیدارید این را که خدا شما را بیامرزد
وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ و خدا آمرزنده و مهربان است و شما

نیز باید باخلاق الهی متخلق باشید بعد از نزول آیت حضرت
صدیق فرمود قبلت ما انزل الله بالراس والعین پس از
جریمهٔ مسطح درگذشت و باز او را به نفقهٔ خود آورد و این آیت
دلیل قاطع است بر آنکه درین آیت فضل مطلق برای
حضرت ابی بکر باشد چه غیر او را حق سبحانه بصفت فضل
یاد نکرده صاحب احقاق میگوید و بهجة آن الفضل المطلق
له و حکیم سنائی در حدیقه در صفت حضرت صدیق اکبر گفته
بود چندان کرامت فضلش ٭ که او لو الفضل خواند ذو الفضلش ٭
صورت و سیرتش همه جان بود ٭ زان ز چشم عوام پنهان بود ٭
روز و شب سال و ماه در همه کار ٭ ثانی اثنین اذ هما فی الغار ٭
اگر روافض گویند که مراد از فضل مال و توانگری است جواب
گوئیم که الله تعالی ابی بکر را در مقام مدح اولو الفضل گفته
و مجرد مال و توانگری چیزی نیست که خدا کسی را بآن مدح کند

جواب دیگر آنکه اگر فضل یعنی مال و توانگری باشد دیگر ذکر
والسعة لغو و بی فایده می باشد و در کلام الهی کلمهٔ که لغو و
بی فایده باشد نیست پس فضل یعنی فضایل و کمالات دینی است
وسعت یعنی توانگری است تا هر یک را فایده باشد و
وازانجمله آیهٔ کریمه ایست که در سورهٔ تنزیل واقع شده والذی
جاء بالصدق وصدق به یعنی آنکسی که آمده است
به دین راست مراد پیغمبر است و آنکسی که تصدیق نموده است
آن دین را مراد حضرت صدیق اکبر است که اول کسی است
که پیغمبر را در نبوت بلا توقف تصدیق نموده و اول کسی است
که در معراج بلا تامل پیغمبر را تصدیق نمود اولئک هم المتقون
ایشان یعنی پیغمبر و ابوبکر و تابعان ایشان پرهیزکارانند از
حضرت امیر المؤمنین علی بصحت رسیده که آیت را بر وجه
مذکور تفسیر نموده و جمهور مفسران برین رفته و این آیت

دلیل

دلیل تسمیه حضرت ابی بکر است بصدیق اکبر وازانجمله آیهٔ کریمه ایست
که در سورهٔ احقاف واقع شده ووصینا الانسان
بوالدیه حسنا یعنی فرمودیم آدمی را به پدر و مادر به نیکوئی
حملته امه کرها ووضعته کرها یعنی بر داشته است
او را مادر در سختی و مشقت و زائیده است او را به محنت وحمله
وفصاله ثلثون شهرا و از ابتدای حمل تا مدتی که از شیر باز
دارند سی ماه است که شش ماه مدت حمل است که آن باتفاق
علماء اقل مدت حمل است و دو سال مدت رضاع کامل
حتی اذا بلغ اشده وبلغ اربعین سنة تا وقتی که برسد
آدمی بکمال قدرت و جوانی که ما بعد سی باشد و برسد بچهل سال
که کمال عقل و بلوغ رجال است قال رب اوزعنی ان
اشکر نعمتک التی انعمت علی وعلی والدی یعنی گفت
درین سن کمال پروردگارا توفیق بخش تا شکر کنم آن نعمتی را

کرداده بمن و بر پدر و مادر من که هردو بشرف اسلام مشرف شدند
وَاَنْ اَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَيٰهُ و توفیق ده که بکنم عملی که سبب رضای
تو باشد وَاَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي و شایسته و پاکیزه گردان اولاد
مرا اِنِّي تُبْتُ اِلَيْكَ وَاِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ بدرستی که بمن باز
گشت کرده ام بتو و بدرستی که من از گرویدگانم بتو جمهور مفسران
برانند که مراد صدیق اکبر است که در هژده سالگی بملازمت حضرت
مشرف شد و چون پیغمبر مبعوث شد او سی و هشت ساله بود و ایمان
آورد و پدر و مادر او هردو ایمان آوردند و در چهل سالگی
این دعا کرد و حق سبحانه دعای او را قبول کرد و دخترش عایشه
بشرف فراش پیغمبر مشرف شد و پسرش عبد الرحمن مسلمان گشت
و پسر او نیز مسلمان شد و بسی قبائل از اولاد او بهم رسیدند
که همگی بشرف علم و صلاح آراسته اُولٰئِكَ يُتَقَبَّلُ عَنْهُمْ
اَحْسَنُ مَا عَمِلُوا وَيُتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ آن گروه یعنی

صدیق و پدر و مادر و اولاد قبول کرده میشود از ایشان نیکوئی
که عمل کرده اند و درگذرانده می شود از گناهان ایشان
فِي اَصْحَابِ الْجَنَّةِ یعنی حضرت صدیق اکبر در میان اهل
بهشت است وَعْدَ الصِّدْقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ
وعده راست و درست است که بودند در دنیا وعده کرده
شده بودند و این آیت دلیل است بر آنکه حضرت صدیق
اکبر از اهل بهشت است و مستجاب الدعوة است و مناقب
و فضایل بسیار درین آیت مذکور است از آنجمله آیه کریمه
است که در سورهٔ تحریم واقع شده قال الله هُوَ مَوْلَاهُ وَ
جِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ یعنی بدرستی خدای تعالی
است یار و مددگار پیغمبر و جبرئیل و صالح مؤمنان که حضرت
ابی بکر و حضرت عمر باشد چنانچه از ابن عباس و غیره مفسران
روایت نموده اند که مراد از صالح مؤمنان ایشانند و

اما آنچه آیه کریمه است که در سوره فاتحة الکتاب واقع شده
اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم
یعنی بنما ما را راه راست راه آن جماعت که انعام کرده بر ایشان
و جای دیگر در قرآن حق سبحانه بیان کرده که انعام بر نبیین و
صدیقین نموده شده آنجا که میفرماید اولئک الذین انعم الله
علیهم من النبیین والصدیقین پس اینجا مراد از آن جماعت که
انعام بر ایشان شده انبیا و صدیقان خواهند بود و حضرت
ابوبکر راس و رئیس صدیقان است و داخل در آن جماعت
که انعام الهی بر ایشان واقع شده و راه ایشان طلب
نموده می شود پس بر حق و حقیقت است که راه او از حق
سبحانه باید طلب نمود واما احادیث بسیار است
و بعضی از آن یاد کنیم حدیث اول در کتب صحاح از ابو درداء
مروی است که حضرت رسالت فرموده ما طلعت الشمس

علی احد بعد النبیین والمرسلین افضل من ابی بکر الصدیق یعنی
طلوع نکرده است آفتاب بر احدی بعد از انبیا و مرسلین
که فاضلتر از ابی بکر صدیق باشد و این حدیث را اهل حدیث
از طرق بسیار روایت نموده اند و دلیل قاطع است
بر افضلیت حضرت صدیق اکبر حدیث دوم در کتب
صحاح از سعد بن زراره مروی است که حضرت رسالت
فرموده ان روح القدس جبرئیل اخبرنی ان خیر امتک بعدک
ابوبکر یعنی روح القدس مرا خبر داد که بهترین امت تو بعد از
تو ابوبکر است حدیث سیم در کتاب صحاح از سلمة ابن
اکوع مروی است که حضرت رسالت فرمود ابوبکر خیر الناس
الا ان یکون نبیا یعنی ابوبکر بهترین آدمیان است مگر
آنکسی که نبی باشد حدیث چهارم در کتب صحاح از ابن
عباس مروی است که حضرت رسالت فرمود ابوبکر صاحبی

ومؤنسي في الغار سُدّوا كلّ خوخةٍ في المسجد الّا خوخة ابي بكر

يعني ابوبكر مصاحب ومونس من بود در غار ببندید هر دریچه

که هر کسی را بمسجد من است مگر راه ابوبکر و خوخه در کوچکی است

که میان دو خانه باشد محققین گویند که ظاهر حدیث اشاره

بخلافت و نیابت اوست بعد از پیغمبر و باطن حدیث اشاره

بکمال اختصاص و نسبت او بحضرت رسالت است چه

مشهور است که این حدیث را حضرت رسالت در مرض موت

فرمود پس بستن خوخه مگر خوخه او در ظاهر اشاره بخلافت

اوست که راه او از این مسجد منقطع نیست و در باطن اشاره

بآن است که نسبت سایر صحابه بوفات آنحضرت باعتبار

مفارقت صوری منقطع میشود مگر نسبت حضرت صدیق

که از جهت کمال معیت که بآن حضرت داشت چنانچه

آیه کریمه والذین معه دال بر آنست بوفات و مفارقت صوری

منقطع نمیشود بلکه بعد از وفات با زبهمان حال است اگرچه هر یک

از صحابه را نسبت بحضرت رسالت خصوصیتی بقدر مرتبه خود

بود ولیکن مرتبه و معیت صدیق اکبر هیچ یک را نبوده و

این بسته نشدن خوخه ابی بکر اشاره بآنست حدیث پنجم

در کتب صحاح از عایشه صدیقه مرویست که حضرت رسالت

فرمود اَبُو بَكْرٍ مِنِّي وَاَنَا مِنْهُ وَاَبُو بَكْرٍ اَخِي فِي الدُّنْيَا

وَالْآخِرَةِ یعنی ابوبکر از من است و من از ویم و ابوبکر برادر

من است در دنیا و آخرت و اینکه حدیث اخوت را در باره

حضرت امیر المؤمنین علی نیز روایت نموده باشند منافاتی

با این حدیث ندارد چه اخوت با یکی منافات با اخوت با

دیگری اصلا ندارد حدیث ششم در کتب صحاح از ابوهریره

مرویست که حضرت رسالت فرمود اَتَانِي جِبْرَئِيلُ

فَاَخَذَ بِيَدِي فَاَرَانِي بَابَ الْجَنَّةِ يَدْخُلُ مِنْهُ

أُمَّتِي فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ وَدِدْتُ أَنِّي كُنْتُ مَعَكَ حَتَّى
أَنْظُرَ إِلَيْهِ فَقَالَ أَمَا إِنَّكَ يَا أَبَا بَكْرٍ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ
الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِي يعنی آمد مرا جبرئيل پس گرفت دست
مرا پس نمود مرا در بهشت که داخل میشود از آنجا امت من
پس ابو بکر گفت یا رسول الله دوست میداشتم که من در
خدمت شما همراه باشم تا ببینم مدخل امت را در بهشت پس حضرت
رسالت فرمود آگاه باش ای ابو بکر بدرستی که تو اول
کسی از امت منی که داخل بهشت میشود حدیث هفتم در کتب
صحاح از ابن عمر مروی است که حضرت رسالت مر ابو بکر را
فرمود اَنْتَ صَاحِبِي عَلَى الْحَوْضِ وَصَاحِبِي فِي الْغَارِ
یعنی ای ابو بکر تو مصاحب من باشی بر سر حوض کوثر چنانکه
مصاحب من بودی در غار حدیث هشتم در کتب صحاح
از عبد الله بن زبیر مروی است کَانَ اسْمُ أَبِي بَكْرٍ عَبْدَ اللهِ

فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْتَ عَتِيقُ اللهِ مِنَ
النَّارِ فَسُمِّيَ عَتِيقًا یعنی اسم ابی بکر عبد الله بود پس گفت
مر او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم که تو آزاد کرده شده خدائی
از آتش دوزخ پس از آنجهت نام او عتیق شد حدیث نهم
در کتب صحاح از ابی هریره مروی است که حضرت رسالت
در شب معراج به جبرئیل فرمود یا جِبْرَئِيلُ اِنَّ قَوْمِي لَا
يُصَدِّقُونِي قَالَ يُصَدِّقُكَ أَبُو بَكْرٍ وَهُوَ الصِّدِّيقُ
یعنی ای جبرئیل قوم من تصدیق واقعهٔ معراج نمیکنند که در یک شب
از مکه به بیت المقدس و از آنجا باسمانها و بهشت و عرش
مجید رفته باشم جبرئیل گفت ابی بکر ترا تصدیق میکند و او
صدیق است و از حضرت امیر المؤمنین علی پرسیدند که ابو بکر
چرا مسمی به صدیق شد فرمود که حقتعالی بزبان پیغمبر او را صدیق
نام نهاد و حکم ابن سعید از امیر المؤمنین علی نقل نموده که حضرت علی

قسم یاد میکرد که نام صدیقی بجهت ابی بکر از آسمان نازل شد
ازین حدیث و حدیث سابق معلوم میشود که نام حضرت
ابی بکر عبد الله است که پیغمبر او را بامر الهی صدیق و عتیق نام نهاد
و از آنجهة کنیت با بی بکر شد که بکره اول نهارست و اول هر
چیز را هم گویند پس چون ابو بکر اول در اسلام و اول در خلافت
بود کنیت با بی بکر شد حدیث دهم از حضرت عایشه صدیقه
مرویست که حضرت رسالت فرمود لَا یَنبَغِی لِقَومٍ
فِیهِم اَبُو بَکرٍ اَن یَؤُمَّهُم غَیرُهُ یعنی سزاوار نیست قومی را
که در میان ایشان ابو بکر باشد اینکه امامت کند ایشان را غیر
ابو بکر حدیث یازدهم در کتب صحاح از معاذ بن جبل مرویست
که حضرت رسالت فرمود رَاَیتُ اَنِّی وُضِعتُ فِی
کِفَّةٍ وَاُمَّتِی فِی کِفَّةٍ فَعَدَلتُهَا ثُمَّ وُضِعَ اَبُو بَکرٍ
فِی کِفَّةٍ وَاُمَّتِی فِی کِفَّةٍ فَعَدَلَهَا ثُمَّ وُضِعَ عُمَرُ

فِی کِفَّةٍ وَاُمَّتِی فِی کِفَّةٍ فَعَدَلَهَا ثُمَّ وُضِعَ عُثمَانُ
فِی کِفَّةٍ وَاُمَّتِی فِی کِفَّةٍ فَعَدَلَهَا ثُمَّ رُفِعَ المِیزَانُ
یعنی در خواب دیدم که مرا در کفه گذاشته شد و جمیع امت
در کفه دیگر پس با همه برابری کردم آنگاه ابو بکر را در
در کفه گذاشته شد و سایر امت در کفه باز ابو بکر با همه
برابری کرد آنگاه عمر را در کفه گذاشته شد و سایر امت را
در کفه دیگر عمر با همه برابری کرد آنگاه عثمان را بکفه
نهادند و سایر امت را بکفه دیگر عثمان با همه برابری
کرد آنگاه میزان برداشته شد حدیث دوازدهم
در کتب صحاح از امیر المؤمنین علی مرویست که حضرت
رسالت فرموده رَحِمَ اللهُ اَبَا بَکرٍ زَوَّجَنِی اِبنَتَهُ
وَحَمَلَنِی اِلَی دَارِ الهِجرَةِ وَاَعتَقَ بِلَالًا مِن مَالِهِ
وَمَا نَفَعَنِی مَالٌ فِی الاِسلَامِ مَا نَفَعَنِی مَالُ اَبُو بَکرٍ

یعنی رحمت کناد خدای ابابکر را دختر خود بمن تزویج نمود و
سواری داد مرا در هجرت و آزاد کرد بلال را از مال خود و
نفع نداد مرا مالی در اسلام آنقدر که نفع رسانید بمن
مال ابی بکر **حدیث سیزدهم** در کتب صحاح بروایت ابوهریره
و انس بن مالک مرویست که حضرت رسالت فرمود مَنْ
أَصْبَحَ مِنْكُمُ الْيَوْمَ صَائِمًا فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ أَنَا قَالَ فَمَنْ
تَبِعَ مِنْكُمْ جَنَازَةً قَالَ أَبُو بَكْرٍ أَنَا قَالَ فَمَنْ أَطْعَمَ
الْيَوْمَ مِنْكُمْ مِسْكِينًا قَالَ أَبُو بَكْرٍ أَنَا قَالَ فَمَنْ عَادَ
مِنْكُمْ مَرِيضًا قَالَ أَبُو بَكْرٍ أَنَا قَالَ رَسُولُ اللهِ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا اجْتَمَعْنَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا
دَخَلَ الْجَنَّةَ وَفِي رِوَايَةٍ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ
یعنی پیغمبر بگروه صحابه گفت کدام از شما صبح کرده است
امروز روزه دار ابوبکر گفت من پیغمبر فرمود کدام

از شما طعام داده است امروز مسکینی را ابوبکر گفت من پیغمبر
فرمود کدام از شما پرسش نمود بیماری را ابوبکر گفت من پس
پیغمبر فرمود این چهار خصلت جمع نمی شود در مؤمن مگر آنکه داخل
بهشت میشود و بروایتی واجب میشود برای او بهشت **حدیث
چهاردهم** در کتب صحاح بروایت ابوهریره از پیغمبر مرویست
که آنحضرت فرمود عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ فَمَا مَرَرْتُ بِسَمَاءٍ
إِلَّا وَجَدْتُ فِيهَا اسْمِي مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ وَأَبُو بَكْرٍ
الصِّدِّيقُ خَلِيفَتِي یعنی بالا بردند مرا باسمان در شب
معراج پس نگذشتم هیچ آسمانی مگر یافتم در آن آسمان نام خود که
محمد رسول خداست و ابوبکر صدیق خلیفهٔ رسول خداست
حدیث پانزدهم در کتب صحاح بروایت سلیمان بن یسار
از حضرت رسالت مرویست که آنحضرت فرمود خِصَالُ
الْخَيْرِ ثَلَاثُمِائَةٍ وَسِتُّونَ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ يَا رَسُولَ اللهِ

لِي مِنْهَا شَيْءٌ قَالَ كُلُّهَا لَكَ فَهَنِيئًا لَكَ يَا اَبَابَكْرٍ
یعنی خصلتهای نیکو سیصد و شصت است پس گفت ابوبکر یا رسول الله
ازان امور برای من چیزی هست پیغمبر فرمود همه آن خصال
برای تو هست پس گوارا باد ترا ای ابوبکر حدیث شانزدهم
درکتب صحاح بروایت انس بن مالک از پیغمبر مرویست که آنحضرت
فرمود حُبُّ اَبِي بَكْرٍ وَشُكْرُهُ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ اُمَّتِي
یعنی دوستی ابوبکر و شکر او واجب است بر همه امت من
حدیث هفدهم درکتب صحاح از علی بن ابی طالب مرویست
که حضرت رسالت فرمود اَتَانِي جِبْرَئِيلُ فَقُلْتُ مَنْ
يُهَاجِرُ مَعِي قَالَ اَبُوبَكْرٍ وَهُوَ يَلِي اَمْرَ اُمَّتِكَ مِنْ بَعْدِكَ
وَهُوَ اَفْضَلُ اُمَّتِكَ یعنی آمد مرا جبرئیل پس گفتم کدام از
اصحاب من با من هجرت نماید گفت ابوبکر و او متولی امور
امت تست بعد از تو و فاضلترین امت تست حدیث هجدهم

در کتب صحاح از ابن مسعود مرویست که حضرت رسالت فرمود
كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ فَفِي سُرَّتِهِ مِنَ التُّرْبَةِ الَّتِي خُلِقَ
مِنْهَا وَاَنَا وَاَبُوبَكْرٍ خُلِقْنَا مِنْ تُرْبَةٍ وَاحِدَةٍ یعنی هر
مولودی که زائیده شود می باشد در نافش چیزی ازان خاکی
که آفریده شده است ازان خاک و من و ابوبکر از یک خاک
آفریده شده ایم راقم حروف گوید که کمال محبتی و معنی که
حضرت صدیق اکبر را نسبت بجناب رسالت بود و در
هیچ باب در تصدیق او تامل و توقفی نداشت بنابرین جنسیت
ذاتی و اتحاد جوهر بود که او را با حضرت رسالت بود و این
حدیث اشاره بآنست حدیث نوزدهم در کتب صحاح از ابن
عمر مرویست که حضرت رسالت فرموده مَنْ اَرَادَ
رِضَائِي فَلْيَرْضَ اَبَابَكْرٍ وَمَنْ اَرَادَ سَخَطِي فَلْيُسْخِطْ
اَبَابَكْرٍ یعنی هرکس خواهد خشنودی مرا باید ابوبکر را از خود

هیچ از در [illegible] ازین احادیث [illegible] موضوعه [illegible] بجالت [illegible] ازین احادیث موضوعه در [illegible] [illegible] منتقبین [illegible] معجزة [illegible] [illegible] بعد النبی [illegible]

ابن

خشنود کند و هر کس خشم مرا خواهد ابو بکر را از خود خشمگین کند

حدیث هشتم در کتب صحاح از جابر مرویست که حضرت رسالت

فرمود یَتَجَلَّی اللهُ لِلْمُؤْمِنِینَ عَامَّةً وَیَتَجَلَّی لِاَبِی بَکْرٍ

خَاصَّةً یعنی تجلی میکند حق سبحانه در بهشت برای همه مؤمنان

بعموم ایشان و تجلی میکند برای ابو بکر بخصوص او و راقم حروف

گوید این بنابر آنست که ایمان ابو بکر زیاده بر ایمان همه امتست

و تجلی حضرت الهیت هر یک از مؤمنان را بقدر ایمان

و عرفان او خواهد بود پس تجلی بر وی بقدر ایمان او خواهد بود

و سایر امت را بقدر ایمان **حدیث بیست یکم** در کتب صحاح

از جابر مرویست که حضرت رسالت فرمود لَا تُقَدِّمُوا عَلَی

اَبِی بَکْرٍ اَحَدًا فَاِنَّهُ اَفْضَلُکُمْ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ

یعنی تقدیم مکنید بر ابی بکر هیچ کس را پس بدرستی که او فاضل ترین

شماست در دنیا و آخرت **حدیث بیست دوم** در کتب صحاح

از ابی سعید خدری مرویست که پیغمبر فرمود مَا مِنْ نَبِیٍّ اِلَّا لَهُ

وَزِیرَانِ مِنْ اَهْلِ السَّمٰوَاتِ وَوَزِیرَانِ مِنْ اَهْلِ

الْاَرْضِ فَاَمَّا وَزِیرَانِ مِنْ اَهْلِ السَّمٰوَاتِ فَجِبْرَئِیلُ

وَمِیکَائِیلُ وَاَمَّا وَزِیرَایَ مِنْ اَهْلِ الْاَرْضِ فَاَبُو بَکْرٍ

وَعُمَرُ یعنی هیچ پیغمبری نیست که او را دو وزیر است از اهل

آسمان و دو وزیر است از اهل زمین اما دو وزیر من از اهل

آسمان جبرئیل و میکائیل است و اما دو وزیر من از اهل زمین

ابو بکر و عمر است **حدیث بیست سیم** در کتب صحاح از عبد الله

عباس و جابر مرویست که حضرت رسالت فرمود اَبُو بَکْرٍ

وَعُمَرُ مِنِّی بِمَنْزِلَةِ السَّمْعِ وَالْبَصَرِ مِنَ الرَّاْسِ یعنی

ابو بکر و عمر از من بمنزله گوش و چشم است از سر **حدیث**

بیست چهارم در کتب صحاح از حضرت امیر المؤمنین علی و زبیر

مرویست که حضرت رسالت فرمود خَیْرُ اُمَّتِی بَعْدِی

لابی بکر و عمر یعنی بهترین امت من بعد از من ابوبکر و عمر است
حدیث بیست پنجم در کتب صحاح از ابن مسعود مرویست که
حضرت رسالت فرمود القائم بعدی فی الجنة
والذی یقوم بعده فی الجنة والثالث والرابع
فی الجنة یعنی آنکس که قایم است بجای من بعد از من در
بهشت می باشد و آنحضرت صدیق اکبر است و آنکه بعد ازو
قایم است در مقام من آن نیز در جنت است و آن حضرت
امیر المؤمنین عمر است و سیم و چهارم نیز در بهشت است
که مراد حضرت عثمان و حضرت امیر المؤمنین علی است
حدیث بیست ششم در کتب صحاح از سلطام ابن اسلم
مرویست که پیغمبر فرمود مر ابی بکر و عمر را لا یتأمر علیکما
احد بعدی یعنی امیر نمی تواند شد بر شما کسی بعد از من
حدیث بیست هفتم در کتب صحاح از ابن عمر مرویست که حضرت

رسالت فرمود انا اول من تنشق الارض عنه ثم ابوبکر
ثم عمر یعنی من اول کسی که زمین ازو در روز قیامت شکافته
شود منم بعد از آن ابوبکر بعد از آن عمر حدیث بیست هشتم
در کتب صحاح از انس مرویست که پیغمبر فرمود حب ابی بکر
و عمر ایمان و بغضهما کفر یعنی دوستی ابوبکر و عمر ایمان است
و دشمنی ایشان کفر حدیث بیست نهم در کتب صحاح بروایت
انس بن مالک مرویست که پیغمبر فرمود انی لا ارجو لامتی
فی حبهم لابی بکر و عمر ما ارجو لهم فی قول لا
اله الا الله یعنی من امید میدارم برای امت خود در دوستی
ایشان مر ابی بکر و عمر را آنچه امید میدارم در توحید برای ایشان
یعنی چنانکه توحید کسی را از زمرهٔ کفر بیرون می آرد و داخل
مؤمنان میکند همچنین دوستی ابابکر و عمر نیز کسی را از زمرهٔ مبتدعین
بیرون می آرد و داخل زمرهٔ سنت و جماعت میکند حدیث

این احادیث جمیعا موضوع و در برابر حب
علی حسنة لا یضر معها سیئة و
بغض علی سیئة لا ینفع معها حسنة
ملاعین امویه لعنهم الله

سلام درکتب صحاح از ابو هریرة مرویست که پیغمبر فرموده
إِنَّ فِي سَمَاءِ الدُّنْيَا ثَمَانِينَ أَلْفَ مَلَكٍ يَسْتَغْفِرُونَ
اللهَ تَعَالَى لِمُحِبِّي أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَيَلْعَنُونَ لِمُبْغِضِهِمْ
وَمَنْ أَبْغَضَهُمَا فَهُوَ فِي لَعْنَةِ اللهِ یعنی در آسمان دنیا
هشتاد هزار ملک است که استغفار میکنند وطلب آمرزش
میکنند از حق سبحانه بجهت دوستان ابی بکر وعمر ولعن میکنند دشمنان
ایشان را وهرکس ایشان را دشمن دارد ودر لعنت الهی است
راقم حروف گوید که این حدیث ودو حدیث سابق
دلیل است برینکه سب شیخین کفر است فقها را اختلافی که
درین مسئله واقع شده اعتداد نموده اند ودر بعضی کتب
میگوید وَلَا نُكَفِّرُ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ إِلَّا بِجُحُودِ مَا أَدْخَلَهُ
فِيهِ وَحَاصِلُ مَا ذَكَرَهُ أَصْحَابُنَا فِي الْفَتَاوَى
مِنْ أَصْحَابِ التَّكْفِيرِ يَرْجِعُ إِلَى ذَلِكَ وَفِيهِ بَحْثُ

اِخْتِلَافٌ لَكِنْ لَا يُفْتَى بِمَا فِيهِ اخْتِلَافٌ سَبُّ الشَّيْخَيْنِ
وَلَعْنُهُمَا فَإِنَّهُمَا كُفْرٌ یعنی تکفیر کرده نمیشود کسی را از اهل قبله مگر
بانکاری که او را داخل زمره کفر نموده وحاصل آنچه ذکر کرده اند
علمای ما درجمعی که تکفیر نموده اند راجع باین است که ایشان انکار
بعضی از امور دینیه نموده اند ودر تکفیر ایشان چیزی از اختلاف
هست لکن فتوا داده نمیشود بآن اختلاف که در سب شیخین
نموده اند که سب ولعن شیخین محض کفر است واز این است
که در خزانة الفتاوی قطع نموده باینکه سب شیخین کفر است
واصلا نقل خلافی ننموده میگوید سب الشیخین ولعنهما کفر کما قدمناه
یعنی دادن ابی بکر وعمر ولعن ایشان بی شبهه کفر است از جهت
دلیلی که پیش ذکر کرده ایم پس درینکه نزد عامه فقها ساب شیخین
کافر است سخن نیست اختلاف در قبول توبه از وست جمهور علما
توبه اش مقبول داشته اند واطلاقات نصوص قرآنی واحادیث

نبوی همسکی دلالت بر قبول آن دارد و در کتب مشهوره قبول آن
مذکور است و بعضی نقل خلاف در توبه ایشان نموده و بعضی
قطع بعدم قبول توبه ایشان نموده و در بعضی کتب فتاوی
گفته كُلُّ كافِرٍ فَتَوبَتُهُ مَقبُولَةٌ فِي الدُّنيا وَالآخِرَةِ الّا تَوبَةَ
كافِرٍ بِسَبِّ النَّبِيِّ اَو بِسَبِّ الشَّيخَينِ اَو اَحَدِهِما یعنی هر کافر
توبه اش در دنیا و آخرت مقبول است مگر توبه کافری که دشنام
دهد پیغمبر یا ابی بکر و عمر را یا یکی از ایشان را که توبه او مقبول نیست
و دلیل آن نیز تفصیل ذکر نموده اند و ابن عباس در تفسیر آیه
کریمه لُعِنُوا فِي الدُّنيا وَالآخِرَةِ گفته هذه الآية للروافض
لا يُقبَلُ تَوبَتُهُ فِي الدُّنيا وَالآخِرَةِ وَلا يَنجُو مِنَ اللَّعنَةِ
فِي الدّارَينِ فَقيلَ لَهُ مِن اَينَ تَقُولُ فَقالَ مِن قَولِ
اللهِ لُعِنُوا فِي الدُّنيا وَالآخِرَةِ یعنی این آیه در باره رافضی
است که حضرت حق تعالی بعلم قدیم و حکمت عمیم در باره ایشان فرستاده

توبه ایشان مقبول نیست نه در دنیا و نه در آخرت و نجات از لعنت
نمی یابند نه در دنیا و نه در آخرت پس گفته شد که توبه این را چه
دلیل میگوئی گفت از قول حق سبحانه که میفرماید لُعِنُوا فِي الدُّنيا وَالآخِرَةِ
و فتوائی که نوح افندی بجهت سلطان مراد سلطان روم در
باره روافض نوشته بود بنا برین قول گذاشته بود چه نقل
فتوای مزبور که فقیر ملاحظه نمودم چنین نوشته بود که تابوا او لم
يتوبوا یعنی روافض خواه توبه کنند و خواه نکنند و رای فقیر
مذهب جمهور است که توبه هر کافری باشد مقبول است و الله
تعالی اعلم بحقیقة الحال حدیث سی یکم در کتب صحاح از انس بن مالک
روایت نموده صَعِدَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ اُحُدًا
وَاَبُو بَكرٍ وَعُمَرُ وَعُثمانُ فَرَجَفَ بِهِم فَضَرَبَهُ بِرِجلِهِ
فَقالَ اُثبُت اُحُدُ فَاِنَّما عَلَيكَ نَبِيٌّ وَصِدِّيقٌ وَشَهيدانِ
یعنی بالا رفت رسول الله بکوه احد و ابوبکر و عمر و عثمان پس

حرکت کرد کوه پس پیغمبر پای مبارک خود بر کوه زد و فرمود
ثابت باش ای احد این است غیر این نیست که بر تو پیغمبری و صدیقی
و دو شهید است حدیث سی دوم در کتب صحاح از ابی موسی
اشعری روایت نموده که او گفت کُنتُ مَعَ النَّبِیِّ صَلَّى اللهُ
عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فِی حَائِطٍ مِنْ حِیطَانِ الْمَدِینَةِ فَجَاءَ رَجُلٌ
فَاسْتَفْتَحَ فَقَالَ النَّبِیُّ صَلَّى اللهُ وَسَلَّمَ افْتَحْ لَهُ وَبَشِّرْهُ
بِالْجَنَّةِ فَفَتَحْتُ لَهُ فَإِذَا هُوَ أَبُو بَکْرٍ فَبَشَّرْتُهُ بِمَا قَالَ
رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فَحَمِدَ اللهَ ثُمَّ جَاءَ
رَجُلٌ فَاسْتَفْتَحَ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَ
سَلَّمَ افْتَحْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ فَفَتَحْتُ لَهُ فَإِذَا هُوَ عُمَرُ
فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا قَالَ النَّبِیُّ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فَحَمِدَ اللهَ
ثُمَّ اسْتَفْتَحَ رَجُلٌ فَقَالَ لِی افْتَحْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ عَلَى
بَلْوَى تُصِیبُهُ فَفَتَحْتُ لَهُ فَإِذَا عُثْمَانُ فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا

قَالَ النَّبِیُّ صَلَّى اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فَحَمِدَ اللهَ ثُمَّ قَالَ اللهُ
الْمُسْتَعَانُ راوی گوید بودیم با پیغمبر صلی الله علیه و
سلم در بوستانی از بوستانهای مدینه آمد مردی و طلب
کرد گشادن در را پس پیغمبر فرمود در را برای او بگشا و او را
مژده بهشت بده پس در باغ برای او وا کردم ناگاه
ابو بکر بود پس مژده دادم او را بآنچه پیغمبر فرموده بود ثنا
و شکر گفت ابو بکر مر خدا را آنگاه آمد نزد رسول خدا پس از آن
مردی دیگر آمد و طلب گشادن در نمود پس پیغمبر فرمود در را
برای او بگشا و او را نیز مژده بهشت بده پس در باغ برای
او وا کردم ناگاه عمر بود پس مژده دادم او را بآنچه پیغمبر
فرموده بود پس ثنا و شکر گفت حق سبحانه را آنگاه نزد رسول
خدا آمد پس از آن آمد مرد دیگر و طلب گشادن در نمود
پس پیغمبر فرمود در را برای او وا کن و مژده بده او را به بهشت

بابلائی که باو خواهد رسید پس دررا واکردم ناگاه عثمان بود
پس خبر دادم او را بانچه گفته بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس ثنا
وشکر گفت حق سبحانه را آنگاه گفت حق سبحانه یاری خواسته
شده است در شدائد وبلائه غیر او حدیث سی سیم در کتب
صحاح از ابی ذر روایت نموده که گفته هجرت یوما من
الایام فاذا النبي صلی الله علیه وسلم قد خرج من
بیته فسألت عنه الخادم فاخبرني انه ببیت
عائشة رضي الله عنها فاتیته وهو جالس لیس
عنده احد من الناس فکأني حینئذ اری انه في
وحي فسلمت علیه فرد علي السلام ثم قال ما
جاءك قلت الله ورسوله اعلم فامرني ان اجلس
فجلست الی جنبه لا أسأله عن شيء الا ذکره
لي فمکثت غیر کثیر فجاء ابو بکر یمشي مسرعا فسلم

علیه فرد علیه السلام ثم قال ما جاء بك قال
جاء بي الله ورسوله فاشار بیده ان اجلس فجلس
الی ربوة مقابل النبي صلی الله علیه وسلم ثم جاء
عمر ففعل مثل ذلك وقال رسول الله مثل ذلك
وجلس الی جنب ابي بکر ثم جاء عثمان کذلك جلس
الی جنب عمر ثم قبض رسول الله صلی الله علیه
وسلم علی حصیات سبع او تسع او ما قرب من
ذلك فسبحن في یده حتی سمع لهن حنین کحنین
النحل في کف رسول الله صلی الله علیه وسلم
ثم ناولهن ابا بکر رضي الله تعالی عنه وجاوزن
فسبحن في کف ابي بکر ثم اخذهن منه فوضعهن
في الارض فخرسن ثم ناولهن عمر فسبحن في کفه
کما سبحن في کف ابي بکر رضي الله عنه ثم اخذ

[illegible]

هُنَّ مِنْهُ فَوَضَعَهُنَّ فِي الْأَرْضِ فَخَرِسْنَ ثُمَّ نَاوَلَهُنَّ
عُثْمَانَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فَسَبَّحْنَ فِي كَفِّهِ كَنَحْوِ مَا
سَبَّحْنَ فِي كَفِّ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ ثُمَّ أَخَذَهُنَّ وَوَضَعَهُنَّ
فِي الْأَرْضِ فَخَرِسْنَ راوی گوید در میان روز بخدمت حضرت
خیر الانام رفتم آنحضرت از خانه بیرون رفته بود خادم را
سوال کردم گفت بخانهٔ عایشهٔ صدیقه رضی الله عنها رفته
پس نزد آنحضرت بحجرهٔ عایشه رفتم آنحضرت نشسته بود و
کسی نزد آنحضرت نبود و چنان دیدم که گویا اثر وحی بر جبین
مبین پیغمبر ظاهر است پس سلام بر آنحضرت کردم و آنحضرت
جواب سلام من باز داد آنگاه فرمود که چه چیز ترا آورد
گفتم خدا و رسول دانا ترست پس مرا امر کرد که بنشینم پس نشستم
پهلوی مبارک پیغمبر نمی پرسیدم از چیزی مگر آنکه جواب میگفت
مرا آنگاه ابوبکر بشتاب آمد و سلام کرد پس حضرت جواب

سلام او داد پس فرمود چه چیز ترا آورد عرض کرد که محبت
خدا و رسول پس پیغمبر بدست اشاره کرد که بنشین پس ابوبکر
در مقابل آنحضرت نشست آنگاه عمر رضی الله عنه آمد او نیز
چنان نمود که ابوبکر و پیغمبر او را نیز امر به نشستن نمود او نیز در
پهلوی ابوبکر نشست آنگاه عثمان آمد و او نیز به پهلوی عمر
نشست آنگاه حضرت رسالت هفت سنگریزه یا نه یا چیزی
که نزدیک باین عدد باشد از روی زمین برداشت و در قبضهٔ
مبارک گرفت پس تسبیح نمود آن سنگریزها در دست
مبارک او تا آنکه صدائی از و شنفته می شد مثل صدای زنبور
عسل آنگاه از من گذرانیده بابی بکر داد پس تسبیح نمودند در
دست ابی بکر آنگاه گرفته و بزمین گذاشت پس سنگریزه
لال شد و از صدا افتاد آنگاه باز برداشت و بدست
عمر داد پس تسبیح گفت در دست عمر چنانکه تسبیح گفته بود در

دست ابابکر آنگاه گرفت و بزمین گذاشت پس سنگ ریزها
از صدا افتاد آنگاه گرفت و بعثمان داد پس تسبیح گفت
در کف حضرت عثمان چنانکه در کف حضرت ابی بکر و
عمر آنگاه گرفت و بزمین گذاشت از صدا افتاد حدیث
سی چهارم از امام شافعی رضی الله عنه مرویست که بسند
خود از حضرت رسالت روایت نموده که آنحضرت
فرموده گفت اَنَا وَاَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ وَعَلِيٌّ
اَنْوَارًا عَلَى يَمِينِ الْعَرْشِ قَبْلَ اَنْ يَخْلُقَ آدَمَ بِالْفِ
عَامٍ فَلَمَّا خَلَقَ آدَمَ اَسْكَنَنَا ظَهْرَهُ وَلَمْ نَزَلْ نَنْتَقِلُ
فِي الْاَصْلَابِ الطَّاهِرَةِ حَتَّى نَقَلَنِيَ اللّٰهُ اِلَى صُلْبِ
عَبْدِ اللّٰهِ وَنَقَلَ اَبَا بَكْرٍ اِلَى صُلْبِ اَبِي قُحَافَةَ
وَنَقَلَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ اِلَى صُلْبِ الْخَطَّابِ وَ
نَقَلَ عُثْمَانَ اِلَى صُلْبِ عَفَّانَ وَنَقَلَ عَلِيًّا اِلَى

صُلْبِ اَبِي طَالِبٍ ثُمَّ اخْتَارَهُمْ لِي اَصْحَابًا فَجَعَلَ
اَبَا بَكْرٍ صِدِّيقًا وَعُمَرَ فَارُوقًا وَعُثْمَانَ ذِي النُّورَيْنِ
وَعَلِيًّا وَصِيًّا فَمَنْ سَبَّ اَصْحَابِي فَقَدْ سَبَّنِي وَ
مَنْ سَبَّنِي فَقَدْ سَبَّ اللّٰهَ تَعَالَى فَمَنْ سَبَّ اللّٰهَ
اَكَبَّهُ اللّٰهُ فِي النَّارِ عَلَى مَنْخِرَيْهِ یعنی بودم من و ابوبکر
و عثمان و علی نورها بر طرف راست عرش پیش از خلقت
کالبد آدم بهزار سال مراد مطلق تکثیر است نه تعیین پس چون
آفریده شد آدم ما در پشت او قرار یافتیم و زایل نشدیم که نقل
می نمودیم از صلب طاهری بصلب دیگر یعنی از صلبی که
بصلب دیگر نقل نموده به نکاح بوده نه بسفاح خواه از اصلاب
مؤمنین و خواه کافرین چه بعضی از آبای ایشان البته کافر بوده
تا آنکه حق سبحانه مرا منتقل نموده بصلب عبد الله و ابوبکر را
بصلب ابی قحافه و عمر را بصلب خطاب و عثمان را بصلب

عفان و علی را بن ابی طالب پس حق سبحانه ایشان را برگزید
برای من یاران و دوستداران پس گردانید ابوبکر را صدیق
و عمر را فاروق و عثمان را ذی النورین و علی را وصی پس کسی که
دشنام دهد اصحاب مرا بتحقیق که مرا دشنام داده و کسی که
دشنام دهد مرا پس بتحقیق خدا را دشنام داده و کسی که خدا را
دشنام دهد خدای تعالی او را خوار کند و برد او را بدوزخ
کند راقم حروف گوید که این حدیث امام شافعی در
فضایل ایشان کافی است و این دلیل است بر کفر و رفض
و تفصیل آن گذشت و این حدیث نص است باینکه تسمیه ایشان
باین اسامی از جانب خدا و رسول خدا بوده پس وجه آن را درین
مقام ذکر کنیم اما حضرت ابابکر از آن جهة موسوم بصدیق
شد که پیغمبر را در رسالت بدون توقفی و در معراج بدون
تاملی تصدیق نمود پس پیغمبر باعلام الهی او را لقب صدیق

نمود و اما حضرت عمر از آن جهت موسوم بفاروق شد که در
تفسیر معالم التنزیل امام محی السنة از ابن عباس روایت نموده
که منافقی و یهودی با هم نزد پیغمبر رفتند و منافق بحکم پیغمبر راضی
نشد و یهودی را با هم نزد حضرت عمر آورد پس یهودی
گفت که ما نزد محمد رفتیم و این خصم من بحکم محمد راضی نشد نزد
تو آمد حضرت عمر بآن منافق گفت که چنین است گفت بلی
گفت در همین جا باشید تا من بیرون آیم آنگاه شمشیر خود
برداشته بیرون آمد و گردن منافق را بزد و گفت این
است حکم عمر در باره کسی که بحکم محمد راضی نشود پس جبرئیل نازل
شد و بحضرت پیغمبر گفت که عمر میان حق و باطل فرق نمود پس
حضرت عمر موسوم بفاروق شد و جمعی گویند از آن جهت
او را فاروق گفتند که فارق بود میان حق و باطل و جور
و عدل و عدل را ظاهر نمود و جور را دفع کرد و اما حضرت

عثمان از آن جهت مسمی بذی النورین شد که پیغمبر دو دختر خود را
بحبالهٔ نکاح او درآورد اول رقیه و بعد از وفات او ام کلثوم
و هیچ کس را میسر نشد که دو دختر پیغمبر را بنکاح درآورد پس مسمی
بذی النورین شد یعنی صاحب دو نور که دو دختر پیغمبر خدا باشد
و جمعی گویند که چون پیغمبر در بیعت الرضوان دست خود را بجای دست
او داشت و با خود بجای عثمان بیعت نمود پس صاحب دو نور
بود یکی نور بیعت پیغمبر و یکی نور دست پیغمبر که نایب دست
عثمان بود و جمعی گویند از آنجهت ذی النورین گویند که نور قرآنست
و حضرت عثمان هم کاتب قرآن و هم جامع آن بود و هم تالی آن
بود در نهار و هم قاری آن بود در شبهای تار از آن جهت
موسوم بذی النورین شد و وجه اول اشهر است و اما حضرت
علی بجهة آن موسوم بوصی شد که ابن عم و داماد رسول بود و
در باب غسل حضرت پیغمبر و سایر مهمات اهل بیت با و وصیت

نموده شده بود **فصل دویم** در باب حقیقت و حقیت خلافت
ایشان اصل سخن این است که ما در اثبات خلافت حضرت
صدیق اکبر و فاروق اعظم اصلا محتاج بدلیل نیستیم بجهة آنکه
ایشان بعد از پیغمبر امامت و خلافت نموده اند و ما ادعای
امری نموده ایم که هیچ کس را شبهه در وقوع آن نیست و هم فرق
قایلند که خلافت و نیابت بعد از پیغمبر ایشان نموده اند و بعد
از آنکه امری بی شبهه واقع باشد پس آنکه ادعا کند که بغیر حق
کرده اند باید ثابت کند و هرگز اثبات نتوانند نمود چه شبهات
ایشان بالتمام باطل نموده ایم چه حاجت باقامت دلیل بر آن
خواهد بود خصوص نیابت پیغمبران که از زمان آدم تا خاتم
هیچ پیغمبر را خلفایش بباطل خلافت ننموده اند پس پیغمبر آخر
الزمان را چگونه خلفایش بباطل باشند نعوذ بالله از اقوال
روافض که گویند خلفاء پیغمبر آخر الزمان که سید المرسلین و خاتم

النبین است کافر بوده اند و بباطل خلافت و نیابت او نموده
اند سبحانک هذا بهتان عظیم کسی که زن پیغمبر را دشنام دهد
و خلفای او را کافر و باطل داند و اصحاب او را گمراه داند این
کس چگونه ایمان به پیغمبر دارد و باالجمله چون اعتقاد نموده ایم امری
که وقوع آن باتفاق کل ست در اثبات آن محتاج بدلیل
نمی باشیم لیکن بجهة غلوی روافض که کریمهٔ اولئک کالانعام
بل هم اضل در بارهٔ ایشان است پارهٔ از دلایل حقیقت
خلافت و امامت ایشان بعون الله تعالی ایراد کنیم اول
دلائلی که میر مخدوم شریفی در نواقض الروافض ذکر نموده
یاد کنیم آنگاه دلایلی که در سایر کتب است ایراد نمائیم قال رحمه
الله تعالی الدلیل الاول انه بعد ان عرفت فضل
المهاجرین والانصار الذین ملأ الله سبحانه
من مدائحهم کتابه الکریم واثنی علیهم رسول الله

غایة الثناء وعظمهم کل التعظیم علم ان النصف لا
ینکر ان هجومهم علی بیعة ابو بکر یوم وفات النبی صلعم
کان حفظا للشریعة القویمة وردا للکفرة والفجرة
ولو تساهلوا فی هذا الامر واشتغلوا بلوازم
المصیبة کما هو رای الغافلین عن حقایق الاشیاء
المحبوسین فی سجن عادات العوام والنساء لما
کان یبعد ان یختلفوا فی امر الخلافة بعد ذلک
وینجر الاختلاف الی فساد عظیم فی الدین بل الی خراب
وکیف لا و مسیلمة الکذاب والاسود العنسی و
غیرهما کانوا حافین حول المدینة متولین علی ان
یخرجوا ترابها بظهورهم وان یتعرضوا الاهل
البقیع الفرقد وقبورهم ویقتلوا کبارها وصغارها
ویهدموا بنیان الشریعة ویخربوا اثارها ولما



كان علي شديدا في الدين شابا خافوا من انهم
لو بايعوه لما ازدحمت القلوب على بيعته و
يحصل الاختلاف المورث للمفاسد المذكورة
اما ترى ان عليا قد تصدى للخلافة بعد الثلثة
عقيب استقرار الاسلام وانتشاره في مشارق
الارض ومغاربها ومع ذلك قد حصلت اختلافات
عظيمة حتى ان المحاربة الواقعة في صفين كاد
ان يبلغ عشرين وقد قتل في البين جمع كثير من الصحابة
فضلا عن غيرهم بل قد وقع الاختلاف بين عسكره
ومرق بعضهم عن الدين وخالفوا امير المومنين
وخرجوا عليه وحاربوه حتى قتل منهم جم غفير
وهذه الحكمة من جملة العلل التي امالت الصحابة
عن بيعته الى بيعة ابي بكر والغالب عليه الرفق

وكان

وكان شيخا كبيرا وقلوب الناس ارغب الى سلطنته
ومع ذلك كان ابو بكر في الظاهر كالوالد بالنسبة
الى النبي لانه زوجه بنته وعلي كان في مقام الولد
لانه ختنه وايضا قد علمت الصحابة انهم لو بايعوا
عليا لظن الخلق ان امر خلافة النبوة كامر سلطنة
القياصرة والاكاسرة بان لا يكون اولياء العهد
الا الاولاد والاقارب ويصير هذا عادة بين
المسلمين بان يكون نظرهم الى الوراثة الصورية
فيحتمل ان ينتهي الخلافة في بعض القرون الى العادي
من الوراثة المعنوية المكتسي بالوراثة الظاهرة
ويختل امر الملة ومع ذلك قد صار كذلك في
دولة بني العباس لانهم بسبب استيلائهم قد ركبوا
هذا في اخر الامر ولذلك بقيت الدولة مدة مديدة

فيهم مع ان كثيرا منهم كانوا في غاية الفسق والبعد
عن السيرة النبوية ثم لو فرضنا انهم كانوا يبايعون
عليا ويميلون اليه في اول الامر لما نعلم انه كرم الله
وجهه ما كان يفعل وهل يتصور ان يكون عمل احد
في الخلافة اكرم واحسن من فعل الشيخين وقد ملأ
الدنيا اسلاما وقسطا وعدلا بعد ان ملئت كفرا
وجورا وظلما وسلكا مسلكا لا يقدر العدو ان
يطعن في سعيهما وجهدهما في ترويج الشريعة الناسخة
للشرايع ونشرها حتى ان عدل عمر صار ضروريا كشجاعة
علي وسخاوة حاتم وقد فتح في زمانه اكثر من الف
وثلثين بلدة من بلاد الكفر وغلب على كسرى و
قيصر ولو انصف المسلمون علموا ان اسلام جلهم
ببركة عمر وهي تلك النعمة الجليلة العظيمة التي فوق

النعم ولهذا قال النبي صلى الله عليه وسلم في شانه لو كان
بعدي نبي لكان عمر بن الخطاب نبيا وما ظنك
بجماعة صحبوا النبي مدة مديدة وزهدوا في الدنيا
راغبين فيها وجه الله تعالى لا تعادل الدنيا في
عيونهم جناح بعوضة هل يزدحمون في امر بمحض
هوا الطبيعة واتباع النفس الامارة وهل سمعت
منهم الا القناعة وخشونة العيش واذلال
نفوسهم مع القدرة على اقسام التنعمات والسلطنة
وهم كانوا مع الحق وانت خضت في الباطل وقد بخست
نفسك بانكارهم والاعتراض عليهم والطعن فيهم فلا
يحصل لهم بذلك الا ثوابا وغفرانا وما يزيدك هذا
الا كفرا وطغيانا حفظنا الله تعالى من البدع والخروج
عن الدين القويم ورزقنا سلوك الصراط المستقيم

ولئن اردت ان تزول شبهتك فی ان مرضی المهاجرین
والانصار للخلافة هو مرضی الله تعالی ورسوله
فانظر الی کتاب علی الی معاویة ونقله السید الرضی
فی نهج البلاغة فلا مجال لانکارهم ایاه وهو انه
بایعنی القوم الذین بایعوا ابابکر وعمر وعثمان علی
ما بایعوهم علیه فلم یکن للشاهد ان یختار ولا
للغائب ان یرد فانما الشوری للمهاجرین والانصار
فان اجتمعوا علی رجل فسموه اماما کان ذلك
لله رضا فان خرج من امرهم خارج بطعن او بدعة
ردوه الی ما خرج منه فان ابی قاتلوه علی اتباعه
غیر سبیل المؤمنین وولاه الله تعالی ما تولی
ولعمری یا معاویة لئن نظرت بعقلك دون هواك
لتجدنی ابرء الناس من دم عثمان انتهی کلامه لا

یقال قال کرم الله وجهه ان رضاء الله تعالی
لمن اجتمع علیه جمیع المهاجرین والانصار کما هو
مقتضا ظاهر العبادة ولم یبایع ابابکر سعد بن
عبادة لان من البین ان مراده کرم الله وجهه
عند اتفاق غالبهم لا جمیعهم اذ قد علم ان المخالف
فی خلافة علی کان اکثر ممن خالف فی خلافة
الصدیق وان کان الاکثر اقل القلیل ونیز از
شرح این کلام لابدست از تمهید اصلی وآن اینست که اهل سنت
وجماعت اتفاق برین بوده اند که نصوص خفیه از حضرت رسالت
در باب امامت وخلافت حضرت صدیق واقع شده از انجمله
امر حضرت رسالت است در بیماری ابوبکر را بامامت در نماز
چنانچه در صحیح بخاری ومسلم وسایر کتب صحاح روایت نموده
که آن سرور را اشتداد یافت بلال بخدمت سرور شتافت

وعرض نمود که یا رسول الله وقت نماز است واصحاب در

انتظار حضرت رسالت فرمود که ابابکر امامت نماید واین

اتفاقی است که تمام امت برین اتفاق دارند که پیغمبر در بیماری

ابوبکر را بامامت نماز تعیین فرمود وازان جهت حضرت

امیرالمؤمنین در بیعت حضرت ابوبکر میگفت رضینا لامر دنیانا

بمن رضی به رسول الله لامر دیننا یعنی راضی شدیم بجهة پیشوایی

امور دنیای خود که خلافت باشد بآنکس که پیغمبر راضی شد به

پیشوائی ما در امور دینی یعنی نماز و غیره دلیل امامت در نماز

نصوص خفیه بسیار است که انشاء الله تعالی مذکور خواهد

شد اما در نصوص جلیه اختلاف است وحق آنست که نصوص

جلیه نیز بسیار است که بعد از تفحص کتب حدیث معلوم میشود

وبرخی ازان درین کتاب نیز مذکور خواهد شد وبجهة نصوص

وارده در باب او ومنزلت ومقام او نزد رسول خدا صحابه

اخیار را از مهاجر و انصار همگی بی توقف بعد از پیغمبر او را بیعت

نموده بربیعت او اجماع واتفاق نمودند لیکن چون روافض

قایل باین نصوص نیست صاحب نقائض الروافض قطع نظر از

نصوص نموده دلایل دیگر اقامت نموده وگفته دلیل اول

برحقیقت وحقیت خلافت شیخین آنست که بعد از آنکه دانستی

فضل مهاجر و انصار را که حق سبحانه بر کردونیده است کتاب

کریم خود را بمدایح ایشان وحضرت پیغمبر ثنا گفته است برایشان

غایة ثنا و بزرگ داشته است ایشان را بنهایت بزرگی البته

این را بعلم قطعی خواهی دانست که کسی که مؤمن ومنصف باشد

میداند که هجوم کردن ایشان بربیعة ابی بکر روز وفات پیغمبر

بحق بود وبجهة حفظ شریعت قویمه وملت مستقیمه نبوی بود

واز جهت رد کردن کفره وفجره بود وبهوای نفس نبود چه

اگر در تعیین خلیفه بحق سهل انگاری می نمودند ومشغول بلوازم

عزای پیغمبر مشغول شدند چنانکه رای غافلان و ناقصان و زنان می‌باشد
هر آینه دور نبود که اختلاف عظیمی در امر خلافت واقع شود
و آن منجر شود بفساد عظیم در دین بلکه بخرابی دین و چگونه منجر بخرابی
دین نمی‌شد و حال آنکه مسیلمه کذاب که در آن وقت دعوی
پیغمبری می‌نمودند و اسود عنسی و سایر کذابان عرب که آغاز
دعوی نبوت نموده بودند اطراف مدینه از ایشان پر بود
و در صدد آن بودند که خاک مدینه را بر پشت خود بیرون کشند
و قبرستان بقیع را شکافته استخوان اصحاب کبار را بیرون
آورده بسوزانند و بزرگ و کوچک مدینه را بکشند و بنیان
شریعت را نعوذ بالله بالکلیه خراب کنند پس اصحاب کبار
از مهاجر و انصار را در این صورت چگونه روا بود که در
تعیین خلیفه سهل انکاری نموده مشغول بعزای پیغمبر شوند چنانکه روافض
میگویند پس آنچه کرده اند بحق کرده اند و بجهت حق کرده اند و

چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را هنوز اوایل جوانی بود و در
دین شدت زیادی داشت و در کارها مدارا و مواسا نمی‌نمود
اگر بالفرض او را بیعت می‌نمودند ممکن بود که اولها جمعیت
بر بیعت او نکنند و در میان اختلافی واقع شود که موجب
فسادهای مذکوره شود آیا نمی‌بینی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
متصدی خلافت شد بعد از خلفاء ثلاث و بعد از آنکه اسلام
قرار یافته بود و در مشارق و مغارب منتشر شده بود و با وجود
این اختلافات عظیم در میان مسلمانان در زمان او
پیدا شد تا آنکه جنگ صفین که با معاویه داشت نزدیک
بمدت بیست ماه کشید و در میانه جمع کثیری از اصحاب پیغمبر
کشته شد چه جای غیر اصحاب چنانچه مورخین ذکر نموده اند که
از لشکر حضرت امیر المؤمنین هشتاد هزار و از لشکر معاویه
صد و بیست هزار کشته شد بلکه در میان لشکر خودش اختلاف

واقع شد و جمعی از لشکر خودش از فرمان واجب الاذعان حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بیرون رفته با آنحضرت آغاز محاربه نمودند و این
همه بسبب شدت آنحضرت بود در امور و اگر نه در حقیقت و
حقیقت او چه سخن بود و این یک جهة از آن جهاتی که صحابه بسبب
آن از بیعت امیر المؤمنین علیه السلام میل به بیعت ابی بکر نمودند که پیر سال
خورده کار آزموده بود و کارها را بمدارا و مواسا می نمود و دلهای
مردم تمام مایل و راغب بخلافت و امامت او بود و با وجود
این ابو بکر در ظاهر مثل پدر بود نسبت به پیغمبر چه پدر زن پیغمبر بود
و امیر المؤمنین علیه السلام بمنزله فرزند چه داماد پیغمبر بود و نیز صحابه می دانستند
که اگر امیر المؤمنین علیه را خلیفه کنند خلق گمان میکنند که خلافت نبوت مثل
سلطنت قیاصره و اکاسره است که ولی عهد باید از اولاد و اقارب
باشد و این در میان ائمه اسلام عادتی و سنتی می شد که نظر شان
بوراثت صوری و قرابت نسبی باشد نه وراثت معنوی پس باین

سبب ممکن بود که در بعض قرون خلافت و امامت بمجرد وراثت
صوری بکسی منتهی شود که بالکلیه از وراثت معنوی عاری و خالی
باشد و امر اسلام مختل شود با آنکه در ایام بنی عباس چنین شد
که بسیاری از ایشان فاسق و فاجر بودند و بمجرد وراثت
صوری خلافت و امامت را ما بخبر شدند و کیف که اگر بنابر
پیغمبر بمجرد قرابت و وراثت بودی عباس باین اولی بودی از
علی چه عباس عم است و علی ابن عم و بعد از این مقدمات اگر
فرض کنیم که اصحاب پیغمبر حضرت امیر المؤمنین علیه را بیعت
می نمودند و در اول کار سیل بطرف او میکردند نمی دانیم که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام چه نحو خلافت می نمود آیا کسی خلافت بهتر و نیکوتر
از شیخین می تواند نمود و حال آنکه ایشان دنیا را در ایام خلافت
پر کردند از اسلام و عدل و انصاف بعد از آنکه پر بود از کفر
و ظلم و سلوکی نمودند که دشمن ایشان را مجالی نیست که طعن

تتمه از قبل

مساعی جمیله ایشان و سعی ایشان در نشر دین و ترویج شریعت و
اعلاء لوای ملت نماید تا اینکه عدل عمر مثل شجاعت علی و سخاوت
حاتم از اموریست که کسی انکار آن نمی‌تواند نمود و تحقیق که در
زمان خلافت عمر بیشتر از هزار و سی شهر از بلاد کفر بتصرف
اهل اسلام در آمده اسلام را قوت داد و بر قیصر روم و
کسری عجم غالب شد و خانواده کفر را استیصال نمود و
یکبارگی صیت اسلام را بلند نمود و اگر مسلمانان انصاف دهند
اسلام بیشتر اهل اسلام ببرکت عمر است چه اگر او این بلاد را
مفتوح نمی‌نموده بود و بتصرف اسلام نیاورده بود جماعت
روم بر نصرانیت و بلاد ایران بر مجوسیت خود بودند و
این اسلام که مردم ببرکت او یافته‌اند بزرگترین نعمات
است و ازین جهت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حق او فرموده که اگر
بعد از من پیغمبری بودی هر آینه آن عمر بودی و چه بکار ...

ترا بجماعتی که صحبت کرده‌اند با پیغمبر خدا مدتهای متمادی و ترک
دنیا کرده‌اند بالکلیه نه ملابس دنیا و نه مطاعم دنیا هیچ یک را
اختیار ننموده‌اند و طلب نکرده‌اند غیر رضای الله تعالی و دنیا
در چشم ایشان چنان خوار است که بقدر پر پشه‌ای نیست آیا
جماعت چنین ازدحام و جمعیت میکنند در امری بمقتضای خواهش
طبیعت و پیروی نفس و آیا شنیده‌ از ایشان مگر قناعت و خشونت
تعیش و ذلیل ساختن نفس با وجود قدرت ایشان بر اقسام
تنعمات و حقا که ایشان بر حق بودند و رافضی بر باطل است
که درباره ایشان خوض میکند و نفس خود را در دنیا و آخرت
هلاک می‌نماید بانکار صحابه کرام و خلفای عظام پس این خوض
رافضی درباره ایشان بجهت ایشان وسیله حصول ثواب
و غفران است و بجهت رافضی وسیله کفر و طغیان است و اگر تو خواهی
که شبهه تو بالکلیه در سر زایل شود که آنچه مرضی مهاجران و انصار

می‌خواهم که در ارقه مردی پیر که در دیر زی بود با ابو الهذیل علاف شیخ متکلمین معتزله عمعه دا ابو الهذیل خود نقل می‌کند

شیخ طبرسی ره در کتاب احتجاج تبعاً للشیخ ابی اسحاق ابراهیم موسی جعفر ایراد عمعه نقش اینجا مناسب است

خلاصه اش بدین نحو است که من وارد الرقه شدم بمن گفتند که در دیر زی مردی پیر است طبع مردی شیرین کلام است

رفتم بدیدن او دیدم مردی است نیکو هیئت بر بالای بستر نشسته ریش خود سوخته سر خود سلامش دادم رد

سلام علیک کرد گفت از کجایی گفتم از اهل عراق گفت بلی اهل ظرافت هر اد بند بعد از آن پرسید از کجای

عراقی گفت

...بوده در خلافت مرضی جناب حق سبحانه است نظر کن در نامه

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به معاویه بن ابی سفیان که آنرا سید رضی

که از کبار شیعه است در کتاب نهج البلاغه نقل نموده که

جماعت روافض مطلق انکار نمی‌توانند نمود و شرح نامه حضرت

امیر المؤمنین این است که بیعت کرده اند مرا ای معاویه جماعتی

که بیعت کرده اند ابو بکر و عمر و عثمان را برانچه بیعت کرده

بودند ایشان را پس نمی‌رسد حاضر را که بخواهش خود دیگری را

بامامت اختیار کند و نه غایب را که رد کند پس بدرستی که

شورت در امامت و خلافت برای مهاجران و انصار است

پس اگر ایشان جمع شوند بر مردی و او را امام نامند امامت

او مرضی جناب الله تعالی خواهد بود پس اگر بیرون رود از

امر اصحاب بیرون رونده بانکه طعن کند در اختیار ایشان

یا خواهد دیگری را نو پیدا کند برای امامت او را باید رد نمود

مجبت نخواهی بود و اگر ابی بکر این حرف سو دروغ گفته دروغ گوی لیاقت خلافت جناب رسول الله

نیست و اینکه گفت جمیع خلق به او راضی شدند دروغ گفت زیرا که انصار می‌گفتند منا امیر و منکم امیر اما مهاجرین

زبیر بن عوام می‌گفت بیعت نمی‌کنم مگر بعلی پس شمشیر او را عمر گرفته شکست و ابو سفیان نزد جناب

امیر المؤمنین گفت یا ابا الحسن اگر خواهی صحرای مدینه را از سواره و پیاده پر می‌کنم و سلمان بیرون آمد

بانچه از آن بیرون رفته یعنی بطاعت امام پس اگر ابا کند

و بطاعت امامی که مرضی اصحاب باشند نیاید باید با او جنگ

کنند بنا بر انکه پیروی کرده است غیر راه مؤمنان را و ولایت

الهی را مادام که قبول نکرده باشد راه مؤمنان و امامی را

که ایشان اختیار نموده و قسم بزندگی خودم ای معاویه اگر تو

نظر کنی بعقل خود نه بهوای نفس می‌یابی مرا دورترین و پاک

ترین مردم از خون عثمان چه من با آن هرگز راضی نبوده ام

تا اینجا کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است در نهج البلاغه در ان نامه

که بحضرت معاویه نوشته کسی نگوید که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

ازین سخن که فرموده که شخصی را که مهاجر و انصار اختیار کنند او

مرضی حق سبحانه است مرادش آنست که جمیع مهاجر و انصار اختیار

کنند و حضرت ابو بکر را سعد بن عباده بیعت نکرد چرا که ظاهر است

که مراد حضرت امیر المؤمنین غالب مهاجر و انصار است نه کل

آن زیرا که جماعتی از اصحاب که حضرت علی را بیعت نکردند
بیشتر از مخالفان حضرت ابی بکر بودند پس البته مراد
حضرت امیر المؤمنین علی غالب مهاجران و انصار است نه
کل راقم حروف گوید خلاصهٔ کلام درین مقام آنست که
بتواتر نزد کل امت ثابت است که بعد از وفات حضرت
رسالت صحابهٔ اخیار از مهاجر و انصار همگی بر بیعت حضرت
ابوبکر صدیق اجماع و اتفاق نمودند یا بجهت نصوصی که از پیغمبر
دربارهٔ حضرت ابابکر میدانستند یا از جهت مکان و منزلتی
که حضرت ابابکر را نزد پیغمبر بود که در ایام حیوة پیغمبر ثانی اثنین
بود یا بجهت مصلحت دین مبین و بهر حال کسی را نمیرسد که بر اختیار
ایشان طعن نماید و طاعن در دین اسلام است و بمقتضای کریمه
وَمَن یَتَّبِعْ غَیْرَ سَبِیلِ الْمُؤْمِنِینَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ
آنکس مقیم دوزخ خواهد بود و شیخ فرید الدین عطار درین باب

میفرماید بیت کی روا باشد که اصحاب رسول ٭ مرد باطل را کنند از جان قبول
تا نشانندش بجای مصطفی ٭ بر صحابه نیست این باطل روا
اختیار جمله شان گر نیست راست ٭ اختیار جمع قرآن پس خطاست
بلکه هر چه اصحاب پیغمبر کنند ٭ حق کنند و در خور لایق کنند
گر کنی تکذیب یک تن را از کبار ٭ میکنی تکذیب چهل و سه هزار
در خلافت میل نیست ای بیخبر ٭ میل کی آید ز بوبکر و عمر
میل اگر بودی در آن دو مقتدا ٭ هر دو کردندی پسر را پیشوا
آن دو گر بودند حق از حق دران ٭ منع واجب آمدی بر دیگران
منع را گر ناپدیدار آمدند ٭ ترک واجب را روادار آمدند
گر کنی تکذیب یاران رسول ٭ قول پیغمبر نکردستی قبول
و حضرت امیر المؤمنین خود در شرح نامهٔ معاویه که مذکور شد
تصریح باین نمود که هرکس را اصحاب پیغمبر اختیار کنند او مرضی
خدا است و کسی را طعن در آن نیست دیگر چه دلیل بهتر ازین خواهد بود

قال قدس سره الشريف الدليل الثاني انه لا يخفى على
من له ادنى محبة اسد الله الغالب انه كان في
غاية الشجاعة والمهابة وهو اول هاشمي ولد بين
هاشميين وكان قومه بني هاشم فهو اكثر عشيرة
من جميع الخلفاء الثلاثة فلو علم انهم على غير الحق
لنازعهم كما نازع معوية ولعاونه الهاشميون
لدنياهم وعقباهم في ذلك بانفسهم واموالهم والعرب
يمولون كبراؤهم حمية ويعادونهم بازواجهم غيرة
وفي الهاشمية يوجد اشد الحمية والغيرة وقد
صح ان العباس صنو ابيه النبي قال لعلي يوم السقيفة
قبل ان يبايع الناس ابا بكر امدد يدك ابايعك
حتى يقول الناس بايع عم رسول الله ولم يختلف
فيك اثنان فلم يلتفت علي الى قوله لانه رضي الله

عنه كان ذا مزية على عمه في الفضل والعلم
وقال ابو سفيان بن صخر رئيس مكة ومقدم
بني امية يا بني عبد مناف يا عباس يا علي ما بال
هذا الامر في اول قبيلة من قريش ارضيتم ان يلي
امركم رجل تيمي ولو اردت يا علي لابايعك و
لاملان الوادي خيلا ورجالا فزجره علي و
قال يا بني فلانة متى كنت ناصحا للاسلام ليس
هذا الامر منوطا برايك وانت من المؤلفة
قلوبهم بل هذا موكول الى اراء المهاجرين والانصار
السابقين الى الاسلام المجاهدين في سبيل
الله باموالهم وانفسهم ثم لو لم يكن علي راضيا
بهذا الامر فلا اقل من ان يهاجر عن المدينة
ويخرج عن تحت راية العصيان كما فعله سعد بن

عبادة الانصاری لظنه ان خلافة الانصار

کانت حقه ومنع منه وهل یقول مسلم سعد بن

عباده کان اشد من علی فی دین الله نفرهو

للدین ولم ینفر علی لانه کان اشجع منه فهو لم

یخف من اظهار الخلافة والمهاجرة وقد خاف

علی منه کلا ان علیا تبع الحق والرفضة یجهلون

یعنی الیل دوم که در نقایض الروافض ایراد نموده آنست که

مخفی نیست بر کسی که او را ادنی محبتی بحضرت اسد الله الغالب باشد

که آنحضرت در نهایت شجاعت وشهامت بود و اول هاشمیان

بود که تولد از دو هاشمی نموده اند و بزرگتر ایشان بود و قبیله او

بیشتر بود از عشیرت خلیفه ثالث چه قبیله تیم کمتر از همه قبایل بود

پس اگر امیر المؤمنین علیه السلام ایشان را بر حق نمیدانست هر آینه با ایشان

هم نزاع می نمود چنانکه با معاویه و هر آینه بنی هاشم او را بمال و

جان معاونت می نمودند بجهت عزت دنیا و ثواب آخرت

خود و بزرگان عرب خود را بجهت حمیتی که دارند هلاک میکنند

و بنی هاشم را غیرت و حمیت زیاده بر قبایل دیگر بود پس اگر

خلافت ابی بکر بحق نبود چگونه با و تفویض می نمودند و بتحقیق

که بصحت رسیده که حضرت عباس عم پیغمبر روز سقیفه پیش از آنکه

اصحاب بیعت ابی بکر نمایند بحضرت علیه السلام گفت که دست خود دراز

کن تا ترا بیعت کنم تا مردم گویند عم رسول پسر عم رسول را بیعت

نموده و اختلاف نکنند در امامت دو نفر پس حضرت امیر

المؤمنین علیه السلام بسخن عباس التفات ننمود و شک نیست که فضایل

و کمالات امیر المؤمنین زیاده بر عباس بود و ابو سفیان رئیس مکه

و بزرگ بنی امیه گفت ای بنی عبد مناف ای عباس ای علی چیست

حال این خلافت که در ذلیلترین قبایل قریش باشد آیا راضی

می شوید که متولی شود امور شما را مردی از قبیله تیم و اگر خواهی

ای علی من ترا بیعت کنم و پر کنم این وادی را از سواره و پیاده پس
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام او را زجر نمود و گفت ای پسر فلانه که
تو ناصح و مشفق اسلام و مسلمانان بودی این کار منوط برای تو
نیست چه تو از مؤلفة القلوبی بلکه این کار منوط برای مهاجران
و انصار است که سابقان باسلام و مجاهدان در راه خدااند
پس ظاهر میشود که حضرت امیر المؤمنین رای اصحاب را صواب دانسته
که مخالفت ننموده بعد ازین مقدمات اگر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
راضی بامامت ابی بکر نبود و لا اقل بایست از مدینه هجرت کند
و از تحت رایت عصیان بیرون رود چنانکه سعد بن عباده
کرد چرا او برای خود خود را مستحق خلافت انصار میدانست
بمجرد همین در مدینه توقف ننمود و بیرون رفت آیا کسی می
تواند گفت که سعد را صلابت در دین از امیر المؤمنین علیه السلام
بیشتر باشد که او از تحت رایت ایشان گریخته باشد و حضرت

علی از خوف موافقت نموده باشد نه چنان است بلکه حضرت
علی برحق بود و تابع حق بود و روافض بر باطلند قال
قدس سره الشریف **الدلیل الثالث** ان علیا تابع ابابکر
وعمر باتفاق الفریقین وقد حضر جمعهم وجماعاتهم
ومشاوراتهم فی الامور وحسن تدبیراته لهم
مشهورة معروفة وقد ذکر فی نهج البلاغة کثیرا
منها وهو عند الرافضة کالمتواتر واصح کتب
الروایات **منها** ما قال علی حین استشاره عمر فی
خروجه الی غزو الروم وها انا اذکر لک عبارة
النهج بلفظها حتی تفتح عین بصیرتک وتری الحق
عیانا وهی هذه متی تسر الی هذا العدو بنفسک
فتلقهم وتنکب لاتکن للمسلمین کانفة دون
اقصی بلادهم ولیس بعدک مرجع یرجعون

اليه فابعث اليهم رجلا مجربا واحفز معه اهل
البلاء والنصيحة فان اظهره الله تعالى فذاك
ما تحبه وان يكن الاخرى كنت ردا للناس ومثابة
للمسلمين **ومنها** ما ذكره ايضا في نهج البلاغة حين
ارسله الخارجون على عثمان للاصلاح بينه
وبينهم فقال له كرم الله وجهه ان الناس ورائي
وقد استسفروني بينك وبينهم والله ما ادري
ما اقول لك ما اعرف شيئا تجهله ولا ادلك
على امر لا تعرفه انك لتعلم ما اعلم ما سبقناك الى
شيء فنخبرك عنه ولا خلونا بشيء فنبلغكه وقد
رايت كما رايناه وسمعت كما سمعنا وصحبت كما
صحبنا وما ابن ابي قحافة ولا ابن الخطاب اولى
بعمل الحق وانت اقرب الى رسول الله صلى الله عليه

وسلم وشيجة رحم منهما وقد نلت من صهره ما لم ينالا
فالله الله في نفسك فانك والله ما تبصر من عمى
ولا تعلم من جهل وان الطرق لواضحة وان اعلام
الدين لقائمة وما كتبه لآل نبي كاكله امضاء لما
كتبه عمر في شانهم اقوى دليل على جلالة شان
عمر الفاروق ومحبته على له وطاعته اياه قال
في شرح المقاصد ومن البين الواضح في هذا الباب
ما كتبه عمر بن الخطاب لآل نبي كاكله وهو هذا
قد جعلت لآل نبي كاكله على كافة بيت المال
المسلمين كل عام ما يتى مثقال غينا ابريزا كتبه
ابن الخطاب فكتب امير المومنين لله الامر
من بعد ومن قبل ويومئذ يفرح المومنون
انا اولى من اتبع امر من اعز الاسلام ونصر

الدين والاحكام عمر بن الخطاب ورسمت مثل
ما رسم لال نبي كالكة في كل عام مائتي دينار
ذهبا عينا ابريزا واتبعت اثره وجعلت لهم
بمثل ما رسم عمر اذ وجب علي وجميع المسلمين
اتباع ذلك كتبه علي بن ابي طالب وهذا
بخطهما موجود الآن في ديار العراق انتهى
ومنها ما ذكره في فصل الخطاب قال ومن الاخبار
المعجبة المفحمة ما روي انه قيل لعلي ما بال خلافة
ابي بكر وعمر كانت صافية وخلافتك وعثمان
مكدرة فقال علي للسائل لاني كنت وعثمان من
اعوان ابي بكر وعمر وكنت انت وامثالك من
اعوان عثمان واعواني انتهى وامثال ذلك
اكثر من ان يحصى كما لا يخفى على من تتبع الاثار

السلف والكحل بكحل البصيرة والانصاف وتجرد
عن المعاندة والاعتساف ومنها ان عليا ارسل
حسينا ابنه مع عمر حين خرج الى ارض الشام بالتماس
مع كمال تاثره على مفارقته فان قيل الامور المذكورة
انما صدرت عن تقية قلت من حمل اعمالهم على التقية
فانما هو عدو لهم اذ يلزم من ذلك رفع الوثوق عن
اقوالهم وافعالهم لجريان هذا الاحتمال في كل منهما
وبذلك ينهدم اكثر اركان الشرع كما سنذكره على
تقدير هذه المقدمة الفاسدة هل يجوز للعاقل
ان يتقي نحو علي اشجع الشجعان واشد الناس باسا
في نحو هذه الوقايع الجزوية بمثل تلك الامور
العظيمة ولو كان تسكت عن نصيحة عمر وعثمان
والكتفي بمحض مداحهما ولم يكن يبالغ بمثل ما ذكر

في تحليلهما والتنزل عنهما وما ادري اي ضرر
كان يصل رضيهما عليه حتى يكون خوف علي من
ذلك وهو يكون باعث لتقية واحترازه لو كان
علي غير راض بخلافة عمر لكان حقه ان يرضى
بخروج نفسه الى غزو الروم فان الامر ما كان
يخلو حينئذ من امرين اما غالبيه ومغلوبية
الكفرة وهي مطلوبة كل مؤمن فضلا عن امرهم
واما مغلوبية وهي ايضا على الفرض المذكور كانت
مطلوبة له وليت شعري بانه لما جوزت التقية
لعلي في اتباع عمر ما لا يجوز التقية لعمر في اطاعة
ابي بكر حيث بايعه بالخلافة فلا لاحد ان يقول
لو لم يطع عمر ابا بكر في قبول الخلافة لازدحم
الناس عليه وقتلوه كما تقول الرافضة في علي

فما السبب في طعن عمر والتبري عنه لذلك ثم ان
قول الرافضة في وجوب التقية ينتج عدم معرفة
الحسين واجبات الدين او تركه الواجب لما
ترك التقية وحارب عسكر يزيد مع كثرتهم و
شوكتهم وقلة اصحاب الحسين وضعفهم من
العطش وغيره ولم تقبل الظها ربيعة يزيد باللسان
حتى قتل هو وكثير من اولاد فاطمة وعشيرته على
اشد الحالات واسوءها وايضا يستلزم حمل
افعال علي واقواله على التقية كما مر من غير
نسبة العصيان والخطاء الى الحسين واتباعه
زعم مزية شجاعة كل واحد من اصحاب الحسين
على شجاعة علي حيث لم يظهر وابيعة يزيد مرة
واحدة مع علمهم بانهم يقتلون وعلى صرف عمره

فانها بيعة الثلثة مع كثرة قومه وعشيرته و
قلة عشايرهم وضعفهم كما عرفت فان قلت فلم
اخر علي البيعة الى مدة اختلف فيها واكثرها
ستة اشهر قلنا تاخيره فيها غير مسلم بل نقل
سعيد بن المسيب ان عليا خرج يوم بويع ابوبكر
فقال ايها الناس ايكم يؤخر رجلا قدمه رسول
الله صلى الله عليه وسلم ثم قال سعيد فجاء علي بكلمة
لم يجيء بها احد نعم قد اعتزل في هذه المدة لجمع القرآن
ابرارا ليمينه ووفاء بنذره وكان ذلك مخالطة
ابي بكر والصحابة قليلة فظن الناس انه مردد
في البيعة وروى تاخير بيعته وهذا هو الجمع
بين الروايتين ولو سلمنا التاخير فانما هو للاجتهاد
لان عليا كان اقرب الى رسول الله نسبا وصهرا

بل اشجع واعلم فما كان تظهر عليه المصلحة المقتضية
لخلافة ابي بكر مع وجوده التشريف الا بعد الانتظار
والاجتهاد وتدقيق وهذا هو حق التوفيق والتحقيق
بين اقوال المرتضى والصديق ولا يضرهما ما
يقوله الجاهل والزنديق ومع ما سمعت لا محيص
لهم الا بالانحراف عن الجادة المستقيم والمكابرة
الصريحة اعاذنا الله تعالى من العمى وجعلنا من
اهل الهداية والتقوى يعني دليل سيم كه در نقايض
الروافض آورده اينست كه حضرت امير المؤمنين عليه بيعت ابوبكر
وعمر باتفاق سني وشيعه نموده ودر جمعه وجماعات ايشان
حاضر شده با ايشان اقتدا نموده ودر مشورت ومصلحت ايشان
داخل شده آنچه خيريت ايشان دانسته بآن اشاره نموده و
حسن تدبيرات حضرت علي بجهة ايشان مشهور ومعروف است

الحمد لله كه از جانب خداوند عالم حق بر زبان نصيحت جاري شده بعد از آنكه جناب مرتضى [illegible] اقرب بخاتم المرسلين باشد نسبا وسببا واشجع واعلم باشد ديگر چرا [illegible] توقف در ابطال خلافت ابي بكر بايد [illegible] كلا مكر من الزنديق ومن الملحد ومن المكابر صريحا مخذول [illegible] كه از اين اقوال [illegible] والله اعلم بالصواب لعبد [illegible]

و در نهج البلاغه که در نزد شیعه بمنزله متواترات است و هیچ کتاب نزد
ایشان از و معتبرتر نیست نقل نموده از آن جمله آنست که در ان ایام
که حضرت عمر بنفس نفیس خود میخواست بغزای روم رود
با حضرت علی مشورت نمود علا او را از رفتن خود منع نمود و
ترجمه کلمات بابرکاتش که در نهج البلاغه نقل نموده اینست که
هر وقت تو بجنگ این دشمن بیرون روی پس ملاقات کنی
ونعوذ بالله نکبت زده شوی دیگر برای مسلمانان پناهی در
منتهای بلاد شان نباشد و سوای تو مرجعی ندارند که باو رجوع کنند
پس خود ساکن شو و حرکت مکن و بفرست بغزای ملک روم یعنی
سردار کن مرد کار آزموده جنگ دیده و بفرست با او دلیران
شمشیر زن جنگجو و عاقلان تدبیردان نصیحت گو پس اگر خدای تعالی
کرم کرد و غالب شدند بر ملک روم آن چیزی است که محبوب
تست و اگر نعوذ بالله صورت دیگر شد تو که ضیفه مددکار

دیار مسلمانان و بازگشت ایشانی که باستظهار تو باز مسلمانان قوت
خواهد گرفت راقم حروف گوید از آنجمله آنست که در ان ایام که
سردار لشکر اسلام که بجنگ فرس رفته ضعف لشکر اسلام و قوت
فرس و بسیاری ایشان و کمی لشکر اسلام بپایه سریر خلافت مصیر
عرض نمود باز حضرت عمر خود اراده نمود که بجنگ فرس رود
حضرت علی مصلحت دران ندیده مانع شد و ترجمه کلمات بابرکاتش
که در نهج البلاغه نقل نموده اینست که حضرت علی بحضرت عمر گفت
که تو قطب اسلام باش چنانکه قطب فلک را میگردانند و خود ثابت
است تو نیز خود بجای خود ثابت باش و بی ضرورت حرکت مکن
و آسیاب را بلشکر عرب بگردان و در دار ایشان را در نایره جنگ
نخود و اپس بدرستی که تو اگر خود ازین زمین بولایت فرس حرکت
کنی عرب از اطراف این ولایت را بشکنند تا آنکه بعد از آنکه رفته
باشی درین ولایت از دشمن فتنهها و اموری رو دهد که ترا ضرورتر

از تسخیر و تصرف ولایت عجم باشند و عجم بعد از انکه ترا ببینند گویند این
اصل عرب و خلیفه اسلام است اگر این را دفع کنیم خلاص شویم پس
کوشش و کشش کنند و این باعث سختی جنگ ایشان خواهد شد بخلاف
انکه ساکن باشی که دل ایشان از مهابت تو پر است و گویند اگر بفرض
انکه این لشکر شکسته شود لشکر دیگر خواهد فرستاد و چندان در جنگ
نکوشند و اما انچه در باب آمدن عجم بجنگ مسلمانان گفتی حق سبحانه را
مکروه تر است و او قادر است بر تغییر انچه مکروه خود دش باشد و اما
انچه در باب بسیاری لشکر عجم گفتی پس بدرستی که ما پیش ازین هم به
بسیاری لشکر جنگ نکرده ایم بلکه بنصرت و معونت الهی جنگ
کرده ایم و نصرت الهی ترا کافیست **و از انجمله** آنست که در جامع دارقطنی
بروایت ابن عمر روایت نموده در مقدمهٔ مرتدین عرب حضرت
ابی بکر خود سوار شده بود که بنفس نفیس خود برود حضرت علی ع زمام
او را گرفته برگردانید و گفت ای خلیفهٔ رسول خدا در جنگ احد

حضرت پیغمبر بتو گفت که ای ابوبکر برگرد و ما را بهلاک خود داند و یکین
مکن که اسلام اگر بتو بهر گز نظامی نخواهد بود من نیز بتو همان میگویم برگرد
و لشکر بفرست **و از انجمله** آنست که در نهج البلاغه نقل نموده که چون
خوارج حضرت امیر المؤمنین علی را بجهة اصلاح نزد امیر المؤمنین
عثمان فرستادند حضرت امیر المؤمنین ع بحضرت عثمان گفت که خوارج
در عقب منند و مرا سفیر ساخته اند میان تو و میان ایشان و قسم بخدا
که نمیدانم چه میگویم برای تو نمیدانم من چیزی که تو ندانی و دلالت
نمی توانم نمود ترا بر امری که نشناسی بدرستی که تو میدانی آنچه ما
میدانیم ما پیشی نگرفته ایم ترا بچیزی پس خبر کنیم ترا از ان و خلوت
ننموده ایم بچیزی که تو آنرا ندانی پس برسانیم آنرا بتو و بتحقیق که
دیدهٔ پیغمبر را چنانکه ما دیده ایم و شنیدهٔ اخبار پیغمبر را چنانکه ما شنیده ایم
و صحبت داشته با پیغمبر چنانکه ما داشته ایم و نبود ابوبکر و عمر
رضی الله عنهما اولی تر در عمل حق از تو بعضی چنانچه ایشان درین

کارحق بودند تو نیز برحقی و تو نزدیکتری برسول خدا و پیوند خویشی

ازان دونا و بتحقیق که تو یافته از حضور بودن پیغمبر آنچه ایشان

نیافته اند پس بترس از خدا در محافظت خود یعنی نفس خود و ازین

خوارج نگاه دار پس بدرستی قسم بخدا که تو کور را بینا نتوانی نمود و

نادان را دانا نمی توانی نمود یعنی خوارج کورند و نادان و بدرستی

که راه بها روشن است و بدرستی که اعلام دین قایم است واز انجمله

امضائی است که حضرت علیه السلام نوشته بود بجهة فرمانی که حضرت عمر

به بنی کاکله داده بود و آنچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دران امضای نوشته

بود قوی ترین دلیلیست بر بزرگی شان حضرت عمر و دوستی حضرت

علی او را و پیروی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مر حضرت عمر را چنانکه بعد از

اطلاع بران کسی را قطعا شبهه نمی ماند چه امضا را حضرت علی

بعد از فوت حضرت عمر در ایام خلافت خود نوشته و بدیهی است

که دران وقت حضرت امیر المؤمنین را خوفی و تقیه نبوده و در شرح

مقاصد میگوید از دلایل متینه درین باب آنست که حضرت امیر المؤمنین

عمر بجهت بنی کاکله فرمانی نوشته بود باین شرح که بتحقیق که گردانیدم

برای آل بنی کاکله بر کافه بیت المال مسلمانان هر سالی دویست

مثقال طلای خالص نوشته است این کلمات را پسر خطاب

پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در ایام خلافت خود امضا آنرا

نوشته بود در عنوان امضا آن نوشته بود که لِلّٰهِ الْاَمْرُ مِنْ

قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ و امضا را باین

صورت نوشته بود که من اول ترم به پیروی آنکسی که عزیز

گردانیده است اسلام را و یاری کرد دین و احکام را او قرار دادم

مثل آنچه قرار داده بود از برای آل بنی کاکله در هر سال دویست

مثقال طلای خالص و پیروی کردم اثر او را و گردانیدم برای

آل بنی کاکله مثل آنچه گردانیده بود و قرار داده بود عمر زیرا

که واجب است بر من و بر جمیع مسلمانان پیروی عمر نوشته

است این کلمات را علی ابن ابی طالب و شارح مقاصد گوید که این
نوشته بخط حضرت عمر و حضرت علی موجود است حالا در دیار
عراق و از انجمله آنست که ذکر کرده است خواجه محمد پارسا قدس سره
در فصل الخطاب که از جوابهائی که روافض را ساکت کند آنست
که مرویست که شخصی از حضرت امیر المؤمنین علی پرسید که سبب چه
بود که خلافت ابی بکر و عمر صافی بود و خلافت تو و عثمان مکدر
بود پس حضرت امیر المؤمنین مر سائل را گفت این سبب آنست
که من و عثمان مددکار و دستیار حضرت ابو بکر و عمر بودیم و تو
و امثال تو یار و مددکار من و عثمانید پس چون ایشان از مثل ما
دستیار بود خلافت ایشان صافی بود و ما را مثل شما یار است
از انجهة مکدر است و امثال این بیشتر از انست که شمرده شود
همچنانکه مخفی نیست بر کسی که تتبع آثار سلف نموده باشد و روشن
شده باشد چشم او بنور بصیرت و انصاف و مجرد شده

باشد از عناد و اعتساف و از جمله بزرگترین آن امور انست که
حضرت امیر المؤمنین علی پسر خود حضرت حسین را بالتماس حضرت
عمر همراه او نمود در آنوقت که حضرت عمر روانه ولایت شام بود
با آنکه حضرت علی هرگز حسین را از خود جدا نمی نمود پس اگر گفته
شود که امور مذکوره از رو تقیه بود جواب آنست که هر کس
اعمال ایشان حمل بر تقیه نماید حقا که دشمن ایشان است زیرا که
اگر گوئیم که ایشان تقیه می نمودند ازین لازم می آید که وثوقی
باعمال و اقوال ایشان نماند و اعتمادی بران نتوان نمود چه برین
تقدیر در همه آنچه از ایشان صادر شود احتمال آن هست که تقیه
باشد و ارکان شرع یکباره منهدم شود نعوذ بالله من ذلک و بر
فرض جواز تقیه آیا عقل تجویز میکند که حضرت علی که شجاع ترین
شجعان است و سخت ترین مردم در دین تقیه کند در مثل امور
جزویه بمثل این امور عظیم که مذکور شد و اگر سکوت مینمود

از نصیحت عمر و عثمان و اکتفا میکرد بمحض مدح ایشان و مبالغه
نمیکرد در بزرگی ایشان نمیدانم چه ضرر از ایشان با و میرسید که
حضرت علی از آن ضرر ترسیده بود و باعث او شده بود
بر تقیه راقم حروف گوید که امضا اینها کلا بعد از فوت
عمر و ایام خلافت حضرت علی بود و بعد از مردن ایشان
دیگر چه تقیه مانده بود که بکند بعد از آن اگر حضرت علی بخلافت
عمر راضی نبود بایست راضی نشود که حضرت عمر خود بغزا بیرون
آید چه درین صورت یا غالب بود و یا مغلوب اگر عمر غالب
بود و کفار مغلوب این عین مطلب عامهٔ مؤمنان است
چه جای امیر ایشان و اگر مغلوب بود و آن نیز بر فرض که علی
بخلافت او راضی نبود مطلب علی بود پس چرا راضی به بیرون
رفتن عمر نمی شد پس معلوم شد که او بخلافت عمر راضی بوده
و روافض خود بخلافت حضرت عمر راضی نیستند قاتلهم الله

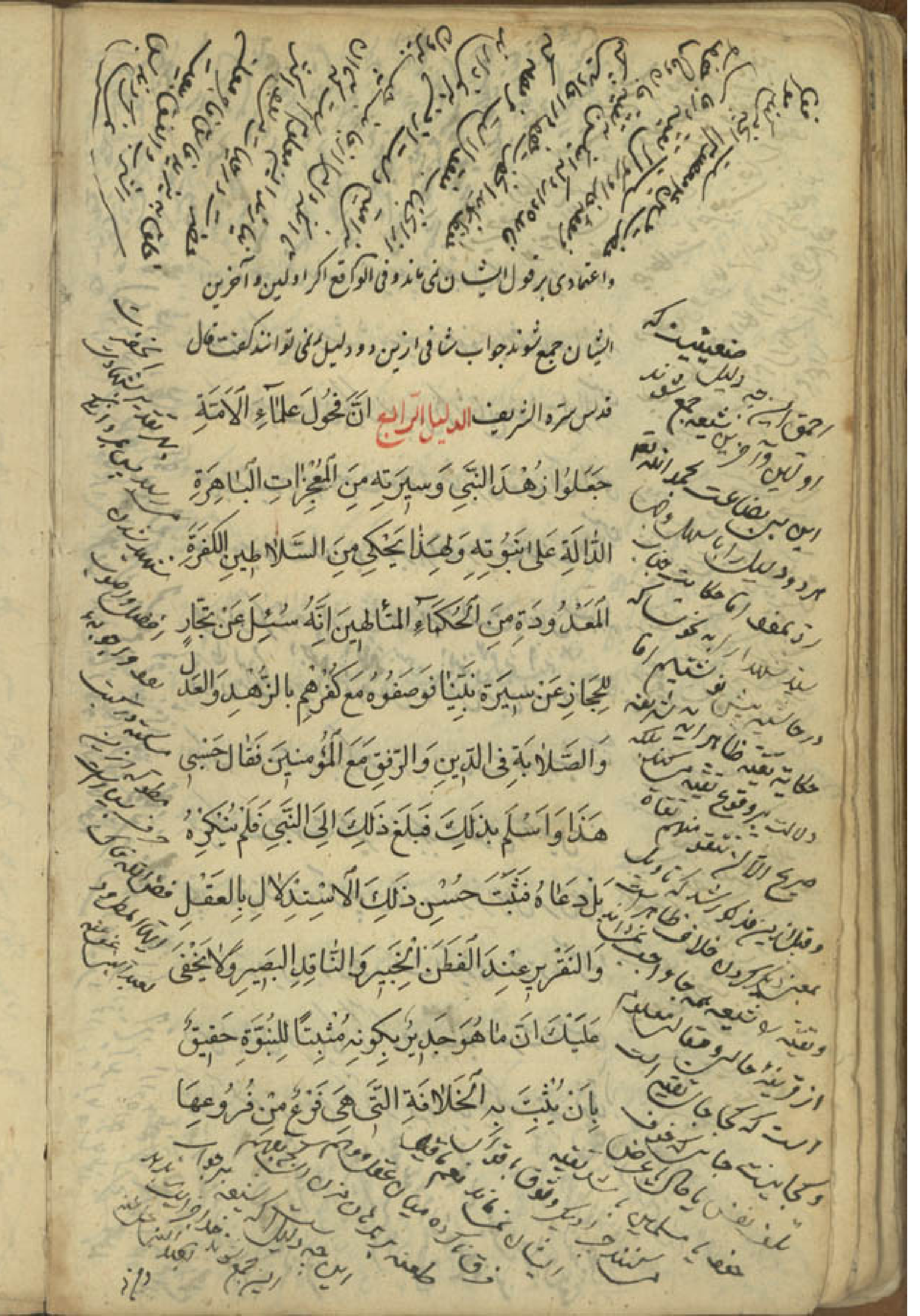
انی یؤفکون و کاش میدانستم این را که در صورتی که روافض
تجویز میکنند که علی پیروی عمر را از روی تقیه نمود چرا جایز
نمی باشد که پیروی عمر هم ابوبکر را از روی تقیه باشد که بیعت
او بخلافت نموده پس کسی می تواند گفت که اگر عمر ابوبکر را
بیعت نمی نمود مردم هجوم بر قتل او می نمودند و می کشتند چنانچه
روافض در بارهٔ علی میگویند پس چرا طعن در عمر میکنند و تبرا میکنند
از وی بجهت بیعت او مر ابوبکر را و حال آنکه بعد از آنکه بنا بر تقیه شود
احتمال تقیه در فعل او نیز میرود و فساد عظیم تر که بر وجوب تقیه
لازم آید آنست که بر تقدیر وجوب تقیه لازم می آید که حضرت
امام حسین یا واجبات دینی را ندانسته باشد یا ترک آن
نموده باشد چه ترک تقیه نموده و با لشکر یزید جنگ کرد با بسیاری
و قوت ایشان و کمی و ضعف خودش و قبول نکرد اظهار بیعت
یزید را بزبان تا آنکه او و بسیاری از اولاد فاطمه و اقوامش

در دشت کربلا بسخت تر حالتی کشته شدند و نیز برین تقدیر لازم
می آید که هر یک از اصحاب حسین رضی الله عنه از علی شجاع تر
باشند چرا که ایشان یکبار بر زبان اظهار بیعت یزید ننمودند
با آنکه می دانستند که کشته می شوند و علی تمام عمر خود در اظهار
بیعت خلفاء ثلث صرف نمود با بسیاری قومش و عشیرتش
و کمی عشیرت ایشان و ضعف ایشان پس اگر کسی گوید که علی
چرا بیعت ابو بکر را تاخیر کرد تا مدتی که در تعیین آن اختلاف
نموده اند بعضی تا چهل روز و بعضی تا موت فاطمه رضی الله عنها
و بیشتر آن شش ماه است که بعضی تا شش ماه نیز گفته اند جواب
گوئیم تاخیر علی در بیعت ابو بکر مقبول و مسلم نیست بلکه سعید بن مسیب
نقل کرده که حضرت امیر المؤمنین علی همان روز که اصحاب
کرام بیعت ابو بکر نموده بودند بیرون آمده گفت ای مردم
کیست مؤخر کند مردی را که مقدم و پیشوا ساخته است او را

رسول خدا یعنی ابو بکر را و سعید بن مسیب گفته که کسی مثل این
سخن امیر المؤمنین علی در بارهٔ ابی بکر نگفته بود و این دال است
بر آنکه خلافت ابی بکر از جانب پیغمبر منصوص بوده بلی چون حضرت
امیر المؤمنین علی قسم خورده بود و نذر کرده بود که بعد از پیغمبر
ردا بر ندارد و بیرون نیاید تا محفوظات خود را از قرآن سوره
و باین جهت بعد از پیغمبر تا چند گاه محافظت او با صحابه و حضرت
ابی بکر کم واقع شد جمعی از مردم که از بیعت او مر ابی بکر را
در اول بار مطلع نبودند گمان بردند که بعد از آنکه ترک عزلت
نموده با صحاب کرام معاشرت می نمود آن وقت بیعت نموده
و تاخیر بیعت او را روایت نموده اند و بحقیقت او اول بار بیعت
نموده بود و پس برین تقدیر میان روایتین منافاتی نخواهد
بود و بر تقدیری که قبول کنیم تاخیر بیعت حضرت امیر المؤمنین علی
تاخیر آن و توقف در آن بجهت اجتهاد حضرت امیر المؤمنین علی

بود دران چه حضرت امیر المؤمنین اشجع و بر رسول الله اقرب و
بفضایل موصوف بود پس تامل در مصلحتی که مقتضی خلافت
حضرت ابی بکر است مینمود تا اینکه بعد از ظهور حقیقت آن بیعت
ابی بکر نمود و این بیعت تمام تر از آن بیعت خواهد بود که بدون
تاملی واقع شود و راقم حروف گوید که مؤید روایت سعید بن مسیب
در اکثر کتب مسطور است که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام استماع
نمود که مسلمانان بر بیعت ابو بکر اتفاق نموده اند بتعجیل تمام
از خانه بیرون آمده نزد حضرت ابی بکر آمد و او را بیعت نمود
و گفت رَضِینا لِاَمرِ دُنیانا بِمَن رَضِیَ بِهِ رَسُولُ اللهِ
لِاَمرِ دِینِنا و مرحوم استادی ملا دوست محمد از استاد
خود نقل مینمود که یکی از روافض ازو پرسیده بود که چرا حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام ابو بکر را بعد از مدت شش ماه بیعت نموده
او در جواب گفته بود که بروایات صحیحه همان روز یا فردای

آن روز بیعت نموده و تاخیر بیعت معقول و مسلم نیست و بر
تقدیری که بعد از شش ماه بیعت نموده باشد شما بعد از هزار و
صد و کری بیعت ابی بکر کنید پس اگر شما تابع حضرت امیر المؤمنین
علی باشید چنانچه او بیعت او نموده شما نیز می نمودید آن رافضی
ملزم و مبهوت شده بود و بر هر تقدیر بیعت حضرت امیر المؤمنین
علی مر ابی بکر را رضی الله تعالی عنه ثابت است بالاتفاق و شبهه
در آن نیست و چون ائمه ضلال روافض درین باب و در باب
انکه همه اوقات بر منبر کوفه در ایام خلافت خود بر شان ثنای
جمیل گفته مبهوت و متحیر مانده بجهت خلاصی و تحصیل عذر
ایجاب تقیه نموده و آن را چون نماز و سایر فرایض فرض عین
دانسته و این را برای خود دست آویزی ساخته و ما آن را بدو
دلیل ابطال نمودیم یکی آنکه اگر واجب بود حضرت امام حسین
ترک آن نمینمود دویم آنکه اگر ائمه و انبیا تقیه کنند وثوقی از


واعتمادی بر قول ایشان نمی ماند و فی الواقع اکر اولین و آخرین
ایشان جمع شوند جواب شافی ازین دو دلیل نمی توانند کفت قال
قدس سره الشریف الدلیل الرابع انّ فحول علماء الامّة
جعلوا زهد النبی وسیرته من المعجزات الباهرة
الدالة علی نبوته ولهذا یحکی من السلاطین الکفرة
المعدودة من الحکماء المتألهین انه سئل عن تجار
الحجاز عن سیرة نبینا فوصفوه مع کفرهم بالزهد والعدل
والصلابة فی الدین والرفق مع المؤمنین فقال حسبی
هذا واسلم بذلک فبلغ ذلک الی النبی فلم ینکره
بل دعاه فثبت حسن ذلک الاستدلال بالعقل
والنقل عند الفطن الخبیر والناقد البصیر ولا یخفی
علیک ان ما هو جدیر بکونه مثبتا للنبوة حقیق
بان یثبت به الخلافة التی هی فرع من فروعها

ومن له انصاف وتتبع لا ینکر حسن سیرة الشیخین
وزهدهما وجدهما فی اقامة الشرع واحیاء
مراسمه والتعظیم لامر الله تعالی والشفقة علی
خلق الله حتی ان عمر قتل ابنه فی حد الخمر ولا یاکل
الا خبز الشعیر ولا یلبس الا خشن الثیاب مع انه
کانت حصته کل من المهاجرین من الغنایم الآفا من
الدنانیر والدراهم کما یشهد علیه کتب السیر و
الاخبار وکان اکله من کد یده الشریف وفضله
اکثر من ان یحصی وفضایل الصدیق اکثر من فضایله
بالانفاق ولذلک اجتمعت قلوب المهاجرین
الاولین والانصار السابقین علی بیعتهما واتباع
اوامرهما ونواهیهما ولم یحصل فی زمانهما خلاف
بین اصحاب سید یثرب ومن انکر ذلک طبع الله

عَلىٰ قَلْبِهِ وَاَعَدَّ لَهُ عَذَاباً اَلِيماً يعنی دليل چهارم

مير مخدوم شريفی در نقايض الروافض ذكر نموده آنست كه بزرگان
علما و امت زهد پيغمبر و سيرت مطهرهٔ او را از معجزات ظاهرهٔ
آنحضرت داشته اند كه دلالت بر حقيت نبوت او دارد و ازين
جهت نقل نموده اند از پادشاهان كافر كه در زمرهٔ حكما بوده اند
از تجار و متردد بين حجاز سيرت مطهرهٔ پيغمبر را پرسيده و تجار
مذكور با وجود كفر صفات جميلهٔ پيغمبر را از زهد در دنيا و عدل در
اشيا و صلابت در دين و مهربانی با مؤمنين ياد نموده اند
پس آن پادشاه كافر گفته همين قدر بس است و در غيبت
پيغمبر بمجرد شنيدن سيرت او ايمان آورده اند و بعد از آنكه
به پيغمبر رسيده برين انكار ننموده بلكه ايشان را دعای خير نموده
پس صحت اين استدلال و خوبيش ثابت ميشود نزد زيرك آگاه
هم به عقل و هم بتقرير پيغمبر مردم ايران چه اگر استدلال باين

صحيح

صحيح نبودی اين جماعت را كه بسيرت آنحضرت استدلال نموده اند
بر نبوت شان نگفتی و مخفی نيست بر تو كه آنچه لايق باشد كه دليل
نبوت شود خلافت بطريق اولی بايد بدلو ثابت شود چه خلافت فرعی
از فروع نبوت است و آنچه دليل اصل شود دليل فرع بطريق اولی
ميشود و كسی كه اندك انصاف داشته باشد و تتبع آثار نموده باشد
هرگز منكر نشود حسن سيرت شيخين را و زهد ايشان و جد ايشان
در اقامت شرع و احيای مراسم دين و تعظيم مر امر خدا و شفقت
بر خلق خدا تا آنكه عمر رضی الله عنه پسر خود را در حد شراب كشت و
نمی خورد مگر نان جو و نمی پوشيد مگر جامهای درشت با آنكه حصه
هر يك از مهاجرين را از غنايم چندين هزار دنانير و دراهم ميداد چنانكه
كتب سير و اخبار باين ناطق است و با وجود اين خوردن او از
كسب دست مبارك خودش بود و فضايل او زياده از آنست كه
شمرده شود و فضايل حضرت صديق بيشتر از فضايل اوست باتفاق

و ازین جهت جمع شده دلهای مهاجرین اولین و انصار سابقین بر
بیعت حضرت ابی بکر و عمر و بیروی امر و نهی ایشان و هیچ نرسید
در زمان ایشان خلافی میان اصحاب سید مدینه و کسی که انکار این
نماید حق سبحانه مهر بر دل او نهاده و آماده کرده است برای او
عذاب الیم راقم حروف گوید که اگر امامت و خلافت حفظ
بیضهٔ اسلام و بستن ثغور و روانه کردن جیوش و لشکر و قسمت غنایم
و اقامت حدود است بعد از پیغمبر باتفاق همهٔ امت آن امور
از حضرت شیخین بر وجه کمال واقع شده بدون انکار اصحاب
کبار که همه مطیع امر و نهی ایشان بودند و بحکم ایشان راضی بودند
و برای ایشان عامل بودند و اگر حسن سیرت و زهد و عبادت
و شفقت و ترویج شریعت است آن نیز باتفاق است بر وجه حسن
از ایشان بعمل آمده و اگر امامت و خلافت بنص است چنانکه زعم
روافض است حدیث اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر بسیار

اخبار در کتب صحاح در بارهٔ ایشان مذکور است پس نفی امامت و
خلافت محض مکابره و عناد است و ازین است که از جمع هفتاد و سه
فرقه که درین امت است غیر روافض هیچ یک از فرق انکار
امامت ایشان ننموده و ایشان از کمال بی دینی و بی عقلی انکار
نموده و حضرت شیخ فریدالدین عطار در حسن سیرت حضرت عمر میگوید

بیت
باز فاروقی که عدلش بود کار ۰ گاه میزد خشت گه میکند خار
نیم شب از خواب خوش برخاستی ۰ می شدی در شهر ره میخواستی
هر که بودی یا نمک بر خوان او ۰ نه ز بیت المال بودی نان او
ریگ بودی گر بخفتی بسترش ۰ دره بودی بالش زیر سرش
بر گرفتی همچو سقا مشک آب ۰ بیوه زن را آب دادی وقت خواب
شب برفتی دل ز خود بر داشتی ۰ جمله شب پاس لشکر داشتی
گر خلافت بر خطا میداشتی ۰ هفده من دلقی چرا میداشتی
چون نه جامه داشت او نه گلیم ۰ بر مرقع دوخت ده پاره ادیم

انگه زمینان شاهی خیلی کند ۵ نیست ممکن کو کس سیلی کند
انگه کاهی خشت کاهی گل کشد ۵ این همه سختی نه بر باطل کشد
گر خلافت از هوای راندی ۵ خویشتن بر سلطنت بنشاندی
شهرهای منکران از نام او ۵ شد تهی از کفر در ایام او
گر تعصب بکمی از بهر دین ۵ نیست انصاف بمیر از بهر این

قال قدس سره الشریف الدلیل الخامس لا اخفاء ان
الغرض الاصلی من النبوة اعلاء کلمة الله سبحانه ورفع
الشرك وتقویة الدین الناسخ وتضعیف المنسوخ
وکذا امر الخلافة وفرع هذا الاصل نشر العدالة و
الانصاف والشیخان قد اظهرا ید البیضاء فی
تلك الامور کلها کما لا یخفی علی احد اذ قد انخرط
فی ایام خلافتهما خلاصة اهل الارض فی سلك
المؤمنین ولا سیما فی زمان الفاروق قد مر

انه اسلم فی ایام خلافته اکثر من الف ومائتی
بلد وناهیك هذه فی صحة خلافتهما ان کنت
منصفا یعنی دلیل پنجم که در نقایض الروافض آورده
اینست که بر هیچ خفایی نیست که غرض اصلی از نبوت بلند گردانیدن
کلمه الهی است یعنی توحید وبر طرف کردن شرك وقوت دادن
دین است که ناسخ جمیع ادیان است ورفع کردن ادیان منسوخه
وهمچنین امر خلافت وفرع این اصل پراکنده ساختن عدالت
وانصاف است وحضرت ابی بکر وعمر درین کار ید بیضا ظاهر
ساختند چنانکه بر هیچکس از دوست ودشمن ایشان مخفی نیست
چه خلاصه روی زمین در ایام خلافت ایشان داخل زمرهٔ
مؤمنان گردید خصوص در زمان حضرت عمر چنانکه گذشت
که در ایام خلافت او زیاده بر هزار ودویست شهر مسلمان
شد وبس است ترا همین دلیل در صحت خلافت ایشان اگر

انصاف داری که دلیل ایمانی چه کسی که انصاف ندارد در بارهٔ
نبوت پیغمبر هم سخن میکند چه جای امامت قال قدس سره الشریف
الدلیل السادس ان علیا زوج ابنته ام کلثوم بنت فاطمة
من عمر بن الخطاب وقت خلافته ولو کان عمر علی
الباطل خصوصا فی امر الخلافة التی من اجل الامور
والظلم فیها من اکبر الکبائر واعظم المعاصی لما صبر
علی بتزویج مثل هذه الطاهرة المقدسة وکذلک
لم یکن زوج النبی من عثمان والجواب بان النبی
زوجه قبل ارتداده کفرا وعنادا لان النبی
کان خبیرا باحوالهم الماضیة والمستقبلة من
الوحی ثم قد کثرت المواصلة بین الصحابة واهل
البیت حتی ان ام جعفر الصادق ام فروه بنت
قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق ونسبه ینتهی

الی الصدیق اما کما ینتهی الی المرتضی ابا وفی حمل
ذلک علی التقیة ما مر من المفاسد بل اقبح لان
امر العرض اعظم من سائر الامور وستطلع فی
الخاتمة ما تقول الرافضة فی خصوص هذه
المواصلة والمصاهرة وتعلم انهم افحش الناس
کلاما واعتقادا وسیظهر لک من حالهم و
خاتمة مالهم یعنی دلیل ششم که در نقایض الروافض
آورده اینست که حضرت امیر المؤمنین علی دختر خود ام کلثوم دختر
حضرت فاطمه را بحضرت عمر در ایام خلافتش باتفاق بهم زنی
داد واگر عمر بر باطل بود خصوص در باب خلافت که او از
بزرگترین امور است وظلم در او اکبر کبایر است و بزرگترین معاصی
است هرآینه امیر المؤمنین علی این طاهرهٔ مقدسه را که دختر فاطمه
رضی الله عنها بود بنکاح عمر نمیداد و همچنین پیغمبر تزویج نمی نمود

دو دختر خود بحضرت عثمان و جواب دادن روافض از عقد
حضرت عثمان با آنکه دادن پیغمبر دختر خود را باو پیش از آنکه داماد
او بوده محض کفر و عناد است بجهت آنکه پیغمبر آگاه بوده باحوال
گذشته و آینده ایشان بوحی بعد ازین بتحقیق که وصلت میان
صحابه و اهل بیت بحدوث بسیار بوده تا آنکه مادر جعفر صادق
ام فروه دختر قاسم بن محمد ابن ابی بکر صدیق بوده نسبش از طرف
مادر بحضرت ابی بکر صدیق منتهی میشد چنانکه از طرف پدر بحضرت
امیر المؤمنین علی و در رد کردن این بر تقیه آن مفاسدی است
که گذشت در باب خلافت بلکه بدتر و قبیح تر از آنست زیراکه
امر عرض و سیرت بزرگتر از همه امور است و زود باشد
که مطلع شوی بعد ازین آنچه زیراکه میگویند روافض در این وصلت
و خویشی و خواهی دانست که سخنان ایشان و اعتقادات ایشان
فاحش ترین سخنها و اعتقادهای مردم است و زود باشد که ظاهر

شو

شود ان شاء الله تعالی بر تو حال ایشان و خاتمه آن ایشان را ختم
حروف گویند نعوذ بالله من ذلک روافض حضرت شیخین و
حضرت ذی النورین را نسبت به نفاق و کفر کنند و گویند ایشان
منافق و کافر بوده و الله تعالی در قرآن مجید و فرقان حمید پیغمبر
خود خطاب نموده فرموده یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ جَاهِدِ الْکُفَّارَ
وَالْمُنَافِقِینَ وَاغْلُظْ عَلَیْهِمْ یعنی ای پیغمبر جهاد کن با کفار و
منافقان و با ایشان غلظت و درشتی کن و نرمی و مدارا با ایشان
مکن و پیغمبر دختر حضرت ابو بکر عائشه و دختر عمر حفصه را بزنی خواسته
با ایشان خویشی نموده و دو دختر خود بحضرت عثمان داده و حضرت
علی دختر خود بحضرت عمر بزنی داده و پیغمبر و حضرت امیر المؤمنین علیهما
وقت با حضرت شیخین و ذی النورین دوستی و مهربانی نموده پس
چگونه تواند بود که ایشان کافر یا منافق باشند زیراکه در این صورت
لازم می آید که پیغمبر امتثال امر الهی ننموده باشد و پیغمبر بالنفاق معصوم

و ترک امر آنکه هیچ کس بر پیغمبر چه زنند اند پس دلیل بهتر از این نمی باشد

قال قدس سره الشريف الدليل السابع ان امير المؤمنين عليًّا
سمّى اولاده باسم الصديق والفاروق كما سمّى باسم
الرسول صلى الله عليه وسلم وقد روى صحيحًا انّ
حقوق الولد على الوالد تسميته باسم حسن واذا
عرفت ذلك لا ينكر غير المعاند انّ في تلك التسمية
تشريف الاولاد وكيف لا يكون المخالف معاندًا
وانّ عليًّا ترك اسماء ابائه واخذ باسم الشيخين
وهل هذا الّا اسعاد واحسان في حق الولد و
هل يجتمع ذلك الامر الّا مع المرتبة القصوى في
الولاية والقرب من الله سبحانه لهما فكيف لا
يخاف من الله تعالى من لا يذكر اسمهما بالخير
وينال منهما ان هذا الّا ظلم عظيم وكفر بما جاء الرسول

الكريم

الكريم ومن جهالات الرافضة انهم يوجهون تلك
التسمية بانه رضي الله عنه انما فعل هذا تسهيلًا
على شيعته حتى لو ارادوا التسمية اولادهم تقية باسمهما
لكان لهم مثل ذلك متشبث والمؤمن الفطن عارف
بركاكة هذا التوجيه الاشبه بالهزل والسخرية
على انّ الامر لو كان كذلك لكان تسمية بعض
اولاده باسم معوية اوجب عليه لانّ الناس
كانوا يخافون من بني امية اكثر منهما وكان الاحتياج
الى التقية منهم في امثال ذلك اشد والحال
انه لم يسمّ رضي الله عنه ولا احد من ولده احدًا
من اولادهم باسم معوية وقد سمّوا باسم الشيخين
منهم ابو بكر بن علي وعمر بن علي وعمر بن الحسين
السبط وغير ذلك ولا ينفع المعاند الّا المقامع

علی رؤوسهم یعنی دلیل هفتم که در نواقض الروافض مذکور است
اینست که حضرت امیر المؤمنین ع اولاد خود را باسم ابو بکر و عمر تسمیه
نمود چنانکه باسم پیغمبر صلی الله علیه تسمیه نمود چه یکی از اولاد او اسمش
ابو بکر بوده و یکی عمر بوده و در حدیث صحیح وارد شده که از حقوق
ولد بر والد اینست که اورا باسم نیکوئی نام نهد پس این را که دانستی
میدانی که غیر معاند انکار این نخواهد نمود که در نام نهادن امیر المؤمنین ع
اولاد خود را بنام ابو بکر و عمر تشریف اولاد خودش نموده و چگونه
مخالف این مقدمه کارش محض عناد نیست و حال آنکه حضرت امیر المؤمنین
ع اسم آباء خود ترک نموده و اولاد خود را بنام ایشان نامیده
و این محض احسانی است که در حق اولاد خود نموده پس حضرت
ابو بکر و عمر را نهایت مراتب ولایت و قرب در جناب الهی
بوده که حضرت امیر المؤمنین ع اولاد خود را بنام ایشان نامیده
پس چرا نمی ترسد از خدا کسی که یاد میکند نام ایشان را بخوبی و ادب

دمی باید از ایشان کینه در درون خود این بر گفتن و کینه کردن با
ایشان نیست مگر ظلم عظیم و نیست مگر کفر بآنچه آمده است با در رسول
کریم و یکی از جهالات روافض آنست که تسمیه حضرت امیر المؤمنین ع
اولاد خود را بنام ابو بکر و عمر باین طریق توجیه میکنند که حضرت ع
کار را بر شیعه خود آسان نموده که اگر شیعه خواهد اولاد خود را
بر سبیل تقیه باسم ایشان تسمیه کند او را دست آویزی باشد و مومن
آگاه البته رکاکت این توجیه را که بهزل و مسخریت شبیه تر است
میداند با آنکه اگر بنا برین بود بایست که حضرت علی بعضی از اولاد
خود باسم معاویه تسمیه کند چرا که خوف مردم از بنی امیه بیشتر
بود و احتیاج مردم به تقیه از ایشان بیشتر بود در امثال این امور
و حال آنکه حضرت امیر المؤمنین ع اولاد خود را هیچ یک را باسم معاویه
نام نکرده بلکه او و اولادش همین باسم شیخین و حضرت ذی النورین
تسمیه نموده از آنجمله ابو بکر بن ع و عمر بن ع و عمر بن حسین السبط و غیر

ایشان واز بیخ میکنند وساکت میکنند معاندرا اگر گرز که بر سر ایشان
باشد وشمشیر غازیان بنصرت نشان افغان که بر گردن ایشان
باشد خداوندا بحرمت جاه جلال سید المرسلین وآل طیبین واهل
بیت طاهرین وخلفاء راشدین واصحاب مرضیین این شمشیررا
از سر روافض کم مکنی آمین رب العالمین قال قدس سره الشریف

الدلیل الثامن ان الله تعالی جعل مکانهما بعد الموت
فی جنب حبیبه کما کانوا فی الحیوة ولو کان فیهم العیاذ
بالله ما یوجب عدم رضائه تعالی لما جوز لخاتم
اصفیائه ان یصاحبهما ایام الحیوة وسنین الموت
ومما تقول الرافضة بوجود الملک النقال فهو من جملة
خرافاتهم وجها لانهم کیف ولو جوز ذلک لما
بقی اعتماد علی مشهد ومزار ومقبر وقرار وایضا
لو کان الامر کما یقولون ان الملک النقال قد نقل

وعثمان
علیا الی جوار النبی لیجتمع خلفاؤه الراشدون عنده
ویحشر معه فلم یکن زیارة علی بالنجف مقبولة
وصرف المال العظیم علی سکانه مستحبا للدرجات العالیة
وقد بذل طهماسب وحزبه جل ما اخذوه ظلما
وعدوانا الی هولاء وفی لوازمه فان قلت هذا
لانه کان مدفونا فیه لحظة او یوما کما یقول بعض
الروافض فانهم یقولون اجساد المعصومین لا
تبقی علی الارض اکثر منه فتعرج بها الی السماء ولهذا
الزمان القلیل یکتسب الارض مثل ذلک الشرف
العظیم والقدر الجلیل الذی یجب تعظیمها وتکریمها
الی قیام الساعة ویغفر من دفن فیها ویدخل الجنة
بغیر حساب کما قال ابن المطهر فی فضل المدفون بالغری
قلت وهل یقول مثل ذلک الا کافر قال مبغض قال

ان للارض يحصل بتلك المصاحبة اليسيرة التي اتفقت
بينها وبين جسد على نحو هذه المراتب الجليلة
المذكورة حتى ان يفتقر العاصي الطارف عمره
في عصيان رب الجليل الاجل المدفون بها و
المصاحب لرسول الله صلى الله عليه وسلم مدة
حيوته وبعد مماته لايكتسب من صحبته الغفران
وانما يصل اليهم ثمرة تلك الصحبة المديدة الخلود
في النيران والله ليس القائل بذلك الا مسخر
الشيطان وطريد الرحمن ثم لو لم يستحق الشيخان
ان يدفنا بجنب النبي صلى الله عليه وسلم لناقش
فيه بعض من المهاجرين الاولين الذين لم يكونوا
يخافون في الله لومة لائم ولم ينقل منهم مثل ذلك
ولو وقع لنقل لقضاء العادة به وهذا اصل

مثبت به كثير من المطالب العظيمة في كل مذاهب
كما لا يخفى لو لم يات الروافض السمج الهزل باصله
الفاسد القطيع اعني وجوب التقية على كل احد
حتى يجوز ان يسكت جميع الائمة عن الحق لها وحينئذ
لا مجال لمقابلته الا بالريح الثاقب **بیان دلیل ششم**
که در نواقض الروافض ایراد نموده اینست که حق سبحانه
گردانیده مکان حضرت ابی بکر و عمر را بعد از مردن ایشان در
پهلوی حبیب خود چنانکه بوده اند در زندگی واگر نعوذ بالله بوده در
ایشان چیزی که موجب رضای الهی نباشد هر آینه حق سبحانه روا
نمیداشت برای سید انبیا که مصاحبت کند با ایشان بطول حیوة
و بسالهای وفات وآنچه روافض بوجود ملک نقال قایل شده
اند اصلی ندارد و از جمله جهالات و مزخرفات ایشان است
و باطل است و چگونه چنین نیست در صورتی که بوجود ملک نقال

قایل شویم هر آینه اعتقادی بر مشهدی و مزاری و مقری و قراری نمی ماند
چه هر مزاری باشد درین صورت احتمال دارد که صاحب مزار را
بجای دیگر نقل نموده باشند که برای او مناسب تر باشد و نیز اگر امر چنین
باشد که ملک نقال علی را بجای دیگر نقل نموده باشد تا جمع
شوند خلفاء راشدین نزد پیغمبر و محشور شوند با او پس زیارت علی
رضی الله عنه در نجف مقبول نخواهد بود و نمی باشد صرف الهدای
عظیم بر ساکنان نجف موجب درجات عالیه و مقامات متعالیه
و حال آنکه بذل کرد طهماسب و گروه او بیشتر آنچه اخذ کرده بودند
بظلم و تعدی از مردم بسکنه نجف و در اخراجات آنجا پس اگر کسی
گوید که این اخراجات ایشان بجهت آن بود که بدن مبارک حضرت
امیر المؤمنین یکلحظه در آنجا مدفون بوده یا یک روز چنانکه مذهب
بعض روافض است که جسد معصوم پس از یکروز بر زمین نمی ماند
آنگاه آن جسد باسمان رود و آن زمین در ان اندک زمان برکت

آن جسد مبارک این شرف عظیم را ادراک میکند که تا قیامت تعظیم و تکریم او
واجبست و آمرزیده میشود کسی که مدفون میشود در ان زمین و داخل
بهشت میشود بی حساب چنانکه ابن مطهر که از ائمه روافض است در
فضل مدفون در نجف گفته جواب گوئیم آیا میگوید مثل این سخن
مگر کافری دشمن خدا و رسول خدا و ائمه هدی که میگوید زمین باین اندک
مصاحبت که اتفاق افتاده است میان او و جسد علی این مراتب
کسب نموده که عاصی که تمام عمر معصیت نموده باشد بدفن در آنجا
آمرزیده میشود و مصاحبان پیغمبر که تمام عمر در صحبت او بوده اند و بعد
از وفات نیز در جوار او بوده اند از برکت صحبت او کسب مغفرت نمیکنند
بلکه ثمره این صحبت که مدت متمادی با پیغمبر نموده اند خلود در آتش دوزخ
است قسم بخدا اگر منیت گوینده این سخن مگر فرمان بردار شیطان
و رانده شده از درگاه رحمن پس ازین دلیل اگر حضرت شیخین
آن نبودند که مدفون شوند در پهلوی پیغمبر هر آینه اگر ائمه اصحاب

بعد که گفتی گفت جمیع علیه فریقین است من گفتم که علیا جناب زهرا از شیخین [illegible] گفت
[illegible] زیرا که وقت وفات وصیت زنده بجناب مرتضوی علی [illegible] دفن نما [illegible]
[illegible] لهذا موضع قبر تعیینا مشخص نیست من گفتم که [illegible] حال خلیفتین چه
خواهی [illegible] گفت [illegible] با این امور کاری نباشد تفتیش مکن من [illegible] گفتم
معلوم [illegible] مذهب بجای نیست که در شام [illegible] نیست خود [illegible]

منافقه ودرین می نمودند البته بعضی از مهاجران اولین که در راه خدا
از سرزنش کسی ترسی نداشتند منافقه وشنع می نمودند واز هیچ یک
از ایشان مثل این نقل ننموده اند واگر می شد البته نقل می نمودند
چراکه عادت حکم قطعی باین میکند که مثل این امور البته بعد از وقوع
نقل کنند واین اصل عمده است که ثابت میشود باو بسیار از
مطالب عظیمه دینیه ودر هر مذهبی چنانکه مخفی نیست برکسی اگر رافضی
بیهوده گوی باصل ناسد وسوای خود که تقیه است نیاید ونگوید که تقیه بر
جمیع امت واجب است تا آنکه جایز است که جمیع امت از حق سکوت
کنند واگر این سخن بیهوده را گوید دیگر اصلی او را نفع نمیکند علاج او نیزه
زرفشان وشمشیر درخشان است راقم حروف گوید بر فرض آنکه
در زندگی ایشان تقیه نمودند بعد از وفات ایشان همه مهاجرین
اولین وانصار اخیار را از مرده ایشان تقیه نمودند سبحان الله
هرگز عاقل باین سخن اقدام ننماید مگر معاند وازین است که صاحب

نواقض جواد او بستان نموده اگر معاند رافضی باز محض عناد گوید که نزد
اهل سنت از پیغمبر کسی ارث می برد پس حضرت شیخین را چگونه در حجره
مختصه پیغمبر دفن نموده اند گوئیم دفن ایشان نزد پیغمبر هم باشاره پیغمبر بود
در حال حیوة چنانکه در حدیث احجار مسجد قبا که پیغمبر حضرت شیخین را فرمود
که سنگهای خود نزد سنگ من وضع کنید ودر حدیث چاه اریس
که حضرت شیخین را نزد خود خوانده است وحدیث عایشه که پیغمبر فرموده
نزد قبر من ابو بکر وعمر وعیسی خواهد بود وچنانکه بعد ازین یاد میشود و
سایر احادیث که در کتب صحاح مذکور است ومؤید اینست آنچه
شیخ ابن حجر از حضرت علی نقل نموده که بعد از شهادت حضرت عمر که
او را بر سریر نهاده بودند داخل شد گفت یَرحَمُكَ اللهُ اِنّی
كُنتُ لَاَرجُو اللهَ اَن يَجعَلَكَ مَعَ صَاحِبَيكَ لِاَنّی
كَثيرًا كُنتُ اَسمَعُ رَسُولَ اللهِ يَقُولُ كُنتُ اَنَا وَاَبُو بَكرٍ
وَعُمَرُ وَفَعَلتُ اَنَا وَاَبُو بَكرٍ وَعُمَرُ وَانطَلَقتُ اَنَا وَاَبُو بَكرٍ

وَعُمَرُ وَاِنِّی کُنْتُ لَاَرْجُو اَنْ یَجْعَلَکَ اللهُ مَعَهُمَا یعنی رحمت
کند خدای ترا ای عمر بدرستی که من امید میداشتم که خدای تعالی ترا قرین
پیغمبر و ابو بکر کند بجهت آنکه بسیار از پیغمبر می شنیدم که میگفت بودم
من و ابو بکر و عمر و کردم من و ابو بکر و عمر و روانه شدم من و ابو بکر و
عمر و من ازین اقران پیغمبر شما را بجهة امید داشتم که بعد از موت
هم قرین پیغمبر باشید پس کلام حضرت امیر المؤمنین صریح است در آنکه
دفن ایشان نزد پیغمبر از جانب خداست و باشارهٔ پیغمبر بوده و
بصحت رسیده که حضرت ابو بکر وصیت کرد که تابوت مرا در
حجره مبارکه حاضر کنید و بگوئید السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا رَسُولَ
اللهِ هٰذَا صَاحِبُکَ اَبُو بَکْرٍ یَسْتَاْذِنُ عَلَیْکَ اگر
در حجره مبارکه خود وا شد مرا آنجا دفن کنید والا به بقیع برید پس
چون تابوت حضرت ابو بکر حاضر نمودند و بدستور مقرر دستوری
خواستند در حجره مبارکه وا شد و ندا از قبر مبارک بیرون آمد که

ضُمُّوا الْحَبِیبَ اِلَی الْحَبِیبِ یعنی متصل کنید دوست را بدوست
علی الخصوص که حجرهٔ مبارکه حجرهٔ حضرت عایشه صدیقه بوده و مخصّص
او بوده یا بجهت آنکه حضرت پیغمبر در حیوة خود میان ازواج تقسیم
نموده یا بجهة آنکه ازواج مطهرات پیغمبر را چون بعد از پیغمبر شوهر کردن
جایز نبوده در حکم معتده بوده مسکن ایشان مخصّص ایشان خواهد بود
و مؤید آنست که حضرت عمر از حضرت عایشه اذن خواست و بعد
از آنکه ماذون شده بود باز در حین فوت گفت که بعد از موت
من از عایشه اذن بخواهید مبادا که در ایام حیوة از شرم اذن
داده باشد و قطع نظر ازین دلایل خلفاء پیغمبر البته مجتهد خواهند
بود پس چگونه ایشانرا اجتهاد درین باب جایز نباشد و بعد از
جواز اجتهاد اگر بمجرد اجتهاد نیز نموده باشند اعتراضی نخواهد بود
با آنکه باتفاق اهل بیت حضرت امام حسن رضی الله عنه نیز وصیت
نموده بود که او را در حجرهٔ مبارکه دفن کنند و مروان که حاکم مدینه

این حاشیه نقل بورقی بعد دارد نقل هارون عباسی با کاظم ع با این نحو است که روزی مامون خلیفه بغداد با ابراهیم [illegible]
[illegible] که من تشیع را از پدرم هارون [illegible] حاضرین عرض میکنند که چه نحو میراث است مامون میگوید که
وقتی که من و برادرانم امین و معتصم با پدرم بحج رفتیم و وارد مدینه که شدیم پدرم هارون الحاجب [illegible]
آگاه ساخت [illegible] که هر کس از اهل مدینه بدیدن ما آید [illegible] نام اجدادش تا زمان جناب مصطفی
نوشته [illegible] در زمان ختم [illegible] موافق [illegible]

بود مانع شد و نگذاشت پس اگر معاذ الله بر ایشان اعراض باشد

و نیز خواهد بود و قال قدس سره الشریف **الدلیل الثالث** انه لو کان

الامر کما ابتدعه الرافضة الغالیة لم یصرح به علی

فی زمان خلافته وقدم مثل ذلک فلا نطول

ولم اثنا وبه فاطمة علیهما السلام واین تقیة تتصو

فی شانها وهی ممن کانت تخاف ولمن کان علیها

سبیل وخصوصا قد بشرها النبی صلی الله علیه

وسلم بانک ستلحق بی وهی کانت تعلم قرب الموت

بخبر ابیها الصادق علیه السلام وبنزول الخوف

من کل ذی جبن بعد تحقق الموت فضلا من مثلها

التی لم تکف قبلها ضعیفا ومثل ذلک نقول فی

کل من ائمة اهل البیت ولاسیما فی زمان بنی

العباس وهم کانوا من بنی هاشم لا من بنی التمیم

وبنی عدی حتی یتعصبوا للشیخین علی الباطل بل

لم یرض الخلفاء العباسیون علی بطلان خلافة

الثلاثة وکان فیه تقویة لبنی هاشم وان الخلافة

حقهم ومخلص الکلام ان البدعة والرفض فی

تلک الازمنة کانت ضعیفة لقوة الاسلام و

قرب الوحی وکثرة العلماء والعارفین الذابین

عن حریم الدین ولذلک لم یوجد سلطان رافضی

الی قرب زماننا هذا مع کثرة الدواعی الشیطانیة

الشهوانیة علی ذلک ولما بعد الوحی وقل العلم

وغلب حب الدنیا علی اهلها قد صار الامر کما

تری نعوذ بالله من شروره العاجلة والآجلة و

ما یقال من رفض آل بویه فلیس کما یقال بل کان

رفضهم حکمهم بان الخلافة کانت حق علی

ثمه بعض اشنايان دارم انعام از من توقعات على حده دارند ده هزار اشرفى باين
ترتيب ميگيرد بعد از آن ميگويد كه بعض اقوام دارم انعام از من توقع دارند ده هزار اشرفى
باين ترتيب ميگيرد سى هزار اشرفى مى آرد بخدمت جناب كاظم ع و عرض ميكند كه چون هارون
اين نحو بد سلوكى با جناب شما نمود سى هزار اشرفى از او بحيله گرفته ام بخدمت آورده ام
جناب كاظم ميفرمايند ببخش

لا لأبي بكرٍ ولكن لم يكونوا ينالون من الصحابة بل يترضون
عنهم كما هو مذهب الزيدية ولهذا قالوا انّ الشيعة
الزيدية اعدل فرق الشيعة وبذلك صرّح ابن طاوس
العن الرافضة في رسالته المولف ردّ من ابطل
احكام النجوم يعنى دليل نهم كه در نواقض الروافض
آورده اينست كه اگر مقدمه چنان بود كه رافضيان ساخته اند پس
چرا حضرت على صريح در ايام خلافت خود اظهار آن نمى نمود
چرا انكار حضرت فاطمه رضى الله عنها مسلمانان را بآن و كدام
تقيه در حق حضرت فاطمه صورت پذير بود و حال آنكه فاطمه رضى الله
عنها از آنجمله بود كه همه مسلمانان از آزردن او بغير حق مى ترسيدند بلكه
و كدام يك را بر حضرت فاطمه تسلطى بود خصوص كه مژده داده بود
او را پيغمبر صلى الله عليه و آله كه تو زود بمن لاحق ميشوى و او سيدهٔ نسا
نزديك مردن خود بجز پدر خودش كه لاشك صدق بود و هرچند كه

و ترسناك باشد بعد از تحقق موت خود البته نترسد چنانكه گفته اند بيت
هر كه دست از جان بشويد * هر چه در دل دارد بگويد * چه جاى حضرت
فاطمه رضى الله عنها كه دل او ضعيف و ترسناك نبود بلكه قوى القلب
بود و اين سخن درباره هر يك از ائمه اهل بيت گفته ميشود خصوص
در زمان بنى عباس كه ايشان از بنى هاشم بودند نه از بنى تيم كه قبيله حضرت
ابى بكر است يا بنى عدى كه قبيله حضرت عمر است تا آنكه بر باطل تعصب
ايشان بكشند بلكه چرا خلفاء عباسى بطلان خلافت آن سه يار را قائل
نمى شدند و حال آنكه اين تقويت بنى هاشم و ترويج كار خودشان
بود كه خلافت خاصهٔ خانوادهٔ بنى هاشم باشد ملخص سخن آنكه در آن
زمان رفض و بدعت كم بود از جهت قوتى كه در اسلام بود و از جهت
نزديكى زمان وحى و بسيارى علما و عرفا كه علم و معرفت ايشان خالص
براى حق بود و منع ميكردند از حريم دين مبين جماعت مبتدعين را و
ازين جهت پادشاه رافضى در آن زمانها نبود و با بسيارى خواهشهاى

لطانیه بر بدعت و چون زمان وحی دور شد و علم و معرفت در
میان مردم کم شد و دوستی دنیا بر اهل دنیا غالب شد کار چنین شد
که می بینی یعنی در زمان صاحب نواقض الروافض که پادشاهی بدست
روافض افتاده بود و قتل علماء اعلام سنت جماعت و نبش قبور
مشایخ دین مبین می نمودند پناه میگیرم بخدا از بدیهای دنیوی و اخروی
این اعمال و آنچه گفته شده که یکی از پادشاهان دیالمه رافضی بود
پس منیت چنانکه گفته شده چه او از زمره روافض غالی نبود و رفض
او درین مرتبه نبود بلکه مجرد همین بود که او تفضیل حضرت علی نموده
بود و از شیخین و سایر صحابه بدی نمیگفتند چنانکه مذهب زیدی است
پس او زیدی بوده این مذهب داشته و ازین جهت گفته اند که
شیعه زیدی نزد بهترین فرق شیعه اند و باین تصریح نموده ملعون
ترین روافض یعنی ناموس ابن طاوس در رساله اش که تالیف نموده در رد
کسانی که باطل نموده اند احکام نجومی را از قسم حروف گوید که از روافض

اثنی عشری هرگز پادشاهی بهم نرسیده بود سوای پادشاهان صفویه
که مخذولان ازلی خود را و خلق را بورطه هلاکت ابدی انداختند و از ایشان
کسی غیر شاه اسمعیل ثانی سنی نبود که او بتائید الهی و برکت صحبت میر مخدوم
شریفی صاحب نواقض اختیار سنت نموده بود و در تاریخ عالم آرا
نقل نموده که علماء روافض را دشنام میداد و با برای روافض میگفت
که شما پدرم را بازی دادید من بازی شما نخواهم خورد و چون بمقتضای الامور
مرهونة باوقاتها هنوز از دولت روافض مدتی مانده بود با ستصواب
امراء او را مسموم نمودند و از جمعی موثقین مسموع شده که شیخ المشایخ شیخ
زاهد گیلانی که پیر شیخ الملة والدین شیخ صفی الدین محمد اردبیلی قدس الله سرهما
بود مکرر با شیخ صفی گفته بود که از پشت تو صدای سگ بگوشم میرسد
و آمدن ایشان از صلب طیب شیخ صفی مصداق کریمه یخرج المیت
من الحی است قال قدس سره الشریف **الدلیل العاشر** ان ارباب
السیر واصحاب الحدیث نقلوا ان یوم السقیفة

لما اختلفوا اولاً في امر الخلافة وكانت الانصار يقولون
لا نرضى بخلافة المهاجرين علينا بل منا امير ومنكم
امير فقال رجل وقال سمعت رسول الله صلى الله
عليه وسلم يقول الائمة من قريش فسكت الانصار
وبايعوا ابا بكر لغاية اتباعهم اقوال النبي صلى الله
عليه وسلم وكمال تقويهم ومع ان خلافة المهاجرين
عليهم كانت عندهم مكروهة غاية الكراهة رضوا
بمحض خبر واحد وان كان لهم مجال البحث فيه واذا
عرفت ذلك نقول فلم لم يستدل علي ومن كان
معه من الاصحاب بحديث الغدير الذي يدعون
فيه التواتر وحيث يقبل خبر الواحد لم لم يقبل المتواتر
ولو كان لبني هاشم مع علو نسبهم وقربهم من النبي
صلى الله عليه وسلم مثل ذلك التمسك هل يجوز

ان يسكتوا ويخافوا خصوصا قبل استقرار الخلافة
وقرار الشوكة لاحد وهل هذا الا تعنت وعناد
ولا يخفى على العالم البصير بل على الجاهل الفطن نحو
هذا الامور ولا عبرة بالخارج عن جبرة الادراك
يعني دليل دهم صاحب نواقض ذکر نموده است که همه محدثین
و مورخین نقل کرده اند که بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم انصار
و مهاجرین در سقیفه بنی ساعده جهت تعیین خلیفه جمعیت نموده بودند در میان
ایشان اختلاف واقع شد انصار بخلافت مهاجران راضی نمی شدند
و می گفتند که از ما امیری و از شما امیری باشد یکی از اصحاب گفت که از
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که میفرمود امام و خلیفه از قریش میباشد
انصار بمجرد شنیدن این حدیث سکوت نموده با حضرت ابوبکر بیعت کردند
از جهت غایت پیروی ایشان مر پیغمبر را و کمال پرهیزکاری و ایمان ایشان
و با آنکه خلافت مهاجرین نزد ایشان بسیار مکروه بود بهمان یک حدیث

احق با صبر از کجا دانستی که هم بیک غدیر گشته شنفته نحو که در این جواب ذکر شده ایم در جواب بشر بن سعد اوس که او می گفته که بما گفته که جناب مولای موالیان طالب خلافت نیست ما این بیعت ناحق سو نمودیم اگر مردا انستیم تو طالب خلافتی این نام هر بعد نکسی نمی رشدیم جناب مولای فرمایند که خبر کمان ندانستم که روز غدیر غدیر ای ... باشد نقش پیغمبر سو گذاشته می آقدم بدعوای خلافت بشر بعض غدیر ما تا صحیح می گوید که در حاشیه نوشته ام

احتیاج به تکرار نیست احق از این انکار حقیقه و مجاهده جنازه در عزا که درین عامه و خاصه متواتر است که انجناب خلافت بعد طلاق و نفاق و عنین و غرض با عتبار اغراض فاسد و کوشش شده بکلام آن عالم مقام کوشش نداد ند جز انهم ارتقه نعم بما فعلوا

لعبد الخبیر عفی عنه

خبر واحد بوده راضی شدند و هرچند ایشان را مجال بحث و گفتگو بود سکوت نمودند بعد از آنکه این را دانستی که چنین بود میگوییم چرا حضرت علی حدیث غدیر را برای خود دلیل نساخت و حال آنکه شیعه آنرا متواتر میگویند و جائی که حدیثی که خبر واحد باشد قبول کنند متواتر را چرا قبول نکنند و اگر بنی هاشم با وجود علو نسب و شان دلیلی چنین در باب امامت و خلافت داشتند آیا جایز بود که از آن سکوت نمایند و چرا حضرت پیش از استقرار خلافت و قرار شوکت و بزرگی برای یکی دیگر انکار این هست مگر عناد و در هیچ عالم چنانچه بلکه جاهلی از ریکی این امور مخفی نخواهد بود و در بکاهت روافض که از حوزه دانش بیرون رفته بمقتضای کرید اولئک کالانعام داخل بقیه حیوانات شده اعتباری نخواهد بود در قسم حروف میگوید در تمام کلام درین مقام آنست که اصحاب در سقیفه بنی ساعده که گاهی در انجا بجهت انجام مهام جمع میشدند بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در انجا بجهت تعیین خلیفه و امام جمعیت

نموده بودند حضرت فاروق و صدیق رسیدند که در میان اصحاب در این اختلاف پیدا شود و کار بجائی رسید که تدارک آن نتوان نمود لهذا آنجا حاضر شده انصار گفتند که از ما امیری و از مهاجر امیری باشد بعد از آنکه انصار حدیث الائمة من قریش شنیدند چون فضایل حضرت صدیق را و دلایل خلافت او بر همه ظاهر بود هیچکس توقف ننموده همگی با تو قف با او بیعت نمودند پس اگر حضرت شیخین بسقیفه نرفته بودند ممکن بود هر طایفه یکی را بامامت اختیار کنند و رخنه عظیم در اسلام پیدا شود که بستن آن کسی را ممکن نباشد پس این نیز حقی عظیم از حضرت شیخین در اسلام بود و این سخن که روافض میگویند که پیغمبر حضرت علی را خلیفه نموده و از اصحاب بجهت او بیعت گرفته بود و اگر اصل پیدا است و محض کذب و افترا روافض نمود البته اصحاب نیز دانسته بودند پس چرا خلیفه دیگر تعیین مینمودند و چرا حضرت علی نگفت که پیغمبر در روز مرا خلیفه نموده شما امروز دیگری را اختیار کرده اید اگر کسی از روافض گوید که حضرت علی این سخن گفته و کسی از او نشنیده جواب گوییم که اگر گفته بود بایست کسی این را

الله ۳
و لسو ز ان ابو بکر و عمر و عثمان را نیز هر ... تفضیل و عباس چه این نیز از حضرت صدیق ... و بنی هاشم ... ان بیراه حال ... بعد از اصحاب جمع ساخت ... در وقت ... بمجلس او ... دانسته ... در نفعه که ... عمر پیشتر ... علیه فی کشف الامر القدم ... لا ... یعتقدان ...

لعبد الخبیر عفی عنه

نقل کند وحال آنکه هیچ یک از ارباب سیر و تواریخ نقل نکرده
که حضرت امیر المؤمنین در ایام بیعت حضرت ابوبکر گفته باشد
که پیغمبر را تعیین نموده تا چه مدخل است و اگر کسی چیزی نقل نموده باشد
آن از موضوعات روافض است که نقل حکایت نموده و چرا
خبر الائمة من قریش که خبر واحد است اصحاب قبول بکردند و خبر
امامت او که بزعم روافض متواتر است قبول نکردند پس معلوم
شد که این اخبار محض کذب و افترا روافض است و قطعا اصلا
ندارد و چگونه این اخبار متواتر است که صحابه کرام که در صحبت
پیغمبر بودند و حضرت امیر المؤمنین علا از این اخبار اصلا خبر نداشته
و این اخبار در میان روافض بوده خصوص که حضرت امیر المؤمنین
خود تصریح باین نموده که در باب خلافت او از پیغمبر نصی نیست
چنانکه شیخ ابن حجر نقل نموده فرموده اخرج الدارقطنی وابن
عساکر والذهبی وغیرهم ان علیا لما قام بالبصرة

قام

قام الیه رجلان فقالا له اخبرنا عن مسیرك هذا
الذی سرت فیه لتستولی علی الامراء وعلی الامة
تضرب بعضهم ببعض اعهد من رسول الله صلی الله
علیه وسلم عهده الیك فحدثنا فانت الموثوق
به والمامون علی ما سمعت فقال اما ان یکون
عندی عهد من النبی صلی الله علیه وسلم عهده
الی فی ذلك فلا والله لئن کنت اول من صدق
به فلا اکون اول من کذب علیه ولو کان عندی
عهد فی ذلك ما ترکت اخا بنی تیم بن مرة وعمر بن
الخطاب یثوبان علی منبره ولقاتلتهما بیدی ولو
لم اجد الا بردتی هذه ولکن رسول الله صلی
الله علیه وسلم لم یقتل قتلا ولم یمت فجاة فمکث
فی مرضه ایاما ولیالی یاتیه المؤذن او بلال

يؤذنه بالصلوة فيأمر ابا بكر فيصلي بالناس وهو يرى
مكاني ثم يأتيه المؤذن فيؤذنه بالصلوة فيأمر
ابا بكر فيصلي بالناس وهو يرى مكاني ولقد ارادت
امرأة من نسائه تصريفه عن ابي بكر فأبى وغضب
وقال انتن صواحب يوسف مروا ابا بكر فليصل
بالناس فلما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم
نظرنا في امورنا فاخترنا لدنيانا من رضيه رسول
الله صلى الله عليه وسلم لديننا وكانت الصلوة
اعظم الاسلام وقوام الدين فبايعنا ابا بكر
وكان لذلك اهلا لم يختلف عليه اثنان وفي
رواية فاقام بين اظهرنا الكلمة واحدة والامر
واحد لا يختلف علينا منا اثنان وفي رواية
فاخترنا لدنيانا من اختاره صلى الله عليه وسلم

لدنيانا

لدنيانا فاديت الى ابي بكر حقه وعرفت له طاعته
وغزوت معه في جنوده كنت آخذ اذا اعطاني
واغزو اذا اغزاني واضرب بين يديه الحدود
بسوطي فلما قبض تولاها عمر فاخذها بسنة صاحبه
وما يعرف من امره فبايعنا عمر ولم يختلف عليه
اثنان منا فاديت له حقه وعرفت طاعته وغزوت
معه في جيوشه وكنت آخذ اذا اعطاني و
اغزو اذا اغزاني واضرب بين يديه الحدود بسوطي
فلما قبض تذكرت في نفسي قرابتي وسابقتي وفضلي
وانا اظن ان لا يعدل بي ولكن اخشى ان لا يعمل
الخليفة بعده شيئا الا لحقه في قبره فاخرج منها
نفسه وولده ولو كانت محاباة لآثر ولده بها وبرئ
منها الى رهط انا احدهم وظننت ان لا يعدلوا بي فاخذ

عبد الرحمن بن عوف مواثيق على ان نسمع ونطيع
لمن ولاه الله تعالى امرنا ثم بايع عثمان فنظرت
فاذا طاعتي قد سبقت بيعتي واذا ميثاقي قد اخذ
بغيري فبايعنا عثمان فاديت له حقه وعرفت له طاعته
وغزوت معه في جيوشه وكنت اخذ اذا اعطاني
واغزو اذا اغزاني واضرب بين الحدود بسوطي
فلما اصيب نظرت فاذا الخليفتان اللذان بيده احدهما
اخذها بعهد رسول الله صلى الله عليه وسلم بالصلوة
قد مضيا وهذا الذي قد اخذ له ميثاقي قد اجيب
فبايعني اهل الحرمين واهل هذين المصرين اي
الكوفة والبصرة فوثب فيها من ليس مثلي ولا قرابته
كقرابتي ولا علمه كعلمي ولا سابقته كسابقتي وكنت
احق بها منه يعني معاوية واخرجه ايضا هو لاه و

اسحاق راهويه من طرق اخرى وغيرهم من طريق
آخر قال الذهبي وهذه طرق يقوي بعضها بعضا
خلاصه معنی آنکه در جامع دار قطنی و مسند ابن عساکر و جامع ذهبی و دیگر
کتب حدیث از حضرت امیر المؤمنین علی مرویست که دران ایام که آنحضرت
بجنگ معاویه میرفت در بصره دو نفر از حضرت علی سوال نمودند که
تو در خبر خود صادقی و در روایت خود واثقی ما را خبر ده ازین امر
خلافت که پیغمبر درین باب با تو عهدی نموده و خلافت را او بتو
تفویض فرموده حضرت علی در جواب ایشان گفت قسم بخدا که بعد
از آنکه من اول کسی هستم که تصدیق پیغمبر نموده ام اول کسی نخواهم بود
که دروغ بر پیغمبر بندم پیغمبر در باب خلافت عهدی بمن ننموده و مرا
باین کار تعیین نفرموده و اگر پیغمبر مرا باین تعیین فرمودی هرگز ابوبکر
و عمر را نمیگذاشتم که بر منبر پیغمبر بر آیند لیکن رسول کشته نشد و ناگاه
مرد چند شبانه روز بیمار بود و هر وقت که بلال آمدی و خبر

جناب مولای مومنان و قائد بیض سفیدان و قاسم الجنان والنیران در
بعض اشعارش در مقام الاظهار انزلنی الدهر انزلنی حتی قیل علی و معاویة
است ره اینه تقدیم خلفاء ثلاثه بناحق وجه خوب زمعه بعض از ...
در رتبه صدور خلافت مقصود جز عرض کمال او لعن الله ... افتاده ...

نماز اختیار نمودی پیغمبر ابو بکر را ابو بکر را به امامت در نماز و حال
آنکه مرا امید بود و زنی از زنان پیغمبر میخواست که امامت را از ابو بکر
برگرداند پیغمبر قبول نکرد و غضب کرد و گفت شما جماعت زنان
آنانید که یوسف را ایذا نمودید البته باید ابو بکر امامت نماید پس
چون پیغمبر وفات نمود ما در کار خود نگاه کردیم و اختیار کردیم
برای امور دنیا کسی را که پیغمبر اختیار نموده بود برای امر دین که
ابو بکر باشد پس بیعت کردیم ابو بکر را و او شایسته امامت بود
و اختلاف ننمود از ما کسی با او و فرمان او را بردم در ایام خلافتش
در جمیع امور جنگ نمودم بفرمان او و راضی شدم بقسمت او
و جریان حدود می نمودم در پیش او بفرمان او بدست خود پس
چون بجوار رحمت الهی پیوست عمر متولی خلافت شد پس بیعت
کردیم عمر را و اختلاف ننمود از ما کسی با عمر و فرمان او را نیز در
ایام خلافت قبول کردم در جمیع امور جنگ نمودم بفرمان او

و راضی شدم بقسمت او و جریان حدود مینمودم در پیش او بدست
خود پس چون او نیز انتقال برحمت الهی نمود مرا و چند نفر دیگر را تعیین
نمود که هر یک را مهاجرین و انصار تعیین نمایند امام باشد من یاد
کردم در نفس خود خویشی خود را به پیغمبر که پسر عمو و داماد او بودم و
فضل خود را بر سایر اصحاب و گمان بردم که مهاجرین و انصار مرا بیعت
خواهند نمود پس عبد الرحمن بن عوف از من عهد گرفت که هر کس را
ازین چند نفر که خدای تعالی خلیفه نماید من قبول کنم آنگاه بر عثمان بیعت
کردند پس من نیز او را بیعت کردم و فرمان او را بردم و بعد از آنکه
درجه شهادت یافت مهاجرین و انصار و اهل بصره و کوفه مرا بیعت
نمودند پس در آمد درین میان کسی که نه فضلش برابر فضل من است
و نه علمش مثل علم من و نه سابقه مرا در اسلام دارد یعنی معاویه و من
احق از او در امامت و خلافت و این حدیث را از طرق بسیار
نقل نموده اند که همه مقوی یکدیگر است پس اگر روافض گویند

که چه میگویید در حدیث مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلَاهُ که در
غدیر خم پیغمبر فرموده جواب گوییم که آن حدیثی است در فضیلت
حضرت امیر المؤمنین علی و اصلا دلالت بر امامت و خلافت ندارد
چنانکه حافظ ابو النعیم اصفهانی از حسن مثنی که از ائمه اهل بیت است
روایت نموده که از وی پرسیدند که حدیث غدیر در باب امامت
علیست گفت پیغمبر فصیح ترین خلق بود اگر علی را بامامت تعیین میکرد
صریح میگفت که این بعد از من امام و خلیفه شماست باید بعد از من
اطاعت او کنید چه مانع بوده پیغمبر را از آنکه صریح بگوید و اگر پیغمبر او را
تعیین نموده بود او را چه عذر بود در ترک آن و چه گناه علی را بالاتر
از آن بود که ترک فرمان رسول نماید حاشا که اگر پیغمبر او را تعیین
نموده بود او بآن قیام نکردی و از قبایح روافض آنست که گویند
چنانکه بعد از رفتن موسی بمناجات یهود کافر شدند اصحاب پیغمبر صلی الله
علیه و سلم نیز بعد از فوت او همه به بیعت ابو بکر کافر شدند نعوذ بالله

من ذلک و جواب ایشان آنست که یهود قومی بودند که حق سبحانه
از ایشان حکایت میکند که در حضور موسی بر جمعی بت پرستان
گذشتند پس گفتند یا موسی اجْعَلْ لَنَا إِلَٰهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ
یعنی ای موسی برای ما خدایان و بتان قرار بده چنانچه بت پرستان
دارند و صحابه کرام سید المرسلین قومی بودند که حق تعالی در بارهٔ
ایشان میگوید کُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ
بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ یعنی شما بهترین امتانید که
امر میکنید مردم را بمعروف و آنچه رضای الهی در ان باشد و نهی میکنید از
منکر و آنچه موجب قهر الهی باشد و دیگر در شان ایشان میگوید وَلَٰكِنَّ
اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ
الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ
یعنی ای اصحاب محمد حق تعالی محبوب گردانیده بشما ایمان را و آراسته
است در دلهای شما آن را و مکروه گردانیده بر شما کفر و مناهی و معاصی

این گروه صحابه راه یابند کانند پس صحابی برا که خدا راند گفت چگونه

قیاس بر بنی اسرائیل توان نمود یا ازین امت روافض را به یهود قیاس

توان نمود که ایشان نیز از دین برگشته اند بلکه یهود از روافض

بهترند چنانکه از شعبی منقول است که گفته تَفَاضَلَتِ الْیَهُودُ وَ

النَّصَارٰی عَلَی الرَّوَافِضِ بِخَصْلَةٍ اِذَا سُئِلَتِ النَّصَارٰی

مِنْ خَیْرِ اَهْلِ مِلَّتِکُمْ یَقُولُونَ اَصْحَابُ عِیسٰی وَ اِذَا سُئِلَتِ

الْیَهُودُ مِنْ خَیْرِ اَهْلِ مِلَّتِکُمْ یَقُولُونَ اَصْحَابُ مُوسٰی

وَ اِذَا سُئِلَتِ الرَّوَافِضُ مِنْ شَرِّ اُمَّتِکُمْ یَقُولُونَ اَصْحَابُ

نَبِیِّنَا یعنی زیادتی دارند یهود و نصاری بر روافض بیک خصلت

و آن اینست که چون از نصاری پرسند که کیست بهترین اهل ملت

شما گویند اصحاب پیغمبر ما عیسی و چون از یهود پرسند که کیست بهترین

اهل ملت شما گویند اصحاب پیغمبر ما موسی و چون از روافض پرسند که

کیست بدترین اهل ملت شما گویند اصحاب پیغمبر مصطفی و این

نقل جناب امام رضا علیه السلام با جاثلیق چنین است که ابن بابویه در کتاب عیون اخبار الرضا ع ذکر کرده

که مامون عباسی ارباب مقالات را جمع نموده با جناب امام رضا ع به بحث انداخته جاثلیق

که رهبان بزرگ نصاری است رو به جناب امام رضا ع نموده گفت که آدم عاقل از متفق علیه دست بر داشته به

مشکوک فیه عمل نکند نبوت عیسی ع متفق علیه ما و شما است و نبوت جناب محمد ص ...

رسوائی بحجت روافض پس است اگر عقل و دینی داشته باشند قال

قدس سره الشریف الدلیل الحادی عشر من اوضح الدلائل علی حقیة

الصدیق ویلزمه حقیة سایر الخلفاء وهو ان المرتضی

رضی الله عنه لم یرد فدکا الی اولاد فاطمة رضی الله

عنها فی زمان خلافته مع انه کان شاهدا بذلک

لئلا یلزم نقض حکم خلیفة رسول الله صلی الله علیه

وسلم وکان هذا عنده اولی من رده الیهم مع علمه

بانه ملک لهم فان سئلتنی عن عدم حکم الصدیق بارثها

قلت انما هو للحدیث الذی سمعه هو باذنه عن النبی

صلی الله علیه وسلم وهو قوله نحن معاشر الانبیاء لا نورث

ما ترکناه صدقة ولم تثبت عنده هبة النبی صلی الله

علیه وسلم ایاه لها لعدم بلوغ الشهادة نصابها

فان علیا شهد بذلک وام ایمن لا غیر والمراة الواحدة

لا تقوم مقام الرجل الواحد منها والطعن في الصديق

مع انه بحر الفضل الروحانية والجسمانية بانه لم يقبل

دعوا فاطمة بلا شاهد او لم يقبل شهادة علي وحدها

من جملة الجهالات والخرافات لاطلاق قوله تعالى

واشهدوا ذوي عدل منكم ولم يقل اذا لم يكن فاطمة

مدعية وعلي شاهدا واما قول العصمة فهو مما لم

يثبت في شان الانبياء فضلا من غيرهم وغاية فضل

فاطمة رضي الله عنها انها خير النساء وفضل علي انه

خير الامم بعد الثلثة او الاثنين او قبلهم وهاتان

لا يستلزمان العصمة والحكم بوجوب العصمة مما

تفردت بها هذه الطائفة القليلة الذليلة من

البلاهة والسفاهة يعني دليل پانزدهم آنست که در

نواقض الروافض مذکور است که از واضح ترین دلایل بر حقیت صدیق

ولازم می آید ازان حقیت سایر خلفا نیز آنست که حضرت امیر المؤمنین علی

در زمان خلافت خود تنفیذ حکم حضرت صدیق نموده فدک را باولاد فاطمه

رد نکرد تا اینکه نقض حکم خلیفه رسول خدا نکند و با اینکه حضرت امیر المؤمنین

شاهد حضرت فاطمه بود نفوذ حکم حضرت صدیق اکبر را ازان بهتر دانست

که بمقتضای علم خود عمل نموده فدک باولاد فاطمه رضی الله عنها رد کند پس

اگر حضرت علی ایشان را خلیفه بحق و حقیقت نمیدانست تنفیذ حکم ایشان

در ایام خلافت خود نمی نمود اگر کسی سوال کند که حضرت صدیق چرا فدک را

بمیراث فاطمه نداد جواب گوئیم بجهت آنکه حضرت ابوبکر بگوش خود از

پیغمبر شنیده بود که نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما

ترکناه صدقة یعنی ما گروه پیغمبران میراث برده نمی شویم یعنی میراث

مال ما بکسی نمیرسد آنچه از ما مال ماند آن صدقه خواهد بود و میراث ما گروه

انبیا علم و دین است پس ازین جهت فدک را بمیراث حضرت فاطمه نداد اگر

کسی گوید که حضرت فاطمه ادعای هبه نیز نموده که پدرم فدک را بمن بخشیده

چرا حضرت ابوبکر بجهة هبه نداد گوئیم هبه نزد حضرت صدیق به ثبوت
نرسید و نصاب شاهد تمام نشد بجهة آنکه حضرت علی شهادت
داد و ام ایمن و یک زن در شهادت درین مقام قایم مقام مرد
نمی شود و طعن کردن در حضرت صدیق اکبر که بآیات و احادیث
جلالت و عدالت او ثابت شده و در باب فضایل روحانی و جسمانی است
درین باب که دعوای فاطمه چرا بی شاهد قبول نکرد یا چرا بیک شاهد حکم
نکرد از جمله جهالات روافض است بجهة آنکه آیه کریمه وَاَشْهِدُوا
ذَوَیْ عَدْلٍ مِنْکُم مطلق است و دلالت بران دارد که در هر
ماده شاهد دو مرد باشد و خدای تعالی نفرموده که اگر مدعی فاطمه
باشد و شاهد علی باشد اتمام نصاب شهود ضرور نیست تا حضرت ابوبکر
از ایشان نصاب شهود و ثبوت نخواهد و اما آنکه روافض ادعا
میکنند که حضرت علی و حضرت فاطمه واجب العصمه اند آن در شان
انبیا نیز مطلقا ثابت نشده چه انبیا در زمان نبوت از کبایر معصوم شدند

و غیر انبیا ثابت نشده که واجب العصمه باشد غایت فضل فاطمه
آنست که خیر النساء العالمین است و نهایت فضل امیر المؤمنین
آنست که بهترین امت باشد بعد از حضرت ابوبکر و عمر و عثمان
چنانکه مذهب جمهور اهل سنت است یا بعد از ابوبکر و عمر چنانکه
مذهب بعضی از سنت است یا پس از ایشان چنانکه مذهب شیعه
زیدیه است و هیچ یک ازین امور لازم نمی آید که واجب العصمه
باشند و حکم بوجوب عصمت حضرت علی و فاطمه کردن و دانستن او
از انبیا امری است که متفرد اند بآن طایفه روافض هیچ کس غیر
ایشان باین نرفته خذلهم الله تعالی اگر گویند که آیت اِنَّمَا
یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ
یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً دلیل وجوب عصمت اهل بیت است
جواب گوئیم که آیت دلالت بر غایت عدالت و نهایت
طهارت و کمال صفوت و شرافت و جلالت شان ایشان

دارد و لیکن بر عصمت و وجوب آن دلالتی ندارد بلکه آن خاصه انبیاست
چه زنان پیغمبر نیز داخل اهل بیت است و کسی عصمت ایشان را واجب
ندانسته پس سایر اهل بیت نیز چنین است اگر باز گویند که اگر کسی را از
پیغمبر ارث نبود چرا شمشیر و استر حضرت پیغمبر را حضرت ابی بکر بحضرت
علی داد جواب گوئیم که آن بر سبیل ارث نبود چه اگر بر سبیل ارث
بود عباس بآن اولی بود از آن جهت که او عم بود و علی ابن عم
و با وجود عم میراث به پسر عم نمیرسد بلکه پیغمبر وصیت فرموده بود که
آنرا بحضرت علی بدهند یا چون مال پیغمبر صدقه بود آنرا باو داده
بودند که در راه دین جهاد کند که نفعش عام باشد اگر باز گویند
که حضرت ابی بکر حجرات را چرا بازواج مطهرات گذاشت گوئیم آن
بر سبیل ارث نبود بلکه پیغمبر در حیات خود در میان ایشان قسمت
نموده مختص ایشان ساخته بود یا آنکه ایشان بعد از پیغمبر در حکم
معتده بودند بجهت آنکه اختیار شوهر برای ایشان روا نبود پس

برای ایشان سکنی ضرور بود و اگر ارث بزنان دادی بایست
از فدک نیز ثمن ایشان بدهد و حال آنکه ثابت است که ثمن دختر خود
عایشه و سایر ازواج را از فدک نداد که مال پیغمبر میراث برده نمیشود
و اگر باز گویند که چه میگوئی در آیه کریمه وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ
و نظایر آن در قرآن که صریح دلالت دارد که ارث از انبیا برده میشود
گوئیم بلکه آن ارث علم و کتاب و احکام دینی است که از انبیا برده میشود
نه مال و اگر مراد وراثت مال بود چرا در آیه کریمه ارث داود مخصص
سلیمان میشود و حال آنکه داود را غیر سلیمان اولاد بسیار بود پس
اختصاص ارث داود بسلیمان صریح دلالت میکند که این وراثت
علم و احکام دینی است که از میان اولاد داود بسلیمان مختص است
و باولاد دیگر نرسیده اگر گویند بعد از آنکه مال پیغمبر صدقه بود و در میان
مسلمانان بود بعد از آنکه حضرت فاطمه آنرا طلب نمود چرا حضرت
صدیق برای خاطرداری و رعایت حضرت فاطمه از مسلمانان التماس

نمود که از آنحضرت فاطمه رهند گویم جانب حضرت فاطمه از ان
عزیزتر است که فدک وصد هزار مثل آن با و دهند لیکن بر تقدیری که
برای مسلمانان این جایز بود در ان وقت مسلمانان محصور بوده
تا حضرت صدیق از ایشان التماس کند وایشان آنرا آنحضرت فاطمه
واگذارند در اقسام حروف گوید که شان حضرت فاطمه زهرا ازان
بزرگتر است که کسی اورا در دعوای هبه صادق نداند البته صادقه بود
و شبهه در ان نیست لیکن بطریق شرع هبه ثابت نشد تا حضرت صدیق
فدک را باو دهد و در دعوای ارث که مینمود ابی بکر بگوش خود از پیغمبر
شنیده بود که مال انبیا میراث برده نمیشود پس البته با ثبات مضمون
آن عمل کند و برای او جایز نبود که از مضمون آن بگذرد خصوص که حضرت
ابوبکر اصلا تصرفی بجهة خود در فدک ننموده بود و بدستوری که پیغمبر آن
عمل مینمود او نیز از انقرار هر ساله نفقه اهل بیت و ازواج پیغمبر را میداد
وباقی را بمصالح مسلمانان و فقرا و مساکین و ابناء السبیل صرف مینمود

وبعد از حضرت ابوبکر حضرت عمر در ایام خلافت خود دو سال متولی
آن بود و او نیز تصرفی در مداخل آن ننموده به اهل بیت پیغمبر و فاضل را
بفقرا و مساکین میداد و بعد از ان بحضرت علی واگذاشت و او نیز در ایام
خلافت حضرت عمر و حضرت عثمان و خلافت خود بهمین دستور عمل
نموده نفقه اهل بیت را میداد و فاضل را بفقرا و مساکین و مصالح مسلمانان
میرسانید و تصرفی در آن ننموده و بعد از و حضرت امام حسن متولی آن
بود و بهمان دستور عمل نموده تصرفی در آن ننمود و بعد از و امام
حسین و او نیز بسنت ایشان عمل نموده تغیری نداد و بعد از و علی بن
الحسین و او نیز بهمان دستور عمل مینمود و هیچ یک تغیری بعد از آن راه
نداده بسنت پیغمبر و صدیق اکبر عمل مینمودند پس اگر حضرت امیر المؤمنین
علی و اولاد او حضرت ابوبکر را محق نمیدانستند بسنت او عمل نمینمودند
والبته از فدک حصه عباس را مفروض نموده بتصرف او میدادند و حصه حضرت
فاطمه در میان بنی فاطمه تقسیم می نمودند پس اگر کسی حضرت صدیق اکبر را

در روایت حدیث نحن معاشر الانبیاء لا نورث صادق

ندانند بر حضرت علی نیز اعتراض لازم آورده که چرا حصه عباس را نداده

چه با وجود دختر عم نیز وارث است و چرا میان اولاد فاطمه لبویت

تقسیم ننموده و بشان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و حضرت ابو بکر صدیق

هر دو ازان بزرگتر است که ظلم کنند ظالم رافضی است که این

امور نامناسب بایشان نسبت میکند و صحیح بخاری صریح باین ناطق است

که حضرت صدیق بحدیث میراث نبودن مال انبیا متفرد نبوده بلکه اکثر

صحابه کرام از غیر این حدیث را شنیده بودند لیکن اول کسی که مذکور نموده

حضرت صدیق بوده بعد ازان دیگران هم متذکر این حدیث شده

و بعد از اطلاع بر مضمون این حدیث هیچ عاقل را شبهه در حقیت

کار حضرت صدیق در باب فدک باقی نمی ماند و حدیث مذکور در بخاری

روایت عن الزهری قال اخبرنی مالك بن اوس ابن الحدثان

النضری ان عمر ابن الخطاب دعاه اذ جائه حاجبه

یرفاء فقال هل لك فی عثمن وعبد الرحمن والزبیر

وسعد یستاذنون قال نعم فادخلهم یعنی امام بخاری

از زهری روایت نموده که خبر داد مرا مالك بن اوس که حضرت

عمر را طلب کرده بود و در خدمت خاص او بودم که حاجبش یرفا

آمد و گفت آیا ترا خواهش و رضاست در آمدن عثمان و عبد الرحمن

و زبیر و سعد که اذن در آمدن می طلبند حضرت عمر گفت آری پس

ایشان در آمدند فلبث ثم جاء فقال هل لك فی عباس

وعلی یستاذنان قال نعم فلما دخلا قال عباس یا امیر

المؤمنین اقض بینی وبین هذا وهما یختصمان فی

الذی افاء الله علی رسوله من بنی النضیر فقال

الرهط اقض بینهما وارح احدهما من الآخر یعنی پس

درنگ کرد اندک زمانی یرفا خادم حضرت عمر پیش آمد و گفت

ترا اذن هست در دخول حضرت عباس و علی علیه السلام و گفت بلی پس داخل شدند

علی وعباس پس عباس گفت ای امیر المؤمنین حکم کن میان من و علی

وایشان با یکدیگر خصومت داشتند در آنچه حق سبحانه به پیغمبر خود

داده بود از مزارع یهود بنی النضیر یعنی فدک پس گفتند گروه

صحابه که آنجا بودند بحضرت عمر که میان ایشان حکم کن و راحت کن

یکی را از دیگر فقال عمر انشدکم بالله الذی باذنه تقوم

السماء والارض هل تعلمون ان رسول الله صلی الله

علیه وسلم قال لا نورث ما ترکناه صدقة ترید

بذلک نفسه قالوا قد قال مثل ذلک فاقبل عمر علی

علی وعباس فقال انشدکما بالله هل تعلمان ان

رسول الله قد قال مثل ذلک قالا نعم یعنی پس گفت

عمر رضی الله عنه قسم میدهم شما را ای گروه صحابه بآن خدای که باذن

او قایم است آسمان و زمین آیا میدانید که رسول صلی الله علیه وسلم

فرموده که ما گروه انبیا میراث برده نمی شویم آنچه از ما بماند صدقه است

و مراد پیغمبر از معشر انبیا نفس نفیس خود بوده گفتند بلی از پیغمبر

شنیده ایم پس رو کرد حضرت عمر بحضرت عباس و علی پس گفت

قسم میدهم شما را بخدا آیا میدانید که پیغمبر این را گفته بود گفتند بلی پیغمبر

این را گفته قال عمر فانی احدثکم عن هذا الامر ان الله

قد کان خص رسوله فی هذا المال بشیء لم یعطه

احدا غیره فقال وما افاء الله علی رسوله منهم

فما اوجفتم علیه من خیل ولا رکاب ولکن الله

یسلط رسله علی من یشاء والله علی کل شیء

قدیر فکانت خالصة لرسول الله فوالله ما اختارها

دونکم ولا استاثرها علیکم لقد اعطاکموها

وقسمها فیکم حتی بقی هذا المال منها فکان رسول الله

ینفق علی اهله نفقة سنتهم من هذا المال ثم یاخذ

ما بقی فیجعله مجعل مال الله فعمل بذلک رسول الله

فان شئتم قال سبحانک هذا بهتان عظیم

[illegible]

فی حیوته انشدکم بالله هل تعلمون ذلک قالوا نعم
قال لعلی وعباس انشدکما بالله هل تعلمان ذلک
قالا نعم یعنی گفت حضرت عمر پس بدرستی که من خبر دهم شما را
از حکم این مال بدرستی که حق سبحانه مخصوص گردانیده رسول خود را
درین مال بچیزی که نداده است کسی را پس فرموده است حق سبحانه
که آنچه بر گردانیده خدای تعالی بر رسول خود از مال و ملک یهود پس
نتاختید بر تحصیل آن اسبی و نه دوانیدید شتری لیکن خدای تعالی
قدرت مسلط و مستولی میسازد پیغمبران خود را بر هر که میخواهد و خدای
تعالی بر همه چیز تواناست پس بنا بر فرموده حق سبحانه این املاک
تمام خاصه رسول الله بود و کسی در آن دخلی نداشت پس قسم بخدا
که با وجود آنکه خاصه او بود اختیار نکرد همه آنرا بعد از آنکه بشما
نصیبی و بتحقیق که عطا کرد از مال یهود بشما و قسمت کرد در میان شما
تا باقی ماند این مال یعنی فدک پس بود پیغمبر که انفاق میکرد بر اهل خود

ازین مال نفقه یکساله و باقی را میگردانید در مقام مال الله پس عمل کرد پیغمبر
باین طریق در زندگی خود قسم میدهم شما را بخدا که آیا این را میدانید
گفتند بلی آنگاه حضرت عمر حضرت علی و عباس را گفت قسم میدهم
شما را بخدا آیا میدانید این را گفتند بلی ثم توفی الله نبیه فقال
ابو بکر فانا ولی رسول الله فقبضها ابو بکر فعمل
فیها بما عمل فیها رسول الله صلی الله علیه وسلم
وانتم حاضرین حینئذ واقبل علی علی وعباس
وقال تذکران ان ابا بکر کان فیه کما تقولان
والله یعلم انه فیه لصادق بار راشد تابع للحق
یعنی پس متوفا گردانید حق سبحانه پیغمبر خود را پس گفت ابو بکر من ولی
رسول الله و شما همه حاضر بودید و رو کرد حضرت عمر بعلی و عباس و گفت
آیا یاد دارید که ابا بکر بود در باب فدک چنانکه میگوئید که بسنت
پیغمبر عمل مینمود و نفقه یکساله اهل بیت پیغمبر را بر میداشت و باقی را بفقرا

ومساکین میداد و حسبتاً خود میداند که او درین کار صادق بود و نیکوکار
بود راه یابنده بود و پیرو حق بود ثم توفی الله ابا بکر فقلت انا
ولی رسول الله صلی الله علیه وسلم وابی بکر
رضی الله عنه فقبضته سنتین من امارتی اعمل فیه
بما رسول الله وابو بکر والله یعلم انی فیه صادق
بار راشد تابع للحق ثم جئتمانی کلاکما فقلت ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا نورث
ما ترکناه صدقة فلما بدا لی ان ادفعه الیکما قلت
ان شئتما دفعته الیکما علی ان علیکما عهد الله و
میثاقه لتعملان فیه بما عمل رسول الله صلی الله علیه
وابو بکر رضی الله عنه وما عملت فیه منذ ولیت
والا فلا تکلمان فقلتما ادفعه الینا بذلک فدفعته
الیکما بذلک فانشدکم بالله هل دفعتها الیکما

بذلک

بذلک قالا نعم قال افتلتمسان منی قضاء غیر ذلک فوالله
الذی باذنه تقوم السماء والارض لا اقضی فیه
بقضاء غیر ذلک حتی تقوم الساعة فان عجزتما عنه
فادفعاه الی فانا اکفیکماها یعنی بعد از ان عمر فاروق
ابو بکر را پس گفتم من ولی رسول و ابو بکرم پس در قبضه من بود دو سال
و عمل فدک را عمل میکردم بسنت رسول الله و ابو بکر و خدا میداند که من در ان
صادق و نیکوکار و راشد و تابع حق بودم بعد از ان تو ای علی و عباس
باز نزد من آمدید بجهت فدک پس گفتم که رسول الله فرموده که ما گروه
انبیا میراث برده نمی شویم آنچه را ترک کنیم صدقه است پس رو داد مرا
اینکه دفع کنم آن را بشما که بسنت پیغمبر در ان عمل کنید پس گفتم بشما اگر خواهید
فدک را بتصرف شما میدهم باین شرط که بر شما عهد و میثاق الهی باشد که
عمل کنید در ان بطریقی که پیغمبر و ابو بکر عمل می نمودند پس شما گفتید بما بده باین
عهد پس من فدک را بشما دادم پس شما را قسم میدهم که آیا فدک را بتصرف

شما دادم گفتند بلی پس حضرت عمر گفت شما ای عباس و علی حکم دیگر ازین
درین باب طلب میکنید قسم بخدا که حکم دیگر نخواهم نمود پس اگر عاجز شدید
از قیام به تولیت آن بمن دفع کنید تا من کفایت کنم آنرا از جهت شما
و نیز از صحیح بخاری معلوم میشود که حضرت صدیق جواب حضرت
فاطمه را در کمال نرمی و مهربانی داده که بر خاطرش گران نیاید چه باز در صحیح بخاری
مذکور است که بعد از آنکه حضرت فاطمه و عباس نزد حضرت صدیق
آمده طلب ارث نمودند حضرت صدیق در جواب گفت سَمِعْتُ
رَسُولَ اللّٰهِ يَقُولُ لَا نُورَثُ مَا تَرَكْنَاهُ صَدَقَةٌ اِنَّمَا
يَأْكُلُ آلُ مُحَمَّدٍ فِي هٰذَا الْمَالِ وَاللّٰهِ لَقَرَابَةُ رَسُولِ اللّٰهِ
اَحَبُّ اِلَيَّ مِنْ اَصِلَ مِنْ قَرَابَتِي یعنی از پیغمبر شنیدم که پیغمبر
فرمود که مال ما میراث برده نمی شود آنچه از ما ماند صدقه است که آل
محمد بقدر احتیاج خود از ان میخورد و قسم بخدا که خویش پیغمبر و صلت
با ایشان دوستر است نزد من که ادا بکنم از خویش خود و صلت
بخویشان خود دوم و بهر حال فضل حضرت صدیق زیاده برین بود که
بر حضرت فاطمه زهرا تعدی نماید و شان حضرت فاطمه بلندتر ازان است
که در طلب دنیا حریص باشد و بجهت مال دنیا دلگیر شود آنچه ازین مقوله
نسبت با ایشان نموده اند محض مفتریات و موضوعات روافض است
که دشمن صلبی دین مبین اند و غایت موافقت و محبت ایشان با یکدیگر
از آنجا امام الائمه محدثین و قدوه ارباب کشف و یقین خواجه محمد
پارسا در فصل الخطاب نقل نموده هر عاقلی را که بر جا بدارد
معلوم میشود **قَالَ قُدِّسَ سِرُّهُ** جَاءَتْ فَاطِمَةُ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا
اِلَى اَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللّٰهُ يَطْلُبُ مِيرَاثَهَا مِنْ رَسُولِ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ لَهَا اَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ
بِاَبِي اَنْتِ وَبِاَبِي اَبُوكِ رَسُولُ اللّٰهِ قَالَ لَا نُورَثُ
مَا تَرَكْنَاهُ صَدَقَةٌ فَقَالَتْ اَعْطِنِي فَدَكًا فَاِنَّ رَسُولَ
اللّٰهِ وَهَبَهَا لِي فَقَالَ اَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ صَدَقْتِ

يا بنت رسول الله ولكن رأيت رسول الله يقسمها
يعطي الفقراء والمساكين وابن السبيل بعد ان يعطيكم
منها قوتكم فما تصنعين بها قالت افعل كما كان يفعل بها
ابي رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فلك الله
على ان افعل فيها ما كان يفعل ابوك رسول الله
قالت او الله لتفعلن قال والله لافعلن قالت
اللهم اشهد وكان ابو بكر رضي الله عنهم يعطيهم
منها قوتهم ويقسم الباقي للفقراء والمساكين
وابناء السبيل ثم فعل ذلك عمر بن الخطاب
رضي الله عنهم ثم فعل ذلك علي ابن ابي طالب
كرم الله وجهه فقيل له ذلك فقال اني لاستحيي
من الله عز وجل ان انقض شيئا فعله ابو بكر وعمر
رضي الله عنهما يعني در فصل الخطاب آورده که حضرت فاطمه

رضی الله عنها نزد ابی بکر آمده مطالبه میراث از مخلفات پیغمبر نمود
پس حضرت ابی بکر گفت پدر و مادرم فدای تو باد پدر تو رسول الله
فرموده که میراث برده نمی شویم ما و مال ما صدقه است پس حضرت
فاطمه رضی الله عنها گفت فدک را پدرم بمن بخشیده حضرت ابی بکر گفت
راست گفتی و از مثل تو غیر راست نمی آید لیکن من پیغمبر را دیدم که
بعد از آنکه قوت شما اهل بیت را برمیداشت باقی را بفقرا و مساکین
و ابناء السبیل قسمت مینمود پس تو چگونه خواهی نمود حضرت فاطمه
گفت من نیز بهمان سنت پدر خود عمل خواهم نمود حضرت ابو بکر گفت
پس برای تو خدا بر من شاهد باشد اینکه من در فدک بهمان سنت پدر
تو معمول داشته قوت شما جدا کنم و باقی را تصدق کنم و سر موئی از آن
تجاوز نکنم حضرت فاطمه گفت آیا قسم بخدا که چنین خواهی نمود حضرت
ابو بکر گفت والله که همان خواهم نمود پس حضرت فاطمه خدا را برین
شاهد نمود که حضرت ابو بکر سنت پیغمبر در آن عمل کند حضرت ابو بکر

هر ساله قوت یکساله اهل بیت از ان جدا میکرد و تسلیم ایشان مینمود و باقی
بسنت پیغمبر بفقرا و مساکین و ابن السبیل قسمت مینمود بعد ازان حضرت
عمر نیز بهمین طریق عمل مینمود و بعد ازان حضرت علی نیز بهمین طریق عمل مینمود
کسی از او سوال کرد گفت شرم دارم از خدای عز و جل که حکم ابوبکر و عمر
نقض کنم و قطع نظر از دلایل مذکوره بعد از انکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بموجب احادیث صحیحه صریحه در حکم احیا باشد چنانکه در حدیث
صحیح واقع شده که یُصَلُّونَ وَیَحُجُّونَ و زنان او را بعد از او شوهر
کردن روا نباشد البته مال او نیز میراث نخواهد بود خصوصا که حضرت صدیق
در فدک تصرفی بجهة خود ننموده بلکه بدستوری که در زمان پیغمبر مخصوص اهل
بیت بوده و فاضل از ایشان بفقرا و مستحقین داده میشد بهمان
دستور عمل نموده درین صورت حضرت ابوبکر چه تصرفی در فدک
بجهة خود نموده که کسی بران طعن کند از حضرت امام محمد باقر پرسیدند
أظلمکم الشیخان مِن حقّکم شیئا یعنی ابوبکر و عمر بر شما اهل بیت

ظلمی نموده اند او در جواب گفت لا و مُنزِلِ الفرقان ما ظَلَمنا من
حقِّنا ما یزنُ حبّةَ خردلٍ یعنی نه قسم بخدا که ظلم ننموده احدی
ازیشان بر ما بقدر خردلی و از برادرش زید بن علی منقول است که
در مقدمهٔ فدک گفت لو کُنتُ مکانَه لحکمتُ بمثلِ ما حکمَ به
یعنی اگر من بجای ابوبکر خلیفه و حاکم بودم همان حکم میکردم که او کرد چه حکم
او بر وفق شرع مبین و متابعت سید المرسلین بود پس آنچه روافض
گویند محض ضلالت و عناد خواهد بود قاتلهم الله انی یؤفکون قال قدس
سره الشریف **الدلیل التاسع عشر** ذوقیٌّ خارجٌ عن قانون
استدلال المتکلمین وهو انّ من الضروریات مزیّةَ
العصر الاقرب الی نزول الوحی وحیوة الرسول
صلی الله علیه وسلم علی الابعد ورجحان مَن رای
الرسول وصحبه وعاشره علی غیره وفضل الحرمین
علی سایر الاماکن ولاریب انّ الله تعالی ان



كانت ارادته قد تعلقت بانتشار الحق لنشره
في الحرمين الشريفين في الزمان الشريف بين
اشرف الاشخاص ومن البين تعلق ارادته تعالى
بذلك فما انتشر من المذاهب في العصر الاول
من الصحابة في الحرمين الشريفين هو الحق ماذا
قد ثبت ما يلزمه من وجوب تعظيم الاصحاب
وخصوصا المهاجرين والانصار فضلا عن
المختصين من بينهم بزيادة الفضل والشرف
وهم اهل بدر وبيعة الرضوان ولا يخفى على
الواقف باسرار الرفض لا يذل في مكان اكثر
من ذلك في مكة والمدينة وانما كان يقتل و
يحرق فيها من فيه شائبة الرفض لغير تقية وهل
يقول من لا يكون في غاية الحمق كان الحق

في غاية الذل والكمون في الاعصار الشريفة و
الامكنة المشترفة بين اكابر المسلمين ثم عز وقوي
وظهر في ردى الازمنة والامكنة بين النفوس الناقصة
بمعونة من ادمن في عمره شرب الخمر وواظب على
الزنا واللواطة باشد الانواع وافحشها ولم يسجد
الى القبلة ولم يصم يوما ولم يزك وجمع بين الاختين
وقد قتل من النفوس المحقونة دماؤها ونهب من
الاموال المحرمة اخذها ما لا يحصى كثرته وهو
الشاه اسمعيل بن شيخ حيدر المضيع اسم برهان
الاتقيا وسيد الاصفيا الشيخ صفي الاردبيلي
بالنسبة اليه بالتعلق الصوري وبينهما بون بعيد اكثر
من بعد المشرق عن المغرب **يعني دليل دوازدهم**
ذوقي است كه از قانون استدلال بيرون است وبذوق سليم

صحت آن معلوم میشود و آن اینست که مزیت عصری که نزدیکتر به
نزول وحی و حیوة رسول صلی الله علیه و سلم باشد بر عصری که
دورتر باشد بدیهی است و کسی را دران شبهه نیست و رجحان
کسی که پیغمبر را دیده و صحبت با پیغمبر داشته و زندگی با پیغمبر نموده
بر غیر خودش ضروری است و محتاج بتامل نیست و فضل حرم مکه
و حرم مدینه بر سایر بقاع و اماکن نیز اولی است و محتاج به بیان
نیست پس شکی نیست که اگر اراده حق سبحانه تعلق به انتشار
حق گیرد هر آینه باید آنرا در حرمین شریفین منتشر کنند که اشرف
بقاع است و در اشرف ازمان و آن ایامی است که بعصر پیغمبر
نزدیکتر باشد و در میان اشرف اشخاص که بمقتضای خبر صدق

اَثرِ طُوبیٰ لِمَنْ رَآنِی وَلِمَنْ رَایٰ مَنْ رَآنِی

صحابه و تابعین و سلف صالح باشند و از امر بدیهه است
که اراده حق سبحانه بمقتضای تفضل تعلق بانتشار حق گرفته
است پس بنا برین مقدمات مذهبی که در عصر اول که ایام صحابه و تابعین و سلف
صالح باشد در حرمین شریفین منتشر و شایع بوده آن مذهب مذهب حق
و آن فرقه فرقه ناجیه خواهد بود و لاشک مذهب سنت و جماعت
بوده که از ان عصر الی الآن در حرمین شریفین منتشر و شایع بوده پس
ثابت شد بدلیل مذکور آنچه لازم اوست که وجوب تعظیم عامه اصحاب
خصوص مهاجرین و انصار است چه خصوص جماعتی که در میان ایشان
مختص بمزید فضیلت و شرف‌اند که ایشان اهل بدر و بیعة الرضوان باشند
چه حقیت طریقه سنت جماعت که بدلیل ثابت شد البته
مستلزم تعظیم آن جماعت است خاصه خلفاء الراشدین المرشدین
و مخفی نیست بر کسی که واقف بعلم سیر و تواریخ است یا خود سیر
بحرمین شریفین نموده که رفض در هیچ مکانی خوارتر از مکه و مدینه
نیست و کسی که در وشایبه از رفض باشد در حرمین شریفین او را
بی امان می‌کشند یا علیو زانند و آیا کسی که در غایت حمق و جهالت

جبل عامل ولایت وسیع عظیم و بعضیت در قرب ... میان آنها اکثر شیعه اثنی عشری استند سلاطین صفویه [illegible] مذهب اهل سنت [illegible]

[illegible]

بی عقلی نباشد هرگز این سخن را نمیگوید که حق در ازمنه و امکنهٔ شریفه
میان بزرگان اهل ایمان در غایت خواری و بیمقداری بود و بعد از آن
عزیز شد در بدترین ازمنه و امکنه میان نفوس فاجره بسیاری کسی که
تمام عمر مداومت بر شراب و زنا و لواطه نموده و هرگز سجده بطرف
قبله ننموده و در روزه رمضان نگرفته و میان دو خواهر جمع نموده
و بسیاری از نفوس بی گناه را کشته و اموال مردم را غارت
نموده یعنی شاه اسمعیل پسر شیخ حیدر که نام شیخ صفی اردبیلی را
بدنام نموده بجهت انتساب صوری که او را بآنجناب شیخ داده
میشود و میان او و جناب شیخ دوری زیاده بر آن است
که میان مشرق و مغرب چه حضرت شیخ صفی الدین قدوهٔ
اصفیا و پیشوای اولیا بود و شاه اسمعیل شقی ترین اشقیا بود و بجهة
آنکه تغییر مذهب داده و همیشه مباشر انواع فسق و فجور بوده
هرگز بعبادت حق سبحانه اشتغال ننموده دایم بشرب شراب و

مشغول بود که در تاریخ عالم آرا نیز خواری او نقل نموده و صاحب نقض
نیز که اشد روافض است تسلیم فسق و فجور او نموده پس مذهب حق
آن مذهب نمی باشد که در زمان پیغمبر و صحابه و تابعین در ولایت مکه معظمه
و مدینه مشرفه نباشد بلکه اصلا ظهوری نداشته باشد و در این ایام
بمعاونت شاه اسمعیل قوت یافته و ظاهر شده بلکه مذهب حق
مذهب سنت و جماعت است که از زمان پیغمبر و صحابه تا حال همیشه
در حرمین شریفین و در سایر بلاد عزیز بوده و هست راقم حروف
گوید که در ایامی که محمود آقا ناظر شاه حسین بزیارت حرمین رفته
بود یکی از رفقای او که در زیارت حضرت پیغمبر در مقابل حضرات
شیخین رضی الله عنهما سب نموده بود و یک کس از مردم مدینهٔ مشرفه
شنیده بود چون رفض ایشان معلوم بوده اهالی آنجا حکم بسوزانیدن
او نموده بودند و بجهة تحقیر و تغلیظ بر ایشان از جماعتی که متهم برفض
بودند از هر نفری مبلغی گرفته با آن هیمه خریده رافضی مذکور را در حضور

محمود آقا سوزانیده بودند و از این بقدم خاری ایشان در حرمین
شریفین معلوم میشود حق سبحانه همیشه ایشانرا و سایر اهل بدعت را
خوار کرده اند و اهل حق و جماعت سنت و جماعت را عزیز کرده اند

قال قدس سره الشريف الدليل الثالث عشر انه لو كان الامر
على ما يقوله الرافضة من ضعف عليٍ وقوة ابي بكرٍ
مع انهم يقولون عليٌ غالب كل غالبٍ وابو بكر
مغلوب كل مغلوبٍ فكان الهجرة واجبة على عليٍ
لوعيده تعالى على المستضعف الذي لم يهاجر
كما قال الله تعالى الذين توفاهم الملائكة ظالمي
انفسهم قالوا فيم كنتم قالوا كنا مستضعفين في الارض
قالوا الم تكن ارض الله واسعة فتهاجروا فيها
اولئك مأويهم جهنم وساءت مصيرا قوله تعالى
فيم كنتم اي في اي شيءٍ كنتم من امر دينكم

فيعتذرون عما وبخوا به بضعفهم وعجزهم عن اعلاء
كلمة الله ويقولون كنا مستضعفين في الارض
فيقول الملائكة تبكيتا والزاما الم تكن ارض الله
واسعة فتهاجروا فيها الى قطر آخر كما فعل المهاجرون
الى المدينة والحبشة مع كمال عجزهم وضعفهم
ولا ريب انه لو كان عليا ضعيفا في اعلاء كلمة الله
لما كان عاجزا عن الهجرة اذ هاجر سعد بن عبادة
كيلا يبايع للصديق كما اشير اليه وكل احدٍ
يعلم ان عليا لم يكن اعجز منه فكان عليه
ان يهاجر لئلا يلزمه الصلوة خلف هؤلاء
وحضور جمعهم واعيادهم واحكامهم الباطلة
على زعم الرافضة ولئلا يدخل تحت الوعيد
الشديد لعصمته وطهارته عن الذنوب الثابتة

بالاية فلما لم يهاجر علم عدم ضعفه وعجزه بل كان
الاسلام على ما ينبغي ويرضى به الله ورسوله
وامير المؤمنين وساير المؤمنين ولكن الرافضة
لا يفقهون ومن اثبت لعلي مثل هذا فهو
اضل اعتقادا به من الخوارج كما لا يخفى على
من تتبع اقوال الخوارج لعنهم الله والاعجب
انهم يثبتون له عجزا اقوى مما ذكر بل فوق العجز
المعتاد بين ضعفاء العرب منها انهم يقولون
ان خالد بن الوليد قد لف رداءه حول عنقه
وجذبه بهذا الموضع الى المسجد حتى بايع ابا بكر
وافحش من هذا ما ستعلم من قولهم بغصب
العمر بنته المولودة من فاطمة رضي الله عنها
ووطيها واحلها جبرا وعنفا ولو رايت بعين

الانصاف لما وجدت في الحقيقة من هذه
الطايفة اشد عداوة واقل اعتقادا بعلي بل
لكل بني هاشم ومع ذلك يزعمون انهم شيعة
علي دوننا كلا انهم لفي ضلال مبين واخصم
خصامهم يوم القيمة اسد الله الغالب وامام
المتقين یعنی المیل سیره بهم که در نواقض الروافض آورده است
که اگر امر چنان باشد که رافضیان میگویند که علی عاجز بود و از عهده ابی بکر
بیرون نمی آمد بجهت قوت او این سخن نقیض آن خواهد بود که علی غالب
کل غالب و ابو بکر را مغلوب کل مغلوب میگویند و قطع نظر از این اگر علی عاجز
بود هجرت از مدینه بر علی البته واجب بود که بجای دیگر هجرت نماید که آنجا
بر اقامت دین اقامت تواند نمود زیرا که حق سبحانه ضعیفانی را که هجرت
نکرده باشند در قرآن مجید تهدید و وعید نموده در باره ایشان
در سوره نسا فرموده که آنجا عتی که جان می ستانند از ایشان ملائکه در

حالی که ایشان ستمکار بوده اند بر خود بترک هجرت قابضان ارواح
ایشان را گویند از روی سرزنش که در چه چیز بودید از کار دین گویند آن
ضعیفان که بودیم ما عاجزان در زمین و نتوانستیم اقامت احکام
دینی نمود گویند فرشتگان در تکذیب ایشان آیا نبود زمین خدا فراخ پس
بایست شما هجرت کنید بطرف دیگر تا توانید احکام دینی بجا آورد پس
آن گروه که ترک هجرت نموده جای ایشان دوزخ است و بد جای باز
گشتست پس حق تعالی درین آیت تهدید و وعید نموده ضعیفانی را
که از اقامت امور دینی عاجز باشند اگر هجرت بطرف دیگر نکنند
و هیچ شک نیست که اگر بالفرض علی عاجز بود از اظهار حق و اجرای
احکام دین از هجرت بطرف دیگر از مدینه عاجز نبود زیرا که سعد بن
عباده چون بخیال امارت انصار مخصوص خود میدانست از مدینه هجرت
نمود تا در تحت بیعت کسی نباید و همه کس میداند که حضرت علی عاجز
تر از سعد نبود پس اگر او هم خود را امام میدانست نه ابوبکر را او هم

سعد هجرت مینمود تا نماز فرایض و جمعه و عید را در عقب ابوبکر نخواند و
در احکام ایشان که بزعم روافض باطل است داخل نباشد تا درین
وعید که در ترک هجرت است داخل نشود زیرا که ازین وعید که در آیت
مذکور است البته او معصوم و پاک خواهد بود بجهت آنکه از عشره مبشره است
پس بعد از آنکه حضرت علی هجرت ننمود و نماز ها در عقب ایشان بجماعت
خواند و احکام ایشان قبول نمود دانسته میشود که این از جهت ضعف
او نبود بلکه اسلام و مسلمانی بر وفق خشنودی خدا و رسول خدا و حضرت علی
بود و حضرت ابوبکر و عمر در مسلمانی شایسته امامت بودند لکن رافضیان
نمیدانند و کسی که ثابت کند برای حضرت علی مثل این عجز او در اعتقاد
گمراه تر از خوارج است که دشمنان حضرت علی اند چنانکه مخفی نیست
بر کسی که تتبع سخنان خوارج نموده لعنهم الله تعالی و عجب تر اینست که ایشان
ثابت میکنند برای حضرت علی عجزی که بدتر از آنست بلکه بالاتر از آنست
که در میان ضعفای عرب عادت باشد از انجمله اینست که میگویند رافضیان

ولید ر داد خود بکردن حضرت علی بحید و او را باین صورت بمسجد کشید
تا بیعت ابابکر نمود و فاحش تر و رسواتر ازین آنست که میگویند که حضرت عمر
دختر حضرت علی را ام کلثوم نام که از فاطمه داشت بزور کشید و وطی
کرد با او و او را بجبر زن خود ساخت و اگر کسی بچشم انصاف نگاه کند داند
که در حقیقت ازین روافض که این مفتریات بر حضرت علی بسته اند کسی
دشمن تر نخواهد بود چرا که هیچ دشمن از دشمنان حضرت علی در باب
عرض و ناموس او سخن نگفته بلکه اینها دشمن همه بنی هاشمند که در عرض و ناموس
ایشان این بهتان گویند و با وجود این بهتان گویند ما شیعه علی هستیم نه
اهل سنت حاشا که ایشان شیعه حضرت علی باشند ایشان در گمراهی
انکارند و خصومت کننده ترین خصومت کنندگان با ایشان روز
قیامت حضرت اسد الله الغالب امام المتقین و امیر المؤمنین است
چه بجهة خود که این مفتریات بر او بسته اند و چه بجهة برادران خود
حضرت شیخین و ذی النورین و سایر اصحاب رسول الله قال قدس

سره الشريف **الدليل الرابع عشر** قوله تعالى للمخلفين من
الاعراب ستدعون الى قوم اولي بأس شديد
تقاتلونهم او يسلمون فان تطيعوا يعطكم الله اجرا
حسنا وان تتولوا كما توليتم من قبل يعذبكم عذابا
اليما المخلفون من الاعراب عام الحديبية هم اسلم
وجهينة ومزينة وغفار تخلفوا لضعف العقيدة
والخوف عن المقاتلة وعللوا التخلف بقولهم شغلتنا
اموالنا واهلونا فخاطبهم الله تعالى بانكم ستدعون
الى قوم اولي بأس شديد اما بنو حنيفة او كل الترك
بعد النبي صلى الله عليه وسلم والمشركين المجتمعين
لحرب الاسلام في حرب وفات النبي ولا يكون
الا احد الامرين اما المقاتلة او الاسلام لا غير
فان من عداهم يقاتل حتى يسلم او يعطي الجزية و

قد رتب الله على الطاعة الداعي الى ذلك الاجر
الحسن اى الغنيمة والجنة وعلى مخالفة الخسران
والعذاب الاليم في الجحيم وكل من كان الطاعة
ومخالفته يستلزم ما ذكر من الثواب والعقاب
لا يذكره مصدق النبي والمؤمن بما انزل اليه
من ربه الا بالتعظيم والتكريم ولا يكون الا مملوا
من حبه فكيف انت مع من يجعله مورد الطعن
والذم وهدف اللوم واللعن ويبغضه اكثر من
بغضه فرعون وهامان وينكره اشد من انكار
ابا جهل والشيطان فلا تشكن في ان من يفعل
ذلك فاولئك هم الخاسرون ومن هذا حاله
يلعنهم الملائكة وعباد الله الصالحون يعنى دليل
چهاردهم از دلایل خلافت حضرت صدیق این آیه کریمه ستدعون

اما من قال ان القوم كفار فارس والروم بقوله
يسلمون يعني ينقادون لينا ولا نقبلهم الجزية فالداعي
الى القوم اما ابا بكر فانه هو الداعي الى قتال المرتدين
والمشركين المذكورين وفي زمان خلافته قتل اكثر
المشركين مسيلمة الكذاب وكانت محاربة المسلمين
معه داهية عظيمة كما لا يخفى على من تتبع السير
والتواريخ واما عمر فكانت مقاتلته مع كبار سلاطين
الشرك وخصوصا فارس والروم فان المتتبع يعلم
ان السواد الاعظم الكفر انهدم بجده وجهده
كما ذكرناه في هذا الكتاب والقول بان القوم
هم ثقيف وهوازن الذين قتالهم كان في عهد
النبي ضعيف لقلة قابليته ولظاهر قوله تعالى
لن تخرجوا معي ابدا ولن تقاتلوا معي عدوا بالجلد

إلی قومٍ أولی بأسٍ است که در سورهٔ انا فتحنا واقع شده که حضرت
حق سبحانه درین آیت اطاعت حضرت صدیق واجب گردانیده و
پیش از تفسیر آیت و بیان دلالت آن بر مقصود لابد است از تمهید
مقدمه و بیان سبب نزول آیت و وقایعی که بعد از پیغمبر واقع شده
و آن چنان است که چون خبر وفات پیغمبر به قبایل عرب رسید
قبایل عرب مرتد شدند و بنی عامر و بنی غطفان و بنی سلیم و بنی تمیم و سایر
قبایل عرب پای از دایرهٔ مطاوعت بیرون نهادند و پارهٔ تن آسانی
گزیده ترک نماز نمودند و پارهٔ ترک زکوة و طلحه بن خویلد اسدی و مسیلمهٔ
کذاب و جمعی دیگر که دعوی نبوت مینمودند آغاز محاربه و قصد مدینهٔ مشرفه
نمودند پس حضرت ابابکر بجهة دفع اعادی بنفس نفیس خود از مدینه
بیرون آمده حضرت امیرالمؤمنین علی زمام راحلهٔ او را گرفته التماس
نمود که خود مراجعت کن و لشکر روانه کن پس حضرت صدیق
سپهسالار اسلام و سیف الله فی الانام خالد ولید را با سه هزار کس

بجنگ طلحه بن خویلد اسدی و بنی اسد و سایر قبایل عرب فرستاد و خود
مراجعت نمود و بعد از تلاقی فریقین خالد و سایر اصحاب از مهاجر و انصار
داد مردی و مردانگی داده کشش و کوشش زیاده نموده عاقبت
بمقتضای وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ مسلمانان غالب
شده فریق کفار مغلوب و منهزم شده طلحه راه فرار پیش گرفت و بعد
از فراغ ازان خالد روی بقبایل عرب نهاد و حضرت صدیق وصیت
نموده بود که جاسوسان بقبایل و احیاء عرب بفرست در هر قبیله که بانگ نماز
گویند متعرض ایشان نشود و در هر جا صدای بانگ نماز و شعار مسلمانی
نباشد ایشان را قتل و غارت کن پس خالد بمقتضای فرموده عمل نمود
قبایل عرب را از کفر و ردت خالی نمود آنگاه حضرت صدیق اکبر
خالد را با جمعی از مهاجر و انصار دلیران روزگار بطرف یمامه بجنگ
مسیلمه کذاب فرستاد و بعد از تلاقی فریقین و تسویه صفوف قایدین
سپهسالار اسلام میمنه را بزید بن الخطاب و میسره را باسامه بن زید حارثه

وخود در قلب جا کرده مبارزان جانبین در جوش وخروش درآمدند
واوّل کسی که از طرف اسلام مبارزت نموده زید بن الخطاب بود که
نهار الرّجال را که مسیلمه باستظهار او دعوی نبوّت مینمود بقتل رسانید
وپنج کس از مبارزان مسیلمه را بقتل رسانده عاقبت زخمی گران یافته
بروضهٔ رضوان شتافت وجمعی دیگر از مسلمانان بدرجهٔ شهادت
رسیدند واندک ضعفی بحال مسلمانان راه یافته طایفهٔ از معرکه
روی برتافتند ومشرکان جرات یافته بلشکرگاه خالد آمده خیمهٔ اورا
پاره نمودند درین اثنا خالد شمشیر انتقام از نیام برآورده بر صف
اعدا تاخت قلب ومیسره ومیمنهٔ ایشان برهم شکست وجمعی از اهل
عدوان وطغیان را بخاک انداخت وتا شب نایرهٔ قتال وجدال
ملتهب بود وآنشب از هر دو طرف عنان اسبان در دست
داشتند وتا صبح از توهم شبیخون مژه برهم نزدند وبامداد که آفتاب
طلوع نموده طرفین باز بمقاتله وجدال مشغول شده از طرفین

حملهای متعاقب بریکدیگر نمودند واز طرفین جمعی کثیر بقتل رسیدند ودر روایتی آنست
که کفار یکباره بر لشکر ابرار حمله نمودند ودست تغلب وتسلط برآورده
سپاه خالد را از جا برداشتند اما خالد پای ثبات فشرده نعره برآورد
که ای مسلمانان از خدا بترسید وعرض خود بباد مدهید وچنان بکنید
که حضرت صدیق دیگر نظر التفات بشما نکند اهل اسلام آواز خالد شنیده
عود نموده حملهای متواتر می نمودند واز شدّت ستیز ارباب کفر نزدیک
بود که شکستی فاحش بحال مسلمانان راه یافته صورتی رو نماید که تدارک
پذیر نباشد امّا بتائید ربّ الارباب شاهدان مشاهد بدر واحد وجز آن
وطایفهٔ دیگر از عظمای اصحاب بیکبار فدائی وار حمله کردند ونسیم نصرت
الٓهی بر اعلام سپاه اسلام وزیده اعلام کفار نگونسار گشت وخلقی
بسیار بقتل آمده مسیلمه با بقیة السیف پناه بباغی برده که آنرا حدیقة
الرحمن میگفتند ودر حدیقه را بستند براء بن مالک گفت یا معشر المسلمین
مرا برداشته در حدیقه اندازید شاید که فتح الباب بدست دهد اصحاب

و در ابر داشتند تا بر سر دیوار بر آمده خود را در حدیقه انداخت و در
حدیقه با کفار در آویخت چندان کوشش نمود که مسلمانان در حدیقه
مفتوح نمودند و خود را در حدیقه افکندند و بار دیگر شور حرب گرم
شده مسلمانان بسیاری از کفار را بقتل رسانیده مسیلمه نیز در ان
باغ مقتول گشت و آن باغ موسوم بحدیقة الموت گشت و قلیلی از لشکر
مسیلمه که مانده دیوار آن باغ سوراخ نموده متفرق شدند و لشکر
مسلمانان غالب آمده بمضمون صدق مشحون لِیُحِقَّ اللّٰهُ الْحَقَّ وَ
یُبْطِلَ الْبَاطِلَ ایمان بقتل آن نگان قوت یافت جمهور ارباب
تواریخ برانند که از مخالفان هفت هزار کس در بیرون حدیقه و
هفت هزار کس در اندرون حدیقه کشته شد و از مسلمانان هزار و
دویست کس بدرجه شهادت رسید که سیصد نفر یا سیصد و پنجاه
نفر از انجمله مهاجر و انصار سید اخیار بودند و بسیاری از حفاظ
و قراء درین معرکه بهلاکت رسید گویند که از مبدأ ظهور اسلام تا

آن زمان اهل ایمان را چنان واقعه روی ننموده بود رافع بن خدیج انصاری
گوید که در ان روز سر آیت کریمه سَتُدْعَوْنَ إِلَىٰ قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ
شَدِیدٍ برما ظاهر شد پس این آیت کریمه را خبار از مغیبات آمده است
و سبب نزول آنست که در ان سال که پیغمبر بحدیبیه میرفت بعض قبایل
عرب که اسلم و مزینه و جهینه و غفار در خدمت با سعادت حضرت
رسالت در حدیبیه حاضر نشده بجهة ضعف عقیده و یقین و خوف از
کفار ازین دین تخلف نموده بودند بعد از مراجعت حضرت رسالت
از حدیبیه برای تخلف خود عذری گفتند که ما باموال و اولاد خود مشغول
بودیم و ازین سعادت محروم ماندیم پس حق سبحانه این آیت فرستاد
که قُلْ لِلْمُخَلَّفِینَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَتُدْعَوْنَ إِلَىٰ قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ
شَدِیدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ یُسْلِمُونَ فَإِنْ تُطِیعُوا یُؤْتِكُمُ اللّٰهُ
أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّیْتُمْ مِنْ قَبْلُ یُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا
أَلِیمًا یعنی زود باشد که خوانده شوید ای جماعت مختلفین از حدیبیه بقوم

یعنی اهل یمامه که از اصحاب مسیلمه کذاب بودند ع

که صاحبان بیم و کارزار سخت باشند چه مسلمانان بیشتر آن جنگ ندیده
بودند چنانکه گذشت یا قبایل عرب که بعد از پیغمبر مرتد شده بودند
یا سایر مشرکان که بعد از وفات پیغمبر بجهت تحزب مدینه جمع شده
بودند یا کفار فارس و روم و اما آنکه بعضی گفته اند که محتمل است
که مراد هوازن و غطفان باشند که در زمان پیغمبر بوده مردود است
بجهت آنکه حق سبحانه در قرآن مجید خبر داده که ایشان به پیغمبر دیگر بغزوه‌ای
بیرون نخواهند رفت فرموده قُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ
تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا پس معلوم شد که یک از جماعت مذکوره
خواهد بود با ایشان جنگ کنند و کشیدن ایشانرا یا مسلمان شوند و این
دلیل است بر آنکه اهل یمامه باشند یا مرتدین قبایل عرب چه این
حکم مرتد است که یا کشته شود یا مسلمان شود نه حکم کفار دیگر و جمعی که
گفته اند کفار فارس و روم است تاویل و تصرف نموده یسلمون
باین معنی میکنند که استسلام و تقبل جزیه نمایند و بهر حال حق سبحانه

میفرماید

میفرماید اگر فرمان برید کسی را که خوانند شما را بقتال آن گروه که آن
حضرت ابوبکر است بر تقدیری که آن قوم یمامه یا قبایل مرتدین عرب
باشند یا حضرت عمر است اگر فارس و روم باشند حق سبحانه بدهد شما را بر آن
فرمان برداری مزدی نیکو و اگر روی بگردانید و پشت بآن داعی کنید
همچنانکه پشت گردید و اعراض نمودید پیش از این یعنی در حدیبیه عذاب
کند شما را حق سبحانه عذاب دردناک پس بدلیل و شهادت آیت
کریمه ظاهر شد که این خواننده حضرت ابوبکر است که بقتال مرتدان
قبایل عرب و مسیلمه کذاب خلق را دعوت میشود که مقرر است باسلام
از ایشان کسی نبود و جنگ نیز در میان اسلام از آن سخت‌تر نبود و تو بعد از
آنکه تامل کنی در آنچه گذشت قطع کنی که این حضرت ابوبکر است و حق
سبحانه اطاعت و فرمان برداری او درین آیت ایجاب نموده
و امکان هم دارد که حضرت عمر باشد اگرچه خلاف ظاهر است
چه قتال او با کبار سلاطین کفر بوده خصوص فارس و روم و بجهد

مخفی نماند [illegible] انبیا [illegible] [illegible]

وجدا و سواد اعظم کفر منهدم شده و هرکدام باشند حق سبحانه بر
اطاعت ایشان اجر حسن مرتب گردانیده و بر مخالفت ایشان
عذاب الیم و جحیم و کسی که چنین باشد مصدقان به پیغمبر و مؤمنان بخدا
او را یاد نخواهند نمود مگر بتعظیم و تکریم و نمی باشد مگر پر از محبت
او پس رافضی چگونه ایشان را مورد طعن و نشان ملامت و لعنت
نموده ایشان را دشمن تر از فرعون و هامان میدانند و از ابا جهل و شیطان
بدتر میدارد و پس شکی نیست در آنکه کسی چنین کند البته پشیمان خواهد بود
و کسی که درین حالت باشد لعنت میکند او را ملائکه و بندگان صالح حق تعالی
اگر روافض گویند که خوانده مردم باین قتال حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است
و آیت در شان او نازل شده جواب گوئیم که آیت درباره قتال
با کفار است چنانکه کریمه تقاتلونهم او یسلمون صریح ناطق است بآنکه
آن قوم کافرند و حضرت امیر المؤمنین در ایام خلافت خود ثابت
است که با کفار جنگ ننموده بلکه قتال او با اهل بغی از مسلمانان بوده

پس سیاق آیت از آن ابا دارد که خوانده باین قتال حضرت امیر المؤمنین
باشد پس متعین شد که حضرت ابو بکر باشد و قوم مرتدین عرب با اتباع
مسیلمه کذاب با سایر مشرکان باشند اگر باز روافض گویند که یسلمون
بمعنی یطیعون گیریم جواب گوئیم که این خلاف ظاهر قرآنست و صرف
قرآن از ظاهر خود بی دلیل جایز نیست با آنکه کسی از مفسرین برین
نرفته و محض تصرف است در کلام خدا و تفسیر برای است و در خبر
آمده که من فسر القرآن برایه فقد کفر و قطع نظر ازین دلایل هیچ مؤمن
منصف این را نمی گوید که قتال با مسلمانان اهل بغی که حضرت علی نموده
مهم تر از قتال مسیلمه و طلیحه اسدی و سایر مرتدین عرب و کفار فرس و
روم و با وجود آن قضیا که واقع شده آیت درباره ایشان هست
و درباره قتال حضرت علی با مسلمانان اهل بغی است قال قدس سره
الشریف **الدلیل الخامس عشر** ما قاله نصیر الدین طوسی
و ابن مطهر الحلی تقویة لمذهبهم الفاسد و تمویها

لمنا بعهم الكاسدة وقد صار حجة عليهم وقد نقل العلامة
الدواني رادًا عليهم بان دينا نقض مطلوبكم وقد عميت
بصيرتكم فقال رحمة الله تعالى قال ابن المطهر الحلي
في بعض تصانيفه قد باحثنا مع الاستاد نصير الدين
الطوسي في تعيين المراد من الفرقة الناجية فاستقر
الراى على انه ينبغي ان يكون تلك الفرقة مخالفة
لساير الفرق مخالفة كثيرة وماهي الا الشيعة الامامية
فانهم يخالفون غيرهم من جميع الفرق مخالفة كثيرة
بخلاف غيرهم من الفرق فانهم متقاربون في اكثر
الاصول قلت الشيعة توافق المعتزلة في اكثر الاصول
لا يخالفها الا في مسائل قليلة اكثرها يتعلق بالامامة
وهي بالفروع اشبه بل الاليق بذلك هم الاشاعرة
فان اصولهم مخالفة لاكثر اصول المذاهب ولا يوافقهم

فيها غيرهم يعني دليل پانزدهم که در نقايض الروافض آورده
دليل است که خواجه نصير طوسى و علامه حلى که هر دو از روافضند بجهة تقويت
مذهب فاسد و ترويج متاع کاسد خود گفته اند و في الحقيقة آن
بر ايشان بر ميگردد و دلالت بر بطلان مذهب روافض و حقيت
مذهب اهل سنت دارد و آن دليل را علامه دوانى بجهة رد
بر ايشان در شرح عقايد ذکر نموده و گفته که اين نقيض مطلوب
شماست و چشم شما کور شده از آن و آن دليل اينست که علامه
حلى در بعضى از تصانيف خود گفته که با استاد نصير الدين طوسى
مباحثه نموديم در تعيين فرقه ناجيه راى ما قرار بدان يافت که بايد
فرقه باشد که با ساير فرق مخالفت کلى داشته باشد و هيچ فرقه در
عقايد با ايشان شريک نباشد پس ميگويد ابن مطهر حلى که ما گفتيم
که آن شيعه است و علامه دوانى در جواب ايشان گفته که شيعه
در بعضى بدعتها شريک بودن سوى جميع اعتقادات
با معتزله در جميع اعتقادات موافقند و مخالفتى ندارند مگر در امامت

وآن داخل فروع است پس چگونه آن فرقه شیعه خواهد بود بلکه بر
تقدیر صحت این دلیل بر اهل سنت صادق می آید که در عقاید با
جمیع فرق مخالفند و هیچ فرقه از طرق باطله با ایشان اشتراک
در عقاید دین ندارد پس فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت خواهد
بود نه غیر ایشان و قبل ازین در اوایل کتاب ذکر کردیم که حدیث
صریح است در آنکه فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت باشند چنانکه روایت
هم اهل السنة والجماعة ناطق بآنست وهم الذین علی
ما انا علیه واصحابی مشعر بآن و ازین البته حقیت خلافت
حضرت صدیق نیز لازم آید راقم حروف گوید صاحب نواقض
الروافض پانزده دلیل بر خلاف حضرت صدیق اقامت نموده
ما نیز پانزده از دلایل نقلی درین کتاب یاد کنیم یعنی دلیل شانزدهم
آیه کریمه است که در سوره مائده واقع شده یا ایها الذین آمنوا
من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم

ویحبونه یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید کسی که برگردد از شما از دین
اسلام پس زود باشد که بیارد حق سبحانه بجهت برگردانیدن مرتدین
باسلام قومی را که دوست میدارد حق سبحانه ایشان را و دوست میدارند
ایشان حق تعالی را یعنی ابوبکر و یاران او که قتال مرتدین عرب
نمودند اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین متواضع
و مهربان باشند بر مؤمنان و سخت دل و نامهربان باشند
بر کافران یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة
لائم جهاد کننده اند در راه خدا و نترسند از ملامت هیچ ملامت
کننده ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله واسع
علیم این فضل حق سبحانه است میدهد بهر که میخواهد و خدای تعالی
رسنده است بر فضل خود داناست باحوال ایشان این آیت
اخبار از غیب است درباره حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه
و قوم اوست که بعد از پیغمبر صلی الله علیه قتال مرتدین عرب نمود و چنانچه

از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه منقولست که گفته

این قوم ابو بکر صدیق و اصحاب اویست و از حسن بصری منقولست

که گفت هُوَ وَاللهِ اَبُو بَکرٍ یعنی قسم بخدا که این آیت در بارهٔ

ابی بکر است و این آیت نص صریح است در حقیت و حقیقت امامت

او و جلالت شان او و متابعان او اگر روافض گویند که آیت در بارهٔ

حضرت امیر المؤمنین علیست گوئیم قتال حضرت ابو بکر با مرتدین اتفاقی

و قتال حضرت امیر المؤمنین با مرتدین اصلا ثابت نشد و چه در تمام ایام

خلافت خودش قتال او با اهل بغی بوده و کسی به بغی مرتد نمیشود پس آیه

البته در بارهٔ حضرت صدیق خواهد بود دلیل مقدم آیه کریمه است

که در سورهٔ نور واقع شده وَعَدَ اللهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ

وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْاَرْضِ یعنی وعده

داده خدا آن کسانی را که ایمان آورده اند از شما ای گروه صحابه و اعمال

صالح کرده اند هر آینه ایشان را خلیفه گرداند در زمین کَمَا اسْتَخْلَفَ

الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ چنانکه خلیفه گردانید در زمین جماعتی را که پیش از ایشان

بودند یعنی بنی اسرائیل را که بر فرعونیان غالب شدند و مصر و شام

با ایشان انتقال نمود وَلَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضَی لَهُمْ و آنرا

متمکن سازد برای ایشان دین ایشان را که پسندیده آن دین را

برای ایشان وَلَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ اَمْنًا و بدل دهد

برای ایشان بعد از ترس ایشان از دشمنان ایمنی را این آیت اخبار

از غیب و در باب خلافت خلفای راشدین است چه باتفاق و اجماع

امت خلافت بعضی با ایشان قرار یافته و در زمان ایشان

دین اسلام قوت یافته و اهل اسلام در عهد امن و امان بوده

پس مراد ازین خلفا ایشان خواهند بود نه غیر ایشان در تفسیر

قاضی گفته فِیهِ دَلِیلٌ عَلَی صِحَّةِ النُّبُوَّةِ لِلْاِخْبَارِ عَنِ الْغَیْبِ

مَا هُوَ بِهِ وَخِلَافَةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِینَ اِذْ لَمْ یَجْتَمِعِ الْمَوْعُودُ

وَالْمَوْعُودُ عَلَیْهِ لِغَیْرِهِمْ بِالْاِجْمَاعِ یعنی آیت دلیل است

بر صحت نبوت زیرا که اخبار از غیب است بران صورتی که وقوع

یافته و دلیل است بر صحت و حقیقت خلافت خلفاء راشدین

بجهت آنکه جمع نشده است این امور برای غیر ایشان باتفاق امت

اگر کسی گوید که بلکه مراد ازین غیر خلفاء راشدین باشند گوئیم که لا نسلم

که این امور در زمان غیر ایشان جمع شده باشند و بفرض تسلیم کلمه

منکم دلیل جزم است برینکه باید این خلفا از جمله اصحاب پیغمبر باشند

اگر کسی گوید بلکه حضرت علی باشند گوئیم در تمام آیت کلمات جمع

مذکور است پس مراد جمعی خواهند بود و این البته ابوبکر و کسانی است

که بعد از وی اند چون عمر و عثمان و احتمال ندارد که علی و کسانی باشند

که بعد از وست چه بعد از حضرت علی بنی امیه بوده اند نزد سنی و شیعه

داخل خلفا نیست پس آیت دلیل صریح است بر حقیت خلافت

ابوبکر و سایر خلفاء راشدین دلیل هجدهم آیت کریمه است که

در سوره حشر در باره مهاجران نازل شده اولٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ

یعنی این گروه مهاجران راست گویانند پس حق تعالی ایشانرا صادق

نامیده و ایشان همیشه حضرت ابی بکر را خلیفه رسول الله میگفتند پس

باید خلافت ابی بکر حق و صدق باشد تا ایشان صادق باشند

دلیل نوزدهم حدیثی است که در مسند امام احمد و جامع ترمذی و

ابن ماجه و صحیح ابن حبان از حذیفه الیمانی روایت نموده که حضرت

رسالت فرموده اِنّي لَا اَدْرِي مَا قَدْرُ بَقَائِي فِيكُمْ

فَاقْتَدُوا بِالَّذِينَ مِنْ بَعْدِي اَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ یعنی من نمیدانم

چه مدت است بقای من در میان شما پس اقتدا کنید بآن دو کس

که بعد از من خلیفه اند و آن ابی بکر و عمر است و این دلیل صریح

است در خلافت ایشان اگر روافض گویند پس چرا حضرت

عثمان و علی را ذکر ننموده جواب گوئیم که مقصود پیغمبر تنصیص بر امامت

خلفائی است که خلافت ایشان متصل و بلا فصل بوده باینکه تخصیص

بذکر نفی ما عدا نمیکند و در حدیث اَصْحَابِي كَالنُّجُومِ همه خلفاء راشداند

والیشان هم دانشمند **دلیل بیستم** حدیثی است که در صحیح مسلم و مسند
امام احمد از عایشه صدیقه رضی الله عنها روایت نموده که حضرت
رسالت در بیماری فرموده اُدعِی لی اَبَاكِ وَاَخَاكِ حَتّی
اَكتُبَ كِتَابًا فَاِنّی اَخَافُ اَن یَتَمَنّی مُتَمَنٍّ وَیَقُولُ
قَائِلٌ اَنَا اَولی وَیَأبَی اللهُ وَالمُؤمِنُونَ اِلّا اَبَا بَكرٍ
یعنی گفت پیغمبر من که بخوان برای من پدر خود ابو بکر و برادر
خود عبد الرحمن تا اینکه بنویسم نامه در باب خلافت پدر تو پس
بدرستی که من اندیشه دارم از اینکه آرزو کند کسی دیگر و بگوید
من بهترم و ابا میکند خدا و مؤمنان مگر ابی بکر را **دلیل بیست ویکم**
حدیث است که در جامع بزار از عایشه صدیقه رضی الله عنها روایت
نموده که عایشه صدیقه فرموده لَمّا اشتَدَّ وَجَعُهُ قَالَ ائتُونِی
بِدَوَاةٍ وَكَاتِبٍ وَقِرطَاسٍ اَكتُبُ لِاَبی بَكرٍ كِتَابًا
اَن لا یَختَلِفَ النّاسُ عَلَیهِ ثُمَّ قَالَ مَعَاذَ اللهِ

اَن یَختَلِفَ النّاسُ عَلَی اَبی بَكرٍ یعنی چون سخت شد
بیماری پیغمبر فرمود بیارید دواتی و نویسنده و کاغذی بنویسم
برای ابی بکر نامه در باب خلافت تا اختلاف نکنند مردم برو
بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه فرمود معاذ الله از اینکه مردم اختلاف
کنند بر ابو بکر بلکه مسلمانان بر امامت او متفق الکلمه خواهند بود
و این دو حدیث دلیل صریح است در امامت حضرت ابو بکر
و دلیل است بر آنکه حدیث دوات و قرطاس که از ابن عباس
در اختصار رسیده مخالفان روایت نموده اند مراد از آن نیز کتابت
امامت حضرت صدیق بوده و ترک آن از بنا بر وثوق پیغمبر
بوده بر عدم اختلاف صحابه در باره ابوبکر رضی الله عنه و اگر
بالفرض در حدیث ابن عباس مراد پیغمبر بیان احکام دینی بوده
پس پیغمبر بنا بر آنکه در قرآن مجید اکمال دین شده اکتفا بقرآن
نموده و این رای را استحسان و استصواب نموده بلکه حکم آن است

درین صورت معصوم پیغمبر نیز عین آن باشد و ترغیب امت
در قرآن چه اگر چنین بود البته پیغمبر بایست در نوشتن تاکید بیشتر
نماید زیرا که پیغمبر این گمان نمی توان برد که در اظهار حق از لوم
لائمی اندیشه کند دلیل بیست و دویم حدیثی است که در جامع حاکم
از انس بن مالک روایت نموده که او فرموده بَعَثَنِي بَنُو الْمُصْطَلِقِ
إِلَى رَسُولِ اللهِ أَنْ سَلْهُ إِلَى مَنْ نَدْفَعُ صَدَقَاتِنَا
بَعْدَكَ فَأَتَيْتُهُ فَسَأَلْتُهُ فَقَالَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ یعنی
بنو المصطلق که قبیله ایست از عرب مرا فرستادند بخدمت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله که صدقات اموال خود بعد از تو بکه دهیم
پیغمبر فرمود به ابو بکر بدهند و معلوم است که اخذ صدقات امام است
این حدیث صریح است در حقیقت امامت او دلیل بیست سیم
حدیثی است که در صحیح مستدرک و جامع بیهقی و در صحیح ابن حبان
از سفینه روایت نموده که او فرموده لَمَّا بَنَى رَسُولُ اللهِ الْمَسْجِدَ

وَضَعَ فِي الْبِنَاءِ حَجَرًا ثُمَّ قَالَ لِأَبِي بَكْرٍ ضَعْ حَجَرَكَ إِلَى
جَنْبِ حَجَرِي ثُمَّ قَالَ لِعُمَرَ ضَعْ حَجَرَكَ إِلَى جَنْبِ حَجَرِ
أَبِي بَكْرٍ ثُمَّ قَالَ لِعُثْمَانَ ضَعْ حَجَرَكَ إِلَى جَنْبِ حَجَرِ
عُمَرَ ثُمَّ قَالَ هَؤُلَاءِ الْخُلَفَاءُ بَعْدِي یعنی آن وقت که
بنا کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم مسجد را وضع کرد در بنای مسجد سنگی
آنگاه حضرت ابو بکر را گفت وضع کن سنگ خود به پهلوی سنگ
من بعد از آن عمر را گفت وضع کن سنگ خود نزد سنگ ابو بکر
آنگاه عثمان را گفت بگذار سنگ خود نزد سنگ عمر بعد از آن
فرمود اینها خلفا باشند بعد از من دلیل بیست چهارم حدیثی است
که در تفسیر بغوی و امام واحدی و سایر تفاسیر از پیغمبر روایت
نموده اند بَشَّرَ النَّبِيُّ حَفْصَةَ بِأَنَّ الْخِلَافَةَ بَعْدَهُ فِي
أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَأَبِيهَا عُمَرَ یعنی
مژده داد پیغمبر حفصه را که خلافت بعد از وی حق ابی بکر است

وبعد از ابی بکر حق عمر رضی الله عنهما **دلیل بیست پنجم**
حدیثی است که در جامع ابن عساکر از حفصه زوجهٔ پیغمبر صلی الله علیه
وسلم روایت نموده که او از پیغمبر صلی الله علیه وسلم استفسار
نموده و گفته اذا توفیت قدمت ابا بکر قال لست
انا اقدمه ولکن الله قدمه یعنی وقتی که شاهباز روح
تو بر اعلی علیین پرواز نماید و بدن مبارک تو در خاک پاک آرام گیرد
ابابکر را بامامت و خلافت تقدیم خواهی نمود پیغمبر صلی الله علیه
وسلم در جواب فرموده من او را برای خود تقدیم ننموده ام بلکه
حق سبحانه او را مرتبهٔ تقدیم ارزانی فرموده او را تقدیم نموده
دلیل بیست ششم حدیثی است که در مسند بزار از ابی عبیده
جراح روایت نموده که حضرت پیغمبر فرموده انَّ اوّلَ
دینکم بدءَ نبوةً ورحمةً ثم یکون خلافةً ثم یکون
ملکاً وجبروتاً یعنی اول دین شما ظاهر شده است به پیغمبری

و رحمت مرادست و بعد از انقطاع نبوت دین شما ظهور کند بخلافت
بعد از ان بپادشاهی و بزرگی نمود حدیث صریح است در اینکه
ولایت حضرت ابو بکر و خلفاء راشدین بر سبیل خلافت بوده
نه پادشاهت **دلیل بیست هفتم** حدیثی است که در صحیح بخاری
و صحیح مسلم بروایت ابو هریره رضی الله عنه روایت نموده
که حضرت رسالت فرموده بَیْنَا اَنَا نَائِمٌ رَأَیْتُنِی عَلَی قَلِیبٍ
عَلَیْهَا دَلْوٌ فَنَزَعْتُ مِنْهَا مَا شَاءَ اللهُ ثُمَّ اَخَذَهَا
ابنُ اَبِی قُحَافَةَ فَنَزَعَ مِنْهَا ذَنُوبًا اَوْ ذَنُوبَیْنِ وَفِی
نَزْعِهِ ضَعْفٌ وَاللهُ یَغْفِرُ لَهُ ضَعْفَهُ ثُمَّ اسْتَحَالَتْ
غَرْبًا فَاَخَذَهَا ابنُ الْخَطَّابِ فَلَمْ اَرَ عَبْقَرِیًّا مِنَ النَّاسِ
یَنْزِعُ نَزْعَ عُمَرَ حَتَّی ضَرَبَ النَّاسُ بِعَطَنٍ یعنی بیان
او فاقه که من در خواب بودم دیدم خود را بر کنار چاهی بر و دلوی
بود پس کشیدم آب از ان چاه بجهت خلق آنقدر که خدای تعالی

خواسته بود بعد از ان دلو را گرفت ازمن ابو بکر پس کشید آب
از ان چاه یک دلو یا دو دلو پر آب و در کشیدن او اندک
ضعفی بود و خدای تعالی ضعف او را می آمرزد بعد از ان دلو بسیار
بزرگ شد پس گرفت او را حضرت عمر از دست ابو بکر پس من
ندیدم توانا و قوی در میان مردم که آب میکشیده باشند مثل کشیدن
عمر تا مردم همگی سیراب شده در قرارگاه خود قرار گرفتند این
حدیث رؤیا مثال است از برای پیغمبر و خلفاء و آنچه بر شان
جاری شده پس چاه که منبع آب است مثال دین است و اسلام
و پیغمبر با آن قیام نموده و قواعد آنرا قرار داده بعد از ان ابو بکر
بخلافت و نیابت پیغمبر قیام نموده با مرتدین عرب قتال و جدال
نموده تقویت و تشیید دین نموده اما مدت خلافت او کم بود و
ضعفی که در حدیث مذکور است اشاره بآنست بعد از ان عمر در
مقام او قایم شده دایره اسلام را فراخ نموده فرس و روم و

هندوستان و ترکستان همگی بتصرف اسلام در آورده صیت اسلام
بلند ساخته پس فی الحقیقه حدیث دلالت بر صحت خلافت ایشان
دارد **دلیل بیستم** حدیثی است در جامع ترمذی از سالم بن
عبید روایت نموده که او فرموده اُغمِیَ علی رسول الله فی
مَرَضِهِ فَاَفاقَ فَقالَ حَضَرَتِ الصَّلوة فَقالوا نَعَم
فَقالَ مُرُوا بِلالاً فَلیُؤَذِّن وَمُرُوا اَبا بَکرٍ فَلیُصَلِّ
لِلنّاسِ اَو قالَ بِالنّاسِ ثُمَّ اُغمِیَ عَلَیهِ فَاَفاقَ فَقالَ
مُرُوا بِلالاً فَلیُؤَذِّن وَمُرُوا اَبا بَکرٍ فَلیُصَلِّ بِالنّاسِ
فَقالَت عائشة اِنَّ اَبِی رَجُلٌ اَسِیفٌ اِذا قامَ ذلِکَ
المَقامَ یَبکِی فَلا یَستَطِیعُ فَلَو اَمَرتَ غَیرَهُ قالَ ثُمَّ اُغمِیَ
عَلَیهِ فَاَفاقَ فَقالَ مُرُوا بِلالاً فَلیُؤَذِّن وَمُرُوا اَبا بَکرٍ
فَلیُصَلِّ بِالنّاسِ فَاِنَّکُنَّ صَواحِبُ یُوسُفَ اَو صَواحِبات
یُوسُفَ قالَ فَاُمِرَ بِلالٌ فَاَذَّنَ وَاُمِرَ اَبا بَکرٍ فَصَلّی

بالنّاسِ ثُمّ اِنّ رَسُولَ اللهِ صَلّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلّم وَجَدَ
خِفّةً فَقَالَ انظرُوا الى مَنْ اتّكئ عَليهِ فجاءَتْ بريرة
وَرَجلٌ آخرُ فاتّكأ عليهما فلمّا رَاٰهُ ابو بكرٍ ذهبَ لِيَنكِصَ
فَاَوْمَىٰ اِلَيْهِ اَنْ يَثْبُتَ مَكانَهُ حَتّىٰ قَضَىٰ اَبُو بَكرٍ
صَلوتَهُ ثُمّ اِنّ رَسُولَ اللهِ صَلّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلّمَ
قُبِضَ فَقَالَ عُمَرُ وَاللهِ لَا اَسْمَعُ اَحَدًا يَذْكُرُ اَنّ
رَسُولَ اللهِ قُبِضَ اِلّا ضَرَبْتُهُ بِسَيْفِي هَذَا قَالَ
وَكَانَ النّاسُ اُمّيّين لَمْ يَكُن فِيهِم نَبِيٌّ قَبلَهُ فَاَمسَكَ
النّاسُ قَالُوا يَا سَالِمُ انْطَلِقْ اِلَى صَاحِبِ رَسُولِ اللهِ
صَلّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلّم فَادْعُهُ فَاَتَيْتُ اَبَا بَكرٍ وَهُوَ
فِي المَسْجِدِ فَاَتَيْتُهُ اَبْكِي دَهِشًا فَلَمّا رَآنِي قَالَ
اَقُبِضَ رَسُولُ اللهِ قُلْتُ اِنّ عُمَرَ يَقُولُ لَا اَسْمَعُ اَحَدًا
يَذْكُرُ اَنّ رَسُولَ اللهِ صَلّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلّم قُبِضَ

الا

اِلّا ضَرَبْتُهُ بِسَيْفِي هَذَا فَقَالَ لِي انْطَلِقْ فَانْطَلَقْتُ
مَعَهُ فَجَاءَ هُوَ وَالنّاسُ قَدْ دَخَلُوا عَلَى رَسُولِ اللهِ
صَلّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلّم فَقَالَ اَيُّهَا النّاسُ اَفْرِجُوا
لِي فَاَفْرَجُوا لَهُ فَجَاءَ حَتّى اَكَبّ عَلَيهِ وَمَسّهُ فَقَالَ
اِنّكَ مَيّتٌ وَاِنّهُم مَيّتُونَ ثُمّ قَالُوا يَا صَاحِبَ رَسُولِ اللهِ
اَقُبِضَ رَسُولُ اللهِ قَالَ نَعَم فَعَلِمُوا اَنْ قَد صَدَقَ قَالُوا
يَا صَاحِبَ رَسُولِ اللهِ اَيُصَلّى عَلَى رَسُولِ اللهِ قَالَ
نَعَم قَالُوا وَكَيفَ قَالَ يَدْخُلُ قَومٌ فَيُكَبّرُونَ وَيُصَلّونَ
وَيَدْعُونَ ثُمّ يَخْرُجُونَ حَتّى يَدْخُلَ النّاسُ فَقَالُوا
يَا صَاحِبَ رَسُولِ اللهِ اَيُدْفَنُ رَسُولُ اللهِ قَالَ نَعَم
قَالُوا اَيْنَ قَالَ فِي المَكَانِ الّذِي قَبَضَ اللهُ فِيهِ رُوحَهُ
فَاِنّ اللهَ لَمْ يَقْبِضْ رُوحَهُ اِلّا فِي المَكَانِ الطّيّبِ
فَعَلِمُوا اَنْ قَد صَدَقَ ثُمّ اَمَرَهُم اَنْ يَغْسِلَهُ بَنُو اَبِيهِ

وَاجتَمَعَ المُهَاجِرُونَ يَتَشَاوَرُونَ فَقَالُوا انطَلِق
بِنَا اِلَى اِخوَانِنَا مِنَ الاَنصَارِ نُدخِلهُم مَعَنَا
فِي هَذَا الاَمرِ فَقَالَتِ الاَنصَارُ مِنَّا اَمِيرٌ وَمِنكُم
اَمِيرٌ فَقَالَ عُمَرُ ابنُ الخَطَّابِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنهُ مَن لَهُ
مِثلُ هَذِهِ الثَّلٰثِ ثَانِيَ اثنَينِ اِذ هُمَا فِي الغَارِ
اِذ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحزَن اِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا ثُمَّ بَسَطَ
يَدَهُ فَبَايَعَهُ وَبَايَعَهُ النَّاسُ بَيعَةً حَسَنَةً جَمِيلَةً

یعنی در مرض آخر پیغمبر را ضعفی روی داد پس بحال آمد و فرمود وقت
نماز رسیده است گفتند آری فرمود امر کنید بلال را اذان گوید
و امر کنید ابو بکر را که امامت نماز کند بعد از آن باز ضعفی رو
داد پس بحال خود باز آمد و باز فرمود امر کنید بلال را اذان
گوید و امر کنید ابو بکر را امامت نماز کند پس عایشه رضی الله
عنها گفت پدر من مردی رقیق القلب است چون در جای تو

ایستد طاقت نیارد و گریه کند اگر دیگری را بامامت تعیین فرمائی
شاید و حضرت پیغمبر را در اثنای این سخن باز ضعفی عارض شد و
چون بحال آمد فرمود که بلال را امر کنید اذان گوید و ابو بکر نماز
خواند پس بدرستی که شما گروه زنان یاران یوسفید و حقیقت کار را
نمیدانید که با وجود ابو بکر دیگری را امامت نشاید پس بعد از آن در
تمام ایام بیماری پیغمبر بلال مامور باذان و ابو بکر مامور بامامت
نماز بود و بعد از آن روز دوشنبه که حضرت پیغمبر دران روز وفات
مینمود وقت صبح در خود سبکی دید پس فرمود نگاه کنید کسی هست که
برو تکیه کنم پس بریره کنیز عایشه و مرد دیگر را تکیه نموده تا در حجره
آمده پرده حجره را بر داشت پس چون حضرت ابو بکر حضرت
پیغمبر را صلی الله علیه وسلم دید خواست که خود را پس کند پیغمبر صلی الله
علیه وسلم اشاره نمود که در مکان خود ثابت باش و نماز خود تمام کن
پس حضرت ابو بکر نماز خود تمام نمود و پیغمبر صلی الله علیه وسلم پرده

انداخته داخل حجره شد و آن روز وقت چاشت وفات نمود پس
حضرت عمر گفت والله که از هیچکس نشنوم که محمد مرده مگر گردن
او بشمشیر بزنم و عرب امی بودند بیشتر پیغمبر ندیده بودند پس مردم
از ترس خود را ازین سخن نگاه داشتند پس اهل بیت سالم را گفتند
برو نزد صاحب پیغمبر خدا یعنی ابو بکر و او را بخوان پس سالم
گوید آمدم نزد ابا بکر و او در مسجد بود و آمدم او را گریان
از وحشتی که داشتم پس چون مرا دید گفت پیغمبر مقبوض شد گفتم عمر
میگوید که هر کس گوید محمد مرده است گردن او بزنم پس روانه
شدم با ابو بکر و مردم داخل شده بودند بر رسول و جا در حجره
نبود پس ابو بکر گفت ای مردم راه بدهید پس راه گشادند پس
آمد نزد پیغمبر و بر روی پیغمبر افتاد و روی مبارک پیغمبر را بوسید
و این آیت خواند که اِنَّكَ مَيِّتٌ وَاِنَّهُم مَيِّتُونَ بعد از آن
مردم گفتند ای صاحب پیغمبر آیا نماز خوانده میشود بر پیغمبر گفت

بلی گفتند چگونه گفت قومی داخل شوند تکبیر گویند و نماز خوانند و دعا کنند
پس ایشان بیرون روند و دیگران آیند تا همه قوم پس گفتند ای
صاحب پیغمبر خدا آیا پیغمبر خدا دفن کرده میشود گفت آری گفتند
کجا گفت در همین مکان که مقبوض شده چه حق سبحانه جان پیغمبر
خود را قبض نمیکند مگر در مکان طیبی پس دانستند که راست میگوید بعد
از آن حضرت ابی بکر امر کرد که پیغمبر را صلی الله علیه وسلم پسران اباء
او یعنی بنی اعمام و اقربای قریبه او بشویند و مهاجران مشورت
می نمودند در باب امامت پس صلاح در آن دیدند که نزد انصار
رفته ایشان را نیز درین امر داخل کنند پس انصار گفتند که از ما امیری
و از شما امیری باشند پس حضرت عمر رضی الله عنه گفت کیست که
مثل صفتهای ابو بکر داشته باشد دویم پیغمبر و مصاحب او است
در غار و شرف بیعت بعد از آن دست خود گشاده بیعت ابو بکر
نمود و عامه اصحاب بیعت ابو بکر نمودند و این حدیث بچندین

و [illegible] بر انفصال خلافت [illegible] که بعضی پیغمبر
در میان حجره [illegible] نزد [illegible]
و غسل نداده و دفن [illegible] بعد از [illegible]
خلیفه که در [illegible]
جناب [illegible] خلافت [illegible]
[illegible] از جمله [illegible]
صاحب [illegible]
[illegible] اضلال
[illegible]
[illegible] بعد از [illegible]

وجه دلیل است بر امامت حضرت صدیق و دلالت صریح

دارد بانکه حضرت صدیق بفضایل وکمالات در میان صحابه ممتاز

بوده و آنچه روافض در قضیه وفات پیغمبر ساخته کذب وافتراست

فانهم اقتدوا انی یؤفکون **دلیل بیست نهم** حدیثی است که در صحیح

بخاری از ابن شهاب روایت نموده که او فرموده حدثنی

انس بن مالک ان المسلمین بینما هم فی صلوة الفجر

من یوم الاثنین وابو بکر یصلی لهم لم یفجاهم الا

رسول الله صلی الله علیه وسلم قد کشف ستر

حجرة عائشة فنظر الیهم وهم فی صفوف الصلوة

ثم تبسم یضحک فنکص ابو بکر علی عقبیه لیصل

الصف فظن ان رسول الله یرید ان یخرج

الی الصلوة قال انس وهم المسلمون ان یفتتنوا فی

صلوتهم فرحا برسول الله صلی الله علیه وسلم

واشار الیهم بیده رسول الله صلی الله علیه وسلم

ان اتموا صلوتکم ثم دخل الحجرة وارخی الستر

یعنی حدیث روایت کرد انس بن مالک که در میان اوقاتی که

مسلمانان در نماز صبح بودند از روز دوشنبه وابو بکر امامت

می نمود برای ایشان ناگاه پیغمبر صلی الله علیه وسلم جدا نموده

پرده که در میان مسجد وحجره عایشه بود بر داشت پس نگاه

کرد بمسلمانان وایشان در عقب ابو بکر صفها بسته نماز

ایستاده بودند پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم تبسم نموده خندید

پس حضرت ابی بکر رضی الله عنه بگمان انکه پیغمبر میخواهد به نماز

بیرون آید اندک پس ایستاد که خود را داخل صف کند و

مسلمانان از تحقیق از پیغمبر وبیرون آمدن او قصد کردند

که در نماز خوشحالی نمایند پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدست مبارک

اشارت نمود که نماز خود تمام کنید وپرده حجره انداخته داخل

حجره شد و در همان روز وفات نمود و این حدیث دلیل صریح است
بر تکذیب نحن روافض که پیغمبر صلی الله علیه وسلم ابو بکر را از امامت
نماز معزول نمود محض کذب و افترا است وطلاق اصلا نداد و نقل
و نه منقول زیرا که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در چاشت همان روز
دوشنبه وفات نمود و نیز اگر ابو بکر شایسته امامت بود چرا
او را معزول مینمود و اگر شایسته نبود چرا او را بامامت تعیین
میکرد منقول است که هرون الرشید از ابو بکر عیاش سوال نمود
که صحابه چگونه ابو بکر را خلیفه نمودند گفت پیغمبر هشت روز بیمار بود
بلال هر بار که وقت نماز داخل میشد عرض جناب رسالت مینمود
که کدام یک از اصحاب امامت نماز کنند پیغمبر میفرمود ابا بکر
پس در ان هشت روز که پیغمبر بیمار بود امامت مردم مینمود و وحی
نازل میشد پس اصحاب بعد از پیغمبر در اختیار و بیعت او اتفاق
نمودند دلیل سیوم حدیثی است که در کتب صحاح مذکور است

که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده اَلْخِلَافَةُ بَعْدِي ثَلَاثُونَ
سَنَةً ثُمَّ يَصِيرُ مُلْكًا وَاِمَارَةً یعنی خلافت بعد از من
سی سال است و بعد از ان نیابت و خلافت نخواهد بود ملک و پادشاهی
و امارت باشد و مدتی که حضرت ابو بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله
عنهم خلافت نموده اند با مدت خلافت حضرت امام حسن سی
سال درست است بی زیادت و نقصان پس این حدیث دلالت
بران دارد که خلفاء راشدین نایب پیغمبر و خلیفه بحق بوده اند
اگر کسی گوید که غیر خلفاء راشدین نیز در این امت امرای فاضل
عادل بسیار بوده اند مثل عمر عبد العزیز و غیر او پس حصر خلافت
در خلفاء راشدین اربعه چه صورت دارد گوئیم مراد خلفاء کامله
که بعد از پیغمبر هم ترتیب آمده اند و آن منحصر در این چهار است و امام
حسن رضی الله عنهم و اگرچه ادله و دلایل خلافت منحصر در دلایل
مذکوره نیست بلکه اگر ادله عقلیه و نقلیه یک یک بتفصیل مذکور

شود البته بهزار خواهد رسید لیکن بدو وجهت بدلیل مذکوره

اکتفا نموده میشود یکی انکه کسی را که حقتعالی سینه او را برای اسلام

شرح نموده باشد این دلایل او را بس است و باین قدر علم قطعی حاصل

کند که بطلان مذهب روافض مثل کفر ابلیس ثابت است بلکه کسی که

او را فطرت سلیم و ذوق مستقیم باشد محتاج باین دلایل نیز نخواهد

بود بمجرد انکه از تعصب خود را عاری کند با دنی تامل بطلان مذهب

روافض بر وی ظاهر شود دویم انکه چون مدت خلافت سی سال بود در

اثبات آن نیز سی دلیل اقامت نمود چه این بعینه خلاصه از حکمت

و مصلحتی نخواهد بود و بعد از انکه خلافت حضرت صدیق اکبر بادله

مذکور ثابت شد خلافت باقی خلفا راشدین نیز ثابت شود زیرا که

خلافت ایشان فرع خلافت حضرت ابو بکر است بلکه ایشان

عین یکدیگر اند و ابطال یکی از ایشان ابطال همه است و حضرت

عارف جامی قدس سره السامی درین معنی میفرماید بیت

این علی در کمال خلق سیر عین بو بکر بود و عین عمر

لعن ایشان مکن که لعنت دوست زشت باشد ز دوست لعنت دوست

خصوص که بعضی از دلایل مذکوره دلالت بر حقیت همه خلفاء راشدین

داشت پس حاجت بآن نخواهد بود که کتاب را تطویل نموده هر یکی را

جدا جدا دلیل گوئیم اما شبهات و مغلطاتی که گمراهان روافض

نامهٔ اعمال خود بآن سیاه نموده اکثر آن موضوع و مفتری است

که مطلق اصلی ندارد و عمده شبهه ایشان حدیث غدیر و حدیث

منزلت است اما حدیث غدیر اینست مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیٌّ

مَوْلَاهُ اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ یعنی

کسی را که من محبوب و دوست باشم علی نیز محبوب و دوست او

خدایا دوست بدار کسی را که دوست دارد علی را و دشمن دار کسی را

که دشمن دارد علی را و جواب ازین حدیث آنست که بعضی از ائمه

حدیث در صحت این طعن نموده اند و ازین است که بخاری و مسلم

و واقدی و اکثر ائمه حدیث این را ذکر نموده اند و بر تقدیر صحت
که دلالت بر امامت دارد بلکه دلالت بر وجوب دوستی حضرت
امیر المؤمنین علی دارد زیرا که ذیل حدیث که خدایا دوست بدار دوست
او را و دشمن بدار دشمن او را صریح است در آنکه مراد از ولایت
در کلمه مولاه دوستی باشد نه امامت و سبب ورود حدیث
آن بوده که بریده با حضرت امیر المؤمنین علی دشمن بود و نزد پیغمبر
ازو بدی گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بجهت زجر بریده و اظهار
جلالت شان و فضل و کرامت او بر عامه صحابه اصحاب را
جمع نموده در میان عامه اصحاب این سخن فرمود اگر روافض گویند
که ذیل این حدیث قرینه آنست که مراد از مولی امام نباشد
لیکن صدر حدیث که الست اولی بکم من انفسکم قرینه آنست
که مراد امام و اولی بالتصرف باشد پس چرا آن قرینه نباشد
جواب گوئیم در اکثر روایات الست اولی بکم من انفسکم مذکور

مذکور نیست و بر تقدیری که باشد صدر حدیث منفصل است
و تمهید است برای مقصود و ذیل حدیث متصل مقصود است
و از تتمه آن پس ذیل حدیث اولی است که قرینه باشد خصوص
که معنی امامت درست نمی آید چه اگر بگوئیم که مراد این معنی است
باید با وجود پیغمبر حضرت علی امام نافذ الحکم باشد و این نزد هیچکس
روا نیست و مفاسد بسیار درین تقدیر لازم می آید و یکی از
افاضل در اشتراک لفظ مولی و بیان معانی او بمعنی امام نظم سفته
جانا که بود ز لفظ مولی بمعنی بعث بزرگ اولی
زان رو که لغت اگر بخوانی بسیار بود با و معانی
بامعنی ابن عم جار است با معنی ناصر است یار است
با معنی معتق عتیق است با معنی یاور رفیق است
با معنی صاحب است محبوب تا چیست درین مقام مطلوب
اولا نه مراد چون ز مولی است زین قول نامل تو اولی است

پس بدلایل فوق معلوم شد که مراد از مولی درین مقام دوست
خواهد بود نه معانی دیگر اما حدیث منزلت اَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَةِ
هٰرُونَ مِنْ مُوسٰی یعنی تو ای علی بمنزله هرونی از موسی و جواب
ازین حدیث آنست که در صحت این حدیث نیز بعضی علما سخن آمده
طعن نموده اند و جمعی از ائمه حدیث که حدیث را صحیح دانسته
اند روایت نموده اند که چون پیغمبر بغزای تبوک میرفت حضرت
علیرا در مدینه نایب خود کرد جمعی از اوباش و سفها گفتند که
پیغمبر علیرا نمیخواهد ازانجهت او را از خود دور میکند حضرت علی
طاقت این سخنان نیاورد و بخدمت پیغمبر شتافته عرض نمود که
مرا بر زنان و اطفال خلیفه نموده و مردم چنین میگویند که تو مرا
از خود دور کرده پیغمبر فرمود اَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَةِ هٰرُونَ
مِنْ مُوسٰی یعنی چنانکه موسی وقتی که بمناجات میرفت هرون را
در میان قوم خلیفه ساخت من نیز ترا درین سفر خلیفه خود نموده ام

چه تو برای من بمنزله هرونی پس چنانکه خلافت هرون در ایام رفتن
حضرت موسی بود بمناجات خلافت حضرت علی نیز در ایام رفتن
پیغمبر است بغزای تبوک و این که دلالت بر امامت علی دارد بعد
از پیغمبر زیرا که هرون بعد از موسی خلافت ننموده تا از تشبیه حضرت
علی بهرون آن معنی لازم آید بلکه ازین حدیث خصوصیت حضرت
علی با حضرت رسالت و منزلت او نزد حضرت رسالت لازم
می آید و حضرت ابابکر و عمر را نیز آن خصوصیت و منزلت نزد حضرت
رسالت هست چنانکه پیغمبر خبر ازان داده در بارهٔ ایشان فرموده
اَنْتُمَا مِنِّی بِمَنْزِلَةِ السَّمْعِ وَالْبَصَرِ یعنی شما ای ابوبکر و عمر برای من
بمنزله چشم و گوش هستید اگر روافض گویند که چون پیغمبر علی را در سفر
تبوک خلیفه نموده بود باید آن نیابت زایل نشود و بعد از وفات
پیغمبر نیز باقی باشد گوئیم آن نیابت مطلق نبود بلکه بمدت معین بود و آن
مدت غیبت پیغمبر بود پس بعد از تمام مدت و مراجعت پیغمبر از

سفر آن نیابت باقی نمی ماند آیا نمی بینی که پیغمبر در سفرهای دیگر ابن ام مکتوم را

در مدینه خلیفه نموده بود و غیر او را نیز خلیفه نموده بود اگر این خلافتها

باقی ماندی تا وفات پیغمبر باید همه ایشان بعد از پیغمبر امام باشند و

حال آنکه هیچ کس با مامت بعد از پیغمبر قایل نشده پس چنانکه در باره

ایشان خلافت در مدت معین بوده در باره حضرت امیر المومنین علیه السلام

نیز چنین خواهد بود و اگر باز روافض گویند که حضرت پیغمبر تشبیه

بهرون نموده و هرون اگر بعد از موسی زنده بودی خلیفه او بودی

جواب گوییم که ازین تشبیه اگر لازم آید که جمیع صفات و منازل هرون

که نسبت بموسی داشت برای حضرت علی نسبت بحضرت رسالت

ثابت شود هرون برادر صلبی حضرت موسی بود پس باید حضرت علی

نیز برادر صلبی حضرت رسالت باشد و حال آنکه ابن عم اوست

و امور دیگر بسیار است که هرون را نسبت بموسی بود که حضرت

امیر المومنین را نسبت به پیغمبر نبود پس تشبیه حضرت علی بهرون

البته در بعض امور خواهد بود و بر تقدیر تسلیم اگر هرون بعد از موسی

زنده بودی که نایب موسی بودی بلکه برای خود او نیز مثل موسی پیغمبر

بودی پس نیابت و امامت حضرت علی بعد از پیغمبر ازین حدیث

اصلا لازم نیاید و قبل ازین از یکی از اهل بیت نقل نموده شد

که فرموده بود که پیغمبر فصیح ترین خلق بود اگر مقصود او امامت حضرت

علی بود صریح پیغمبر میفرمود که علی بعد از من خلیفه بلا فصل است

باید او را اطاعت کنید و احادیث دیگر که روافض درین باب

بسته باشند مطلق اصل ندارد بلکه محض مفتریات و موضوعات

منافقانیست که مقصود ایشان تفضیل صحابه و ابطال شریعت

حقه محمدیه بود مثل هشام بن حکم و ابن براوند و ابن سالم و یونس قمی

و شیطان الطاق و سایر شیطانان و چگونه است که این سخنان

باطله در صدر اول نبود و عامه صحابه و حضرت امیر المومنین را ازان

خبر نبوده و در میان روافض پیدا شد با آنکه علمای ایشان محمد بن

دیده ونه روایت حدیثی نموده و بر فرضی که نص در باب خلافت
حضرت علی بود نفی خلافت حضرت شیخین و حضرت ذی النورین
آن نص نمی نمود زیرا که مراد ثبوت امامت حضرت علی بعد از ایشان
بود و عجب آنکه در کتاب نهج البلاغه که در نزد شیعه کتابی از آن معتبرتر
نیست نقل نموده که در آن وقت که اصحاب میخواستند حضرت
علی را بیعت کنند حضرت علی از آن ابا نمود و گفت دَعُونِي وَالْتَمِسُوا
غَيْرِي یعنی بگذارید مرا و طلب کنید برای امامت غیر مرا و در آخر
فرموده اِنْ تَرَكْتُمُونِي فَاَنَا كَاَحَدِكُمْ وَلَعَلِّي اَسْمَعُكُمْ وَاَطْوَعُكُمْ
لِمَنْ وَلَّيْتُمُوهُ اَمْرَكُمْ وَاَنَا لَكُمْ وَزِيرًا خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي اَمِيرًا یعنی اگر
بگذارید مرا و تکلیف خلافت و امامت بمن نکنید من در اطاعت
و فرمان برداری خلیفه امام مثل یکی از شما باشم و شاید که من شنونده تر
و فرمان بردارتر باشم هر کسی را که والی و امام کنید و من برای شما
وزیر باشم بهتر از آن است برای شما که امیر باشم و در جای دیگر نیز در

همان کتاب در همین معنی میفرماید وَبَسَطْتُمْ يَدِي فَكَفَفْتُهَا
وَمَدَدْتُمُوهَا فَقَبَضْتُهَا یعنی دست مرا گشادید برای بیعت
پس من باز داشتم دست خود از آن و دست خود برای بیعت
من دراز کردید و من دست خود پس کشیدم پس اگر پیغمبر حضرت
امیر المؤمنین را با امامت تعیین فرموده بود چگونه روا بود که
مردم او را بیعت می نمودند و او ابا کند زیرا که طلب آن بر وی
واجب بود و قطع نظر از این هر عاقلی که در شرح نامه که در نهج البلاغه
نقل نموده که حضرت علی بمعاویه نوشته و شرح نامه که بطلحه و زبیر
رضی الله عنهما نوشته اندک تاملی نماید علم قطعی حاصل کند که از پیغمبر صلعم
نصی در امامت حضرت علی نبوده و امامت و خلافتش به بیعت
صحابه بوده و در هیچ یک از آن دو نامه نصی از پیغمبر در باب امامت
خود یاد ننموده بلکه در نامه حضرت معاویه استدلال به امامت
خود به بیعت مهاجر و انصار کرده و تصریح باین نموده که این کار

مخصوص ایشان است و کسی را که ایشان اختیار کنند دیگر را نمیرسد
که رد کنند و در نامه طلحه و زبیر با ایشان خطاب نمود که پیش از بیعت
شما را بود که بیعت من نکنید و اطاعت من نکنید و بعد از آنکه بیعت
کرده اید به بیعت اطاعت من بر خود واجب نمودید البته باید
اطاعت کنید مطلقا نصی از غیر در باره خود مذکور ننموده که بگفت
که پیغمبر اطاعت من بر شما واجب نمود و شرح نامه حضرت معاویه
پیش ازین در دلیل اول گذشت و شرح نامه حضرت زبیر و طلحه
رضی الله عنهما اینست امّا بعد فقد علمتما وان کتمتما انّی
لم ارد النّاس حتّی ارادونی ولم ابایعهم حتّی
بایعونی وانّکما ممّن ارادنی وبایعنی وانّ العامّة
لم تبایعنی بسلطان غاصب ولا لحرص حاضر فان
کنتما بایعتمانی طائعین فارجعا وتوبا الی الله و
ان کنتما بایعتمانی کارهین فقد جعلتما لی علیکما

السّبیل باظهارکما الطاعة واسرارکما المعصیة و
ولعمری ما کنتما باحقّ المهاجرین بالتقیّة والکتمان
وانّ دفعکما هذا الامر قبل ان تدخلا فیه کان
اوسع علیکما من خروجکما منه بعد اقرارکما به
وقد زعمتما انّی قتلت عثمان رضی الله عنه فبینی
وبینکما من تخلّف عنّی وعنکما من اهل المدینة
ثمّ یلزم کلّ امرئ بقدر ما احتمل فارجعا ایّها
الشیخان عن رأیکما فانّ الآن اعظم امرکما العار
من قبل ان یجتمع العار والنار والسلام یعنی بعد از
حمد خدا و صلوات بر مصطفی پس بتحقیق که دانستید شما هر چند بپوشانید
که من اراده امامت و بیعت مردم ننمودم تا ایشان اراده نمودند
و من بیعت نخواستم از ایشان تا آنکه ایشان مرا بیعت کردند و شما
ای طلحه و زبیر از آنهائید که اراده من کردید و بیعت من کردید و بدرستی



که عامه مردم مرا بیعت نموده‌اند بتسلط در زور و نه بحرص و طلب من
پس اگر شما بخواهش مرا بیعت کرده‌اید باز گردید بخدا و توبه کنید
و اگر بکراهیت نموده‌اید پس شما گردانیده‌اید برای من بفعل خود
بر شما راهی و سلطنتی بظاهر نمودن طاعت و بیعت و پنهان نمودن
معصیت چه اگر شما مرا بیعت ننموده بودید مرا بر شما سبیلی و
سلطانی نبود و قسم بزندگی خودم شما نبودید از سایر مهاجرین
محتاج تر بتقیه و ترس چه شما نسبت قرابت به پیغمبر داشتید و
بدرستی که رفع شما این امر را یعنی امامت و خلافت مرا پیش
از آن که داخل شوید در آن و بیعت کنید بر شما آسان تر بود
از اینکه بیرون روید ازو بعد از دخول زیرا که در آن مرا بر شما
تسلط نبود و شما گمان برده‌اید که من باعث کشتن حضرت عثمان
بانهم پس گواه میان من و شما جماعتی است که در مدینه بوده‌اند
که میدانند که من بکمال سعی در مدافعه خوارج از حضرت عثمان مینمودم

بعد از آن لازم می‌آید هر شخصی را آنچه بر داشته است پس رجوع کنید
از رای خود پس بدرستی که حالا بزرگتر کار شما اینست که در پی رجوع
عار نیست پیش از آنکه هم عار و هم نار باشد و کلام ازین صریحتر و
و آشکار تر نمی‌باشد درین باب که امامت حضرت علی بمحض اختیار و
بیعت بوده و از کمال حماقت روافض است که با وجود آنکه نهج البلاغه
را کلام حضرت امیر المؤمنین میدانند و این نامها در آن کتاب
می‌بینند و باز دعوا می‌کنند که امامت حضرت علی بنص پیغمبر بوده
و پیغمبر او را بامامت تعیین نموده بود و اما سایر شبهات ایشان
وجه دانکه بی اصل است در تحت دلایل مذکوره ایراد نموده هر یک
را جواب شافی کافی گفته شده و بالجمله شبهه ایشان از دو وجه
بیرون نیست یا در فضایل و کمالات حضرت امیر المؤمنین علیه
یا در نقص حضرت شیخین و حضرت ذی النورین و سایر اصحاب
کرام است اما آنچه در فضایل و کمالات حضرت امیر المؤمنین

کویند مانشان زنان حضرت امیر المؤمنین را برات ازان ازاز

بدانیم و اما آنچه در نقض حضرت شیخین و حضرت ذی النورین و

صحابه کرام گویند مطلق اصلی ندارد چنانکه بدلایل مذکوره معلوم شد

و محض کفر و زندقه ایشان است که هیچ گوشی نشنیده و هیچ دلی نگذرد

واعاذنا الله وجمیع المؤمنین منه   در بیان کیفیت پیدا شدن

مذهب روافض و حکم ایشان ابتدای مذهب ایشان آن بود که ابن

سبای یهودی در زمان حضرت عثمان رضی الله عنه بظاهر اظهار

ایمان نمود و بباطن منافق بود پس در میان عوام مسلمانان فتنه

پیدا کرد و مذهبی آغاز نمود و میگفت که پیغمبر باز بدنیا آید و پشیمانی بر

خدا جایز است و سب شیخین و ذی النورین واجب است

و ازین قبیل سخنان باطل بمردم عوام میگفت و چون در مدینه

مرّ او مقصود او حاصل نمیشد و از اصحاب کبار مستوهم بود بسمت

مصر رفت و آنجا اعتقاد ستفساد بر حضرت عثمان فاسد نمود و فتنه

چنانکه قتل حضرت عثمان باشد در اسلام پیدا کرد و همیشه در خفیه بعوام

مثل این سخنان میگفت تا یکی از مسلمانان این سخن را بحضرت امیر المؤمنین

علی معروض داشت که شخصی چنین بهم رسیده و مذهبی پیدا کرده

و سب حضرت شیخین و ذی النورین میکند پس حضرت امیر المؤمنین

مسجد بیرون آمد و خطبهٔ بلیغی خوانده مناقب و فضایل حضرت شیخین

دران خطبه بسیار یاد نمود و دران اثنا رقت بحضرت امیر المؤمنین

واقع شده گریه بسیار نمود از فراری که محاسن مبارکش تر شد

و اشک از روی مبارکش متقاطر میریخت و میگفت چه حال خواهد بود

قومی را که به بدی یاد کنند دو برادر رسول را و دو وزیر او را و دو مصاحب

و رفیق او را رسول هیچ کس را مثل ایشان دوست نمیداشت

و رای هیچکس را برابر رای ایشان نمیدانست و بعالم آخرت انتقال

نمود و از ایشان راضی و خشنود بود قسم بخدا که دوست نمیدارد

ایشان را مگر مؤمن کامل و دشمن نمیدارد ایشان را مگر شقی از دین بیرون

رفته پس شخصی بپایه سریر خلافت عرض نمود که یا امیر المؤمنین ابن سبا
یهودی وجمعی از پیروان او این سخنان میگویند پس حضرت امیر المؤمنین
ایشان را احضار نموده وایشان چون آثار غضب در جبین مبین حضرت
امیر المؤمنین مشاهده نمودند انکار نمودند آنگاه حضرت امیر المؤمنین
فرمود که با نوعی چنین مسکنت در بلده جایز نیست وایشان را اخراج
فرمود وایشان بطرف مداین وعراق عجم آمده مردم سفیه
ونادان را آهسته آهسته اغوا می نمودند وجمعی از ایشان در رفض
غلو نموده دعوای الوهیت حضرت امیر المؤمنین علی نمودند وحضرت
امیر المؤمنین بجهة تغیظ امر باحراق ایشان نمود وشیخ ابن حجر در صواعق
میگوید قَالَ الْائمَةِ وَکَانَ ابْنُ سَبَا هٰذَا یَهُودِیًّا فَاَظْهَرَ
الْاِسْلَامَ وَکَانَ کَبِیرُ طَائِفَةِ الرَّوَافِضِ ودر طیبی در
صفت ابن سبا وتابعان او میگوید اَظْهَرُوا الْاِسْلَامَ اِبْتِغَاءً
لِلْفِتْنَةِ وَتَضْلِیلًا لِلْاُمَّةِ فَسَعَوْا اَوَّلًا فِی اِثَارَةِ الْفِتْنَةِ

عَلٰی عُثْمَانِ بْنِ عَفَّانٍ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ حَتّٰی جَرٰی عَلَیْهِ
مَا جَرٰی ثُمَّ انْطَوَوْا اِلَی الشِّیعَةِ وَاَخَذُوا فِی تَضْلِیلِ جُهَّالِهِمْ
حَتّٰی اعْتَقَدُوا اَنَّ عَلِیًّا هُوَ الْمَعْبُودُ فَعَلِمَ بِذٰلِکَ عَلِیٌّ
فَاَخَذَهُمْ وَاسْتَتَابَهُمْ وَلَمْ یَتُوبُوا فَحَفَرَ لَهُمْ حُفَرًا وَ
اَشْتَعَلَ النَّارَ فِیهَا ثُمَّ اَمَرَ بِاَنْ یُرْمٰی بِهِمْ فِیهَا وَالْاِحْرَاقِ
بِالنَّارِ وبعد از انکه این فتنه در میان اسلام پیدا شده بود جمعی دیگر
از منافقان ویهودیان که بنفاق ایمان آورده بودند بجهة تخریب
ملة محمدی در ظاهر نزد ائمه اهل بیت تردد می نمودند وبعد از ان احادیث
باطله وسخنان دروغ از زبان اهل بیت بجمعی از اغبیا وسفها که از اهل
بیت نبوت دور بودند یا محجوب بودند میرسانیدند وچون مثل الشمس
فی وسط السما بر همه کس ظاهر بود که طریقه ائمه اهل بیت وموالیان
وشیعیان وتابعان ایشان همگی طریقه سنت وجماعت است
چه ایشان امام ومقتدای سنت جماعت بودند این منافقان

تدبیری کامل نمودند و بنائی گذاشتند و سفها و جهال می‌گفتند که تقیه مثل
نماز و روزه واجب است و تارک آن مثل تارک نماز و روزه است
و ائمهٔ اهل بیت طریقهٔ سنت جماعت از تقیه و ترس اختیار نموده اند
و بامثال این سخنان ترویج باطل می‌نمودند و وضع احادیث کاذبه
که حال در میان روافض است می‌نمودند و یکی از ایشان کتابی در
مذهب روافض ساخته در صندوقچهٔ مقفل بامانت نزد یکی از
موالیان اهل بیت بوده گفت که من بسفری میروم و مال و ما یعرف
من درین صندوقچه است این نزد تو باشد تا من از سفر بیایم و دیگر
برسر آن نرفت که بلکه بعد از او این کتاب بدست اولاد او افتاده
خیال کنند که مگر از آن بزرگ است و این مذهب باطل اختیار
کنند غرض هرچند این کیدها و مکرها که بمقتضای وَاِنْ کَانَ مَکْرُهُمْ
لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ کوه را از اهل مکر دند می‌نمودند مقصود
ایشان در ولایت حجاز و حوالی آن حاصل نمی‌شد زیرا که زمان

پیغمبر نزدیک بود و ائمهٔ اهل بیت مثل حضرت صادق و مجتهدین
دین مبین مثل حضرت امام اعظم و امام مالک در میان ایشان
بودند و ایشان همگی طریقهٔ حقه را از پیغمبر صلی الله علیه و سلم
و خلفای راشدین و ائمهٔ دین یافته بودند و بسنگینی سنگی یقین
ایشان را خللی نمی‌شد پس چون این منافقان دیدند که روز بروز دین
محمدی در ترقیست و از اهل حجاز مایوس شدند که در ایشان رخنه
نمی‌توانستند نمود بطرف عراق عجم آمدند و چون سپاهیان
که حضرت امیرالمؤمنین علی ایشان را اخراج نموده بود اتباع ایشان
نیز در عراق عجم بودند بمظاهرت یکدیگر آنجا فتنه انگیزی نموده
سفها و عوام را بتدریج گمراه می‌نمودند و سفهای ایشان بجهة دوری
از ائمه و ندیدن سیرت حضرت رسالت گمراه می‌شدند لیکن این کار
در خفیه می‌شد و مذهب ایشان اصلا آشکار نبوده و ولایتی و پادشاهی
نداشتند تا در آن ایام که سلطان جنید پدر شاه اسمعیل خروج

مصیب بود و پسر او شاه او را کشت و برادر بزرگ شاه اسمعیل سلطان علی

پادشاه این ترکمان کشتند شاه اسمعیل طفل چهار پنج ساله بود و او را

از توهم پادشاهان ترکمان چند گاه در اردبیل و چند یوم در خانه

پنهان نگاه میداشتند آخر از ترس آنکه مبادا آشکار شود او را

بگیلان بردند و یکی از شیعیان آنجا که از غلاة روافض بود او را

در خانه خود پنهان نگاه میداشت و چند بار که پادشاهان ترکمان

کسان بتجسس شاه اسمعیل بگیلان فرستاده او شاه اسمعیل را

بدست نداد و در کتمان او میکوشید و او را تربیت نموده تلقین

مذهب روافض مینمود و چون شاه اسمعیل در روز دوم بآنجا منتقل

چهار پنج ساله بود و اصلا اطلاع بر حقیقت مذهب نیافته بود

و مذهب آبا و اجداد خود نیز ندانسته بود آن مذهب را قبول

نموده اختیار مذهب رفض نمود و بعد از خروج او در عراق

مذهب رفض آشکار شد و جماعتی که در خفیه رافضی بودند آشکار شدند

و علما و اهل سنت را بقتل رسانیدند و قبور مشایخ را نبش نمودند و

مردم را تکلیف سب شیخین نموده بجور رافضی نمودند و بجهت روافض

ادرارات و وظایف قرار دادند و مردم پاره بجور و پاره ها

بطمع دنیا و پاره از خوف جان رافضی شدند تا در ایران از اهل

سنت نماند الا القلیل و کار باین غایت رسید و قبل ازین در تفسیر

بعضی آیات و احادیث مذکور شد که جمعی از فقها بمجرد تفضیل صحابه

و سب شیخین تکفیر روافض نموده قطع بآن نموده اند و روایت ابو

حنیفه و روایت شیخ ابن حجر از امام مالک و امام شافعی که حکم

بر تکفیر ایشان نموده اند نقل نموده شد و از فقهای شافعیه جلال

الدین سیوطی در مختصر اذکار از قاضی حسین تکفیر ایشان نقل نموده

گفته سئل القاضی حسین عمن یسب الشیخین والختنین هل یفسق

ام یکفر فاجاب بالتکفیر و جزم به المحامل یعنی رسیده شد از قاضی

حسین که از اعاظم مجتهدان شافعیه است از حکم آنکسی که سب

حضرت ابو بکر یا عمر یا عثمان یا علی کند آیا این کس زندیق شمرده
میشود یا کافر جواب داد که کافر است و محی علی هم از علماء شافعیه
باین قطع نموده که روافض کافرند و ملا عصام الدین در حاشیه
انوار گفته قال الاسنوی ان الشیعة المنکر لابی بکر و عمر کفار
یعنی اسنوی گفته که روافض که منکر ابی بکر و عمر باشند کافرند و
در انوار گفته یقطع بتکفیر کل قایل بتضلیل الامة او تکفیر الصحابة یعنی
حکم قطعی نموده میشود بکافر بودن کسی که قایل شود بگمراه بودن عامه امت
محمد یا بگمراهی صحابه و بنا مذهب روافض بر گمراهی صحابه است چه
ایشان میگویند که بعد از پیغمبر صحابه ببیعت ابی بکر کافر شدند پس از انجا
البته تکفیر روافض لازم آید در نهایت العقول امام فخر در باب تکفیر
روافض و خوارج میگوید وَاَمَّا الرَّوَافِضُ وَالْخَوَارِجُ فَقَدْ
كَفَّرَهُمْ اَصْحَابُنَا مِنْ وُجُوهٍ ثَلٰثَةٍ اَوَّلُهَا اَنَّهُمْ كَفَّرُوا سَادَاتِ
الْمُسْلِمِينَ وَكُلُّ مَنْ كَفَّرَ مُسْلِمًا فَهُوَ كَافِرٌ لِقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَنْ قَالَ لِاَخِيهِ يَا كَافِرُ فَقَدْ بَاءَ بِهِ اَحَدُهُمَا فَاِذَنْ
يَجِبُ كُفْرُهُمْ الثَّانِي اَنَّهُمْ كَفَّرُوا قَوْمًا نَصَّ الرَّسُولُ عَلَى
الثَّنَاءِ عَلَيْهِمْ وَتَعْظِيمِ شَانِهِمْ فَيَكُونُ تَكْفِيرُهُمْ تَكْذِيبًا
لِلرَّسُولِ وَذٰلِكَ كُفْرٌ الثَّالِثُ اِجْمَاعُ الْاُمَّةِ عَلَى تَكْفِيرِ
مَنْ كَفَّرَ سَادَاتِ الصَّحَابَةِ وَكُبَرَائِهِمْ یعنی اما روافض
و خوارج پس علماء اهل سنت تکفیر ایشان نموده اند به جهت یکی آنکه
ایشان تکفیر نموده اند سادات مسلمانان را و هر کس احاد مسلمانانرا
تکفیر کند کافر شود از جهت قول پیغمبر که کسی که برادر مسلمانی را کافر
گوید آن یکی از ایشان بر گردد پس درین وقت کفر ایشان واجب
باشد وجه دویم آنکه ایشان تکفیر نموده اند قومی را که پیغمبر ایشانرا
ثنا گفته و تعظیم شان ایشان نموده و آن صحابه کرام اند پس تکفیر
ایشان تکذیب رسول است و این کفر صریح است وجه سیم اجماع
امت است بر تکفیر کسی که تکفیر نماید سادات و کبراء صحابه را و بعضی

از علما بر آنکه شیخ ابو الحسن اشعری تکفیر اهل قبله ننموده بدون انکار
مخصوص با ضروریات دین یا امر مجمع علیه عامه روافض را تکفیر ننموده
تفضیلی در تکفیر ایشان قرار داده اند و علامه تفتازانی در شرح عقاید
نسفی میگوید وَالطَّعْنُ فِيهِمْ اِنْ كَانَ لَا يُخَالِفُ الْاَدِلَّةَ
الْقَطْعِيَّةَ فَكُفْرٌ كَقَذْفِ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا وَاِلَّا
فَبِدْعَةٌ وَفِسْقٌ یعنی طعن درباره یکی از صحابه کرام اگر مخالف
دلیل قطعی باشد کفر است چون قذف عایشه و نفی صحابه بودن
حضرت صدیق که بقرآن مجید ثابت شده و الا که بدلیل قطعی ثابت
نشده باشد بدعت و فسق است و مراد علامه تفتازانی ازین طعن طعن
در ایمان ایشان نیست چه اگر کسی طعن در ایمان صحابه نماید تکفیر ایشان
کند البته کافر خواهد بود و علامه دوانی نیز در شرح عقاید عضدی
این را اختیار نموده گفته وَالْقَادِحِينَ فِي اَصْحَابِ
النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِمَا يُوجِبُ تَكْفِيرَهُمْ فِيهِ

فیکفرون

فَيُكَفَّرُونَ وَكَذَا قَذْفُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا وَمَنْ
اَبِيهَا وَسَبُّ الصَّحَابَةِ بِغَيْرِ مَا ذُكِرَ لَيْسَ بِكُفْرٍ عَلَى الْاَصَحِّ
مِنْ مَذْهَبِ الشَّافِعِيِّ یعنی طعن در صحابه کرام و تکفیر ایشان
محض کفر است چه [illegible] بموجب قرآن مجید شهادت بر عدالت
و جلالت ایشان داده و ایشان را وعده برضوان داده
همچنین قذف عایشه نیز کفر است چه برائت ذمه او نیز در قرآن
مجید ثابت شده و مجرد سب اصحاب بدون آنکه ایشان را نسبت
بکفر نموده شود بمذهب اصح کفر نیست و جمعی از علما تکفیر کسی از اهل قبله
ننموده اند از امام ابو حنیفه نیز درین باب روایتی هست و امام فخر
رازی و بعضی از متکلمین این را اختیار نموده و استاد ابو اسحق اسفراینی
گوید نُكَفِّرُ مَنْ يُكَفِّرُنَا وَمَنْ لَا فَلَا یعنی از اهل قبله هر فرقه که
ما را تکفیر کند چه روافض و چه خوارج و چه غیر ایشان پس ما هم
تکفیر ایشان خواهیم نمود و هر فرقه از اهل قبله که تکفیر ما نکند ما نیز او را

تکفیر ننموده داخل زمرهٔ مبتدعان دانیم و بالجمله جمعی از علما که تکفیر ایشان
نموده بنا بر شش وجه است وجه اول انکه صحبت حضرت صدیق
بنص قرآن ثابت است و انکار آن باتفاق علما کفر است
و روافض آنرا قایل نیستند چه صحابی بودن مشروط بایمان است
و ایشان نعوذ بالله حضرت صدیق اکبر را داخل زمرهٔ اهل ایمان
نمیدانند دویم انکه استحلال معصیت اگر صغیره و اگر کبیره باشد
باتفاق علما کفر است و ایشان طعن و لعن شیخین که در حرمت
آن قطعا شبهه نیست حلال میدانند بلکه واجب میدانند و از اصول
دین خود می‌شمارند سیم انکه ردّ نصوص قرآنی باتفاق علما کفر است
و ایشان نصوصی را که در تزکیه و تعدیل اصحاب کرام نازل شده
در حقیقت ردّ نموده اند چه میگویند که اصحاب بعد از پیغمبر همگی به بیعت
ابی بکر کافر شدند چهارم انکه اتفاقی است که کسی که مارا کافر داند
ما نیز او را تکفیر کنیم و روافض قطع بکفر اهل سنت می‌نمایند

پنجم انکه قاضی عیاض در شفا ذکر نموده که جمهور علما بر انند که انکار اجماع
صحیح که جامع شروط اجماع باشد کفر است و روافض اجماع صحابه
بلکه عامهٔ امت را بر امامت حضرت صدیق منکرند ششم انکه فقها اتفاق
نموده اند که تحقیر انبیا و علما کفر است چه تحقیر ایشان و عداوت با
ایشان تحقیر علم و دین است فکیف خلفاء راشدین و اصحاب سید
المرسلین که تحقیر ایشان و عداوت با ایشان البته راجع بدین
مبین خواهد بود بجهت انکه ایشان ناقل شرع و دین مبین اند و بعضی
از علماء حنفیه تغلیظ در تکفیر روافض نموده گفته اند که توبه و ایمان
ایشان نیز مقبول نیست چنانکه پیش ازین مذکور شد و امام زین الدین
موافقت ایشان نموده در کتاب اشباه النظایر گفته اِنَّ کُلَّ
کَافِرٍ اِذَا تَابَ یُقْبَلُ تَوْبَتُهُ فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ اِلَّا مَنْ سَبَّ
نَبِیًّا اَوْ سَبَّ الشَّیْخَیْنِ اَوْ قَذَفَ عَائِشَةَ فَاِنَّهُ یُکْفَرُ
وَیُقْتَلُ وَلَا یُقْبَلُ تَوْبَتُهُ بِدَلِیْلِ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا بَعْدَ

اِنَّما نِهم ثُمَّ ازدادُوا کفراً لَن تُقبَلَ توبَتُهم وَاُولٰئِکَ
هُمُ الضّالّون یعنی هر کافری وقتی که توبه کند توبه اش مقبولست
در دنیا و آخرت مگر دشنام دادن پیغمبر یا دشنام حضرت
ابوبکر و عمر یا قذف عایشه پس بدرستی که او کشته میشود و توبه اش
مقبول نمیشود دلیل این آیه کریمه که حق سبحانه میفرماید بدرستی که آنجماعتی
که کافر شدند بعد از ایمان بعد از ان زیاده نمودند در کفر خود و قبول
کرده نمیشود توبه ایشان و این گروه گمراهانند پس این آیت دلیل
عدم قبول توبه ایشانست و یکی از ائمه اهل بیت یکی از روافض
گفت لَئِن امکنَنِیَ اللهُ منکم لَنُقَطِّعَنَّ ایدیکم وَاَرجُلَکُم
مِن خِلافٍ وَلا یُقبَلُ منکم توبةٌ و قبل ازین مذکور شد
که عدم قبول توبه قول غیر مشهور است و عمومات قرآن و احادیث
بجا دلیل آنست که توبه و ایمان هر کافری که باشد مقبول است و در
صورت تکفیر روافض اختلاف نموده اند در آنکه حکم ایشان حکم

مرتد است یا حکم کافر اصلی در بعض کتب شافعیه روافض را داخل مرتد
داشته و حکم نموده با آنکه بعد از آنکه یک پشت یا دو پشت بر رفض
رفته باشند چون در میان ایشان توارث نیست مال ایشان
فی خواهد بود و این هدایه در وضوح در باب نکاح مرتد که تصریح
باین نموده میگوید وَ رافِضَةُ زَمانِنا مُرتَدّون لِاَنَّهُم
قائِلُونَ بِما یَدُلُّ عَلیٰ تَضلیلِ الاُمَّةِ فَلا یَجوزُ اَکلُ
اَموالِهِم ما داموا اَحیاءً وَلا سَبیُ نِسائِهِم نَعَم لَو
تَوارَثَتِ المُتَأَخِّرَةُ مِنَ المُتَقَدِّمَةِ وَانتَقَلَ الاَموالُ
مِنَ الاَمواتِ اِلَی الاَحیاءِ فَلِلمُسلِمینَ اَخذُها لِاَنَّهُ
لا تَوارُثَ بَینَهُم وَاَموالُهُم لِلمُسلِمینَ فِی اِذا
حَکَمنا بِارتِدادِهِم فَلا یَجوزُ اَمانُهُم کَما اَشارَ اِلَیهِ
صاحِبُ الاَنوارِ وَغَیرُهُ فی بابِ الرِّدَّةِ وَلا نُقِرُّهُم
بِالجِزیَةِ وَلا یَجِبُ القِصاصُ وَلا الدِّیَةُ بِقَتلِهِم لِهَدَرِ

ذمتهم ولا يرثون من احد ولا يرث احد منهم
فيكون مالهم فيئا وقيل كالاموال الضائعة والاصح
انه كمال من مات من اهل الذمة ولا وارث له
فماله لبيت المال وفتواى ابو السعود افندى كه بجهة سلطان مرحوم سلطان
مراد نوشته بود ودران نيز حكم ارتداد ايشان نموده بود ونهايت
فتوى اسير نمودن زنان ايشان نيز نموده بود بجهة لحوق ايشان
بدار الحرب چه مرتد بعد از انكه لاحق دار الحرب شد استرقاق
او جايز است وصورت فتوايش كه راقم حروف ملاحظه نموده
اينست فلا يجوز تركهم على ما هم عليه باعطاء الجزية
ولا بامان موقت ولا بامان مؤبد ويجوز
استرقاق نسائهم لان استرقاق المرتدة بعد
ما لحقت بدار الحرب جائز وكل موضع خرج
عن ولاية الامام الحق فهو بمنزلة دار الحرب

ويجوز استرقاق ذراريهم تبعا لامهاتهم لان
الولد يتبع الام في الاسترقاق انتهى كلامه
واكثر متاخرين از علماء حنفيه بر روافض حكم كافر اصلى اجرا نموده
وشيخ المشايخ شيخ حسن كرد در رساله خود ميگويد ونقل عن شيخ
الاسلام مفتي الانام فريد الوجود مولانا ابو السعود رحمه الله انه افتى
بقتل طائفة الروافض من قزلباش وسبي نسائهم
واولادهم واخذ اموالهم يعنى از شيخ الاسلام ابو السعود
نقل نموده اند كه فتوا نموده بقتل روافض واسير نمودن زنان
ايشان وگرفتن اموال ايشان واين حكم كافر اصلى است وبهر حال
بران تقدير نيز كه مرتد باشند بعد از انكه دوسه پشت در رفض گذرانده
باشند دور نيست كه حكم كافر اصلى پيدا كنند وخلاصه كلام علماء اعلام
درين مقام انست كه صاحب ملل ونحل در كتاب خود نقل نموده ميگويد
فمن مبالغ متعصب لمذهبه كفر وضلل مخالفيه ومن

مُسا هلٍ متالفٍ لم یکفر ومن کفّر فرتّب کل مذهبٍ

ومقالةٍ بمذهبٍ ومقالةٍ واحدٍ من اهل الاهواء

والملل کتقریب القدریة بالمجوس وتقریب المشبهة

بالیهود والروافض بالنصاری فاجری حکم

هؤلاء فیهم من المناکحة واکل الذبیحة ومن ساهل

ولم یکفر قضی بالتضلیل وحکم انهم هلکی فی

الآخرة یعنی بعضی از علما و اهل حق که مبالغه و تعصب در مذهب

خود داشته مخالف مذهب خود را تکفیر و تضلیل نموده و بعضی

دیگر از علما که بمذهب خود مساهله میکنند و مخالف خود را الفت میدهد

حکم بکفر مخالف مذهب خود نمیکنند پس جماعتی از علما که تکفیر مخالفان

مذهب خود میکنند مذهب و مقاله هر یک از مخالفان را نزدیک

بیکی دانند بمذهب و مقاله یکی از اهل اهوا و ملل مثل آنکه نزدیک

گردانیده قدریه را بمجوس بجهة مناسبت ایشان باهم و نزدیک

گردانیده مشبهه را به یهود بجهت مناسبت ایشان باهم و نزدیک

گردانیده روافض را بنصاری پس جاری گردانیده حکم این اهل

اهوا و ملل را در ان مخالفین مذهب خود در مناکحه و اکل ذبیحه یعنی

چنانکه مناکحه و ذبیحه اهل کتاب جایز است در مخالفین مذهب نیز

تجویز نموده اند و گروهی از علما که مساهله نموده مخالفان مذهب خود را

تکفیر ننموده حکم نموده که مبتدع و ضال است و در آخرت از جمله هالکان

است پس بمذهب جمهور که تکفیر روافض نموده اند امر تکفیر حکم نصاری

دارند و در جمیع بابها تعزیه با ایشان و تعظیم مال ایشان و سایر

امور حکم نصاری بر ایشان جاری میشود و حکم مرتدین و زنادقه نیست

صاحب ملل و نحل اقرب و الیق و اتم بروایات است والله اعلم

بالصواب **باب ستیم** در فضایل حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام

اهل بیت و آنچه از ایشان در حقیت امامت حضرت صدیق و فاروق

و مناقب و فضایل شیخین نقل نموده اند از طریق شیعه و اهل

سنت بصحبت ایشان سنیه مشتمل بر دو فصل **فصل اوّل** در فضایل
و مناقب حضرت امیر المؤمنین و ائمه اهل بیت اگر چه فضایل
ایشان زیاده از آنست که قلم بیان آن تواند نمود و لیکن از راه
تعطش با آن بمقتضای مَا لَا یُدْرَكُ كُلُّهُ لَا یُتْرَكُ كُلُّهُ
چیزی از آن بقدر امکان بیان خواهد نمود زیرا که طریقه اینفقیر
با اهل سنت دوستی اهل بیت نبوت است چنانکه خبر صدق اثر
اَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ عَلَى السُّنَّةِ
وَالْجَمَاعَةِ خبر از این معنی میدهد و فی الحقیقه روافض را
از حقیقت دوستی حضرت امیر المؤمنین علی و اهل البیت اصلا
نصیبی نیست بچند وجه یکی آنکه دوستی مقتضی پیروی و موافقت است
و ایشان در همه چیز مخالفت حضرت امیر المؤمنین علی و اهل بیت
نموده اند وجه دویم آنکه دوستی مقتضی آنست که محب موافقان
محبوب را همیشه دوست دارد و ایشان صحابه کرام و خلفاء

راشدین را که با اهل بیت بحقیقت متحدند دشمن میدارند وجه سیم آنکه محبت
معنی است که در قلوب مقدسه مطهره بدون اختیار محب مرتسم میشود
و جائیکه در قلوب مدنسه روافض معنی محبت اهل بیت مرتسم
شود بلکه آنچه از ایشان دیده میشود نسبت به اهل بیت تحبب است که
بتکلف خود را بدوستی اهل بیت می بندند و دل ایشان از آن معنی
اصلا خبر ندارد و از این است که مشایخ دین و بزرگان یقین گفته اند
که در هر دلی که دشمنی حضرت ابوبکر باشد دوستی حضرت علی را جا
در آن دل نمی باشد و امام نحریر در تفسیر کبیر در تفسیر آیه کریمه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ
عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى آورده که این آیت در
وجوب محبت اقربای پیغمبر است و عامه اصحاب بجهة نسبت معنوی
که بجناب حضرت رسالت دارند داخل اقربای پیغمبر اند خصوص
خلفاء راشدین و جمعی که با وجود نسبت معنوی قرابت صوری نیز
نسبت به پیغمبر صلی الله علیه وسلم دارند که ایشان البته داخل

در اقربای پیغمبر خواهند بود پس این آیت دلالت دارد بر وجوب
محبت عامهٔ اقربای پیغمبر یعنی آل و اصحابش و این منصب خاصهٔ
اهل سنت است چه ایشان بمقتضای حدیث مَنْ اَحَبَّنِی
اَحَبَّ اَصْحَابِي وَقَرَابَتِي اصحاب را دوست میدارند و آل
و اهل بیت را نیز دوست میدارند و کیف که دوستی ایشان اوجب
واجبات و اقرب قربات است چنانکه این آیهٔ کریمه قُلْ لَا
اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى بآن ناطق
است و معنی آیت اینست که بگو ای محمد سوال نکنم من از شما ای گروه
امت مزدی در تبلیغ رسالت مگر چیزی که از شما میخواهم دوستی اقربا
و اهل بیت من یعنی ایشان را دوست دارید و در جامع بیهقی و صحیح ابن
حبان و دیلمی مرویست که حضرت رسالت فرموده لَا يُؤْمِنُ
عَبْدٌ حَتَّى اَكُونَ اَحَبَّ اِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَيَكُونَ عِتْرَتِي
اَحَبَّ اِلَيْهِ مِنْ عِتْرَتِهِ وَيَكُونَ اَهْلِي اَحَبَّ اِلَيْهِ مِنْ

اَهْلِهِ یعنی مؤمن نیست کسی تا نباشم من که پیغمبرم باو دوستتر از
خودش و اولاد من دوستتر نباشند باو از اولاد خودش و عیال من
دوستتر نباشند باو از اهل خودش و در مسند امام احمد مرویست که
حضرت پیغمبر فرموده مَنْ اَبْغَضَ اَهْلَ الْبَيْتِ فَهُوَ مُنَافِقٌ
یعنی کسی که دشمن دارد اهل بیت پیغمبر یعنی اولاد و عترت و ازواج
او را پس آن شخص منافق است یعنی ایمان او درست نیست و در فصل الخطاب
بروایت مقداد بن الاسود از پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت نموده که آنحضرت
فرموده معرفة آل محمد براءة من النار وحب آل محمد جواز علی الصراط
والولایة لآل محمد امان من العذاب یعنی شناختن آل محمد برات
است از دوزخ و دوستی آل محمد جواز است بر صراط و ولای
آل محمد امان است از عذاب دوزخ و در جامع بیهقی و طبرانی
مرویست که حضرت رسالت فرموده ما بال اقوام یؤذوننی
فی نسبی و ذوی رحمی الا من آذی نسبی و ذوی رحمی فقد آذانی ومن

ده آنی فقد آذی الله یعنی چه حال است قومی را که ایذا میکنند مرا
در بارهٔ منسوبان و خویشان من یعنی خویشان مرا ایذا میکنند
آگاه باشید کسی که ایذا کند خویشان مرا پس بتحقیق که ایذا کرده است
مرا و کسی که ایذا کند مرا ایذا کرده است حق سبحانه را و در کتب
صحاح بروایت حضرت عایشه مروی است که حضرت رسالت
فرموده سِتَّةٌ لَعَنْتُهُمْ وَلَعَنَهُمُ اللهُ وَكُلُّ نَبِيٍّ مُجَابٍ الزَّائِدُ
فِي كِتَابِ اللهِ وَالْمُكَذِّبُ بِقَدَرِ اللهِ وَالْمُتَسَلِّطُ
بِالْجَبَرُوتِ لِيُعِزَّ مَنْ أَذَلَّ اللهُ وَيُذِلَّ مَنْ أَعَزَّ اللهُ
وَالْمُسْتَحِلُّ لِحَرَامِ اللهِ وَالْمُسْتَحِلُّ مِنْ عِتْرَتِي مَا حَرَّمَ
اللهُ وَالتَّارِكُ لِسُنَّتِي یعنی شش طایفه اند که ایشان را من
لعن نموده ام و خدا ایشان را لعنت نموده و هر پیغمبر مستجاب الدعوه
اول کسی که در کتاب خدا چیزی زیاد کند دوم کسی که تقدیر خدا را
باور ندارد سیم کسی که تسلط بر خلق خدا جوید به زور که تا ذلیل عزیز

کند و دشمنان خدا را خوار کند دوستان خدا را چهارم کسی که حلال
شمرد در حرم خدا آنچه حرام باشد پنجم کسی که حلال شمارد از عترت
و ذریت پیغمبر آنچه خدا حرام نموده یعنی ترک حرمت ایشان نماید
ششم کسی که ترک سنت پیغمبر نموده مبتدع و ضال شود و در جامع
ترمذی و مسند امام احمد مرویست که حضرت رسالت فرموده
مَنْ أَحَبَّنِي وَأَحَبَّ هٰذَيْنِ یعنی حَسَنًا وَحُسَيْنًا
وَأَبَاهُمَا وَأُمَّهُمَا كَانَ مَعِي فِي الْجَنَّةِ و در روایت ابو
داود وَمَاتَ مُتَّبِعًا لِسُنَّتِي كَانَ مَعِي فِي الْجَنَّةِ یعنی
کسی که دوست دارد مرا و دوست دارد حضرت امام حسن و امام
حسین را رضی الله عنهما و پدر و مادر ایشان را و بمیرد در حالتی که تبع
سنت من باشد آنکس با من در بهشت است پس با وجود محبت
خلفاء راشدین و اصحاب مهتدین تولای اهل بیت طاهرین و
ولای آل و اولاد و ازواج طیبین فرض عین و عین فرض است

وایمان بآن تمام شود وطاعت بآن درست باشد والدین بمقام
عظما ومشاهیر اهل بیت را یاد کنیم علی ابن ابی طالب رضی الله عنه
امام الائمه اهل بیت وچهارم خلفاء والمراشدین وابن عم
وبرادر خوانده وداماد رسول وزوج بتول است وکنیت وی
ابوالحسن وابو تراب وفضایل وشمایل وی از آن بیشتر است
که در حیطه تقریر وحیز تحریر گنجد امام احمد حنبل فرموده که از هیچ یک
از صحابه کرام آنقدر فضایل بما نرسیده که از امیر المومنین علی سر
عارفان وسرور مومنان است واولاد وامجادش در اشهر روایات
که در فصل الخطاب آورده سی پنج بوده نوزده پسر وشانزده
دختر واسامی ایشان این است حسن حسین محمد حنفیه [illegible]
عباس عبدالله عبدالرحمن ابوبکر عمر عثمان جعفر زید مطهر عقیل
طاهر صالح عون ابراهیم سلمان خدیجه رمله ام هانی
زینب فاطمه حمامه ام جعفر ام الکرام زینب صغری ام السلام

نفیسه میمونه ام عبدالله رقیه ام الحسن ام کلثوم وامامه [illegible] ابو محمد الحسن
وابو عبدالله الحسین است که اسباط رسول وما درشان فاطمه بتول است
سیده نساء العالمین امام ابو محمد الحسن وی شبیه ترین مردمان
بود برسول صلی الله علیه وسلم در خلق وخلق وی [illegible]
بود که او را شش بار زهر دادند پنج بار کارگر نکرد بار ششم کار کرد
وبرادرش حسین رضی الله عنه بر بالین وی آمد وگفت ای برادر
مرا خبر ده از آنکس که ترا زهر داده گفت ای برادر پدر ما علی رضی الله عنه
غماز نبود وجد ما محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم غماز نبود وجده ما خدیجه
غماز نبود واز اهل بیت ما غمز نیاید وجوانمردی او از آن قرار بود که
از منصب والای خلافت باختیار خود دست برداشته
بحضرت معاویه واگذاشت وآنچه در مناقب وی از علم وعبادت
وکرم وجود وغیر اینها از مکارم اخلاق بصحت رسیده بیش
از آن است که استقصای آن توان نمود در فصل الخطاب

آورده که اعقاب حضرت امام حسن شش نفر بوده که از دو پسر
بهم رسیده یکی حسن بن الحسن که او را حسن مثنی گویند دیگر زید بن حسن
از حسن بن الحسن پنج پسر مانده حسن بن الحسن بن الحسن که او را مثلث
گویند و عبد الله بن الحسن ابن الحسن که او را شیخ العتره گویند و ابراهیم بن
الحسن بن الحسن و جعفر بن الحسن بن الحسن و داود بن الحسن ابن الحسن
و از زید ابن الحسن یک پسر مانده حسن بن زید بن الحسن و تفصیل آن
در کتب انساب مذکور است **واما ابو عبد الله الحسین** وی خرد
تر است از امام حسن بیک سال و شبیه پیغمبر بوده از سینه تا پا
چنانکه حسن شبیه بود از سینه تا فرق نقل است که روزی رسول
صلی الله علیه وسلم حسین را بر ران خود نشانده بود و ابراهیم پسر
خود را بر ران چپ خود جبرئیل فرود آمد و گفت خدای تعالی
یکی ازین دو از تو می ستاند اکنون یکی را اختیار کن رسول فرمود
که اگر حسین وفات کند بر فراق او هم جان من بسوزد و هم جان

علی و هم جان فاطمه و اگر ابراهیم وفات کند بیشتر الم بر جان من
باشد من الم خویش اختیار کردم بر الم ایشان و بعد از سه روز
ابراهیم وفات کرد و هر گاه حسین پیش پیغمبر آمدی وی را بوسه
دادی و گفتی اهلاً و مرحباً بمن فدیته بابنی ابراهیم و احوالات
او بسیار و کمالات او بیشمار است و اعقاب حضرت امام حسین
نیز شش بوده که از یکنفر پسر بهم رسیده و تفصیلش در کتب انساب
مذکور است **از جمله ائمه اهل بیت علی بن الحسین است** فرزند ارجمند
حضرت امام حسین است کنیت وی ابو محمد است و ابو الحسن و ابوبکر
و لقب وی سجاد و زین العابدین از اعیان سادات اهل بیت
و عظمای تابعین است از پدر خود و ابن عباس و ابن رافع و عایشه
و ام سلمه و صفیه و از جمعی دیگر روایت نموده و طایفه از سلف چون
زهری و ابو زیاد و زید بن اسلم و ابو سلمه و یحیی و پسرش امام محمد
باقر از او روایت حدیث نموده اند در مجاهدت و عبادت

نظر و عدیل نداشت آنحضرت تا زمان وفات هر شبانه روزی
هزار رکعت نماز خواندی و از کثرت عبادت مواضع سجود
آنحضرت چون زانوی شتر درشت شده بود و شبها پنهانی
انبانها بکان و نبار بر فقرا و محتاجان چیزی دادی امام بودی رحمه الله
نقل نموده که بعد از وفات حضرت علی بن الحسین معلوم شده که هر
روزه قوت صد خانه را از محتاجان مدینه پنهانی میداده و
شرف و بزرگواری او از حیز تعداد بیرون است و از حد و احصا
افزون از جمله ائمه اهل بیت **محمد بن علی** بن الحسین است فرزند
ارشد محمد بن علیست کنیت او جعفر و لقب باقر است از جابر
و پدر خود علی بن الحسین و ابن المسیب و جمعی دیگر از کبار تابعین
...ن حمید روایت نموده و زهری و عطا بن ابی رباح و عمرو بن دینار
و کبار ائمه چون بخاری و مسلم از او روایت حدیث نموده اند
از آنحضرت منقولست که بر جابر در آمدم و چشم او از کبر سن

پوشیده شده بود سلام کردم جواب گفت پس گفت تو کیستی
گفتم محمد بن علی بن الحسین گفت ای فرزند پیشتر آی پیش رفتم
دست مرا ببوسید و خواست که پای مرا ببوسد نگذاشتم گفت
اِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُقْرِئُكَ السَّلامَ
گفتم وَعَلَى رَسُولِ اللهِ السَّلامُ وَرَحْمَةُ اللهِ وَ
بَرَكَاتُهُ پس گفتم این چگونه بود گفت روزی در خدمت رسول
بودم مرا گفت ای جابر شاید که تو بمانی تا آن وقت که ملاقات
کنی با یکی از فرزندان من که ویرا محمد بن علی بن الحسین گویند خدای تعالی
ویرا علم و حکمت خواهد داد سلام من باو برسان مناقب و فضایل
وی چندانست که زبان بیان به تقریر و تحریر آن وفا نمی تواند نمود و
از جمله ائمه اهل بیت **جعفر بن محمد** است کنیت وی ابو عبد الله و
لقب صادق از سادات عظام اهل بیت است و همه امت
بر امامت و جلالت او اتفاق نموده اند پیشوای سنت و جماعت

و مقتدای اصحاب طریقت بوده و در میان مشایخ معروف است
بدقت کلام و قوت معانی و وی را کتب معروف است در میان ارباب
معرفت و او از پدر خود و از پدر مادر خود قاسم بن محمد ابن ابی بکر و نافع
و محمد بن المنکدر و زهری و غیر ایشان از کبار سلف روایت نموده
و امام ابو حنیفه و مالک و ابن جریج و سفیان الثوری و سفیان بن عیینه
و شعبه و یحیی بن سعید القطان و محمد بن اسحاق و بسیاری از ائمه اعلام
و حفاظ از وی حدیث روایت نموده و در میان ائمه اهل بیت بکثرت
علوم ممتاز بوده و عارف جامی قدس سره السامی در شواهد النبوة
در صفت و کثرت علوم او میگوید مِنْ کَثرةِ عُلُومِ المُفاضةِ عَلَی
قَلبِهِ صارتِ العُلُومُ التی تقصرُ الافهامُ علی الاحاطةِ
بها تُضافُ الیهِ و تُروی عنهُ و قد قیلَ انَّ کِتابَ
الجفرِ الذی بالمغربِ یتوارثهُ بنو عبد المؤمن هو من
کلامهِ رضی الله عنهُ و آنحضرت مدتی در مدینه اقامت

نموده و افاده و افاضه معالم دینیه و معارف یقینیه میفرمود و بعد از آن
بعراق عرب رفته مدتی در آنجا ساکن بود و ابو مسلم صاحب الدوله
او را بخلافت ترغیب نموده قبول نفرمود و اصلا میل بآن ننمود
و کرامات و برکات آنحضرت زیاده از حد و حصر است از جمله
ائمه اهل بیت موسی بن جعفر است کنیت ایشان ابو الحسن و ابو ابراهیم
و لقب کاظم است عابدترین اهل زمان خود بود و فقیه‌ترین و سخی
ترین و کریم‌ترین ایشان و ویرا کرامات و خوارق عادات بسیار است
از جمله ائمه اهل بیت علی بن موسی الرضا است کنیت ایشان ابو الحسن
و لقب رضا است صاحب آیات جلیله و کرامات جمیله است و ذکر
مناقب ایشان بر زبانها مذکور است و در کتابها مسطور اندکی است
از بسیار و قطره ایست از دریای زخار و اشتغال این رساله محتمل
بیان آن نتواند شد از جمله ائمه اهل بیت محمد بن علی بن موسی است کنیت
ابو جعفر و لقب تقی و جواد است و ایشان در کمال فضل و علم

و ادب مرتبه بود که هیچ کس را از اعاظم سادات در آن زمان
مرتبهٔ او نبود در مجلس مامون یحیی ابن اکثم که از افاضل علما بود
با آنحضرت مناظره نموده هر مسئله که سؤال نمود آنحضرت بالبدیهه هر
مسئله مسئول را با چندین شقوق جواب گفت و یک مسئله از یحیی
پرسید یحیی از جواب آن ساکت شد پس همه اهل مجلس تحسین ایشان
نموده بکمال فضل ایشان قایل شدند و از جمله ائمه اهل بیت علی بن
محمد هادی است کنیت ایشان ابو الحسن و لقب هادی و نقی و عسکری است
از اعاظم سادات اهل بیت است و صاحب احوالات جلیله و مقامات
رفیعه است و از جمله ائمه اهل بیت حسن بن علی بن محمد است کنیت وی
ابو محمد و لقب زکی و وی نیز چون پدر بعسکری معروف است
و او را کرامات و خوارق عادات بی شمار است مدت عمرش
چهل سال بوده و در سال دویست و شصت وفات نموده و خلف
ایشان محمد بن حسن عسکری است که مادرش ام ولد بوده صیقل نام

ونز

و نزد بعضی سوسن نام و باتفاق جمیع نرجس در سر من رای تولد نموده
و در سال دویست شصت پنج وفات نموده چنانکه در تاریخ امام یافعی
تصریح بآن نموده میگوید وَفیها محمد بن حسن العسکری بن
الهادی بن محمد الجواد بن علی الرضا بن موسی
الکاظم بن جعفر الصادق العلوی الحسینی یعنی
در سال دویست شصت پنج وفات نموده محمد پسر امام حسن عسکری
و در مدت عمرش اختلاف نموده اند بعضی چهار سال و بعضی نه سال و بعضی
بیشتر گفته اند و از شیخ علاء الدوله سمنانی نقل نموده اند که محمد بن
حسن عسکری بمرتبهٔ قطبیت رسیده و بعد از نوزده سال که در مقام
قطبیت بود متوفا شده و بعضی بجهت امام حسن العسکری بن علی الهادی
نفی اثبات نموده اند و گفته اند که پسری بعد از خود نداشته
بجهت آنکه بصحت رسیده که برادرش جعفر از امام حسن عسکری میراث
برده در صورتی که پسری از و مانده بود چگونه ارث بجعفر میرسید

واللّه اعلم بحقیقة الحال و بالجمله اکثر روافض میگویند که محمد بن حسن عسکری
مهدی موعود است و از آن مدت مخفی است و بعد از این آشکار
خواهد شد و هیچ عاقلی مثل این سخن نگوید و از مزخرفات باطل ایشان است
زیرا که حدیث صریح است در اینکه مهدی موعود را نامش محمد بن عبد الله
و نام مادرش آمنه است و محمد بن حسن نام مادرش آمنه نیست و نام پدرش
عبد الله نیست و نیز تولد مهدی موعود در احادیث صحیح ثابت شده
که در مدینه مشرفه خواهد بود و تولد محمد بن حسن در سر من رای است
پس چگونه مهدی خواهد بود و نیز اگر مهدی بود چگونه در این طول مدت
نه اثری از آثار او و نه خبری از اخبار او بود و چه فایده در وجود او
بود و از عجایب این است که شیعه حدیثی روایت کنند که مهدی گفته
اگر من ظاهر شوم و سن من بچهل رسیده باشد مهدی نخواهم بود و
حال هشتصد هفتاد و پنج سال است که از وفات او گذشته چگونه
در این مدت چهل سال نشده و این نیز که روافض ولایت اهل بیت را

منحصر در دوازده نفر دانند باطل محض است بلکه در میان اهل بیت
اهل ولایت و کرامت و فضیلت غیر دوازده نفر مذکور بسیار
بوده اند چه در طبقه ائمه مذکوره و چه بعد از ایشان در میان متأخران
ایشان و حق سبحانه به برکت دعای پیغمبر نسل حضرت فاطمه زهرا را برکت
داده معدن حکمت و علم و منبع رحمت و حلم نموده ائمه و اولیا و
علما و سادات بسیار هم از نسل حضرت امام حسن و هم از نسل
حضرت امام حسین بهم رسیده که تفصیل آن در کتب انساب مذکور
است لیکن این چند نفر چون مشهور به مزید فضل بوده بذکر ایشان تبرک
نموده اقتدا به ائمه دین نموده شد که اقتصار بر ذکر ایشان نموده ائمه
و هم اهل بیت چه مذکورین و چه غیر ایشان ائمه سنت و جماعت
و قدوه دین و ملت بوده اند و از بدعت و رفض بری بوده اند
اللهم بهؤلاء ساداتی و قادتی و ائمتی بهم اتوسل الیک و اسئلک
ان ترحمنی یا ارحم الراحمین تکمله در اثبات مهدی و تحقیق آن

فى المصابيح عن ابن مسعود قال قال رسول الله لا
يذهب الدنيا حتى يملك العرب رجل من اهل
بيتى يواطئ اسمه اسمى وفى رواية لو لم يبق الدنيا
الا يوم لطول الله ذلك اليوم حتى يبعث فيه
رجلا منى او من اهل بيتى يواطئ اسمه اسمى واسم
ابيه اسم ابى يملأ الارض قسطا وعدلا كما ملئت
جورا وظلما يعنى در مصابيح از ابن مسعود روايت نموده
كه حضرت رسالت فرمود تمام نمى شود دنيا تا آنكه حق سبحانه برانگيزد
مردى را از اهل بيت من كه نام او موافق نام من باشد و نام پدر او
نام پدر من باشد يعنى عبد الله مالك شود زمين را پر گرداند آنرا
از عدل و انصاف همچنانكه پيش از و پر شده بود از جور و ظلم
وعن شرح السنة عن ابى سعيد الخدرى انه قال
ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم بلاء يصيب

هذه الامة حتى لا يجد الرجل ملجأ يلجأ اليه
من الظلم فيبعث الله رجلا من عترتى اهل بيتى
فيملأ به الارض قسطا وعدلا كما ملئت جورا
وظلما يرضى عنه ساكن السماء وساكن الارض
لا يدع السماء من قطرها الا صبته مدرارا ولا
يدع الارض من نباتها شيئا الا اخرجته حتى
يتمنى الاموات الاحياء يعيش فى ذلك سبع
سنين او ثمانى سنين او تسع سنين يعنى در شرح
السنة از ابو سعيد خدرى روايت نموده كه پيغمبر صلى الله عليه وسلم
بلائى ياد كرد كه بدين امت ميرسد تا آنكه نيابد شخصى پناه گاهى كه بآن
پناه برد از ظلم پس برانگيزاند حق سبحانه مردى را از اهل بيت من
پس پر كند زمين را از عدل و انصاف چنانكه پر شده بود از جور
و ظلم و خشنود مى باشند از او ساكنان آسمان و ساكنان زمين

این احادیث که در تحقیق [illegible] در بیان ماهیه [illegible] نزد اکثر محققین اهل سنت مهدی موعود خلف صالح امام حسن عسکری است [illegible]

نگذارد واسمان برکات و باران خود را مگر اندکی می ریزد و قطره قطره
و ترک نمیکند زمین نبات خود و چیزی مگر می رویاند تا آرزو میکنند
مردگان حیات را و زنده که میکنند درین حالت هفت سال یا
هشت سال یا نه سال وفی دلائل النبوة عن ابی سعید
الخدری قال قال رسول الله یکون فی امتی
المهدی ان قصر فسبع والا فثمان والا فتسع
و تنعم فیها امتی نعمة لم ینعموا مثلها قط یرسل
السماء علیهم مدرارا لا یدخر الارض شیئا من النبات
یعنی ابو سعید خدری از پیغمبر روایت نموده که آنحضرت فرموده
می آید مهدی در امت من اگر کم باشد مدت ملکش هفت سال
است و اگر ازان بگذرد هشت است و اگر ازان بگذرد نه است
نعمت یابد امت من در عهد او نعمتی که مثل آن نعمت نیافته باشند
هرگز آسمان باران خود بریزد و زمین گیاه خود برویاند و چیزی

نگاه ندارد وفی المصابیح عن ام سلمة رضی الله عنها
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال یکون اختلاف
عند موت خلیفة فیخرج رجل من اهل المدینة
هارب الی مکة فیاتیه ناس من اهل مکة
فیخرجونه وهو کاره فیبایعونه بین الرکن والمقام
ویبعث الیه بعث من الشام فیخسف بهم بالبیداء
بین مکة والمدینة فاذا رای الناس ذلک
اتاه ابدال الشام وعصائب اهل العراق فیبایعونه
ثم ینشاء رجل من قریش اخواله کلب فیبعث
الیهم بعثا فیظهرون علیهم وذلک بعث کلب
ویعمل فی الناس بسنة نبیهم ویلقی الاسلام
بجرانه فی الارض فیلبث سبع سنین ثم یتوفی
ویصلی علیه المسلمون یعنی در مصابیح از ام سلمه

نگاه

منقول است که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت نموده
که حضرت رسالت فرموده که نزد موت خلیفه در میان مردم
در تعیین خلیفه اختلافی پیدا شود پس مردی از اهل مدینه
از مدینه بیرون آمده بمکه معظمه گریزد پس جمعیت کنند اهل مکه و اورا
بیرون آرند بجهت خلافت وحال آنکه او کاره باشد خلافت را
پس بیعت کنند اورا میان رکن ومقام ابراهیم وبرانگیخته شود
بسوی او لشکری از شام پس آن لشکر همگی در بیابان میان مکه
ومدینه بزمین فرو روند پس وقتی که مردم این را مشاهده کنند
که او مهدی است ابدال وکبار اولیا که در شام ساکن می باشند
ونیکان عراق همگی اورا بیعت کنند بعد از آن پیدا شود مردی
از قریش که قبیله بنی کلب باشند و بر مهدی خروج کند ومهدی برو
غالب آید ومهدی بسنت پیغمبر عمل کند واسلام قرار یابد پس هفت
سال خلافت کند آنگاه وفات کند ومسلمانان برو نماز خوانند

سواران لشکر که در بیدا که بیابانیست در مابین
مدینه و مکه باشد فرو برده شوند بامر الله تعالی
بزمین فرو روند سفیانی [illegible] بعض از
آل ابی سفیان [illegible]
است که [illegible]
[illegible]

وَفِي مُسْنَدِ الْإِمَامِ أَحْمَدَ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ خَلِيفَةٌ
يَحْثِي الْمَالَ حَثْيًا وَلَا يَعُدُّهُ عَدًّا یعنی در مسند امام احمد
منقول است که در آخر الزمان خلیفه می باشد که مال را بمردم
پاشیده دهد ونمی شمارد یعنی عطای او بنهایت بلکه
دادن او برپاشیدن است وغیر احادیث مذکوره احادیث
بسیار در باره مهدی مذکور است وهمگی ناطق است بآنکه
از عترت پیغمبر و اولاد فاطمه زهرا باشد وجامع امامت ظاهر
وباطن باشد لیکن اختلاف است در اینکه از اولاد حضرت امام حسن
است یا امام حسین در سنن ابی داود روایت نموده که از اولاد
امام حسن است ودر فصل الخطاب از حضرت امیر المؤمنین علی
روایت نموده که نظر به پسر خود امام حسن نموده گفت إِنَّ
ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ كَمَا سَمَّاهُ رَسُولُ اللَّهِ وَيَخْرُجُ مِنْ
صُلْبِهِ رَجُلٌ يُسَمَّى بِاسْمِ نَبِيِّكُمْ يُشْبِهُهُ فِي الْخَلْقِ

لا یشبهه فی الخلق یعنی این پسر من سید است چنانکه
پیغمبر او را نام کرده و بیرون می آید از پشت او مردی که نامیده میشود بنام
پیغمبر شما شبیه است پیغمبر را در خلق و صورت نه در خلق و صفت زیرا
که در خلق و صفت کس برابر پیغمبر نخواهد بود و سرّش آنست که چون
حضرت امام حسن از خلافت برای مصلحت امت و شفقت بر ایشان
دست برداشت مهدی را که قائم بخلافت است در وقت نهایت
حاجت از نسل او گردانید و هم اختلاف است در آنکه خروج مهدی
پیش از نزول عیسی است یا بعد از نزول او و امامت در نماز مهدی کند
یا عیسی و صحیح آنست که خروج مهدی پیش از نزول عیسی است و امامت
نیز مهدی کند و عیسی بعد از آنکه مهدی مدتی خلافت نموده در وقت
خروج دجال نزول کند و چهل سال در میان این امت زندگی کند
آنگاه بمیرد و مسلمانان برو نماز کنند و در روضهٔ پیغمبر دفن کنند
و اخبار بسیار درین باب وارد شده در معجم طبرانی از حضرت
رسالت روایت نموده که آنحضرت در صفت نزول عیسی فرموده
یَلتفتُ المهدیُّ وقد نَزَلَ عیسی ابنُ مریمَ علیهِ
السلام کأنّما یَقطُرُ مِن شَعرِهِ الماءُ فیقولُ تقدّمْ
بالناسِ فیقولُ عیسی علیهِ السلام انّما اُقیمتِ
الصلوةُ لکَ فیُصلّی خلفَ رجلٍ مِن وُلدی یعنی
مهدی وقت برخواستن بنماز نگاه میکند مهدی و حال آنکه نازل
شده است عیسی در آن وقت گویا میچکد از موی او آب پس مهدی
باو گوید که پیش بیا و امامت کن عیسی گوید قامت نماز برای تو
گفته اند پس عیسی نماز میخواند در عقب مردی از اولاد من یعنی
مهدی و در صحیح ابن حبان نیز مثل این روایت شده و در صحیحین از
حضرت رسالت روایت نموده که آنحضرت فرموده فیقولُ
امیرُهم المهدیُّ تعالَ صلِّ بنا فیقولُ لا انّ بعضَکم
ائمّةٌ علی بعضٍ تکرمةَ اللهِ تعالی هذهِ الامّةِ

یعنی پس میگوید امیر مسلمانان مهدی بحضرت عیسی بعد از نزول او که بیا
و نماز خوان با ما پس میگوید مهدی که نه بدرستی که بعضی از شما
خود شما باید امام باشد بر دیگران از جهت بزرگی که حق سبحانه
باین امت کرامت فرموده و در صحیح از حضرت رسالت [illegible]
نموده که آنحضرت فرموده کیف انتم اذا نزل ابن مریم فیکم
وامامکم منکم یعنی چگونه خواهید شما وقتی که نزول کند پیغمبر
در میان شما و امام شما از شما باشد و در سنن ابی داود از حضرت
رسالت روایت نموده که آنحضرت در بارهٔ عیسی فرموده که
فیقاتل الناس علی الاسلام فیدق الصلیب ویقتل
الخنزیر ویضع الجزیة ویهلك الله تعالی فی زمانه
الملل کلها الا الاسلام ویهلك المسیح الدجال
ثم یمکث فی الارض اربعین سنة ثم یتوفی فیصلی
علیه المسلمون یعنی جنگ میکند عیسی با کفار برای اسلام

پس می شکند صلیب را و میکشد خوک را و وضع میکند جزیه را یعنی قبول
جزیه نمیکند یا مسلمان میکند یا میکشد و حج میکند حضرت عیسی نه در زمان او
جمیع ملل و ادیان را مگر اسلام و هلاک میکند دجال را بعد از آن
مکث میکند در زمین چهل سال بعد از آن وفات میکند پس نماز میخوانند
بر او مسلمانان و عن عائشة رضی الله عنها انها قالت قلت
یا رسول الله ائذن لی ان ادفن الی جنبك قال
صلی الله علیه وسلم وانّی لك ما فیه الا موضع
قبری وقبر ابی بکر وعمر وقبر عیسی ابن مریم یعنی از
عائشه رضی الله عنها مرویست که گفتم یا رسول الله اذن بده
که دفن کرده شوم من نزد تو پیغمبر فرموده کجا برای تو جا خواهد بود
نزد من جای نیست مگر برای قبر ابو بکر و قبر عمر و قبر عیسی و بالجمله اخبار
و احادیث متواتره در باب خروج مهدی و نزول عیسی بعد از خروج
او وارد شده و ثبوت رسیده که مهدی از اولاد فاطمه از اولاد

امام حسن است اما وقت ولادت مهدی و خروج حش معین نشده مجملا
نزدیک بقیام قیامت خواهد بود و الله تعالی اعلم بحقیقة الحال فصل دوم
در فضایل و مناقب شیخین و آنچه در باب حقیت امامت ایشان
از حضرت امیر المؤمنین علی و ائمه اهل بیت بصحت رسیده و در
طرق شیعه و اهل سنت نقل نموده اند و درین باب آثار و اخبار
بسیار وارد شده فمنها ما اخرج الحافظ ابو ذر الهروی
عن ابی جحیفة انه قال دخلت علی علی رضی الله
عنه فی بیته فقلت یا خیر الناس بعد رسول الله
صلی الله فقال مهلا یا ابا جحیفة الا اخبرك بخیر
الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
ابو بکر و عمر ویحك یا ابا جحیفة لا یجتمع حبی
وبغض ابی بکر و عمر فی قلب مؤمن یعنی از آنجمله خبریست
که حافظ ابو ذر هروی که از ائمه حدیث است از ابو جحیفه روایت

نموده که او گفت داخل شدم بر علی رضی الله عنه در خانه اش در
ایام خلافتش پس گفتم ای بهترین مردم بعد از رسول خدا پس حضرت
امیر المؤمنین علی فرمود ساکت باش ای ابا جحیفه آیا خبر دهم ترا
به بهترین مردم بعد از پیغمبر گفت بلی خبر بده یا امیر المؤمنین فرمود
که بهترین مردم بعد از پیغمبر ابو بکر و عمر است رضی الله عنهما جمع
نمیشود دشمنی من و دوستی ابو بکر و عمر در دل مؤمنی و در دار
قطنی نیز این معنی روایت نموده میگوید ان ابا جحیفة کان
یری ان علیا افضل الامة فسمع اقواما یخالفونه
فحزن حزنا شدیدا فقال له علی بعد ان اخذ
بیده و ادخله بیته ما احزنك یا ابا جحیفة فذکر
له الخبر فقال الا اخبرك بخیر الامة هو ابو بکر
ثم عمر قال ابو جحیفة فاعطیت الله عهدا ان لا
اکتم هذا الحدیث بعد ان شافهنی به علی بعد

بود ابا جحیفه که رایش آن بود که حضرت علی افضل امت است
پس شنید قومی را که مخالف اعتقاد او اعتقاد نموده اند یعنی ابوبکر
و عمر را فاضلتر میدانند پس محزون شد ازین حزن شدید پس حضرت
امیر المؤمنین دست او گرفته بدرون خانه برد و گفت چه چیز
ترا محزون نموده ای ابا جحیفه پس یاد کرد برای او این سخن را پس
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت آیا ترا خبر دهم به بهترین این
امت ابوبکر است بعد از و عمر ابو جحیفه گفته پس با خدا عهد
کردم که بپوشم این سخن را بعد از آن که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
شافهةً این را بمن گفت و این سخن را در ایام خلافت خود در درون
خانه خود گفته پس حمل این بر تقیه اصلا گنجایش ندارد و منها
مَا رَوَى الْاِمَامُ الْبُخَارِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ
اَنَّهُ قَالَ قُلْتُ لِاَبِي يَعْنِي عَلِيًّا رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ
اَيُّ النَّاسِ خَيْرٌ بَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

وَسَلَّمَ فَقَالَ اَبُو بَكْرٍ قُلْتُ ثُمَّ مَنْ قَالَ عُمَرُ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ
یعنی از آنجمله خبریست که بخاری از محمد بن حنفیه که پسر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
است روایت نموده که او گفت پرسیدم از پدر خود حضرت علیه السلام
که کیست بهترین مردمان بعد از پیغمبر گفت ابوبکر گفتم بعد از و
گفت عمر و منها ما رواه الذهبي عن علي انه قال افضل
الامة ابو بكر و عمر قال قد تواتر ذلك عنه في
خلافته و كرسي مملكته و رواه جم غفير من الشيعة
و يقال رواه عن علي نيف و ثمانون نفسا و لهذا
قال عبد الرزاق الكاشي من الشيعة افضل الشيخين
بتفضيل علي اياهما على نفسه و الا لكفى بي وزرا
ان احبه و اخالفه یعنی از آنجمله خبریست که ذهبی از حضرت علیه السلام
روایت نموده که او گفته افضل امت ابوبکر و عمر است و این
خبر از حضرت علی بتواتر نقل نموده اند در ایام خلافتش و روایت

کرده اند این خبر را جمعی کثیر از شیعه هم تا آنکه استاد چند نفر این جوشی را
نقل نموده و ازین جهت عبد الرزاق کاشی از شیعه گفته که من تفضیل
میکنم ابو بکر و عمر را بر علی بقول خود علی والا لا تفه خواهد بود همین گناه مرا
که دعوی دوستی علی میکنم و او میگوید ابو بکر و عمر افضل امت است
و من بگویم افضل امت نیستند ومنها ما نقل عن جعفر بن محمد
عَنْ اَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ اَنَّهُ قَالَ قَالَ رَجُلٌ لِعَلِیِّ بْنِ اَبِی
طَالِبٍ نَسْمَعُكَ تَقُولُ فِی الْخُطْبَةِ اَللّٰهُمَّ اَصْلِحْنَا بِمَا
اَصْلَحْتَ بِهِ الْخُلَفَاءَ الرَّاشِدِینَ الْمَهْدِیِّینَ فَمَنْهُمْ فَاغْرَوْ
رَفَتْ عَیْنَاهُ فَقَالَ هُمْ حَبِیبَایَ اَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ اِمَامَا
الْهُدَی وَشَیْخَا الْاِسْلَامِ وَرَجُلَا قُرَیْشٍ الْمُقْتَدَیٰنِ
بِهِمَا بَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ مَنِ اقْتَدَیٰ
بِهِمَا عُصِمَ وَمَنْ تَبِعَ آثَارَهُمَا هُدِیَ الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیمَ
وَمَنْ تَمَسَّكَ بِهِمَا فَهُوَ مِنْ حِزْبِ اللّٰهِ یعنی از جمله حضرت

که روایت نموده شیعه از حضرت صادق از پدر خود از جد خود
از حضرت امام حسین که گفته مردی گفت مر علی ابن ابی طالب را
که می شنویم که در خطبهای خود میگوئی بار خدایا بصلاح آر ما را بآنچه
بصلاح آورده بودی با و خلفاء راشدین مهدیین را ایشان کیستند
پس اشک پاشید دو چشم مبارک حضرت علی و فرمود خلفاء راشدین
دو دوست منند ابو بکر و عمر و دو پیشوایان راه است و دو بزرگ
و مقتدای مسلمانان و دو موصوف بر جولیت در میان قریش
و دو مقبول و معتقد مردم بعد از پیغمبر کسی که اقتدا کند باین دو تا معصوم
باشد و کسی که پیرو آثار ایشان باشد راه نموده میشود در راه راست و کسی
که چنگ زند بایشان آنکس از حزب حق سبحانه است ومنها
مَا اَخْرَجَهُ الدَّارَقُطْنِیُّ اَنَّ عَلِیًّا بَلَغَهُ اَنَّ رَجُلًا
یَعِیبُ اَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ فَاَحْضَرَهُ وَاَعْرَضَ لَهُ بِعَیْبِهِمَا
لَعَلَّهُ یَعْتَرِفُ فَتَفَطَّنَ فَقَالَ اَمَا وَالَّذِی بَعَثَ

محتجًا بالحق انه لو سمعت منك الذي بلغني او لذي
ثبت عنك او ثبت عليك ببينة لا فعلن بك
كذا وكذا يعني از بجهة خبريست كه دارقطني در جامع خود روايت
نموده كه بحضرت علي رسانيدند كه شخصي نسبت بحضرت ابو بكر و عمر
عيبي نسبت داده پس حضرت امير المؤمنين عليه السلام اورا احضار نمود
و ظاهر كرده بر آنشخص آن سخن را تا شايد كه اقرار كند آنشخص دريافت
نمود كه مقصود حضرت علي اقرار كشيدن است ازو لهذا انكار
نمود پس حضرت امير المؤمنين عليه السلام گفت آگاه باش قسم بآنكسي كه محمد را
براستي بخلق فرستاده كه اگر مي شنيدم از تو آنچه بمن رسيده
بود از تو يا ثابت مي شد بشهود بر تو البته ترا چنين و چنان عقوبت
ميكردم ومنها ما اخرجه ابو ذر الهروي والدارقطني
ان بعضهم يسبون الشيخين فاخبر عليًا فقال لولا
انهم يرونك انك تضمر ما اعلنوا ما اجترؤا على ذلك

فقال اعوذ بالله رحمهما الله ثم نهض فاخذ بيد
ذلك المخبر وادخله المسجد فصعد المنبر ثم قبض
على لحيته وهي بيضاء فجعلت دموعه تتحادر
على لحيته وجعل ينظر للبقاع حتى اجتمع الناس ثم
خطب خطبة بليغة فقال ما بال اقوام يذكرون
اخوي رسول الله ووزيريه وصاحبيه وسيدي
قريش وابوي المسلمين وانا مما يذكرون بريء و
عليه معاقب صاحبا رسول الله صلى الله عليه و
سلم بالجد والوفاء والجد في امر الله يامران و
ينهيان ويقضيان ويعاقبان لا يرى رسول الله
كرايهما رايا ولا يحب كحبهما حبا لما يرى من
عزمهما في امر الله فقبض وهو عنهما راض والمسلمون
راضون فما تجاوزوا في امرهما وسيرتهما راي

رسول الله صلى الله عليه وسلم وامره في حيوته
وبعد موته فقبض على ذلك كل منهما رحمهما
الله فو الذي فلق الحبة وبرئ النسمة لا يحبهما
الا مومن فاضل ولا يبغضهما ويخالفهما الا
شقي مارق حبهما قربة وبغضهما مروق ودر فصل
الخطاب خواجه محمد پارسا باين طريق حديث را روايت نموده
عن سويد بن غفلة انه قال قلت لعلي كرم الله
وجهه اني مررت بقوم يذكرون ابا بكر وعمر
رضي الله عنهما وينتقصونهما ولولا انهم يعلمون
انك تضمر ما هم عليه ما اجترؤا على ذلك فقال علي
رضي الله عنه اعوذ بالله عز وجل من ان اضمر
لهما الا الحسن الجميل اخو رسول الله ووزيراه
ثم نهض دامع العينين يبكي قابضا على يدي حتى

صعد المنبر فقبض على لحيته ينظر فيها وهي بيضاء
وقد اجتمع الناس فقال وخطب خطبة موجزة
بليغة فقال ما بال قوم يذكرون سيدي قريش
وابوي المسلمين بما انا عنه منزه ومما يقولون
بريء وعلى ما يقولون معاقب فو الذي فلق الحبة
وبرئ النسمة انه لا يحبهما الا مومن ولا يبغضهما
الا فاجر ردي من لكم بمثلهما ومن احبهما فقد
احبني ومن ابغضهما فقد ابغضني وانا منه بري
يعني از آنجمله خبريست كه روايت كرده در جامع ابو ذر هروي كه صحيح دار
قطني كه يكي از اصحاب گذشت بنفري از روافض كه سب شيخين مي
نمودند پس خبر داد حضرت علي را باين و گفت اگر گمان ايشان
اين نبود كه تو پنهان ميكني آنچه ايشان آشكار نموده اند جرات
برين نمي نمودند پس حضرت امير المومنين علي گفت پناه ميگيرم بخدا

از انکه اعتقاد کنم در بارهٔ ایشان مگر به نیکوئی رحمت کند حق سبحانه
ایشان را دو برادر رسول خدا و دو وزیر رسول خدا بودند بعد از ان
گرفت دست عمر و داخل مسجد شد گریه کنان تا بر منبر برآمد محاسن
مبارکش را که سفید شده بود بدست گرفته بود و اشک میریخت
بر محاسن مبارکش و همچنان گریه میکرد تا مردم جمع شدند پس خطبهٔ
بلیغی برخواند و گفت چه حال است قومیرا که به بدی یاد میکنند دو
برادر رسول الله را و دو وزیرش را و دو مصاحبش و دو آقای
قریش و پدر مسلمانان و من آنچه در بارهٔ ایشان گفته اند بیزارم
و عقوبت کننده ام کسی را که در بارهٔ ایشان بی ادبی نماید پیغمبر
نمیدانست رای هیچ کس را برابر رای ایشان و دوست نمیداشت
کسی را مثل ایشان و مقبوض شد پیغمبر و حال انکه از ایشان راضی بود
و مسلمانان از ایشان راضی بودند قسم بآن خدا که شکافته است
دانه را و آفریده است آدمی را دوست نمیدارد ابوبکر و عمر را

مگر مؤمن و دشمن نمیدارد ایشانرا مگر فاجر شقی کیست برای شما
مسلمانان مثل ایشان کسی که ابوبکر و عمر را دوست دارد مرا
دوست داشته است و کسی که دشمن دارد ایشانرا مرا
دشمن داشته است و من از دشمن ایشان بیزارم و منها ما
ذکره في فصل الخطاب عن علي رضي الله عنه
انه قال ان اقواما يفضلوني عليهما في قلوبهم
بقية من النفاق ويريدون بذلك فرقة اهل
الاسلام واختلاف الامة وقد نبأني بخبرهم
رسول الله صلى الله عليه وسلم وامرهم بقتلهم
اخوان العلانية اعداء السريرة يحسنون الكذب
عندهم ويظهر الفجور بينهم يبطلون المصاحف
ويتواصلون على الفجور ويتفكهون بشتم اصحاب
رسول الله صلى الله عليه وسلم ورضي عنهم

والوقيعة فيهم واتباع ما شجر بينهم ما قد غفر الله
تعالى لهم يتعلم الصغير من الكبير ويربو على ذلك
الصغير حتى يكون كبيرا فتندرس السنة ويحيى
البدعة فالمتمسك بسنة رسول الله صلى الله عليه
وسلم في ذلك الزمان افضل الشهداء وافضل
العباد وافضل المجاهدين لطوبى لهم لم يدرج
على وجه الارض ابغض الى الله تعالى من الروافض
ارض الله سبحانه عليهم غضبى والسماء تظلها
كارهة لهم علماؤهم يومئذ شر من اظلت السماء
من عندهم تخرج الفتنة وفيهم تعود اولئك
يسمون في ملكوت السموات الارجاس والانجاس
فاذا لعنوا اصحاب رسول الله صلى الله عليه و
سلم في المجالس والمحافل والمساجد وجعلوا

شعارهم انسلخت الحكمة من الصدور فيمسخ الله
تعالى الروافض واهل البدع قالوا كيف نصنع
يا امير المؤمنين ان نحن ادركنا ذلك الزمان
قال رضي الله عنه كونوا كحواري عيسى بن مريم
صبرا صبرا وتمسكوا بما نحن عليه وما امركم الله
تعالى به من طاعة نبيه وحب صحابته وترك
مفارقتهم ان اصحاب عيسى بن مريم صلوات
الله وسلامه على نبينا وعليه وعلى جميع الانبياء
والمرسلين لو رضي اعن اصحابه لنشروا بالمناشير
وحملوا على الخشب وانا اقول لكم الموت على
الحق والسنة خير من الحيوة على المعصية والبدعة
واعلموا ان خير الناس في هذه الامة بعد نبيها
صلى الله عليه وسلم ابو بكر الصديق رضي الله

تعالی عنه لم یکن احد بالاسلام اولی منه
ولا احب الی رسول الله صلی الله علیه وسلم
منه ولا اکرم علی الله عز وجل فی هذه الامة
بعد نبیها منه ولا اخیر منه ولا افضل فی الدنیا
والآخرة منه ثم ان خیر الناس فی هذه الامة
بعد نبیها وبعد ابی بکر الصدیق عمر الفاروق
ثم عثمان ذی النورین ثم انا وقد رمیت بها
فی زمانکم وراء ظهورکم ولا حجة لکم علی الله
عز وجل وانا استغفر الله العظیم لی ولکم
ولجمیع اخواننا یعنی از انجه خبریست که مذکورست در فضل
الخطاب که از حضرت امیر المؤمنین علی روایت نموده که
آنحضرت فرمود که بدرستی که قومی پیدا خواهند شد که تفضیل
کنند مرا بر ابو بکر و عمر رضی الله عنهما و در دلهای آن قوم بقیه

از نفاق است یعنی مؤمن صادق نیستند بلکه در معنی منافقند مقصود
ایشان ازین تفضیل من بر حضرت ابو بکر و عمر تفرقه نمودن اهل
اسلام و اختلاف امت است و بتحقیق که خبر داده است مرا
بخبر ایشان رسول صلی الله علیه وسلم و امر کرده است
مرا بقتل ایشان آن گروه در آشکار جا بلوسی کنند و خود را
چون برادر نمایند و در پنهان دشمن جانند نیکو نماید دروغ نزد
ایشان چه مذهب ایشان مبتنی بر دروغ است پس دروغ نزد
ایشان فروغ دارد و آشکار میشود در میان ایشان فجور یعنی
زنا و لواطه و متعه زنان آن گروه ضاله باطل نموده اند حکم مصحف
زیرا که بآن عمل نمی نمایند و خود را وصل میکنند بر فجور که از آن
جدائی میکنند و میوهٔ محفل و نقل مجلس ایشان دشنام اصحاب
پیغمبرست رضی الله عنهم و بدگفتن ایشان و افتادن در آن
اموری که در میان صحابه واقع شده که حق سبحانه آنرا از ایشان

آمرزیده و آیات کریمه و اخبار صحیحه بمغفرت و آمرزش آن
ناطق است یا دیگر دکوچک روافض این مقدمات باطله را
از بزرگان ایشان و زیاد میکنند درین امور بچه ایشان تا بزرگ
می شود پس کهنه میشود آثار سنت و قوت میگیرد این بدعت
کسی که درین زمان تمسک کند بسنت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
او فاضلترین شهداست و فاضلترین بندگان حقسبحانه است و
فاضلترین مجاهدان است خوشا حال ایشان خصوص کسانی
که با این گروه ضاله جهاد نمایند و در قلع و قمع ایشان کوشند
که برای ایشان فضیلت در فضیلت خواهد بود و در روی
زمین نیست کسی نزد خدا دشمن تر از روافض زمین خدا بر ایشان
قهرناک است و آسمان از سایه نمودن بر روافض مکروه و ناخوش
است علماء ایشان بدترین کسانند که در زیر آسمانند فتنه
از میان ایشان پیدا شود و از نزد ایشان بیرون آید

و باز گوید میان ایشان نام این گروه ضاله در میان
ملائکه آسمان رجس و نجس است پس وقتی که لعن کنند گروه
روافض اصحاب رسول را در مجلسها و محفلها و مسجدها و آنرا
شعار خود کنند حقسبحانه نور علم را از دل ایشان بکند
و دل ایشان را مسخ کند که بمقتضای لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ
بِهَا اصلا راه حق نیابند و بر آن باطل اصرار نموده بمیرند
بعد از آنکه حضرت امیر المؤمنین صفات ایشان و ضلالات
ایشان بیان نمود حاضران گفتند ای امیر المؤمنین اگر با ایشان
زمان که روافض غلو داشته باشند برسیم چکنیم حضرت
امیر المؤمنین علی گفت مثل حواریان عیسی باشید صبر کنید
صبر کردنی و دست بزنید بطریقی که ما برو هستیم و آنچه خدا فرموده
از متابعت سنت پیغمبر و دوستی صحابه و جدا نشدن از ایشان
بدرستی که اصحاب عیسی را منشار نمودند و بر دار زدند و

من میگویم مردان بر طریق حق که آن سنت و جماعت است
بهتر است از جیوة بر معصیت و بدعت و بدانید که بهترین
مردم درین امت بعد از پیغمبر ابو بکر صدیق است بنو داعی
باسلام اول از وو نه دوستر بر رسول الله از وو نه گرامی تر
نزد خدا در میان این امت از وو نه بهتر از وو نه فاضلتر از و
در دنیا و آخرت از و و بعد از ابو بکر صدیق عمر فاروق
بعد از و عثمان بعد از و من و حال انکه انداخته شده ام من
در زمان شما پس پشت و حجتی شما را در جناب خدا نیست
درین سخن مراد واقعهٔ طلحه و زبیر با معاویه است و من آمرزش
میخواهم از حقسبحانه برای خودم و برای شما و برای جمیع مردان
مؤمن و زنان مؤمنه راقم حروف گوید حضرت امیر المؤمنین
صفات و حالات روافض را چنانکه هست بیان فرموده
کسی که غلوی در روافض را که قبل ازین داشتند دیده باشم

از ایشان واقع شده شنیده اند که آنچه حضرت امیر المؤمنین
از ایشان خبر داده از عیان و کشف آن است ومنها ما ذكره
فی فصل الخطاب عن علی رضی الله عنه انه قال
لا اجد احدا یفضلنی علی ابی بکر رضی الله عنه
الا جلدته حد المفتری ابو بکر رضی الله عنه خیر
الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم و
بعد النبیین والمرسلین صلوات الله علیهم اجمعین
یعنی از انجمله خبریست که در فصل الخطاب از حضرت امیر المؤمنین
روایت نموده که آنحضرت فرموده که کسی را نمی بینم که تفضیل کند مرا
بر ابو بکر مگر آنکه بر وی حد مفتری جاری کنم ابو بکر بهترین آدمیان است
بعد از پیغمبر ما و بعد از سایر انبیا و مرسلین ومنها ما روی
فی فصل الخطاب عن محمد بن عقیل بن ابی طالب
انه قال خطبنا علی کرم الله وجهه فقال ایها الناس

مَنْ اَشْجَعُ النَّاسِ قَلْبًا قُلْنَا اَنْتَ يَا اَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
قَالَ ذَاكَ اَبُو بَكْرٍ لَمَّا كَانَ يَوْمُ بَدْرٍ وَضَعْنَا لِرَسُولِ
اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْعَرِيشَ فَقُلْنَا مَنْ يُقِيمُ عِنْدَهُ
لَا يَدْنُو اِلَيْهِ اَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَمَا قَامَ عَلَيْهِ اِلَّا
اَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَاِنَّهُ كَانَ شَاهِرَ السَّيْفِ
عَلَى رَاْسِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُلَّمَا دَنَى اِلَيْهِ
اَحَدٌ هَوَى اِلَيْهِ اَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بِالسَّيْفِ از جمله
خبریست که در فضل الخطاب از محمد بن عقیل بن ابی طالب روایت
نموده که او گفته که حضرت امیر المؤمنین علی روزی خطبه خواند و گفت
ای مردمان کیست که شجاع ترین مردم است در دل گفتند ای امیر المؤمنین
تو حضرت امیر المؤمنین علی گفت ابو بکر است که دلش قوی تر است
و شجاع تر است در روز بدر بجهة حضرت پیغمبر سایه بان زدیم پس
گفتیم که نزد پیغمبر که می ایستد که نگذارد کسی از مشرکان با و نزدیک شود

پس نه ایستاد مگر ابو بکر رضی الله عنه و بدرستی که او با شمشیر برهنه
بالای سر پیغمبر ایستاده بود و هر وقت نزدیک میشد به پیغمبر کسی از
مشرکان ابو بکر قصد او نموده او را دور میکرد و منها ما ذکره فی
فَصْلِ الْخِطَابِ اِنَّهُ لَمَّا قُبِضَ اَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ
وَسُجِّيَ عَلَيْهِ اِرْتَجَّتِ الْمَدِينَةُ بِالْبُكَاءِ كَيَوْمِ قُبِضَ
رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَجَاءَ عَلِيٌّ كَرَّمَ
اللهُ وَجْهَهُ بَاكِيًا مُسْرِعًا مُسْتَرْجِعًا وَهُوَ يَقُولُ
الْيَوْمَ اِنْقَطَعَتْ خِلَافَةُ النُّبُوَّةِ حَتَّى وَقَفَ عَلَى بَابِ
الْبَيْتِ الَّذِي فِيهِ اَبُو بَكْرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ مُسَجًّى
فَقَالَ رَحِمَكَ اللهُ اَبَا بَكْرٍ كُنْتَ اِلْفَ رَسُولِ اللهِ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَاَنِيسَهُ وَمُسْتَرْوَحَهُ وَثِقَتَهُ
وَمَوْضِعَ سِرِّهِ وَمُشَاوَرَتِهِ وَكُنْتَ اَوَّلَ الْقَوْمِ اِسْلَامًا
وَاَخْلَصَهُمْ اِيمَانًا وَاَشَدَّهُمْ يَقِينًا وَاَخْوَفَهُمْ لِلّٰهِ تعالی

واعظمهم غناء في دين الله عز وجل واحوطهم
على رسول الله صلى الله عليه وسلم واحدبهم
على الاسلام وايمنهم على اصحابه واحسنهم
صحبة واكثرهم مناقب وافضلهم سوابق وارفعهم
درجة واقربهم وسيلة واشبههم برسول الله
صلى الله عليه وسلم هديا وسمتا ورحمة وفضلا
وخلقا واشرفهم منزلة واكرمهم عليه واوثقهم
عنده فجزاك الله عن الاسلام وعن رسول الله
صلى الله عليه وسلم وعن المسلمين خيرا كنت عنده
بمنزلة السمع والبصر صدقت رسول الله حين كذبه
الناس فسماك الله تعالى في تنزيله صديقا فقال
عز من قائل والذي جاء بالصدق محمد وصدق
به ابو بكر وواسيته حين بخلوا وقمت معه عند

المكاره حين عنه قعدوا وصحبته في الشدة
احسن صحبة ثاني اثنين اذ هما في الغار
المنزل عليه السكينة رفيقه في الهجرة خليفته
في دين الله عز وجل وامته احسن الخلافة
حين ارتد الناس وقمت بالامر ما لم يقم خليفة
نبي نهضت حين وهن اصحابك وبرزت
حين استكانوا وقويت حين ضعفوا ولزمت
منهاج رسول الله اذ كنت خليفته حقا لم
تنازع ولم تقدح برغم المنافقين وكبت الكافرين
وكره الحاسدين وصغر الفاسقين وغيظ
الباغين قمت بالامر حين فشلوا ونطقت
اذ تتعتعوا ومضيت بنور اذ وقفوا فاتبعوك
فهدوا وكنت اخفضهم صوتا واعلاهم فوقا

وأقلهم كلاما وأصوبهم منطقا وأطولهم صمتا
وأبلغهم قولا وأكبرهم رأيا وأشجعهم نفسا
وأعرفهم بالأمور وأشرفهم عملا كنت
والله للدين يعسوبا أولا حين نفر الناس عنه
وآخرا حين فشلوا كنت للمؤمنين أبا رحيما
إذ صاروا عليك عيالا فحملت أثقال ما ضعفوا
عنه ورعيت ما أهملوا وحفظت ما أضاعوا
وعلوت إذ هلعوا وصبرت إذ جزعوا فأدركت
أوتار ما طلبوا وراجعوا رشدهم برأيك
فظفروا ونالوا بك ما لم يحتسبوا كنت على
الكافرين عذابا صبا ونهبا وللمؤمنين رحمة
وأنسا وحصنا فطرت والله بغنائها وفزت
بحبائها وذهبت بفضائلها وأدركت سوابقها

[illegible] شجاعت [illegible]
[illegible]
[illegible] در جميع حروب سيد المرسلين [illegible]
[illegible]
[illegible] العبد الضعيف عفي عنه

لم تفلل

لم تفلل حجتك ولم تضعف بصيرتك ولم تجبن
نفسك ولم يزغ قلبك كنت كالجبل لا تحركه
العواصف ولا تزيله القواصف وكنت كما
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أمن الناس
عليه في صحبتك وذات يدك وكما قال ضعيفا
في بدنك قويا في أمر الله متواضعا في نفسك
عظيما عند الله جليلا في أعين المؤمنين كبيرا
في أنفسهم لم يكن لأحد فيك مغمز ولا لقائل
فيك مهمز ولا لأحد فيك مطمع ولا لمخلوق
عندك هوادة الضعيف الذليل عندك
قوي عزيز حتى تأخذ له بحقه والقوي العزيز
عندك ضعيف ذليل حتى تأخذ الحق والقريب
والبعيد عندك في ذلك سواء أقرب

الناس اليك اطوعهم لله عز وجل واتقيهم له
شانك الحق والرفق والصدق وقولك حكم وحتم
وامرك حلم وحزم ورايك علم وعزم فاقلعت
فقد نهج السبيل وسهل العسير واطفات النيران
واعتدل بك الدين وقوي الايمان وثبت
الاسلام والمسلمين وظهر امر الله ولو كره الكافرون
فجليت عنهم فابصروا فسبقت والله سبقا بعيدا
واتعبت من بعدك اتعابا شديدا وفزت بالخير
فوزا مبينا فجللت عن البكاء وعظمت رزيتك
في السماء وهدت مصيبتك الانام فانا لله
وانا اليه راجعون رضينا عن الله قضاءه و
سلمنا له امره فوالله لن يصاب المسلمون بعد
رسول الله بمثلك ابدا كنت للدين عزا وحرزا

وكهفا وللمؤمنين فئة وحصنا وغيثا وعلى المنافقين
غلظة ونظما وغيظا فالحقك الله سبحانه
بمية نبيك ولا حرمنا الله اجرك ولا اضلنا
بعدك فانا لله وانا اليه راجعون وسكت
الناس حتى انقضى كلامه ثم بكى اصحاب رسول
الله حتى علت اصواتهم وقالوا صدقت يا ختن
رسول الله ازینجمله خبریست که صاحب فصل الخطاب از کتب کشف
حدیث روایت نموده که چون حضرت ابی بکر صدیق روح مبارکش
مقبوض شد وجامه بر روی او پوشانده شد پر شد مدینه منوره
از صدای گریه مثل آن روزی که پیغمبر صلی الله علیه وفات نموده
بود و پس حضرت امیر المؤمنین علی آمد گریه کنان بشتاب استرجاع
گویان ومیگفت امروز منقطع شد خلافت نبوت تا آنکه ایستاد
بر در آنخانه که ابوبکر را آنجا خوابانده بودند پس گفت رحم کناد

خداوند تعالی ترا ای ابابکر بودی هم الفت با رسول خدا و انیس او

بودی و راحت دهنده پیغمبر بودی و امین او بودی و موضع سر و مشورت

او بودی و اول قوم بودی در اسلام و خالص ترهمه بودی در

ایمان و سختر از همه بودی در یقین و ترسنده ترین همه ایشان بودی

در دین و بزرگتر همه بودی از جهت نفع در راه هدا و احتیاط کننده

تر از همه بودی بر نفس نفیس رسول خدا و مهربان تر از همه بودی بر

اسلام و مبارکترین قوم بودی بر اصحاب کرام و نیکوترین ایشان

بودی در صحبت و بیشترین اصحاب بودی در منقبت و فضیلت

و فاضلترین صحابه بودی در حقوق سابقه و سبقت و بلندترین

اصحاب بودی در درجه و منزلت و نزدیکترین همه بودی در وسیلت

و مشابه تر از همه بودی برسول در سمت و سیرت و رحمت و

فضیلت و شریف ترین ایشان بودی در منزلت و گرامی ترین

اصحاب بودی نزد حضرت رسالت و معتمدترین همه بودی نزد

آنحضرت پس جزا دهد ترا از اسلام و رسول خدا و از

مسلمانان برای پیغمبر بهتر از چشم و گوش بودی تصدیق کردی پیغمبر را

دران وقت که مردم او را تکذیب می نمودند پس حق سبحانه ترا

در کتاب خود صدیق نامیده فرموده که آنکسی که آمده بحق و راستی

یعنی محمد و آنکسی که او را تصدیق نموده یعنی ابوبکر و مواسا کردی

با پیغمبر دران وقت که مردم با او بخل کردند و قیام نمودی با پیغمبر

بحقوق اسلام در مکاره دران وقت که مردم نشستند از آن

و صحبت داشتی با پیغمبر در سختی نیکوترین صحبتی و دوم بودی برای سید

مختار و مصاحب او بودی در غار و صاحب سکینه و رفیق پیغمبر

بودی در هجرت و راه هدا و خلیفه او بودی در دین خدا و نیکو بجا

آوردی خلافت را دران وقت که مرتد شدند و از دین برگشتند

قبایل عرب و اشرار و قیام کردی بامر دین آن قیامی که نکرد

آن خلیفه هیچ پیغمبری در روزگار و نهوض و میل نمودی بقتال

گفتار و در وقتی که یاران سستی می‌نمودند، و شجاعت و مردانگی نمودی

در وقتی که سستی مینمودند یاران، و توانا بودی در وقتی که ضعیف

بودند یاران، و لازم گرفتی طریقه پیغمبر را آنوقتی که خلافت او نمودی

بحق و حقیقت، کسی نزاع ننمود از مسلمانان با تو دران و منع ننمود از تو

کسی ترا ازان بخاک آلوده بودن بینی منافقان و خواری کافران، و

کراهت حاسدان، و مذمت فاسقان، و خشم یاغیان، و ایستادی

بامر خلافت دران وقت که مسلمانان بیدل شده بودند، و سخن

گفتی دران وقت که زبان مسلمانان گرفته شده بود، از دهشت

یعنی در حین وفات پیغمبر و راه دین را رفتی بنور الهی آنوقت که ایشان

توقف نموده بودند، پس صحابه از پی تو آمدند و راه نموده شدند،

و بودی تو پست کننده ترین ایشان صدا را نزد پیغمبر خدا یعنی از راه

زیادت ادب تو نسبت باو، و بلندترین ایشان در مرتبه

و کمترین ایشان در سخن زیرا که معروف است که حضرت صدیق

سنگ

سنگ بدهان میگذاشت تا سخن فضول نکند و درست گوترین

اصحاب بودی در نطق و بلندترین ایشان بودی در همت و

رساننده ترین ایشان بودی در سخن و بزرگ ترین ایشان

بودی در رای و شجاع ترین ایشان بودی در دل و عارف

ترین ایشان بودی با مور و بهترین ایشان بودی در عمل

قسم بخدا که بودی برای دین امیر و پادشاه هم در اول که مردم ازان

میگریختند وهم در آخر که مردم بیدل شده بودند بودی برای

مومنان پدر مهربان آنوقت که عیال تو شدند برداشتی بار

ضعیفان ایشان و رعایت نمودی آنچه ترک نموده بودند

و نگاه داشتی آنچه ضایع نموده بودند و بلندی نمودی در جاها

که ایشان بیتاب میشدند و صبر میکردی در آنجاها که جزع مینمودند

پس یافتی آنچه طلب میکردند و بازگشت نمودند برای تو پس یافتند

برکت تو آنچه گمان نداشتند بودی بر کافران عذابی که پیاپی

بایشان میرسید و رسنده بود همه کافرانرا و بودی برای مؤمنان
رحمت و انس و حصاری محکم بر روی فضایل و او ادراک نمودی نوالی را
سست کنند حجت و برهان تو ضعیف کنند بصیرت و وجدان تو
بی دل کنند نفس تو و نترسید دل تو بودی مثل کوه که نمی جنبانند و
زایل نمیگردانند انرا بادهای تند بودی چنانکه پیغمبر فرموده بود منت
دارنده ترین مردم بر پیغمبر در صحبت خود و مال خود و بودی
چنانکه پیغمبر ترا صفت کرده بود ضعیف در بدن خود و توانا
در امر خدا فروتن در نفس خود بزرگ در نزد مؤمنان نبود
کسی را در تو مجال عیبی و نه گوینده را در تو مجال طعنی و نبود کسی را
در تو طمعی که از رضای خدا بطرف او میل کنی و نه مخلوق را نزد
تو مقداری که ترا از رضای خدا بازدارد ضعیف و عاجز نزد
تو قوی بود تا او را بحق خود میرسانیدی و قوی و توانا نزد
تو عاجز بود تا حق خلق از و میگرفتی نزدیک و دور نزد تو

درین

درین معنی برابر بودند نزدیکترین مردم بتو فرمانبردار
ترین ایشان بود مر خدا را شان و صفت تو حق و رفق و صدق
بود و سخن تو حکم بود و واجب بود و امر تو حلم بود و جزم
بود و رای تو علم بود و عزم بود پس رفتی تو و روشن شده
بود راه و آسان شده بود دشوار و کشته شده بود آتش
کفر و قوت گرفته بود ایمان و ثابت شده بود امر خدا
و هر چند کافران آنرا مکروه داشتند کشف کردی امر اسلام را
و مسلمانانرا پس مسلمانان برکت تو بینا شدند در ان و سبقت
گرفتی بر همه سبقت دوری و بتعب و رنج انداختی کسی که بعد
از تو باین امر قیام کند زیرا که باید پیروی تو نماید و آن بسیار
سخت است و فائز شدی بهمه نیکوئی فوز آشکاری که بهیچ
کس پوشیده نخواهد بود پس عام است گریه مردم برای تو
و بزرگ است بر اهل آسمان مصیبت تو و سخت است بر خاکیان

مفارقت تو راضی شدیم از خدا قضا آورا پس قسم بخدا

که نرسیده است مسلمانان را بعد از رسول خدا مصیبتی مثل

تو دین اسلام را عزت وپناه بودی وبرای مؤمنان قوت

وعزت بودی وبر منافقان غلیظ وخشمناک بودی

پس ملحق گرداند ترا حق سبحانه به پیغمبر ومحروم نگرداند حق سبحانه

مارا از اجر مصیبت تو وگمراه نکند مارا بعد از تو پس بدرستی

که ما همه آفریده خداییم وبسوی او رست بازگشت ما پس چون حضرت

امیر المؤمنین این کلمات را در صفات حضرت صدیق

تمام نمود صدای گریه صحابه بلند شد وگفتند راست ودرست

گفتی ای داماد پیغمبر خدا وای سرور اولیا وای قدوة الاصفیا

راقم حروف گوید که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام احوال خیر

مال حضرت صدیق در اوایل اسلام ودر قوت آن او

صحبت اورا با حضرت پیغمبر در همه حال واحوالات خلافت

ونیابت اورا از پیغمبر وصفات جمیله واحوالات جلیله اورا

همگی را درین فقرات بیان نموده هر عاقل منصفی که درین

تامل نماید جلالت شان حضرت صدیق ازین معلوم خواهد

نمود وازین کلمات بابرکات حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

معلوم میشود که چرا حضرت صدیق در میان صحابه فاضل مطلق

وافضل بحق بود ومنها ما ذکره فی فصل الخطاب انّ ابابکرٍ

جَآءَ اِلیٰ فَاطِمَةَ حِینَ مَرِضَتْ فَاشْتَدَّ مَرَضُهَا

وَاسْتَاْذَنَ عَلَیْهَا فَقَالَ لَهَا عَلِیٌّ هٰذَا اَبُوْبَکْرٍ

عَلَی الْبَابِ فَاِنْ شِئْتِ اَنْ تَاْذَنِیْ لَهٗ قَالَتْ

اَوَ ذَاکَ اَحَبُّ اِلَیْکَ قَالَ عَلِیٌّ نَعَمْ فَدَخَلَ اَبُوْبَکْرٍ

فَاعْتَذَرَ اِلَیْهَا وَکَلَّمَهَا فَرَضِیَتْ عَنْهُ وَقَالَ فِی

الصَّلٰوةِ عَلٰی فَاطِمَةَ تُوُفِّیَتْ فَاطِمَةُ رَضِیَ اللّٰهُ

عَنْهَا بَیْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَآءِ فَحَضَرَهَا اَبُوْبَکْرٍ

حاشیه: [illegible] این حدیث از اخبار باشد [illegible] احادیث متواتره [illegible] جناب در [illegible] جناب مرتضی [illegible] باطل [illegible] بتحریر معلوم [illegible] صحیح نقل [illegible] باطل ودروغ و موضوع [illegible] الا لعنة الله [illegible] ۱۴ [illegible]

وَعُثْمَانَ وَعَبْدُ الرَّحْمنِ بن عَوْفٍ وَالزُّبَيْرِ ابْنِ الْعَوَّامِ
فَلَمَّا وُضِعَتْ لِيُصَلِّي عَلَيْهَا قَالَ عَلِيٌّ رَضِيَ اللّه
عَنْهُ تَقَدَّمْ يَا اَبَا بَكْرٍ قَالَ اَبُو بَكْرٍ اَتَقَدَّمُ وَاَنْتَ
شَاهِدٌ قَالَ عَلِيٌّ نَعَمْ فَتَقَدَّمْ فَوَاللّهِ لَا يُصَلِّي
عَلَيْهَا غَيْرُكَ فَتَقَدَّمَ اَبُو بَكْرٍ وَصَلَّى عَلَيْهَا
فَكَبَّرَ عَلَيْهَا اَرْبَعًا وَدُفِنَتْ لَيْلًا و از انجمله آنست
که ذکر کرده است در فصل الخطاب که چون بیماری حضرت
فاطمه اشتداد یافت حضرت ابابکر به پرسش او آمد
و اذن دخول خواست پس حضرت علی بحضرت فاطمه
گفت که این ابو بکر است بر در ایستاده اذن میخواهد اگر
خواهی اذن دهی برای او حضرت فاطمه گفت آیا این
محبوب تر است بسوی تو حضرت علی گفت آری پس
حضرت علی اذن داد و حضرت ابو بکر داخل شد آنگاه

عذر خواست از حضرت فاطمه که اگر ترک ادبی از ما نسبت بجناب
تو واقع شده باشد باید حلال کنی و حضرت فاطمه با حضرت صدیق
تکلم نموده اظهار رضامندی از و نموده و در باب نماز حضرت
فاطمه نقل نموده که حضرت فاطمه میان شام و خفتن وفات
نمود پس حاضر شد ابو بکر و عثمان و عبد الرحمن و زبیر پس چون جنازه
حضرت فاطمه گذاشته شد حضرت علی گفت پیش برو ای ابابکر
حضرت ابابکر گفت با وجود تو پیش نمیروم حضرت علی گفت
والله که روا نیست کسی را که پیش نمازی در نماز حضرت فاطمه
نماید مگر ترا پس حضرت ابو بکر پیش رفت و چهار تکبیر نماز بر
حضرت فاطمه خواند و حضرت فاطمه را شب دفن نمودند راقم
حروف گوید که اگر کسی گوید که شما گفتید که میان حضرت ابو بکر
و فاطمه در مقدمهٔ فدک غلظتی از حضرت صدیق و رنجشی از جانب
فاطمه واقع شد و شان حضرت فاطمه از ان بزرگتر است که

بجهت دنیا دلگیر شود پس این اعتذار حضرت صدیق و اظهار
رضا نمودن حضرت فاطمه چیست جواب گوئیم که اعتذار
حضرت صدیق بجهة کمال احتیاط او بود که خیال نموده باشد
که مبادا رضا حضرت فاطمه از راه تدین بوده و بر طبع حضرت
فاطمه این معنی گران آمده باشد یا بنا بر آن باشد که رسم است
که از هر بیمار احتیاطا استحلال و استرضا حاصل میکنند و بهر حال
مقوی آنست که پیش یاد نمودیم پس اگر کسی گوید که چه میگوئی در ان
حدیث که روایت نموده اند فغضبت فاطمة فهجرته فلم
تزل حتی توفیت جواب گوئیم که بر تقدیر صحت این حدیث بلکه
مراد ازین غضب و هجرت همان کراهت طبعی است که حضرت
صدیق از ان احتیاط نموده و اگر نه حاشا که حضرت فاطمه از حق
غضبناک شود یا بجهة مال دنیا از حضرت صدیق هجرت نماید و حال
انکه این هجرت حرام محض است با انکه آن حدیث بعقول اولی

ازین است چه آن حدیث با سایر احادیث و قوانین دین موافق
و این مخالف است چه دلیل نقلی که با عقل مساعدت نماید اولی
بقبول است از دلیل نقلی که با عقل مخالف باشد والله یقول
الحق وهو یهدی السبیل ومنها ما روی عن علیٍ انه قال
لما حضرت ابا بکرٍ الوفاة اقعدنی عند راسه
وقال یا علی اذا انا مت فاغسلنی بالکف التی
غسلت بها رسول الله صلی الله علیه وسلم
وکفنی واذهبوا بی الی البیت الذی فیه رسول
الله صلی الله علیه وسلم فان رایتم الباب
قد انفتح بغیر مفتاح فادخلونی والا فردونی
الی مقابر المسلمین یعنی از جمله آنست که روایت
کرده شده از حضرت امیر المؤمنین علی که فرموده که چون
وفات ابوبکر نزدیک شد مرا نزدیک سر خود نشاند و گفت

ای علی چون من بمیرم مرا بشوی با آن کفنی که گفتستی با دیگر را وکفن
کن مرا و ببرید مرا بخانه که پیغمبر در آنجاست پس اگر ببینید که خود بخود بی
کلید در بگشاینده وا شد مرا آنجا نزد پیغمبر دفن کنید والا که در وا نشد
مرا بقبرستان بقیع ببرید و در میان زمرهٔ اصحاب دفن کنید
راقم حروف گوید که در تاریخ اعثم کوفی و سایر کتب معتبره بنظر
رسیده که چون جنازه حضرت ابوبکر بر داشتند و نزدیک
روضهٔ مطهرهٔ رسول خدا آوردند و جنازه بر زمین نهادند همه
مردم در انتظار شدند که از پرده غیب چه پیدا آید و چه آشکار
شود ناگاه تختهای در روضهٔ مطهرهٔ پیغمبر در یکدیگر بجنبید و قفلها جابجا
افتاد و پرها جای دیگر و در روضه باز شد و نشان اجازت
شد همه حاضران غلغله کنان جنازه را برداشتند و در درون
بردند و نزد پیغمبر دفن کردند و منها ما روی عن ابن عباس انه قال
لما فتح الله المداین علی اصحاب رسول الله فی ایام

عمر امر عمر بالانطاع فبسطت فی مسجد رسول الله
صلی الله علیه وسلم فاول من بدر الیه الحسن
بن علی رضی الله عنه فقال یا امیر المؤمنین اعطنی
حقی مما فتح الله علی المسلمین فقال بالرحب والکرامة
فامر له بالف درهم ثم انصرف فبدر الیه الحسین
بن علی فقال یا امیر المؤمنین اعطنی حقی مما فتح الله
علی المسلمین فقال رضی الله عنه بالرحب والکرامة
فامر له بالف درهم ثم انصرف فبدر الیه ابنه
عبد الله بن عمر فقال یا امیر المؤمنین اعطنی حقی
مما فتح الله من المسلمین فقال بالرحب والکرامة
فامر له بخمسمائة درهم فقال یا امیر المؤمنین انا رجل
مشتد اضرب بالسیف بین یدی رسول الله
والحسن والحسین طفلان یدرجان فی سکک

المدينة تعطيهم الفا الفا وتعطيني خمسا ئة درهم
قال عمر نعم اذهب فائتني باب كابيهما وام كامهما
وجد كجدهما وجدة كجدتهما وعم كعمهما
وعمة كعمتهما وخال كخالهما وخالة كخالتهما
فانك لا تاتيني به اما ابوهما فعلي المرتضى
وامهما فاطمة الزهرا وجدهما محمد المصطفى
وجدتهما خديجة الكبرى وعمهما جعفر بن
ابي طالب وعمتهما ام هاني بنت ابي طالب
وخالهما ابراهيم بن رسول الله وخالتهما
رقية وام كلثوم بنتا رسول الله فسمع بذلك
علي فقال سمعت رسول الله يقول عمر بن الخطاب
سراج اهل الجنة فبلغ ذلك عمر فقام ومعه جماعة
من اصحاب الرسول فاتى الى باب علي فنقر الباب

فخرج علي فقال سمعت رسول الله صلى الله
عليه وسلم يقول عمر بن الخطاب سراج اهل
الجنة قال نعم اكتب لي خطا فكتب بسم الله الرحمن
الرحيم هذا ما ضمن علي بن ابي طالب لعمر بن
الخطاب عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
عن جبرئيل عليه السلام عن الله تبارك و
وتعالى ان عمر بن الخطاب سراج اهل الجنة
في الجنة فاخذها عمر واعطاها احد ولاده
وقال اذا انا مت وغسلتموني وكفنتموني
فادرجوا هذه معي في كفني حتى القى بها
ربي يعني از انجا انست كه روايت كرده شده است
از ابن عباس كه چون [illegible] در ايام خلافت حضرت عمر

مدائن بجهت مسلمانان مفتوح نموده حضرت امیر المؤمنین
عمر در مسجد پیغمبر مجلس نموده و نطعها فرش نموده نشست پس
اول کسی که شتاب نموده نزد حضرت امیر المؤمنین عمر
آمد حضرت امام حسن بود پس نشست و گفت ای امیر المؤمنین
نصیب من از آنچه حقتعالی به برای مؤمنان فتوح داده بده
حضرت عمر گفت بالرحب والکرامه پس فرموده که هزار درهم
دادند آنگاه حضرت امام حسین آمد پس گفت ای امیر المؤمنین
نصیب من از آنچه حقتعالی به مؤمنان کرامت نموده بده
پس حضرت عمر گفت بالرحب والکرامة و فرمود که هزار درهم
دادند آنگاه عبد الله بن عمر پسر خودش آمد پس گفت ای امیر المؤمنین
نصیب من بده پس حضرت امیر المؤمنین عمر گفت بالرحب
والکرامة و فرمود که پانصد درهم بدهند پس عبد الله گفت ای
امیر المؤمنین من در ایام پیغمبر مردی بودم به بلوغ رسیده

و پیش دست پیغمبر صلی الله علیه و سلم شمشیر میزدم و بجهاد قیام مینمودم
و حضرت امام حسن و امام حسین در زمان پیغمبر و طفل بودند در
کوچهای مدینه بطریق میرفتند با ایشان هزار هزار رسیده ومن پانصد
پس حضرت عمر گفت آری چنین است تو بیار برای من پدری
مثل پدر ایشان و مادر مثل مادر ایشان و جد مثل جد ایشان
و جده مثل جده ایشان و عمو مثل عموی ایشان و عمه مثل عمه
ایشان و خالو مثل خالوی ایشان و خاله مثل خاله ایشان
پس بدرستی که تو نتوانی آورد مثل ایشان و با ایشان
همسری نتوانی نمود اما پدرشان علی مرتضی است و مادرشان
فاطمه زهراست و جدشان محمد مصطفی است و جده ایشان
خدیجه کبری است و عم ایشان جعفر طیار است و عمه ایشان
ام هانی دختر ابو طالب است و خالوی ایشان ابراهیم
است پسر پیغمبر و خاله ایشان رقیه است و ام کلثوم دختران

ببین [illegible] ... خلیفه ... [illegible]

پیغمبر پس مقالات حضرت عمر با پسرش بحضرت علی رسید گفت از
پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیدم که میفرمود که عمر چراغ اهل بهشت
و در وشنی بهشتیان بنور اوست پس این حدیث بحضرت عمر
رسید با جمعی از اصحاب پیغمبر بدر خانه حضرت امیر المومنین علیه السلام
که حضرت علی بیرون آمد آنگاه حضرت عمر گفت ای علی تو از
پیغمبر این حدیث خود شنیده گفت بلی گفت این حدیث را
بخط خود برای من بنویس پس حضرت امیر المومنین علی این
نوع نامه نوشت بنام خداوند بخشنده مهربان این نامه ایست
که ضامن شده است علی بن ابی طالب برای عمر بن الخطاب
روایت میکند از پیغمبر و پیغمبر خبر میدهد از جبرئیل و جبرئیل خبر
میدهد از حق تعالی که عمر بن الخطاب چراغ اهل بهشت است پس
حضرت عمر آن نوشته را گرفته بیکی از اولاد خود سپرد و منها
مَا رُوِیَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَاطِبٍ قَالَ ذُکِرَ عُثْمَانُ عِنْدَ

الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ فَقَالَا هٰذَا اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ اَیْ عَلِیٌّ
یَأْتِیکُمُ الْآنَ یُخْبِرُکُمْ عَنْهُ فَاِذَا جَاءَ عَلِیٌّ سَأَلُوهُ عَنْهُ
فَقَالَ عُثْمَانُ مِنَ الَّذِینَ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ الَّذِینَ اتَّقَوْا
وَآمَنُوا ثُمَّ مِنَ الَّذِینَ اتَّقَوْا وَاَحْسَنُوا وَاللّٰهُ یُحِبُّ
الْمُحْسِنِینَ یعنی از آنجمله آنست که روایت نموده اند
محمد بن خاطب که گفت نزد حضرت امام حسن و امام حسین
حضرت عثمان را یاد نمودند پس ایشان گفتند این امیر المؤمنین علیه السلام
است می آید شما را خبر خواهد داد باحوال حضرت عثمان پس چون
حضرت علی آمد از و سوال نمودند فرمود که حضرت عثمان از
آنجمله است که حق سبحانه در صفت ایشان میگوید که پرهیز نمودند
از شرک و ایمان آوردند بعد از آن پرهیز نمودند از معاصی و ایمان
آوردند بعد از آن پرهیزکاری نمودند و نیکوکاری کردند و حق سبحانه
دوست میدارد نیکوکاران را و منها ما روی عن سالم بن ابی جعد

قَالَ كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ محمد بن الحنيفة فذكروا
عثمان فنهانا محمد وقال كفوا عنه فعدنا يومًا
آخر فقلنا منه اكثر ما كان قبل فقال الم انهكم
عن هذا الرجل قال وابن عباس جالس عنده
يا ابن عباس تذكر عشية الجمل وانا عن يمين
علي وفي يده الراية وانت على يساره اذ
سمع هدة في المربد فارسل رسولا فجاء
الرسول فقال هذه عايشة تلعن قتلة عثمان
في المربد فرفع علي يده حتى بلغ بها وجهه
مرتين او ثلثا وقال وانا العن قتلة عثمان
لعنهم الله في السهل والجبل قال فصدقه
ابن عباس ثم اقبل علينا فقال وفي هذا الكم
شاهد عدل يعنى از آنچه آنست كه روايت نموده

انداز سالم ابن ابی جعد كه گفت نشسته بودم پیش محمد پسر حضرت
علی ابن ابی طالب پس یاد كردند حضرت عثمان را پس نهی كرد
و گفت زبان نگهدارید در بارهٔ حضرت عثمان و بد ادبی
مكنید بنسبت با وی پس اعاده شد ذكر حضرت عثمان روز
دیگر و بیشتر از روز پیش در بارهٔ او خوض نمودند پس محمد حنفیه
گفت آیا شما را منع نكردم ازین بعد ازان رو كرد با ابن
عباس و ابن عباس نزد او نشسته بود و گفت ای ابن عباس
یاد داری شب جمل كه من در طرف راست حضرت امیرالمؤمنین
علی بودم و تو در طرف چپ ناگاه شنید امیرالمؤمنین
صدائی پس كس فرستاد كه این چه صدا است پس رسول
مراجعت نمود و گفت عایشه است قاتلان عثمان را لعن
میكند پس حضرت علی دست خود برداشت تا رسید
بر رویش دو بار یا سه بار و هر بار میگفت و من هم لعن میكنیم

برقاتلان عثمان خدای تعالی قاتلان عثمان را لعنت کناد
در هر جا که باشند چه در آبادی و چه در خرابه راوی گوید که
ابن عباس تصدیق محمد حنیفه نمود بعد از ان محمد حنیفه گفت که شما را
همین شاهد عدل بس است که درباره حضرت عثمان بی ادبی
نکنید ومنها ما ذکره فی احسن الکبار من کتب الشیعة
وفی سایر کتبهم انه سئل الصادق عن الشیخین
فقیل یابن رسول ما تقول فی ابی بکر وعمر فقال
هما امامان همامان عادلان قاسطان کانا
علی الحق وماتا علیه فعلیهما رحمة الله وبرکاته
یعنی از انجمله آنست که در احسن الکبار که از کتب شیعه است
وسایر کتب ایشان نقل نموده اند که شخصی از حضرت صادق
پرسید که چه میگوئی درباره ابو بکر و عمر پس حضرت صادق
گفت ایشان دو امام بزرگ‌اند در دین عادل و قاسط بودند

در حکم بر طریق حق بودند و مردند بر دین حق پس رحمت و برکت
حق سبحانه بر ایشان باد و هر عاقل در جوابی که شیعه ازین
داده تامل نماید بطلان مذاهب ایشان از ان معلوم او خواهد شد
ومنها ما اخرج عن جعفر الصادق عن ابیه عن محمد الباقر ان رجلا
جاء الی ابیه زین العابدین علی بن الحسین فقال
اخبرنی عن ابی بکر فقال عن الصدیق فقال وتسمیه
الصدیق فقال ثکلتك امك قد سماه رسول الله
صدیق والمهاجرون والانصار ومن لم یسمه
صدیقا فلا صدق الله عز وجل قوله فی الدنیا
والآخرة اذهب فاحب ابا بکر وعمر رضی الله
عنهما از انجمله آنست که روایت نموده اند از حضرت صادق
رضی الله عنه که او از پدر خود امام محمد باقر روایت نموده که او
از پدر خود علی بن الحسین نقل نموده که مردی از ایشان پرسید

که خبر بده مرا از ابو بکر گفت از حضرت صدیق می پرسی پس سائل
از روی انکار گفت که تو او را صدیق میگوئی آنحضرت در جواب
گفت مادر تو ترا گم کند پیغمبر او را صدیق نامیده و مهاجران
وانصار او را صدیق نامیده وکسی که او را صدیق نگوید او صادق
نباشد نه در دنیا نه در آخرت برو و دوست بدار ابو بکر و عمر را
که آن از ایمانست ومنها ما نقل عن زید بن علی انه
قال والله ان البراءة من الشیخین براءة من علی
یعنی از انجمله آنست که نقل نموده اند از زید بن علی بن الحسین که فرموده
قسم بخدا که برائت از ابو بکر و عمر برائت از علیست کسی که ایشانرا
دوست دارد علی را دوست داشته وکسی که ایشانرا دشمن دارد
علی را دشمن داشته ومنها ما روی عن سالم قال سألت
ابا جعفر محمد بن علی وجعفر بن محمد عن الشیخین
فقالا یا سالم تولهما وابرأ من عدوهما

کانا امامی هدی یعنی از انجمله آنست در طریق شیعه
روایت نموده اند از سالم که گفت سوال کردم از امام محمد باقر
واز امام جعفر صادق رضی الله عنهما از ابی بکر و عمر پس فرمودند
که ای سالم دوست بدار ایشانرا و دوری کن از دشمنی ایشان
بودند ابو بکر و عمر پیشوایان راه حق و راهنمایان مطلق ومنها ما
روی عنه انه قال دخلت علی ابی جعفر وهو
یقول اللهم انی اتولی ابا بکر وعمر فاحبهما اللهم
ان کان فی نفسی غیر هذا فلا نالنی شفاعة
محمد یوم القیمة یعنی از انجمله آنست که روایت نموده اند
از سالم که گفت داخل شدم بر امام محمد باقر و حال آنکه میگفت
بار خدایا بدرستی که من تولا میکنم با بو بکر و عمر و دوست میدارم
ایشانرا بار خدایا اگر غیر این در دل من باشد مرا از شفاعت
محمد محروم کن ومنها ما روی عنه انه قال دخلت علی جعفر بن

محمد وهو مریض فقال اللهم انی احب ابابکر و
عمر واتولاهما اللهم ان کان فی نفسی غیر هذا
فلا نالتنی شفاعة محمد یعنی ازینجاست که روایت
نموده شده نیز از سالم که داخل شدم بر جعفر بن محمد وحال
آنکه بیمار بود پس گفت بارخدایا من دوست میدارم ابوبکر
وعمر را وتولا میکنم بایشان بارخدایا اگر غیر این در دل
من باشد شفاعت محمد مرا درنیابد ومنها ما روی عن کثیر قال
قلت لابی جعفر اخبرنی اظلمکم ابوبکر وعمر
من حقکم شیئا فقال والذی نزل الفرقان علی عبده
لیکون للعالمین نذیرا ما ظلمنا من حقنا مثقال
حبة خردل قال قلت فاتولاهما جعلنی الله
فداک قال نعم قال یا کثیر تولهما فی الدنیا
والاخرة قال وجعل یصک عنق نفسه

ویقول ما اصابک فبعنقی قال برأ الله من المغیرة
بن سعد وبیان فانهما کذبا علینا اهل البیت
یعنی ازینجاست که روایت نموده اند از کثیر که گفت گفتم امام
محمد باقر را که خبر ده مرا آیا ظلم کرد شما را ابوبکر یا عمر وکم کرد
از حق شما چیزی یکی از ایشان پس آنحضرت فرمود قسم بخدایی
که قرآنرا بر بندهٔ خود فرستاد تا آنکه عالمیانرا بیم کند که ظلم
نکرد در حق ما نه ابوبکر ونه عمر بقدر ذرهٔ خردلی راوی گوید گفتم
فدای تو شوم دوست میداری ایشانرا فرمود بلی آنگاه
فرمود ای کثیر ایشانرا دوست میدار در دنیا وآخرت
راوی گوید که آنحضرت دست برگردن مبارک خود نهاده
فرمود ای کثیر ایشانرا دوست دار آنچه باشد بگردن من
باشد آنگاه فرمود خدای تعالی از مغیره بن سعد وبیان بیزار
باشد که ایشان بر ما اهل بیت دربارهٔ ابوبکر وعمر رضی الله

عنها دروغ بستند ونسبت دادند بآنچه در ما نبود در اقسام
حروف گویند که این حدیث دلیل صریح است بر آنکه پیش
گذشت که منافقان بر اهل بیت نبوت رد نموده آنگاه
از زبان ایشان دروغها ساخته بر مردمی که دور بودند میبستند
وباین ترویج مذهب رفض می‌نمودند چنانکه گذشت ومنها
ما روی عن ابی جعفر الباقر عن ابیه علی بن
الحسین انه قال لجماعة خاضوا فی ابی بکر وعمر
وعثمان الا تخبرونی انتم المهاجرون الاولون
الذین اخرجوا من دیارهم واموالهم یبتغون
فضلا من الله ورضوانا وینصرون الله و
رسوله اولئك هم الصادقون قالوا لا قال
افانتم الذین تبوؤا الدار والایمان من قبلهم
یحبون من هاجر الیهم ولا یجدون فی

صدورهم حاجة مما اوتوا ویؤثرون علی انفسهم
ولو کان بهم خصاصة ومن یوق شح نفسه
فاولئك هم المفلحون قالوا لا قال اما انتم فقد
برئتم فی احد هذین الفریقین وانا اشهد
انکم لستم من الذین قال الله عز وجل فیهم والذین
جاؤا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا و
لاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل
فی قلوبنا غلا للذین امنوا ربنا انك رؤف
رحیم یعنی از آنجمله آنست که روایت کرده شده است از
ابی جعفر یعنی امام محمد باقر که او از پدر خود علی بن الحسین
روایت نموده که جمعی را که در مادهٔ حضرت ابی بکر وعمر وعثمان
خوض نموده بودند گفت که آیا خبر نمیدهید مرا که شما ای خائضان
در بارهٔ مهاجرین اولین وخلفاء مهدیین از جمله مهاجرین

اولیند که خدای تعالی در صفت ایشان میفرماید که بیرون کرده
شدند از سراهای خود و دور افتادند از مالهای خود طلب
میکنند بخشش حقسبحانه و خشنودی او و یاری میکنند دین خدا بنفس
و مال خود و نصرت میکنند پیغمبر را بیاری و هواداری و آن گروه
مهاجران صادقان اند در دین اسلام و آن خائفان گفتند
نه ما از مهاجران اوّلین و ازین جماعت نیستیم پس فرمود آیا
شما از انصار سابقین هستید که خدای تعالی در صفت ایشان
میفرماید که جای کردند در سرای هجرت و در دار ایمان یعنی مدینه
پیش از هجرت مهاجران دوست میدارند هر کس را هجرت
کند بسوی دیار ایشان یعنی مهاجران را و نیابند در دلهای خود
حسدی از آنچه عطا داده شود بمهاجران و تقدیم می نمایند مهاجران را
بر نفسهای خود و اگرچه هست ایشان را حاجت و فقر و هر کس که نگاه
داشته شود از بخل نفس پس آن گروه رستگارانند آن خائفان

گفتند نه ما از انصار سابقین و ازین گروه نیستیم پس حضرت امام
فرمود آگاه باشید که شما ازین دو گروه بری هستید و من گواهی
میدهم که شما نیستید از آن جماعت که حقسبحانه در بارهٔ ایشان میفرماید
و آنانکه آمدند بعد از ایشان میگویند ای پروردگار ما بیامرز ما را
و برادران ما را که پیشی گرفتند در دین یعنی گروه مهاجرین و
انصار و مگردان در دلهای ما کینهٔ آنگروه که پیش از ما ایمان
آورده اند یعنی اصحاب پیغمبر پروردگارا بدرستی که تو مهربانی
بخشندهٔ پس حضرت امام زین العابدین ایشان را که در بارهٔ
خلفاء راشدین بی ادبی نموده نصیحه فرموده که حقسبحانه درین آیهٔ
کریمه مؤمنان را سه فرقه نموده مهاجرین اوّلین و انصار سابقین و
مؤمنان لاحقین که اصحاب پیغمبر را دوست دارند و برای ایشان
استغفار و دعا کنند و شما از هیچ یک ازین گروه سه گانه نیستید
پس داخل زمرهٔ مؤمنان نخواهید بود و منها ما روی عنه انه سئل

عَن قوله انما وليكم الله قال أصحاب محمد قيل
يقولون علي قال علي منهم يعني از آنجمله آنست كه روايت
نموده اند از امام محمد باقر كه سوال نموده شد از آيه انما وليكم الله فرمود
كه اصحاب محمد اند گفتند كه ميگويند كه علي است گفت علي هم يكي
از ايشان است ومنها ما روى عن حسن بن الحسين بن الحسن يقول لرجل
من الرافضة والله لئن امكنني الله منكم لنقطعن
ايديكم وارجلكم من خلاف ولا نقبل منكم توبة
يعني از آنجمله آنست كه روايت شده از حسن بن الحسين بن الحسن كه از
اكابر ائمه اهل بيت است كه بيكي از روافض گفت قسم بخدا
كه اگر حق سبحانه مرا تمكين دهد از شما هر آينه مي برم دستهاي
شما و پاهاي شما را از خلاف ونپذيرم توبه شما را ومنها ما روى
عن عبد الله بن الحسن انه قال والله لا يقبل الله
عز وجل توبة عبد تبرأ من ابي بكر وعمر يعني از آنجمله

آنست كه روايت نموده اند از عبد الله بن الحسن كه گفت قسم
بخدا كه خداي تعالى قبول نميكند توبه كسي را كه تبرا كند از ابو بكر وعمر
ومنها ما روى عن الحسين بن محمد الحنفية انه قال يا
اهل الكوفة اتقوا الله عز وجل ولا تقولوا لابي بكر
وعمر ما ليسا له باهل ان ابا بكر الصديق كان
مع رسول الله في الغار ثاني اثنين وان عمر
اعز الله به الدين يعني از آنجمله آنست كه روايت كرده
شده از حسين بن محمد حنفيه كه گفت اي اهل كوفه بترسيد از خدا
ومگوئيد در باره حضرت ابو بكر وعمر آنچه لايق ايشان نباشد بدرستي
كه ابا بكر صديق با رسول در غار ثاني اثنين بود بدرستي كه خداي
تعالى دين را بوجود عمر عزيز گردانيد پس بي ادبي با ايشان از نقص
ايمان است ومنها ما روى جندب الاسدي ان محمد بن
بن عبد الله الحسن اتاه قوم من اهل الكوفة

درست در اثبات جناب مرتضوی از خطبه شقشقیه خطبه بیان که ای ابن شقیین بیده معلوم است
چه در خطبه وسیله بیان فرموده بود ولقد تازعن الاقبال فعن قریب یتلاعنان این دلیل صحت توانر است
که آنجناب از آن دو نفر ناراض بوده جمیع کتب اهل سنت باین حرف مملو است نهایت تقول
کرده حنفی بنا بر عادت بدروغ و یاوه گوئی و انکار آن می کرد انشاءالله این احادیث خبیثه
موضوعه را که با عادت از خوارج نعمه تا ما موضوع در کتب شیعه از این احادیث موضوعه

عینه و انتساب کذب بعضه نسب منه و الجزیرة فسئالوه عن ابی بکر و عمر فالتفت الی
بعض و خوارج در آن
فقال انظر الی اهل بلادك یسئالونی عن ابی بکر
و عمر رضی الله عنهما لهما عندی افضل من علی
یعنی از آنجمله آنست که روایت نموده جندب الاسدی که جمعی از اهل
کوفه و جزیره نزد محمد بن عبد الله بن الحسن آمده از ابی بکر و عمر سوال
نمودند پس آنحضرت بمن التفات نموده فرمود که ببین اینها خود
که از ابی بکر و عمر سوال میکنند با وجود فضایل و کمالات ایشان
هر آینه ایشان نزد من از حضرت علی افضل اند و منها ما روی
من جعفر الصادق انه سئل عن ابی بکر و عمر
فقال انا برئ ممن ذکرهما الا بخیر فقیل له لعلك
تقول ذلك تقیة فقال انا اذا من المشرکین
ولا نالنی شفاعة محمد یعنی از آنجمله آنست که روایت
نموده اند از حضرت صادق که سوال کرده شد از ابی بکر و عمر

حدیثی که جناب صادق ع با ابی حنیفه امام اعظم سنیها الزام داده ذکر کنم اینجا مناسبت در حدیث واقع شده
که ابی حنیفه آمد بخدمت صادق ع در در مبارک آن حضرت ایستاد اذن طلبید جناب صادق ع او را اذن
نداد ابی حنیفه متعاعد شد در شهر افقدر ایستاد که جمعی از اهل کوفه از خلق شیعیان آمده در در مبارک
ایستاده اذن طلبیدند جناب صادق ع او را اذن داده ابی حنیفه خود بمیان ایشان داخل شده
اذن بحضور حضرت صادق آمد و نشست جناب صادق ع ملتفت نشدند

فرموده که من بیزارم از آنکس که ایشان را بغیر خوبی یاد کند پس
گفته شد که شاید این را بتقیه گوئی آنحضرت فرمود که اگر در دل
من غیر این باشد از مشرکان خواهم بود و شفاعت پیغمبر بمن
نرسد گویا آنحضرت اشاره بآن حدیث نموده که پیغمبر بحضرت
امیر المؤمنین علی گفت که روافض از جمله مشرکانند پس از این
اخبار معلوم شد که ائمه اهل بیت همه کمال محبت و موالات
نسبت بحضرت ابی بکر و عمر و سایر اصحاب پیغمبر داشته
و حضرت شیخین را بمزید فضایل و کمالات ممتاز داشته ایشان را
بحق و حقیقت میدانسته اند و آنچه روافض با ایشان نسبت
نموده همه بهتان و افترا است قاتلهم الله انی یؤفکون باب
چهارم در لغزشها و خطاها و سهوهای روافض که صاحب
نواقض الروافض در کتاب خود یاد نموده که بطلان مذهب ایشان
از آن بکمال وضوح می یابد قال قدس سره الشریف هفوات

الرافضة وهذياناتهم المخبثة وشنايع اعمالهم
وعاداتهم الخبيثة المنبهة على انها ارذل
الفرق الهالكة من ضعف الايمان واذل الطوائف
السالكة من مسالك الشيطان وهي اكثر من
ان يندرج في مختصرنا هذا ولم نضيع اوقاتنا
باطالة الكلام فيها فاكتفينا بمجمل بعض منها فانه
انموذج مفصلات كلها وينقل ذهن الاذكياء
وسترى صاحب فطانة تبرى يحدث في كل
ماذكرناه ويذكر احتمالات مستبعدة شتى
ولها توجيهات مستغربة لا تحصى فاعرض عنه
لها اذ لو تدبرت تعلم ان امثالها تجري في ادلة
اثبات اصل الملة ايضا فلو صحت هذه ينبغي ان
لا تستقر فطن من الانظار على دين من الاديان

ومذهب من المذاهب بحدوث اشباه المذكورات
في كلها كما لا يخفى فينبغي ان ينظر الى جميع ما
ذكرناه في هذه الرسالة بعين التدبر والنصف
لا التجادل والتعصف ويمنع نفسه عن لزوم
اتباع الآباء والامهات ومناسبة العشاير
والقرابات والحميات الجاهلية والتعصبات
ويصير اولا هيولا قابلة لصور جميع الملل والمذاهب
فيكون كمن لم يسمع دينا ولا طريقا الا في هذا
الحين ولا يكون ميله متعلقا الا بتحصيل ما يفيد
يقين ويقول في نفسه لو تحقق عندي حقيقة
الشرك لاشركت ولا ابالي فضلا عن وضوح
حقانية الاشعري والمعتزلي ويقرر عليها
ان الاحتمالات الحادثة فيك فيما نقسم

نبيا عليه الوجدان الصحيح والحق الصريح وقسم
يكون على خلافه فلو اتبعت كل احتمال خطرك
ومشيت اثر اى خيال حضرك لا يمكنك القرار
على طريقة ولا يحصل لك فهم حقيقة وكنت
خالع العذار غير مستانس الاستقرار على مقر
الابرار محبوسا فى ظلمات غواية خبلتاء الفجار
وانت فى غفلة من ذلك حتى يغطى اوطارك
من هذا الدار فما ينفعك حينئذ الاستعلام
والاستبصار والتوبة والاستغفار فعليك
ايتها النفس المطمئنة بطرح الاثقال الشهوانية
فانها سموم جبلية ونزح مدرك العقل المقرب
من التعصب والحمية والغرابة الواجدة للمطالب
الصحيحة المنطبقة فيها صور المعلومات الالهية

الازلية فوايم الله انك لو قبلت النصيحة وخفت
من يوم الفضيحة لخرجت هذه التحقيقات عن
سعير الهوى والبدعة الى جنة السنة والجماعة
وان كنت بعد مطالعة هذه فى شك وريب
فانى اشك فى ايمانك وعندك علم الغيب بل الظن
ان ايمانك بما جاء به السيد الخاتم ناش من التقليد
وانك غير مؤمن بل انت جحيد وقد اقترب يوم
يجزى كل مكابر عنيد وما ادرى ما الذى يورث
فى طبايعهم المنحرفة الجزم بدلالة ما نقل عن النبى
صلى الله عليه وسلم فى غير كتب الصحاح انه قال
بعد يرخم من كنت مولاه فعلى مولاه على امامة
المرتضى بشرط عدم فصل احد دلالة قطعية
ويورث الجزم فيها بصحة دلالة آية ثانى اثنين

اذ هما في الغار اذ يقول لصاحبه لا تحزن ان الله
معنا المتواتر على مطلق فضل ابي بكر الصديق رضي
القيمة بل عدم استحقاقه اللعن وانما هذا من
مقتضيات طبع الزنديق الذي ليس له خلاق من
تصديق الرسول الشفيق والحق عند اهل التحقيق
ان مثله بدوام الحرق حقيق وبان يعد من نوع
الحمار خليق وابله هذا النوع من يجوز على مثله
ان يستخلف حال الموت للدنيا والهوى ومثل
ذلك لعمر الفاروق ولا يقول في نفسه لغاية
فساده ان العاقل في المفارقة الابدية عن
الدنيا لا يحرص طبعا وعقلا عليها على تقدير فرض
جواز ذلك لا اقتضى ان لا يرضى هو بخروج
السلطنة عن بيته ولا يستخلف الا احدا من

ولده او عشيرته فكان يستخلف الصديق عبد الرحمن
بن ابي بكر هو ايضا من المهاجرين ومن اشجع قريش
وله مساع كثيرة في الاسلام ويستخلف عمر الفاروق
عبد الله بن عمر احد العبادلة الذين اسلم مع ابيه
بمكة صغيرا وشهد الخندق بعد بلوغه وكان من
زهاد الصحابة فما بال ابي بكر يوصي لعمر وما بال
ان يجعل الامر شورى وكل الله على اهل البدع
والزيغ اصناف العذاب والبلاء لاسيما على الرافضة
فانهم ابعد الخلق عن الحق وارفضهم عن الحياء ثم اعلم
ان المذكورات في هذا الكشف كاشفة عن نضا
انه لا سبيل الى جحود ما ذكرناه وانكاره وان
جاز ذلك على من صار العناد اعظم شعاره
وبالله انه لم يخفهم قبل ذلك بمثل ما اقدرني الله

عليه بقوته الغالبة اذ لم يطلع على تفصيل كتبهم
واقوالهم وشروح مذاهبهم واعمالهم كما اطلعت
عليه فلا يقدرون ان يقولوا ما افتري علينا
مثل ما يقولون في مقابلة ما نسبه سلفنا في كتبهم
الكلامية الى الرافضة والتحقيق انهم اصناف و
لكنها غلب هذا اللفظ على الاثني عشرية فيزعمون
ما نسب علماؤنا الى الرافضة وارادوا بها غير
هؤلاء ممن رفض الحق انهم افتروا عليهم كذبا فبذلك
يطعنون عليهم ويقدحون في الوثوق باقوالهم
ويضعفون تاثير المقالات الصادقة المنسوبة
اليهم في قلوب الناظرين القاصرين وهل يعوز
دليلنا على ضلالتهم حتى نضطر الى نسبة غير
واقع اصلا اليهم كلا ان الدلائل التي استخرجنا

من كتبهم ومولفاتهم واستنبطنا من اعمالهم وعاداتهم
مغنية عنها بل هي ادل على المطلوب منها كما لا يخفى
فان قلت لنبين بان اذكر لك واحدا مما نسبه علماؤنا
الى الرافضة وهؤلاء يقولون به فهو جواز البداء
على الله تعالى وقد ذكرناها في المحيط المراد الخافي
الذي قد يعبر عنه بالقواعد الموافقة في حرف الباء
منها وهو قول معتقدهم زرارة بن اعين ولكن هؤلاء
لا يشعرون به وما نقله حسن الشيرواني في رسالته
الموسومة بالاحكام الدينية هي التي اصغر من صرف
الزنجاني ولا تشتمل على ما فيه طائل وصارت
مضحكة بين علماء الرفضة من اعتقادهم حلول الله
في الشاه اسمعيل وغيره والتناسخ واستحال المخي
ودخول لهما سبب باختيه لاعتقادهم له وقذف

عائشة لا حقيقة لها وهي مفتريات عليهم وبها قد
أطالوا لسانهم علينا وتخجلت علماء عصرنا منها نعم
الجاهل إذا تصدى للتاليف فضح نفسه وضيع مذهبه
ومن الغرائب أن في زماننا هذا من عرف جملا من
النحو والصرف يصير مؤلفا ولا يطلع بوخامة عاقبته
فالزارع يعرف نقصان زرعه يوم حصاده فلا
نطيل هذا ونرجع إلى ما كنا بصدده والمذكورات
في هذا الكشف على قسمين أحدهما التي لا شبهة
في كونها من أركان مذهبهم وهي مذكورة في
كتبهم ويعترفونها بالهفوات المخبثة لأنها تنتجهم
إلى خبث عظيم ومآل ذميم ومن صحفه لا يبعد عن
المناسب كما لا يخفى عن الطبع السليم وثانيهما هي
التي شاعت بين خواصهم وعوامهم في شهورهم

وأعوامهم بل يعاشون من لم يؤمن بها وإن لم نطلع
على ذكرها في كتاب ونعبر من هذه بالعادات
الخبيثة لأن العقول المتينة والشرائع المبينة تمجها
وتقبحها وتستقذرها ووجه التسمية ههنا ظاهر
وفيه أيضا لطيفة تصحيفه بعينه كشف است صاحب نقايض
الروافض که لغزشهای روافض و هذیانات و اعمال شنیعه و عادات
خبیثه ایشان که تنبیه کننده است برآنکه روافض رذیلترین فرق
ها که اند از ضعفاء ایمان و ذلیل‌ترین طوایف‌اند در مسالک
شیطان بیشتر از آنست که درین مختصر ذکر آن گنجایش داشته
و ضایع نخواهیم نمود اوقات خود بتطویل آن بلکه مجملی از آن درین
کتاب یاد کنیم که آن نمونه ایست و صاحبان هوش از آن انتقال
ببطلان مذهب ایشان خواهند نمود و ممکن است که شیطانی از شیاطین
انس که زیرکی ناقص داشته باشد در هر یک ازین سخنان که ذکر

نموده ایم احتمالی قرار دهد و وجهی برای آن موافق مذهب باطل خود
درست کند پس از آن شیطان و سخنان او اعراض کن زیرا که اگر بنا بر
هر احتمال ضعیفی و وجه رکیکی گذاشته شود در اصل ملت مصطفوی
نیز این جاری میشود چنانکه یهود و هنود و نصاری شبهات نموده ایشان
اند احتمالات ذکر میکنند و در اصل ملت قدح میکنند پس بنا برین
هیچ زیرکی باید بسبب حدوث شبهات دین در هیچ دین و مذهبی
قرار نگیرد همچنانکه مخفی نیست پس سزاوار آنست که کسی که طالب حق
و حقیقت باشد نظر کند بجمیع آنچه ذکر کرده ایم درین کتاب بدیده
تدبر و انصاف نه از روی مجادله و تعصب و منع کند نفس خود را
از پیروی پدر و مادر و خویشان و باز دارد خود را از حمیت جاهلیت
و تعصب و خود را اول هیولائی سازد که قابل صور جمیع مذاهب
و ادیان باشد پس خود را مثل کسی گیرد که هیچ طریقی نگرفته و هیچ
دین نشنفته مگر درین حین و مقصودش نباشد مگر تحصیل حقیقت

و یقین و در خاطر خود تخمیر کند که بفرض المحال اگر غیر کسی را که تحقق
البطلان است حقیقی ظاهر شود با کما ازان نخواهم داشت چه جای
مذهب سنت و جماعت که طریقهٔ حق و حقیقت است یا مذهب اعتزال
که فرقه از اهل اسلامند و باید قرار دهد بر نفس خود که احتمالاتی که در تو
پیدا شود دو قسم است قسم اول آنکه حق صریح و صریح حق است و قسم
دویم آنست که بر خلاف این باشد پس اگر هر احتمالی را پیروی کنی
و از پی هر خیالی که در خاطر آید بروی ترا قراری بر دینی و مذهبی نخواهد
بود و حاصل نمیشود برای تو حقی و حقیقتی و قرار نخواهی گرفت بر مقر
ابرار و راه راست و محبوس باشی در تاریکی گمراهی و درین خواهی ماند
تا از دنیا بروی و در ان وقت ترا نفع نکند نه آگاهی و نه توبه و نه
استغفار پس بر تو باد به انداختن بارهای سنگین شبهات از گردن
خود زیرا که آنها زهری است که در جبلت لست و ترا هلاک میکند و بر
تو باد بکشیدن آب علم و یقین از چشمه عقل که خالی از عصبیة و حمیت

جاهلیت باشد ونوشیدن از جام فراستی که باینده مطالب
صحیحه باشد ومنطبع باشد دران صور معلومات آلهیه ازلیه پس
قسم بخدا که اگر قبول کنی نصیحت وبترسی از فضیحت هر آینه این
تحقیقات ترا از دوزخ هوا ورفض وضلالت بیرون برده
به بهشت سنت وجماعت رساند واگر بعد از مطالعه این
کتاب درشک باشی از حقیقت سنت جماعت پس هر آینه
در ایمان تو خواهد بود وعلم غیب نزد حق سبحانه است بلکه گمان
می برم که ایمان تو نیز به خاتم المرسلین همین صورت دارد یعنی
درشک است ناشی از پیروی پدران است وبدرستی که تو مؤمن
واقعی نیستی بلکه تو منکری وتحقیق که نزدیک شده است روزی
که جزا داده میشود دران روز هر مکابر معاند را اقسم حروف گوید
کسی که طالب حق وحقیقت باشد طریق تحقیق همین است که مخدوم
شریفی قدس سره الشریف بیان نموده وبدون این تحقیق مذهب

ممکن نخواهد بود وفی الواقع که درین کلمات دفع تمام شبهات
روافض ازین کتاب نموده که اگر اولین وآخرین روافض
برین کتاب شبهات نمایند همه را درین کلمات دفع نموده
وجواب پیش از وقوع آن گفته وبهانا که این کرامتی است
ازو که راه سخن روافض را پیش از وقت بسته وگویا مقصودش
اینست که هر ناقص که در پی احتمالات باطله است گمراه روسیاه
شیطان شوم شتربی است که مرحوم مخدوم شریفی بکشف والهام
حقانی جواب مقالات باطله آن روسیاه گمراه گفته وبعد
ازاین تمهیدات میگویم میخواهم باعث جبلت در طبع کج روافض
که جزم نموده اند بحدیث غدیر یعنی من کنت مولاه که در غیر
کتب صحاح مذکور است ودر کتب صحاح اثری ازان نیست بر
امامت حضرت علی با وجود آنکه گر صحت آن ثابت شود دلالت
بر امامت کند بلافصل نخواهد بود وجزم میکنند بصحت دلالت

آیت ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله
معنا که قطعی التواتر است بر بطلان تفضیل حضرت ابی بکر بلکه عدم
استحقاق ابو بکر لعین دال است و ازین آیت فهم میکنند این از مقتضیات
طبع زندیقان و منکران است که مثل ایشان از اصحاب بعید است
و در حماقت مثل حمیر است و بلیدتر از حمیر کسی است که عقلش تجویز کند
که در حالت موت و مفارقت دنیا ابو بکر عمر را خلیفه نموده
باشد برای هوا و شکوه نزد خود که هیچ عاقلی در آن وقت حرص
بر دنیا و مایل آن نخواهد بود با آنکه اگر در آن وقت میلش بطرف
دنیا بود بایست راضی نشود به بیرون رفتن سلطنت از خانواده
خویش و خلیفه می نمود یکی از اولاد و عشایر خود را پس بایست
که برین تقدیر ابو بکر عبد الرحمن ابن ابو بکر پسر خود را خلیفه کند که از جمله
مهاجرین و شجعان قریش بود و مساعی جمیله در اسلام داشت و درین
صورت بایست عمر خلیفه کند پسر خود عبد الله بن عمر را که در طفلی به پدر

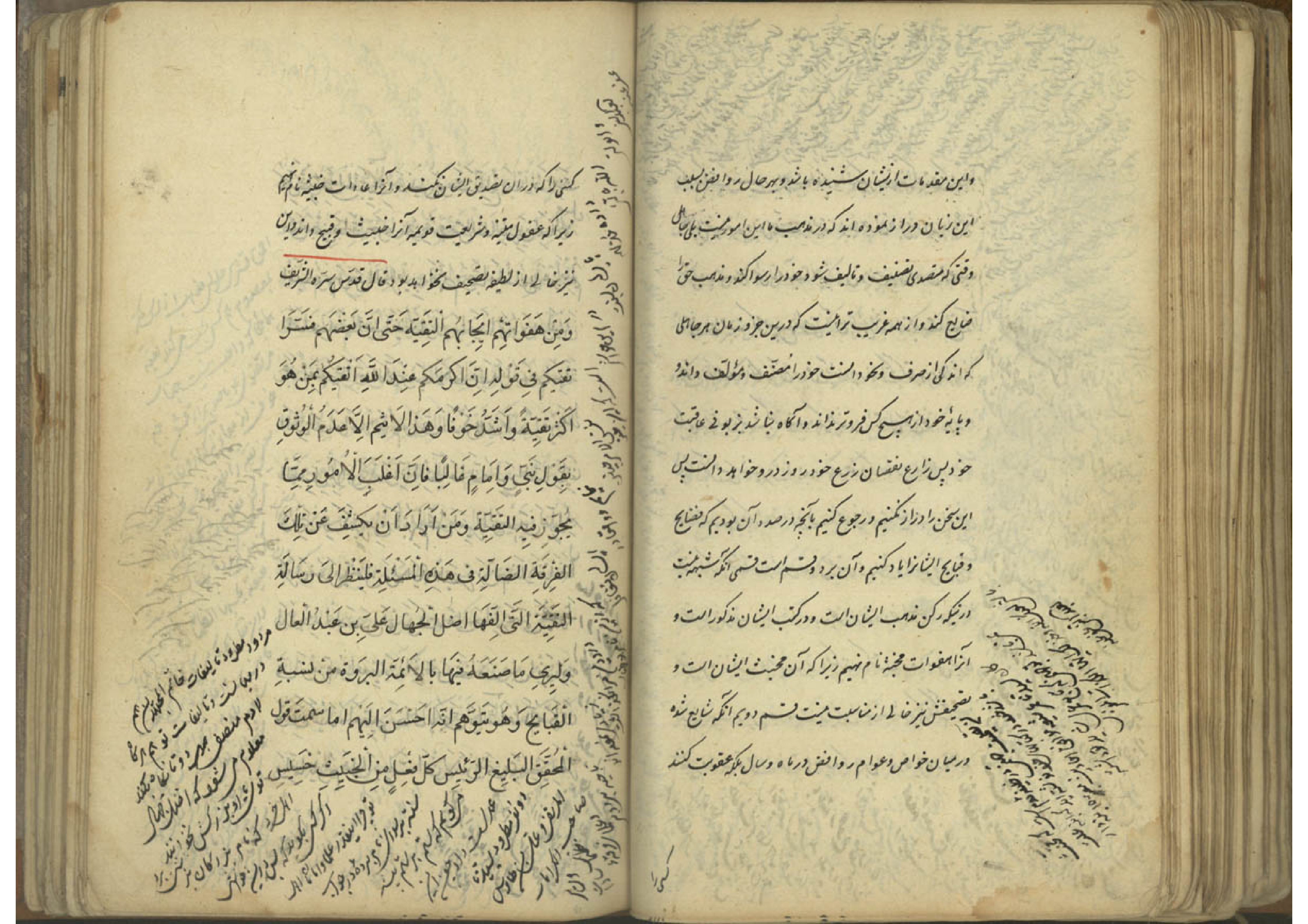
خود ایمان آورده بود و در خندق و مشاهد دیگر بعد از بلوغ در
خدمت پیغمبر حاضر شده و از زهاد صحابه بود پس چه حال بود ابو بکر را
که وصیت میشود برای عمر و چه حال بود عمر را که بعد از خود خلافت را
شوری نموده بشش نفر تفویض نمود حق سبحانه مستبدعان و منکران را
بلای بدهد خصوص روافض را که دورترین خلقند از حق و بیچاره ترین
مردمند بعد ازین بدان که مذکورات درین کشف پیدا کننده
رسوائیهای ایشان و روشن کننده عیبهای ایشان و کننده
بناهای ایشان و خراب کننده خانهای ایشان است زیرا که
ایشان را رای متین به انکار آنچه ما ذکر خواهیم نمود از قبایح
و فضایح ایشان نه اگرچه عناد و انکار شعار ایشان است و قسم
بخدا که مرفته گوئی روافض را کسی پیش ازین بمثل آنچه حق سبحانه
مرا قدرت داده بر ایشان بقوه غالبه خود زیرا که مطلع نشده
است از اهل سنت و جماعت کسی بر تفصیل کتب ایشان و اقوال

باطله ایشان و فروع عادات و اعمال خبیثه ایشان چنانکه من
مطلع شده ام پس در آنچه من از ایشان نقل نموده ام نمیتوانند
گفت که برما دروغ بسته چنانکه در آنچه سلف اهل سنت بایشان
نسبت نموده اند میگویند که بما بسته اند و حقیقت آنست که ایشان
فرق بسیارند لیکن در این زمان روافض اثنی عشریه اند که گویند
پس آنچه سلف بر روافض نسبت نموده اند البته در یکی از فرق
روافض بوده پس اگر در روافض اثنی عشری نبوده در مقالات
صادقه ایشان طعن ننموده اند و آیا مکر و تلبیس و ضلالت
ایشان کم است تا آنکه نسبت امور غیر واقعه بایشان نمائیم
نه چنین است همان دلائل که بر بطلان ایشان از کتب ایشان
نقل نموده ایم و از عادات و اعمال ایشان استنباط کرده ایم
مارا مغنی از دلایل دیگر است بلکه دلالت کننده تر بر مطلوب
است از دلایل دیگر و آنچه ما بایشان نسبت نموده ایم همگی از

کتب ایشان نقل نموده ایم که اصلا مجال انکار بران ندارند و گلوی
ایشان دران گرفته میشود که اصلا نفس نتوانند کشید زیرا که
بالفاظ و حروف کتب ایشان نقل خواهیم نمود و آنچه سلف
اهل سنت بایشان نسبت نموده همگی محض صدق است و اگر
خواهی یاد کنم از آنچه علمای سلف بایشان نسبت نموده اند و ایشان
قائلند بآن جواز بدا است بر خدا که علمای سلف بایشان نسبت
نموده اند و ما در محیط مرادخانیه که موسوم بقواعد مرادیه است
یاد نموده ایم و این جواز بدا سخن مقتدای ایشان زرارة بن اعین است
و ایشان تابع آن میشوند و میگویند علمای اهل سنت بما بسته اند
و حال آنکه علمای اهل سنت بحق بایشان نسبت نموده اند چه اعیان
ائمه ایشان باین قائل است و در اقسام روافض گویند که بدا بمعنی
پشیمانی و ظاهر شدن چیزی است و هیچ مؤمنی این را در باره حق تعالی
تجویز نخواهد نمود که حق تعالی اراده نماید و از آن پشیمان بشود تعالی

شانه عما یقول الظالمون زیرا که یا موجب عجز است یا جهل و شان
حق سبحانه از هر دو منزه و مبراست و با وجود این ائمه ضلال روافض
بدا بر حق سبحانه تجویز نموده بلکه اعتقاد آن از ارکان ایمان دانسته
اند چنانکه در کتاب کافی که در کتب شیعه از آن معتبرتر نیست از زراره
بن اعین روایت نموده حضرت صادق فرموده که عبادت کرده
نشد خدا را بچیزی مثل بدا و در روایت ابن ابی عمیر از هشام بن سالم
از ابی عبدالله روایت کرده که مبعوث نکرده است خدای تعالی
هیچ پیغمبری تا اخذ نکرده بر وی سه خصلت اقرار بعبودیت و خلع انداد
و بدا و از مالک جهنی روایت کرده که گفت شنیدم از ابو عبدالله
که فرمود که اگر بدانستندی مردمان آنچه هست در قول بدا [illegible]
می نمودند بآن و از ریان بن صلت مرویست که شنیدم از
امام رضا که میفرمود که مبعوث نکرده است خدا پیغمبری را هرگز
مگر بتحریم خمر و اقرار از برای خدا ببدا الخ با وجود این احادیث

که در کتب شیعه روایت نموده اند چگونه توانند گفت که بدا را
قایل نیستیم و اهل سنت بما بسته اند بلکه چون قایل شدن ببدا باعث
زیادت رسوائی مذهب ایشان و موجب بطلان مذهب
ایشان است که هیچ مؤمنی بآن قایل نشده از جهت دفع رسوائی
خود در صدد انکار آن در می آیند و بعد از آنکه کتابهای ایشان را
کسی بر ایشان حجت کند دیگر ایشان را مجال سخن نخواهد بود و
امّا آنچه حسن شیروانی در رساله خود که موسوم باحکام دینیات
و در حجم کوچکتر از حرف زنجانی است نسبت بروافض
نموده که اعتقاد ایشان حلول حق سبحانه در شاه اسمعیل و قایل بتناسخ
و تحلیل خمر اند و شاه طهماسب بخواهر خود دخول نموده باعتقاد
تحلیل و قذف عایشه بزنا میکنند در کتب روافض چیزی
از اینها نیست و این مفتریات بر ایشان بسته شده مگر آنکه حسن
شیروانی قومی از غلاة را دیده که باین امور قایل بوده اند و



واین مقدمات از ایشان شنیده باشند وبهر حال روافض بسبب
این زبان درازی نموده اند که در مذهب ما این امور هست بلی جاهلی
وقتی که متصدی تصنیف وتالیف شود خود را رسوا کند ومذهب حق را
ضایع کند واز همه غریب تر آنست که درین جزو زمان هر جاهلی
که اندکی از صرف ونحو دانست خود را مصنف ومؤلف داند و
وپایهٔ خود از هیچ کس فروتر نداند واگاه نباشند زبونی عاقبت
خود پس زارع نقصان زرع خود روز درو خواهد دانست پس
این سخن را دراز نکنیم ورجوع کنیم بانچه در صدد آن بودیم که فضایح
وقبایح ایشانرا یاد کنیم وآن بر دو قسم است قسمی آنکه شبهه نیست
درینکه رکن مذهب ایشان است ودر کتب ایشان مذکور است و
آنرا هفوات مجنه نام نهیم زیرا که آن مجنت ایشان است و
تصحیفش نیز خالی از مناسبت نیست قسم دویم آنکه شایع شده
درمیان خواص وعوام روافض در ماه وسال بلکه عقوبت کنند

کسی را

کسی را که دران تصدیق ایشان نکنند وآنرا عادات خبیثه نام نهیم
زیرا که عقول سلیمه وشریعت قویمه آنرا خبیث وقبیح دانند واین
نیز خالی از لطیفهٔ تصحیف نخواهد بود قال قدس سره الشریف
وَمِنْ هَفَوَاتِهِمْ الْجَائُهُمْ التَّقِيَّةَ حَتَّى اَنَّ بَعْضَهُمْ فَسَّرَا
تَقِيَكُمْ فِي قَوْلِهِ اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ اَتْقَيكُمْ بِمَنْ هُوَ
اَكْثَرُ تَقِيَّةً وَاَشَدُّ خَوْفًا وَهٰذَا الْاِثْمُ اِلَّا اعْدَامُ الْوُثُوقِ
بِقَوْلِ نَبِيٍّ وَاِمَامٍ غَالِبًا فَاِنَّ اَغْلَبَ الْاُمُورِ مِمَّا
يَجُوزُ فِيهِ التَّقِيَّةُ وَمَنْ اَرَادَ اَنْ يَكْشِفَ عَنْ تِلْكَ
الْفِرْقَةِ الضَّالَّةِ فِي هٰذِهِ الْمَسْئَلَةِ فَلْيَنْظُرْ اِلَى رِسَالَةِ
التَّقِيَّةِ الَّتِي اَلَّفَهَا اَضَلُّ الْجُهَّالِ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ الْعَالِ
وَلْيَرَى مَا صَنَعَهُ فِيهَا بِالْاَئِمَّةِ الْبَرَرَةِ مِنْ نِسْبَةِ
الْقَبَائِحِ وَهُوَ يَتَوَهَّمُ اَنَّهُ اَحْسَنَ اِلَيْهِمْ اَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ
الْمُحَقِّقِ الْبَلِيغِ الرَّئِيسِ كُلُّ فِعْلٍ مِنَ الْخَبِيثِ خَسِيسٌ

كُلِّ شَيءٍ مِنَ الخَبيثِ دَنيسٍ وَسَتَطَّلِعُ بَعْدَ ذَلِكَ
عَلَى بَعْضِ مَا قَدْ جَرَى فِي عُرُوضِ الطَّاهِرِينَ لِهَذَا الاصل
المَيْشُومِ وَمِنَ الغَرَائِبِ اَنَّهُمْ رُبَّمَا يَغْفَلُونَ عَنْ اَصْلِهِمْ
الفَاسِدِ ذَا اَيْضًا فَيَنْقُلُونَ مَا يُضَادُّهُ وَهُوَ لَيْسَ
عَجَبًا مِنْهُمْ فَاِنَّ الكَذُوبَ لَا حَافِظَةَ لَهُ وَهُمْ اَجِلَّةُ
الكِذْبِ وَاَعْلَامُهُمْ وَاَنَا اَذْكُرُ لَكَ بَعْضًا مِنْ هَذَا
القَبِيلِ بِلَا فِرْيَةٍ وَاَنَا اِنْشَاءَ اللهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ
رُوِيَ فِي كَثِيرٍ مِنْ كُتُبِهِمْ عَنْ اَمِيرِ المُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السلام
عَزَلَ مُعَوِيَةَ مِنْ وِلَايَةِ البَصْرَةِ يَوْمَ خِلَافَتِهِ فَقَالَ
لَهُ ابْنُهُ الحَسَنُ لَوْ تَرَكْتَهُ عَلَى حَالِهِ حَتَّى يَنْخَرِطَ
فِي زُمْرَةِ مُبَايِعِيكَ اِذْ نَحْنُ نَخَافُ مِنْ اِفْسَادِهِ
وَاَنَّ كَيْدَهُ لَعَظِيمٌ فَقَالَ يَا بُنَيَّ مَا شَاءَ اللهُ كَانَ
وَاِنَّمَا يَلْزَمُ عَلَى اَبِيكَ اَنْ لَا يَرْضَى بِمَعْصِيَةٍ طَرْفَةَ

عَيْنٍ فَانْظُرْهَا ذَا يَفْعَلُونَ هٰؤُلَاءِ الوَقِحُونَ فَقَدْ
يَنْسِبُونَ اِلَى الاَئِمَّةِ تَرْكَ التَّقِيَّةِ بِحَيْثُ يَكَادُ
اَنْ يَجِدَ النَّاصِبِيُّ الفُرْصَةَ لِلْقَدْحِ فِيهِمْ بِسُوءِ
التَّدْبِيرِ وَالتَّقْصِيرِ وَقَدْ يُثْبِتُونَ لَهُمْ فِعْلَهَا عَلَى
وَجْهٍ لَوْ فُرِضَ صُدُورُهُ لِمُذْنِبٍ مِنْ تَبَرِّي عَنْهُمْ مِنَ
الصَّغِيرِ وَالكَبِيرِ فَتَعْسًا لِلْوُجُوهِ الاَسْوَدِ الحَالِكِ
وَتَبًّا لِلطَّبْعِ المُنْحَرِفِ الهَالِكِ وَلِكُلٍّ مِنَ القِسْمَيْنِ
المُتَنَاقِضَيْنِ اَفْرَادٌ وَلَا عَدَّ لَهَا يعني صاحب نواقض الروافض
فرموده که از جمله هفوات و هذیانات روافض واجب کردانیدن
روافض است تقیه را که مثل نماز و روزه و ساير فرايض عين
فرض و فرض عين دانسته اند تا انکه ایت وافی هدایت اِنَّ
اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ اَتْقٰيكُمْ که معنی انست که گرامی ترین شما
نزد حق سبحانه پرهیزکارترین شما است که از معاصی ظاهر و باطن

وحرام وشبهات پرهیز نماید و رافضه ازین معنی تحریف
نموده گفته اند که معنی آیت اینست که گرامی ترین شما نزد خدا
کسی است که تقیه کننده تر باشد و از مردم ترسناک تر باشد
و واجب نمودن تقیه ثمره و نتیجه اش عدم وثوق است بقول
انبیا و ائمه زیرا که در اغلب امور و اقوال ایشان بنابرین
تجویز تقیه می توان نمود پس چگونه کسی را وثوق ماند و هرکس خواهد
که مفاسد وجوب تقیه بر وی ظاهر شود نگاه کند بر رساله که گمراه
ترین گمراهان علی بن عبد العالی در تقیه تالیف نموده و ببیند که
چه قبایح و فضایح به ائمه طاهرین و عترت طیبین نسبت داده
و آن گمراه باعتقاد باطل و خیال فاسد خود نیکوئی بایشان نموده
آیا نشنیده سخن بزرگان که گفته اند هر فعلی که از خبیث آید
خبیث است و هر امری که از خبیث زاید آلوده و نجس است
و زود باشد که مطلع شوی بعد ازین بر آنچه در عرض اهل بیت

طاهرین جاری میشود بنابرین اصل فاسد بعضی تقیه میشود و از
امور غریبه آنست که گاه جماعت روافض ازین اصل فاسد
غافل شده چیزی از ائمه اطهار نقل میکنند که ضد این است
و دلالت برین میکند که ایشان را اصلا تقیه نبوده و هرگز کتمان
حق ننموده اند و مثل این امور از روافض عجب نیست زیرا
که دروغ گو را حافظه نمی باشد و در روافض پیشوایان و بزرگان
دروغ گو باشند و من بعضی ازین امور که ایشان از حضرت
امیر المؤمنین نقل نموده اند که دلالت بر آن داده که اصلا
آنحضرت تقیه ننموده برای تو در اینجا یاد کنم و آن اینست که
در بسیاری از کتب خود روافض ذکر نموده اند که حضرت
امیر المؤمنین علی در همان اول روز خلافت خود معاویه
از امارت بصره معزول نموده پس پسرش حضرت امام حسن
گفت یا امیر المؤمنین کاشکی ترک می نمودی او را بر حال خود

تا داخل شود در سلک بیعت کنندگان تو زیرا که ما از افساد
او اندیشه داریم بدرستی که کید او بزرگ است پس حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام گفت ای پسرک من آنچه خدای تعالی خواهد
میشود و بر پدر تو لازم است که بمعصیت حق سبحانه راضی نشود
یک چشم برهم زدنی پس ای مؤمن منصف نگاه کن که چگونه
بی شرمند جماعت روافض گاهی نسبت کنند به ائمه ترک تقیه
بحیثیتی که نزدیک است خارجی از آن فرصت یافته ائمه اطهار را
به بی تدبیری نسبت کند و گاهی اثبات تقیه برای ایشان میکنند
از فراری که اگر آن راست بود هر آینه عذری بود دیگر اهانه را
که تبرا میکنند از ایشان پس تباهی باد روی سیاه کاران را
و هلاک مرطبع کج گمراهان را که این امور متناقضه را نسبت به ائمه
اطهار نموده اند و هر دو قسم را یعنی هم تقیه و هم عدم تقیه را آنقدر
نقل نموده اند که حد ندارد در اقسام حروف گوید که از جمله غرائب

است که با وجود آنکه انبیا را از صغایره و کبایر عمداً و سهواً معصوم میدانند
جایز میدانند که بجهت تقیه انبیا سجده بت کنند و اظهار کفر نمایند
نعوذ بالله من ذلک اگر کسی گوید که چه میگوئی در آیه کریمه لَا يَتَّخِذِ
الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَّا
أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً که آن دلالت بر تقیه دارد گوئیم این
آیت در امور دینیه نیست بلکه در مجرد موالات مؤمنان است با
کافران بظاهر و مدارا با ایشان زیرا که اول آیت لَا يَتَّخِذِ
الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ صریح برین دلالت دارد که
آیت خاصه در موالات است نه در امور دیگر و با وجود آنکه در مجرد
موالات است در اوایل اسلام بوده و بعد از آن آیاتی که در قوت
اسلام در منع موالات مؤمنان با کافران نازل شده چون آیت
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى
أَوْلِيَاءَ و آیت لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ

الآخر يوادون من حادّ الله وآيت لا تتخذوا
بطانة من دونكم وآيت يا ايها النبي جاهد الكفار
والمنافقين واغلظ عليهم اين آيات منسوخ شده و بر تقدير
بقاء حكم آيت ثابت شد كه آيت در مجرد موالات است نه
امور دينيه وخاصه دار الحرب است نه دار الاسلام پس در آيت
چه دلالت است بر مقصود شيعه كه تقيه را در همه جا و همه وقت بر
همه كس در امور دينيه و غير آن فرض عين و عين فرض ميدانند چنانكه
در اعتقادات ابن بابويه ميگويد اعتقادنا في التقية انها
واجبة من تركها بمنزلة من ترك الصلاة و هم درين
مقام ميگويد والتقية واجبة لا يجوز تركها الى ان
يقوم ويخرج القايم فمن تركها قبل خروجه فقد
خرج عن دين الله ودين الامامية و ما قبل ازين تقيه را
بدلايل قاطعه ابطال نموديم و شيخ ابن حجر در بطلان اين اصل

ميگويد ومما يلزمهم ايضا على تلك التقية المشومة عليهم
انه رضي الله عنه لا يعتمد على قوله قط لانه حيث
لم يزل في اضطراب من امره فكل ما قاله يحتمل انه خالف
فيه الحق خوفا وتقية ذكره حجة الاسلام ابو محمد
الغزالي و از حضرت امام محمد باقر منقول است كه در شان شخص
ثناي جميل ميگفته يكي از جهال و سفهاء قوم گفته اين تقيه است
آنحضرت فرمود كه ايشان در سلك اموات اند و تقيه از اموات
متصور نيست هشام بن عبد الملك كه والي است چنين و چنان
شود پس در صورتي كه ما از پادشاه قاهر حق حاضر تقيه نكنيم تقيه
از ديگري نخواهيم نمود و از حكايات مناسبه درين مقام آنست
كه قبل ازين يكي از علماء و افاضل پادشاهان صفويه بدار
المؤمنين درجزين فرستاده بودند كه اهل سنت درجزين را
اغوا نموده نعوذ بالله من ذلك ايشان را رافضي نمايد فقير بعون الله

با او در مقام مباحثه و مجادله در آمده مدت سه سال با او مباحثه
مذهب بنمودیم تا در جمیع مسایل اصول و فروع علما و جمهور بحول الله تعالی
بر و فایق آمده او را ملزم نموده حقیت مذهب سنت و جماعت
و بطلان مذهب رفض بر خواص و عوام ظاهر شد لیکن از بدحیائی
ترک این کار نمی نمود بالاخره در میان فقیر و او قرار بران شد که
قرآن را در میان خود حکم نموده ظاهر قرآن بحقیت هر کس حکم
کند آن حق باشد پس آن گمراه شروع بآیت اول سورة البقرة نمود
و گفت حق سبحانه میفرماید ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ
هُدًى لِلْمُتَّقِينَ و متقی اهل تقیه است فقیر در جواب گفتم
نه شرط نموده بودیم که بنا بر ظاهر قرآن گذاشته شود و تاویل
دران نموده و تو از اول خلاف آن نموده قرآن را تاویل
باطل میکنی زیرا که اهل تقیه از همه کس ترسد همین از خدا نمیترسد
و متقی آنست که از شرک و انواع معاصی پرهیز نموده از خدا
ترسد و از غیر خدا نترسد پس چگونه اهل تقیه متقی خواهند
بود بلکه متقیان سنیان اند که تقوی ورزند و از خدا ترسند

و از غیر خدا نترسند آنگاه فقیر گفتم که در کتب شما مسطور است که
امام شما از جهة تقیه غیبت نموده و بعد از رفع تقیه و مضی زمان
آن ظهور خواهد نمود پس درین صورت اگر زمان تقیه گذشته
چرا امام غائب شما ظهور نمیکند و اگر هنوز زمان تقیه نگذشته
لازم چرا ترک واجب نموده اظهار مذهب رفض می نمائی پس بنابر
اصل مذهب خود تو باید مذهب خود میپوشی نه اینکه مردم را
تعلیم رفض کنی آن گمراه باین سخن یکبارگی مبهوت و ملزم شد
حق سبحانه همیشه گمراهان را و اهل ضلالت را خوار کند قال قدس
سره الشریف وَمِنْ هَفَوَاتِهِمْ اَنَّهُمْ يَقُولُونَ بِوُقُوعِ
الزِّنَا عَلَى اُمِّ كُلْثُومِ بِنْتِ عَلِيٍّ مِنْ فَاطِمَةَ مَعَ عِلْمِ عَلِيٍّ
وَالْحَسَنَيْنِ بِذَلِكَ وَلُزُومِ هَذَا الْعَارِ الْاَقْطَعِ وَ
الشَّنَارِ الْاَشْنَعِ عَلَى اَهْلِ الْبَيْتِ لِلتَّقِيَّةِ تَطْلِعُكَ
عَلَى حَقِيقَةِ هَذَا الْكَلَامِ بِنَقْلِ مُجْمَلِ مَا قَالَهُ كِبَارُ عُلَمَاؤُهُم

في هذا المقام قال المرتضى الغبر المرضي وابن المطهر
المنجس في تأليفاتهما لا يقال لو كان عثمان
مطعونا لما زوجه النبي بنته لانا نقول كان
ذلك في زمان اسلامه اي عدم غصبه
الخلافة فان قلت لم زوج علي بنته ام كلثوم
التي امها فاطمة الزهراء من عمر ايام خلافته و
لا يمكن ان يجاب عن مثل هذا بمثل ما اجيب
به في شان عثمان قلنا زوجها منه تقية
وليست التقية في هذا اعظم بابا من التقية
في باب الخلافة والامامة وقد صرح بذلك
الصادق حين سئل عن تزويج ام كلثوم من
الفاروق فقال انه اول فرج غصبناه انتهى
ملخص مقالتهما وانت خبير بان ذلك يقتضي

تعدد وقوع مثل هذه الرزية العظيمة والفاحشة
الكبرى على اهل بيت النبي الذي اذهب الله عنهم
الرجس وطهرهم تطهيرا بالخبر المنزل من السماء بهذه
المبالغة العظيمة في تطهيرهم ورفع الاذى عنهم
انما اورثت تلوثهم بالقبح والرجس مكررا اذ لا يخفى
عند من له ادنى غيرة وعار ان الزنا افحش الاذى
وان كان المزني بها مجبورة والمؤمن الفطن لا
يشك في ان هذا الكلام اثل الى الشهادة
بنبوة نبينا محمد وامامة امير المؤمنين علي وولديه
اذ ما من قلب سليم الا ينفر عن نبي زني بابنته
بنته التي انحصرت ذريته في ولدها وسماها
بضعة منه وسيدة نساء العالمين وبعلها
نفسه واخاه وولديها سيدي شباب اهل

الجنة و ریحانته وجاء فی شانهم آیة التطهیر
مع المبالغة المذبورة وغیرها من الآیات
والاحادیث الجلیة فی الدلالة علی علو شانهم
وسمو مکانهم ویتوحش عن امام سکت من
غایة الخوف حتی وطیت بنته او اخذ وطیا
محرما او انولدت من الزنا ولدا فانشدک بالله
اهؤلاء نواصب ام شیعة و انی اقسم بالله
علی ان الف ضربة علی جسد اسد الله الغالب
اهون علیه من مثل ذلک الکلام یعنی از جمله مزخرفات
ایشان که صاحب نواقض الروافض نقل نموده اینست که روافض
میگویند که برام کلثوم دختر حضرت علی که از فاطمه است زنا واقع
شده با وجود علم علی پدرش و برادرانش امام حسن و امام حسین
بآن واین عیب و عار بر اهل بیت از جهت تقیه برایشان لازم

آمده و ما کلام علمای اعلام ایشان درین مقام مجملا ذکر کنیم
ودر الحقیقت آنچه گفته اند مطبوع سازیم گفته است مرتضی غیر
...ی و ابن مطهر منجس که از کبار علمای روافضند در کتابهای
خود که اگر کسی گوید که اگر عثمان مطعون بود پیغمبر چرا دختر خود را
بزنی باو میداد میگوئیم ما جماعت شیعه که دادن پیغمبر دختر خود را
بعثمان در زمان اسلام عثمان بود یعنی پیش از آنکه خلافت علی
غصب کند پس اگر کسی گوید که علی دختر خود ام کلثوم دختر فاطمه زهرا را
در ایام خلافت عمر بزنی باو داد از این مثل آن جواب نتوان گفت
جواب گوئیم ما جماعت شیعه که تزویج علی دختر خود از عمر بتقیه
و ترس بود و تقیه درین بزرگتر بود از آنکه در باب خلافت تقیه
نمود و بیعت ایشان کرد و بتحقیق که تصریح کرده است با بن جعفر
صادق در آنوقت که پرسیده شد از تزویج ام کلثوم بعمر بن گفت
که این اول فرجی است که از ما غصب کرده شد خلاصه کلام این دو گمراه

تا تمام درین مقام تمام شد و تو آگاهی باینکه نسق این دروغ
که بحضرت صادق نسبت داده شده اقتضا میکند که مثل این رسوائی
عظیمی مکرر واقع شده باشد به اهل بیت نبوت که حق سبحانه بخبر
آسمانی و آیات قرآنی رجس را از ایشان دور ساخته و تطهیر ایشان
بر تقدیر صدق این خبر صورت آلوده ایشان به رجس و قبایح و
فضایح خواهد بود زیرا که نزد آنکس که اندک غیرت دارد زنا افحش
و اقبح از جماع است و هر چند مرتکب بها مجبور باشد و مؤمن زیرک شکی
درین ندارد که این سخن راجع بآنست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
دعوی نبوت نموده باشد و امیر المؤمنین علی و اولادش دعوی
امامت نموده باشند زیرا که هیچ دل سلیمی نیست مگر آنکه نفور
میکند از پیغمبری که زنا نموده باشند بدختر و خواهرش که ذریتش منحصر
در اولاد او باشد و او را قطعهٔ از خود خوانده باشد و سیدة نساء
العالمین گفته باشد و شوهرش را نفس خود و برادر خود خوانده باشد

و پسرانش را سید جوانان اهل بهشت و دو ریحان خود نامیده
باشد و در شان ایشان آیت تطهیر آورده باشد با آن مبالغه که
در آن آیت است و سایر آیات و احادیث که دلالت بجا
بر بلندی شان ایشان و بزرگی منزلت ایشان دارد و هیچ
دل سلیمی نیست مگر آنکه وحشت میکند از امامی که او از غایت
خوف سکوت نموده با آنکه وطی نموده باشند بدختر و خواهر او
مکرر انجام و اولاد زنا ازو تولد نموده باشند پس قسم میدهم ترا
بخدا که جماعت روافض که این نسبت بخاندان نبوت و طهارت
میکنند آیا نواصب و دشمنان اهل بیتند یا شیعه و دوستان
ایشانند و هر عاقلی داند که جماعت چنین دشمن صلبی اهل بیت
نبوت و طهارت اند و من قسم میخورم بخدا که هزار ضرب شمشیر بر
بدن مبارک اسد الله الغالب آسان تر است از مثل این سخن
که روافض نسبت بایشان کنند و گویند که دخترش را عمر بزور

کشیده وغضب فرج دخترش شوده قاتلهم الله انی یؤفکون راقم
حروف گوید هر عاقلی که اندک تأمل کند در جوابی که روافض
داده اند از معتقد مرد دادن پیغمبر دو دختر خود را به عثمان وحضرت
علی دختر خود را بعمر رضی الله عنه بطلان مذهب ایشان معلوم کند
ودانند که جمیع سخنان ایشان واهی وباطل است ودر دین احمق
ترین خلقند مصرع همین دو شاهد عادل گواه بس باشد قال قدس
سره الشریف ومن هفواتهم القول بالرجعة قال
اجل سابقیهم وسند لاحقیهم محمد بن بابویه القمی
فی عقایده فی بحث الایمان ویجب الایمان بالرجعة
فانهم قالوا من لم یؤمن برجعتنا فلیس منا والیه
ذهب جمیع علمائهم ومرادهم بالرجعة ان النبی
صلی الله علیه وسلم وعلیا والائمة من ولده
اجمعین یحیون فی آخر الزمان بعد خروج المهدی

وقتل الدجال ویحیی کل من الخلفاء الراشدین
وقتلة الائمة بالاجمال ویقتلون هؤلاء حدا
وقصاصا ثم یموتون ویحیون مرة اخری وتلك
بالغ مرتضاهم فی المسائل الناصریة فی هذه
الاکاذیب والکفریات فقال ان تلك الشجرة
تکون رطبة فتجف بعد صلبهما فیضل به جمع کثیر
من اهل الحق ویقولون ظلموا علیهما فجفت الشجرة
ومن قائل یقول لا بل هی یکون یابسة فتخضر
بعد الصلب ویهتدی به جم غفیر من محبیهما
ثم قال فان قیل افلا یحذرون فی احیائهم
من توبتهم فحینئذ یجب علی الله ترك تعذیبهم
قلنا انما یجب علی الله قبول التوبة قبل الموت الاول
لا بعده فرضنا وجوبه دائما ولکنه یجوز ان

لا يوفقوا للتوبة ويمحواهذه عن خواطرهم فما هذا
البخل والقساوة والغلاظة التي ينسبونها للنبي
واهل بيته ناى نقص في الرسول والدمع فرض كون
هؤلاء الابرار فجارا ان يتجاوزوا عن تقصيراتهم
بعد ان ندموا فيعفوا عن سيئاتهم اذا تابوا اما
عفى كريم بل لئيم عن ظالمه اذالم يتب فاسق عن
الفسق او كافر عن الكفر نغفر الله تعالى بل العفو
شيمة عباد الرحمن والغلظة صفة اولياء الشيطان
ان حسين بن منصور الحلاج كان يستغفر عن
الصلب لقاتليه ومن تسبب لقتله والنبي واله
الاطهار ليحبون جمعا كثيرا من اصحابهم وعشيرتهم
الاقربين الذين اذوا واوذوا في سبيل الله
ورسوله وصرفوا اعمارهم في احياء دينه

بعد ان مضى من موتهم اكثر من الف سنة
ليصلبوهم ومع ذلك لا يخافون من ان يتوبوا
فيستحقوا الغفران والنجاة عن النيران ومن
كانت هذه اخلاقه فهو اقرب الى الشقاوة
الابدية من السعادة الازلية انظر جاهل
لا معصوم كامل ولعمرى ان هذه الفجرة
الجهلة ظنوا هؤلاء الطيبين امثالهم في
الغلظة والقساوة والحرص والشقاوة
بلكه كافر هم را بكيش خود نپندارد كلا انهم معادن
الرحمة ومنابع المودة بشفاعتهم تنجو الاشقياء
وبفضلهم تعلوا درجات الاتقياء لطفشان
باغ ارم را امید بهشت تمام نصفشان هم نار دوزخ را کند
برد سلام ثم انظر الى غاية حماقة هذه الفرقة

الضَّالَّةِ فَانَّهُمْ جَعَلُوا مَآلَ كَلَامِهِمْ اثْبَاتَ
نَقِيضِ مَرَامِهِمْ اِذْ لَا شُبْهَةَ انَّهُمْ رَامُوا بِهَذِهِ
الْخَيَالَاتِ الْخَبِيثَةِ لِتَشْدِيدِ الْعَذَابِ عَلَى
اَهْلِ الْحَقِّ وَهِيَ تُوجِبُ تَخْفِيفَهُ اِذْ ذَلِكَ
الْقِسْمُ مِنَ التَّعْذِيبِ اِمَّا اَنْ لَيْسَ فِي مُقَابَلَةِ
مَعْصِيَةٍ فَهُوَ ظُلْمٌ تَعَالَى اللّٰهُ عَنْ ذَلِكَ وَاِمَّا
فِي مُقَابَلَتِهَا فَهُوَ اِمَّا حَدٌّ لَهَا اَوْ قِصَاصٌ وَكُلًّا
مِنْهُمَا يَسْتَلْزِمُ خِفَّةَ الْعَذَابِ وَعَلَيْهِ اَجْمَعَ
الْمُسْلِمُونَ وَهَؤُلَاءِ قَدْ وَافَقُوهُمْ فِيهِ وَكُتُبُهُمْ
مَشْحُونَةٌ بِذَلِكَ فَمَنْ يَجِدْ ثَ مَذْهَبًا وَهَذَا
لُبُّ مَقَالَتِهِمْ فَلْيَحْذَرْ اَنْ يَضْحَكَ الْاَطْفَالُ
عَلَى لِحْيَتِهِمْ يعنی از جمله لغزشهای روافض که صاحب
نقائض الروافض نقل نموده قایل شدن ایشان است

برجعت محمد ابن بابویه قمی که بزرگتر علمای روافض است در عقاید
خود در رجعت ایمان گفته واجب است ایمان برجعت پس بدرستی
که ائمه شیعه گفته اند که کسی که ایمان نیارد به برگشتن ما بدنیا در
دنیا او از ما نیست و همه علمای روافض برین رفته و مقصود
ایشان از رجعت آنست که حضرت پیغمبر و حضرت علی و اولاد
او همگی در آخر الزمان بعد از خروج مهدی زنده شوند و حضرت
ابو بکر و عمر و عثمان را زنده کنند و باز کشته شوند و باز زنده کنند
و باز کشته شوند و همچنین و مبالغه نموده مرتضی از علمای روافض
در مسائل ناصریه و درین دروغها و کفرها گفته است که بردار
میزنند ابو بکر و عمر را بر درختی پس بعضی گویند که این درخت تر است
خشک میشود و بعد از دار کردن ایشان پس جمعی گمراه میشوند که
این ظلم بود بر ایشان و بشامت ظلم درخت خشک شد و بعضی
گویند که درخت خشک است و بعد از دار زدن ایشان آن

درخت سبز شود پس جمعی از دوستان ایشان هدایت یابند

و گویند که این عدل بود که درخت سبز شد بعد از آن که خشک

که اگر کسی گوید که آیا پیغمبر و ائمه اندیشه نمیکنند که بعد از آن که

ایشان زنده شوند توبه کنند و جمعیتی نه واجب شود ترک تعذیب

ایشان جواب گوئیم که قبول توبه پیش از مرگ اول واجب

است نه بعد از وی و بر تقدیر اگر قبول توبه دائم واجب باشد

لیکن ابوبکر و عمر را بعد از زنده شدن توفیق توبه نشود و ایشان

به آن ملهم نشوند کلام چنین وای گمراهان تمام شد پس این چه بخل و فساد

و غلاظت است که این گمراهان به پیغمبر و اهل بیت او نسبت

میکنند که ایشان نمیخواهند که ابوبکر و عمر توبه کنند بلکه در رحمت

خدا بخل میکنند و چه نقصان است برای پیغمبر و اهل بیت که بر

تقدیری که این ابرار و فجار باشند ایشان در گذرانند و از

تقصیرات ایشان بگذرند بعد از آنکه پشیمان شده باشند

پس عفو کنند بعد از توبه آیا عفو کرده است کریمی بلکه لئیمی از ظالمش

که توبه نکرده است فاسقی از فسق یا کافری از کفر پس آمرزیده

باشد خدای تعالی او را بلکه عفو از صفات لازم بندگان خدا سبحانه است

و غلاظت صفت دوستان شیطان است بدرستی که حسین

منصور بر سر درخت برای قاتلان خود و جمعی که سبب قتل او

بودند استغفار نمود و آمرزش میخواست و پیغمبر و آلش جمعی کثیر

از اقوام و عشایر و خویشان خود را که ایذا کرده شده اند در

راه خدا و رسول و صرف کرده اند عمر خود را حیات و دین بعد از

هزار و چندین سال که از موت ایشان رفته باشد زنده میکنند

تا بر دار زنند و نمی ترسند از آنکه توبه کنند و مستحق مغفرت شوند

کسی که این ظن داشته باشد بشقاوت ابدی و تر دیگر است تا بعد از

ازل و جاهل است نه کامل حاشا که پیغمبر و اهل بیت او چنین باشند

لیکن رفضه فجره قسم بجبروت خودم که پیغمبر و اهل بیت را بخود قیاس

نموده مثل خود میدانند در غلظت و قساوت و حرص و شقاوت
چنانکه گفته اند کافر همه را بکیش خود پندارد نه چنان است
پیغمبر و آلش معدن رحمت و منبع مرحمت اند بشفاعت ایشان
اشقیا را امید نجات است و بفضل ایشان بلندی درجات اتقیاست
بیت لطفشان باغ ارم را میدهد زیب تمام ؛ قهرشان هم نار
دوزخ را کند برد و سلام ؛ بعد ازین نظر کن در غایت حماقت
این فرقهٔ ضاله که مآل کلام ایشان نقیض مقصود ایشان است
زیرا که باین خیالات فاسده که کذب محض است غرض و مقصود ایشان
تشدید و تغلیظ عذاب است بر اهل حق و این موجب تخفیف است بجهة
آنکه این تعذیب یا در مقابلهٔ گناهی نیست و آن ظلم است و بر حق سبحانه
جایز نیست یا در مقابل گناه است و حد و قصاص آنست و لا شک
آن موجب تخفیف خواهد بود و همهٔ اهل اسلام برین اجماع دارند که
حد و قصاص موجب تخفیف عذاب است و این گروه ضاله هم درین

مسئله موافقت دارند و کتابهای خودشان هم ازین پر است پس
کسی که مذهبی پیدا کند و این مغز سخن او باشد باید حذر کند از آنکه
اطفال بر ریش او خنده کنند را قسم حروف گوید که در باب
رجعت آنقدر سخنان پوچ و بی مغز دارند که هر بیعقلی بلکه هر حیوان
عجمی باید بر ایشان خنده کند و ازین سخنان کتب و رسایل خود را پر
نموده اند و صاحب مجالس که از کبار پر رو رافضی است در رساله
خود که درین باب تالیف نموده میگوید که در ایام مهدی حضرت
امام حسین و هفتاد و دو نفر شهدای کربلا با دوازده هزار نفر از قبر بیرون
آید و ائمه اثنی عشر با جماعتی که بر ایشان ظلم نموده بیرون آیند
و پیغمبر و مهاجر و انصار با جمیع انبیا و رسل بیرون آید و حضرت امیر المؤمنین
مکرراً بیرون آید و معاویه و اتباع او از قبر بیرون آید و هر که مؤمن
محض یا کافر محض است بیرون آید و همه رجعت کنند و عصاة
و فساق و فجار در قبور خود بمانند و ابوبکر و عمر را از قبر بیرون

هرگاه خداوند عالم صد هزار نفر را زنده
نماید و در دنیا بمانند دوازده هزار
[illegible]

آرند و بر دار زنند و بکشند و باز زنده کنند و باز بکشند و باز
زنده کنند و همچنین معاویه و سایر قاتلان ائمه را بکشند و امام
حسین بعد از رجعت آنقدر پادشاهی در دنیا کند که موی ابروش
بر چشمش افتد و حضرت علی هشتاد هزار سال در دنیا پادشاهی
کند و هر یک از دوازده امام مدت هشتاد هزار سال در
دنیا بعد از رجعت پادشاهی کنند و نمیدانم که بر تقدیر صدق
این دروغ دنیا کی تمام خواهد شد پس ای مؤمن منصف تأمل
کن که این سخنها که افسانهٔ محض است هیچ جاهلی گوید چه جای
عاقل و قطع نظر از سایر مزخرفات ایشان همین قائل شدن
ایشان برجعت در دنیا در دلالت بر بطلان این مذهب
ایشان کافی است و از مفاسد که برخود لازم آورده اند یکیست
که روافض معتقدند که دو امام ناطق در یک زمان نمی باشد و درین
صورت چند ازائمه ناطق و انبیا و رسل همگی در یک زمان می باشند

[illegible] ... واقع شده ... [illegible]

داین کتاب گمراه زنده و سپاه و در اول این کتاب دروغ خود ظاهر نموده
جمعی کثیر از اعلام مجهولیه بقتل رسانیده و در این حدیث حکم نموده که
دولت پادشاهان صفویه هرگز تا ظهور مهدی زایل نشود
و الحمد لله که زوال دولت ایشان برای العین دیده شد فقطع
دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
و دروغ دیگر این عنقریب انشاء الله ظاهر خواهد شد که باز در همان
کتاب حکم نموده که مهدی از تاریخ تحریر کتاب او که هزار و هشتاد
هشت بوده بعد از شصت پنج سال دیگر ظاهر خواهد شد که در
تاریخ هزار و صد و چهل و هفت باشد و حال که هزار و صد و چهل
و [illegible] و علامات آن هنوز اصلا اثری نیست اگر و اهب
العطایا عمر دهد شش سال دیگر این دروغ نیز مثل آن دروغ
ظاهر خواهد شد اگر شود افض گویند که در آیه کریمه وَلَنُذِيقَنَّهُم
مِّنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ مراد از

دروغ گوی مردود آخوند ملا محمد باقر است [illegible] احتمالا این دروغ را گفته جزم نمیشود
که معنی حدیث همین است [illegible]
حدیث مذکور از جمله [illegible]
و در حدیث است [illegible]
صعب مستصعب لا یحتمله الا ملک
مقرب او نبی مرسل او عبد امتحن الله قلبه للایمان
و [illegible]
او [illegible]

عذاب ادنی عذابی است که در رجعت است و عذاب اکبر آنست
که در قیامت است گوئیم عذاب ادنی تنگی و محنت است که در
دنیا بکسی میرسد و عذاب اکبر عذاب قیامت است بدلیل
آنکه در ذیل آیت مذکور میفرماید لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ یعنی چشانیدن
عذاب ادنی بجهت آنست که رجوع و باز گشت کنند و توبه کنند
و ابدا نقض هرگز باین قایل نمیشود که این آوردن بدنیا بجهت رجوع
و توبه باشد چنانکه گذشت پس چگونه تواند بود که عذاب ادنی
عبارت ازان باشد اگر باز گویند که آیت کریمه وَیَوْمَ
نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ یُكَذِّبُ بِآیَاتِنَا
درین باب است و اگر نه در قیامت مصدقین و مکذبین مبعوث
میشوند جواب گوئیم که اگر چنین باشد که شما میگوئید پس امیر المؤمنین ع
و امام حسین و بقیه ائمه و انبیا و مرسلین همه باید داخل مکذبین
باشند چه ایشان را نیز میگویند که در رجعت از قبر بیرون می آیند

پس دلیل رجعت نخواهد بود و مراد قیامت خواهد بود و احیا
و اموات و حشر و نشر در قیامت خواهد بود نه در دنیا و آنکه
الله تعالی عزیر را با جمعی دیگر را در دنیا زنده گردانیده این اصلا
دلالتی ندارد که در دنیا قیامتی کوچک قایم شود غیر قیامت
و اصلا دلیل نقلی برین قایم نیست و هیچ عاقلی برین نرفته
است سوای روافض که احمق ترین حیوانات و حشرات اند و
ازین است که امام شافعی مطلبی رضی الله عنه گفته که اگر
وصیت کنند مال من به احمق ترین خلق دهید آن روافض
است قال قدس سره الشریف وَمِنْ هَفَوَاتِهِمْ تَفْضِیلُهُمْ
الْاَئِمَّةَ عَلَى الْاَنْبِیَاءِ وَهُوَ بَاطِلٌ بِاِجْمَاعِ الْعُلَمَاءِ
حَتَّى اَنَّ سَائِرَ فِرَقِ الشِّیعَةِ وَلَا سِیَّمَا الزَّیْدِیَّةَ
یُوَافِقُونَنَا فِی ذَلِكَ وَیَقُولُونَ مَنْ قَالَ بِاَنَّ اِمَامًا
مِنَ الْاَئِمَّةِ اَفْضَلُ مِنْ نَبِیٍّ مِنَ الْاَنْبِیَاءِ فَهُوَ هَالِكٌ

قال الحلي اجتمعت الامامية على ان عليا بعد
نبينا افضل الانبياء غير اولوا العزم وفي تفضيله
عليهم خلاف وانا في ذلك من المتوقفين وفي
شرح جدي قدس سره على المواقف وفي شرح
المقاصد والعقايد النسفية وفي شرح عقايد
العضدية للعلامة الدواني وغيرها نقل
انعقاد الاجماع على ان كل نبي افضل من كل
ولي وفي بعض تلك الكتب والفقهيات من المذاهب
الاربعة وقع التصريح بكفر من فضل وليا على
نبي ولعلهم يريدون تكفير مخالفهم الاجماع
القطعي وظنوا ان تلك الافضلية من ضروريات
الدين ومنهم غير بعيد ومفاد كلامهم تكفير كل
من فضل وليا على نبي فما حال من فضل اثني

عشر وليا على كل نبي بل كل مرسل الا واحدا
وان اطلعت على ما نزعموه دليلا على هذا
المطلوب صدقت قول من قال هم اجهل الطوايف
واضل الفرق وقد ذكرناه في المطول يعني اجمع
غلط ولغزش روافض كه صاحب نقايض الروافض نقل نموده
اينست كه روافض ائمه را بر انبيا تفضيل ميكنند واين باجماع
علما باطل است تا آنكه ساير فرق شيعه خصوص زيديه موافقت
با اهل اسلام در اين مسئله نموده كسي را بر انبيا تفضيل نميكنند و
همه امت متفقند بر آنكه كسي كه يكي از ائمه را تفضيل بر يكي از انبيا
نمايد في نفسه هالك و باطل است و با وجود اين حلي كه اكابر
روافض است ميگويد شيعه امامية جمعيت و اتفاق نموده اند
بر آنكه علي بعد از پيغمبر ما فاضلتر از همه انبياست سواي اولوا العزم
و در تفضيل علي بر پيغمبران اولوا العزم ميان شيعه امامية

خلاف است و حلی میگوید من درین توقف دارم و میر محمد و مرزا شریفی
بعد از نقل مذهب باطل ایشان میگوید در شرح مواقف جد
من میر سید شریف علامه و در شرح مقاصد و عقاید نسفی و شرح
عقاید عضدی علامه دوانی و سایر کتب کلامی مذکور است
که اجماع نموده اند بر آنکه هر نبی فاضلتر از هر ولی است و در کتب
فقهی مذاهب اربعه تصریح نموده اند بر آنکه کسی که ولی را فاضلتر
از نبی داند کافر است و این تکفیر بجهت آنست که مخالفت اجماع
قطعی نموده است با آنکه علما این مسئله را از ضروریات دین
دانسته اند و انکار این انکار ضروریات دین است و مفاد کلام
قاطبه علما آنست که کسی که یک ولی را بر یکی از انبیا تفضیل کند
کافر است پس چگونه است حال کسی که تفضیل کند دوازده نفر
از اولیا بر کل انبیا بلکه کل مرسلین مگر یک کس که پیغمبر ما باشد
و اگر مطلع شوی بر دلیل روافض درین مسئله تصدیق خواهی نمود

سخن آنکس را که ایشان را بدترین طوایف نامیده و گمراه ترین فرق
دانسته و بتحقیق که ذکر کرده ایم دلیل فاسد ایشان در مطول قال
قدس سره الشریف وَمِنْ هَفَوَاتِهِمْ تَكْفِيرُهُمُ الصَّدْرَ الأَوَّلَ
رُوِيَ الكَشِّي فِي رِجَالِهِ وَغَيْرِهِ عَنِ الصَّادِقِ أَنَّهُ قَالَ
حَاشَاهُ لَمَّا مَاتَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ارْتَدَّتِ
الصَّحَابَةُ كُلُّهُمْ إِلَّا أَرْبَعَةً مِقْدَادٌ وَحُذَيْفَةُ وَسَلْمَانُ
وَأَبَا ذَرٍّ فَقِيلَ وَكَيْفَ حَالُ عَمَّارٍ فَقَالَ حَاضَ حَيْضَةً
ثُمَّ رَجَعَ فَاسْتَمِعْ مَا يَقُولُ أَوْ تَفَهَّمْ فِي عِلْمِ الرِّجَالِ
فِي شَأْنِ الَّذِينَ قَالَ اللهُ تَعَالَى فِي شَأْنِهِمْ كُنْتُمْ
خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ
وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَقَالَ اللهُ تَعَالَى مُحَمَّدٌ رَسُولُ
اللهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ
بَيْنَهُمْ إِلَى آخِرِهِ وَقَدْ مَرَّتِ الآيَاتُ وَالأَحَادِيثُ

الدالة على فضيلة الصحابة ولا سيما المهاجرين و
الانصار وان كان الامر على ما ذكروه فلا
شبهة انهم شر الامة ورذل الخلق اذ لم نطلع
على امة تجاوزت على مائة الف حين احتضر
نبيهم بعد ان عاش نبيهم مع النبوة نيفا وعشرين
سنة فارتدوا باجمعهم لحب الدنيا بعد موته
بلحظة ولم يمت من هو في ادنى رتبة الولاية
الا وقد خلف من تاثير كلامه وعلو مقامه مريدين
ثابتين على الارادة مراعين سيرة شيخهم متبعين
وصية مشنعين على من خالفها وهولاء المحرومون
من نور الايمان بمحمد صلى الله عليه وسلم يظنون
بحيث لم يبق اثر نفسه وبركة هدايته يوما بل
ساعة بعد موته فضلا عن مثل ذلك على

النبي واصحابه وتاويل محكمات القران العظيم
ونصوص الحديث الكريم بما لا يحتمله العقل
ولكنا نقول لما ارتدت والعياذ بالله هولاء
الاطهار البررة وصاروا بعد رضاء الله عنهم
حاشاهم من جملة الكفار فلم القوا بعد ذلك انفسهم
لاعلاء كلمة الله في بحار المهالك والاخطار
فقاتلوا وقتلوا في سبيل الله تعالى لنشر شريعة
فخر الرسل والابرار وتغربوا عن المساكن و
الاوطان وفارقوا العشيرة والخلان ومن بقي
في قلبه نقطة من بعض الايمان يتفطن لهذه
ولكن استوعب قلوب هولاء سواد الغي فلا
ينفعهم هداية المرسلين وسيحكم الله بفضله
وقهره بيننا وبينهم يوم الدين يعني از جمله قبايح وشنايع

شیعه شنیعه که صاحب نقایض الروافض نقل نموده تکفیر ایشان
است صدور اول را یعنی صحابهٔ کرام را رضوان الله علیهم
اجمعین کشّی که از کبار روافض است در کتاب رجال خود و
کتب دیگر روایت نموده از صادق که او گفته حاشا
از او که چون پیغمبر وفات نمود کل صحابه مرتد شدند مگر چهار نفر
مقداد حذیفه سلمان اباذر پس گفته شد که عمار چگونه بود
گفت حیصی دید بعد از آن رجوع کرد این بشنوای منصف
عاقل که چه میگویند ثقه ترین ایشان در علم رجال در شان
جماعتی که حق سبحانه در شان آن جماعت در قرآن مجید در سورهٔ
آل عمران فرموده كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ
بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ یعنی بودید شمای
اصحاب محمد بهترین امتی که بیرون آورده شدید برای مردم
امر میکنید مردم را بمعروف و باز میدارید ایشان را از منکر و

در سورهٔ فتح در بارهٔ ایشان میگوید وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ
عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ یعنی آنکسانی که با پیغمبر اند از
گروه صحابه سخت دلند بر کفار مهربانند بر یکدیگر و بتحقیق که گذشت
آیات و احادیث که همه دلالت بر فضیلت صحابهٔ کرام داشت
خصوص مهاجران و انصار و اگر معتقد چنان باشد که آن رافضی
شقی گفته که صحابهٔ کرام بعد از پیغمبر مرتد شدند حاشا عن ذلک
پس بنا بر شبهه صحابه شرارت خواهند بود پس حق سبحانه ایشان را چگونه
بهترین امت میخواند و ایشان را ثنای جمیل میکند بلکه بر آن تقدیر
بدترین خلق خواهند بود زیرا که مطلع شده ایم در کتب اخبار
و تواریخ و آثار بر آنکه در وقت احتضار پیغمبر خود زیاده
بر صد هزار باشند و بعد از آنکه پیغمبر ایشان بیست چند سال
پیغمبری نموده باشد بعد از وفات او در یک لحظه همگی یکجهت و دستی
مگر دو نیم مرتد شوند و از دین برگردند و هر کس میداند که هزده است

کسی که در او نام مرتبه ولایت باشد مگر آنکه جمعی مریدان از و
مانده اند که از علو مقام و نانیز کلام او برارادت او ثابت
بوده اند و کمال رعایت سیرت شیخ خود نموده اند و بر
وصایای او محافظت کرده اند و دقیقه دران کوتاهی ننموده اند
و برخی لعین بشیخ خود تشنیعات بسی نموده اند و این محرومان
از نور ایمان به محمد صلی الله علیه وسلم گمان میبرند که اثر
نفس نفیس پیغمبر و برکت هدایت او دیگر و ز بلکه یک ساعت باقی
نماند زیرا که میگویند که اصحاب او بعد از وفات او در همان
ساعت همگی مرتد شدند فرض کنیم که بر پیغمبر و اصحاب او این
امور جایز باشد و محکمات قرآن عظیم و نصوص صریح حدیث
کریم را که در مدایح ایشان واقع شده همه را تاویل کنیم لیکن
میگوئیم که اگر نعوذ بالله این گروه اطهر را برابر بعد از پیغمبر
مرتد شده باشند و بعد از آنکه صحبتی از ایشان راضی شده

بود از گروه کفار و فجار شده بودند پس چرا بعد ازین امور
نفسهای خود را بجهت اعلاء کلمت الله در مهالک انداخته
برای ترویج دین مبین خود را در خطرهای عظیم انداختند
و کشتند و کشته شدند برای انتشار شریعت سید المرسلین
و غربت اختیار نمودند از مساکن و اوطان و مفارقت
نمودند از دوستان و خویشان و به بلاد بعیده افتاده
در آنجا نشر شریعت غرا و ملت بیضا نمودند و کسی که در دل او
نقطهٔ از ایمان باشد البته ادراک این معنی خواهد نمود
لیکن سیاهی و گمراهی دل این فرقهٔ ضاله را پوشانده و نفع
نمیکند ایشان را هدایت انبیا و موعظهٔ اولیا و حجت علما و زود
باشد که حق سبحانه حکم کند میان ما و ایشان در روز جزا بما
بعضل و با ایشان بقهر قال قدس سره الشریف وَمِن
هَفَوَاتِهِم ذَكَرُوا فِي كُتُبِ حَدِيثِهِم وَكَلَامِهِم أَنَّ

عثمان نقص عن آيات القرآن فكان فی سورة الم نشرح

بعد و رفعنا لك ذكرك وعليًا فاسقطه عنها لحسد

اشراك الصمدية وكانت سورة الاحزاب كا

لانعام فقد اسقط منها ما كان فی فضل القربی و

امثال ذلك وانت تعرف ان هذا المقال يورث

رفع الوثوق عن القرآن الذی فصل الخطاب

والفرقان وحجة الله تعالی والتبيان اذ جواز

النقصان فی سورة واحدة مستلزم لجوازه

فی سور متعددة ومع هذين الامكانين يمتنع

الوثوق بالضرورة العقلية ومن الطراف المضحكة

انهم مع ذا وهذا يعتقدون فی مصاحف كثيرة انها

بخط علی والائمة من ولده وليس فيها الا ما فی

سائر المصاحف المتواترة التی لا تحصی كثرة ومن

فروع هذه الهفوات والهذيانات انهم يقولون

الضحی والم نشرح سورة واحدة وكل منهما جزء لها

وكذا الم تر ولايلاف حتی لو ان احدًا اكتفی فی

الصلوة الفريضة بواحدة منهما بطلت صلوته

عندهم ويعدون الله لا اله الا هو الحی القيوم

الی قوله تعالی هم فيها خالدون آية واحدة و

هذه المجموع هی آية الكرسی عندهم فكما ان قولهم

السابق يرفع الوثوق عن مواعيد القرآن وبشاراته

قولهم هذا يرفع الاعتماد عن سورة وآية بعض از

جملهٔ قبايح و شنايع شنيعه كه صاحب نواقض الروافض

نقل نموده اينست كه در كتب حديث و كلام روافض مذكورست

كه عثمان آيات قرآن را كم نموده و در سورهٔ الم نشرح لك بعد از

ورفعنا لك ذكرك وعليًا بوده عثمان بحسد اشتراك داماد ی

[illegible] نيز از درجهٔ اعتبار ساقط [illegible]
بعض [illegible] احاديث [illegible]
نقل [illegible] خبر واحد افادهٔ علم [illegible]
[illegible] قائلند
كه قرآن [illegible]
١٢٩٦

نام علی را اسقاط نموده و سورهٔ احزاب بقدر انعام بوده آنچه
از آیات در فضایل ذوی القربی بوده عثمان آنرا انداخته
و امثال این و توالی مثل مصحف میدانی که این سخن موجب
رفع اعتماد است از قرآنی که فصل خطاب است و فرقان است
میان حق باطل و حجت خداست بر خلق زیرا که اگر در یکسوره این
توان کم نمود در سورهٔ متعدده نیز می توان و با وجود امکان این
مراتب چه اعتماد بر قرآن خواهد بود و عجبتر آنکه بر این تقدیر
در هر سورهٔ احتمال نقصان بلکه زیادت نیز میتوان داد و از
اموری که خنده می آرد اینست که روافض با وجود این اعتقاد
بسیاری از مصاحف را اعتقاد می نمایند که خط حضرت امیر المؤمنین
علیست و ائمه دیگر از اولاد او و حال آنکه نیست در ان مصاحف
مگر آنچه در سایر مصاحف است و از فروع این سخنان بیهوده
و این لغزشها آنست که میگویند والضحی والم نشرح یکسوره است

و هر یک جزو آن دیگر است و همچنین الم ترکیف و لایلاف
تا اینکه اگر کسی اکتفا کند در نماز فریضه بیکی از ایشان نمازش نزد
ایشان باطل است و آیه کریمه الله لا اله الا هو الحی القیوم که تا
عظیم یک آیه است و تمام آیة الکرسی است آنرا جزو آیة الکرسی
میدانند و تا خالدون یک آیت میدانند پس چنانکه سخن بیهوده
پیشین ایشان رفع اعتماد میکند از وعد و وعید قرآنی این
سخن آخرین رفع اعتماد میکند از سور و آیات قرآنی نعوذ بالله
من ذلک و راسم حروف گوید که در کتب حدیث روافض
ازین قبیل سخنان بیهوده بسیار است از آنجمله در اصول کلینی
در آیه کریمه و سیری الله و رسوله و المؤمنون گفته
که المؤمنون نیست بلکه المأمونون است و از آنجمله در سورهٔ سأل
سائل بعذاب واقع للکافرین گفته که بعد از للکافرین بولایة
علی بوده اسقاط نموده اند و آنقدر از تحقیق مزخرفات گفته اند

که نقل آن ممکن نیست و در ایام ماضیه با شیعی که روافض بدار المؤمنین
در جزیره بغیبین نموده بودند مباحثه مذهب سنیه نمودیم روزی
روزی گفتگو در کیفیت وضو داشتیم نقیر گفتم که حق سبحانه میفرماید
فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ الی المرفق برای
انتهاست پس باید مرفق در غسل دست منتهی باشد و جماعت
روافض آنرا مبدا می سازند و از آنجا در شستن ابتدا میکنند
و این خلاف ظاهر قرآن است او در جواب گفت که تنزیل آیت
چنین بود که من المرافق و من برای ابتداست عثمان من را تحریف
نموده الی نوشت نقیر گفتم اولا آنکه حق عز شانه میفرماید إِنَّا نَحْنُ
نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ یعنی ما فرو فرستاده
ایم قرآنرا و ما البته آنرا از زیادت و نقصان نگاه میداریم پس
حق سبحانه وعده نموده که قرآنرا از تحریف محرفان حفظ کند که
مثل سایر کتب دران تحریفی واقع نشود و حق سبحانه از تغییر وعده

خود عاجز

خود عاجز نیست دویم آنکه بعد از حضرت عثمان حضرت امیر المؤمنین علی
خلیفه شد و تصحیح قران از جمله امور واجبه است پس بایست آنرا تصحیح کند
و قطع نظر ازین امور شما گروه روافض اعتقاد نموده اید که آنجناب
المرافق بوده پس قرآن خود را تصحیح کنید تا مردم دانند که سخن شما
اصلی دارد و از آنجا که حق سبحانه وعده نموده که قرآنرا از تحریف
محرفان نگاه دارد اصلا نتوانست که تصرفی در قرآن نماید و شیعه
مبهوت و ملزم شده آیت فبهت الذی کفر در باره آن کافر
درست آمد قال قدس سره الشریف وَمِنْ هَفَوَاتِهِمْ مَا رُوِيَ
فِي مُعْتَبَرَاتِ كُتُبِ أَحَادِيثِهِمْ عَنِ الصَّادِقِ وَهُوَ أَنَّ
وَاحِدًا مِنْ تَبَعِ هِشَامِ الْأَحْوَلِ قَالَ كُنْتُ يَوْمًا عِنْدَ
أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ فَجَاءَ وَاحِدٌ مِنَ الْخَاطِئِينَ
الَّذِينَ كَانُوا يَتَشَيَّعُونَهُ وَبِيَدِهِ قَمِيصَانِ فَقَالَ يَا ابْنَ
رَسُولِ اللَّهِ خَطَّتُ وَاحِدًا مِنْهُمَا وَبِكُلِّ خِيطَةٍ وَحْدَتْ

رب الارباب وخلت الاخر ولعنت بکل منهما
عمر بن الخطاب ثم نذرت لك ما احببت منهما
فما تحبه خذه وما تحبه رده قال فقال الصادق
احب ما تم بلعن عمر واردد الیك الذی خیط بذکر
الله الاکبر هکذا نقل عنه حاشاه عن ذلك ثم
حاشاه وهل یقول اکمل الاولیاء ما لا یلیق بابعد
السفهاء انتهی یعنی از جمله قبایح روافض که صاحب نواقض
الروافض نقل نموده اینست که در کتب حدیث روافض از حضرت
جعفر صادق روایت نموده که یکی از تبعه ایشان احول گفته که
روزی نزد جعفر صادق بودم ویکی از خیاطان که از شیعه
شمرده می شد دو پیرهن نزد جعفر صادق آورده گفت که
یکی را دوخته ام ودر هر بخیه یکبار تهلیل وتوحید رب الارباب
نموده ام ودیگری دوخته ام ودر هر بخیه لعن بعمر نموده ام وهر

کدام ازین دو که ترا محبوب تر باشد آنرا نذر تو نموده ام پس هر یک
ترا محبوب تر است بردار ودیگر را رد کن پس جعفر صادق
گفت آنرا دوست میدارم که بلعن عمر تمام شده وآنرا که بذکر توحید
تمام نموده آنرا بتو رد میکنیم وحاشا ثم حاشا ثم حاشا که حضرت
جعفر صادق این سخن را بگوید بلکه این سخن را نگوید جاهل سفها چه
جای اکمل اولیا ومذهب روافض نیست مگر محض افترا اما
حروف گوید که دروغ تر ازین حدیثی است که برگردان غلات
ابتری که آنرا شوشتری در کتاب خود بحضرت باقر افترا نموده
که حضرت باقر گفته که هر خونی که تا قیام قیامت واقع شود
همگی بر گردن عمر است وبعض روافض ازین دو دروغ دروغ
دیگر ترکیب کرده اند که حضرت صادق حاشاه عن ذلك
جامه بخیاط داده بود که در هر بخیه آن لعنی کند وخیاط بعد از آنکه
نصف آن بلعن دوخته بود در خواب دید که ملکی داخل

قبر حضرت عمر شد بنا بران خیاط نصف دیگر آن جامه را بتعجیل
تمام نموده پس آنجامه را نزد صادق برده او گفت که این جامه
برای عبادت نمی شاید زیرا که از نصف این بوی لعن می آید
پس خیاط صورت واقعه عرض نمود صادق گفت که در هر جا
خونی واقع شود در گردن عمر است و دران وقت شخصی کشته
شده بود انگاه دست خود خونی نموده بقبر عمر رفت که دست
خود بگردن او مالد تا آن خون بگردن او باشد و ازین قبیل دروغ
بسیار بسته اند قاتلهم الله انی یؤفکون قال قدس سره الشریف
ومن هفواتهم ما قال الحلی فی شرحه علی التجرید اختلف
الامامیة فی انه هل یخرج غیر الاثنی عشری من الفرق
الاسلامیة من النار ویدخلون الجنة ام یخلدون
باجمعهم فیها والاکثرون علی الثانی وقال شرذمة
بالاول وقال ابن نوبخت یخرجون من النار و

لا یدخلون الجنة بل هم فی الاعراف انتهی ملخصا
ونحن نتکلم علی قول الاکثرین لان المذاهب یستفاد
من السواد الاعظم وایضا قد قال علماؤهم منهم
الشهید الذی لقب بالضد فی الذکری الشهرة حجة
کالاجماع لقول الصادق خذ ما اشتهر ودع ما
ندر ولغیر ذلک تم کلامه اقول فقد خلقت الجنة
التی عرضها کعرض السماء والارض لتلک الافراد
التی فی غایة القلة والندرة بل هم اقل واندر من
کل قلیل ونادر ویخلد فی الجحیم غالب اهل الاسلام
بل کل بر خیر اذ لا یخفی ان جمیع الصحابة والتابعین
والعلماء الراسخین والاولیاء الکاملین کانوا یحبون
ابا بکر الصدیق ویذعنون بفضله علی التحقیق و
بهذا یخرج عندهم المؤمن من الایمان فیستحق

خلود الاحتراق فی النیران ولعل الایمان عندهم
ما یغضب عنه الرحمن ویرضیه الشیطان وما
ادری ما یقول هؤلاء فی کرم الکریم الحنان
الذی سبقت رحمته غضبه وهو الغفور المنان
فلو انحصر اهل الجنة فی هشام الاول ومن
استحسن متابعته فقد سبق غضبه رحمته ویأبی
من ذلک طبع کل عاقل الا من اعمی الله بصیرته
تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا وایضا
یلزم تاویل کل آیة نص منه علی مدح المسلمین
والمسلمات وانکار کل روایة وردت فی فضل
امة سید الکائنات وتصییر شفاعة النبی صلی الله
علیه وسلم کالهزل یوم العرصات بل وغفران
الوهاب العفو المتجاوز عن السیئات اذ تلک

الفرقة القلیلة التی صارت بالمعدوم اشبه
من غایة القلة لا تستبعد لان تمدح من جاء
بخیر الملة شفاعتهم وتخلیصهم من مقتضیات السیئة
والزلة فضلا عن ان یجد یغفر لهم اله السموات
والارضین ورب الشهور والاهلة یعنی اجبه
لغزشهای روافض که صاحب نواقض الروافض نقل نموده اینست
که حلی در شرح تجرید گفته که شیعه امامیه اختلاف نموده اند در آنکه
غیر شیعه اثنی عشری از سایر فرق اسلامی کسی از دوزخ بیرون آید
و به بهشت میرود یا غیر ایشان جمیع فرق اسلامی در دوزخ مخلد
اکثر شیعه امامیه بر دویم رفته یعنی بر آنکه کسی از فرق اسلامی از
دوزخ بیرون نمی آید و بعضی از شیعه بر اول رفته و ابن نوبخت
از علمای شیعه گفته که سایر فرق اسلامی از دوزخ بیرون می آید
لیکن داخل بهشت نمیشود بلکه در اعراف می باشند اینست سخن

شیعه که حلی نقل نموده صاحب نقایض الروافض میگوید که ما بنا بر
قول اکثر ایشان میگذاریم زیرا که بنای مذهب بر سواد اعظم است
و علمای ایشان نیز بر بینند چنانکه شهید در ذکری گفته که شهرت
حجت است مثل اجماع از جهت آنکه حضرت جعفر صادق فرموده
اخذ کن مشهور را و ترک کن نادر را پس ما میگوییم اگر چنین باشد که
روافض بران رفته اند که از فرق اسلامی کسی به بهشت نمیرود
مگر شیعه پس بهشتی که پهنای آن مثل پهنای آسمانها و زمینهاست
و طول آن در بیان نمی آید آفریده شده برای این گروه اندک
که از اندک نیز کمترند تا در ترند و قاطبه فرق اهل اسلام در دوزخ
مخلد می باشند بلکه اخیار روا برا همگی دوزخی می باشند زیرا
که جمیع صحابه و تابعین و علمای راسخین و اولیای کاملین همگی ابوبکر
صدیق را دوست دارند و بفضل او قایلند و حال آنکه نزد روافض
این کسی از ایمان بیرون میرود و مستحق دوزخ میشود و شاید که ایمان

نزد ایـ

نزد این گمراهان چیزی است که موجب غضب رحمن و رضای شیطان
باشد و نمی دانم که چه میگویند این گمراهان درین صورت در رحمت
خداوند مهربان که سبقت گرفته است بر غضب پس اگر منحصر باشد
اهل بهشت در شمار احول و متابعان آن ازدل که واصفان اند
روافض اند پس درین صورت غضب سابق می باشد بر رحمت
رحمان و ابا میکنند ازین طبع اهل عرفان مگر آنکه کوران و گمراهان
راضیند بآن و نیز درین صورت باید هر آیت که در مدح مؤمنان
نازل شده تاویل نموده شود و حدیث که در فضل این امت وارد
شده رد نموده شود و شفاعت پیغمبر درین صورت مثل هزل
خواهد بود زیرا که کافه فرق مسلمانان از آن محروم‌اند بلکه مغفرت
غفار مطلق نیز ظهوری ندارد زیرا که این فرقه قلیله معدوم شبیه ترند
و مستعد نمی شوند به پیغمبر شفاعت این اندک مدح ثنا را چه جای
آنکه الله السموات و ارضین بمغفرت ایشان ستوده شود و قال

قدس سره الشريف ومن هفواتهم انكارهم كتب الاحاديث
الصحاح التي تلقته الامة لقبولها منها صحيحا البخاري
ومسلم الذي مما ذكرهما قال اكثر علماء العرب اصح
الكتب بعد كتاب الله تعالى صحيح مسلم بن حجاج
القشيري وقال الاكثرون من غيرهم صحيح محمد بن
اسمعيل البخاري هو الاصح وهو الاصح وما اتفقا
عليه هو ما اتفق عليه الامة وهو الذي يقول فيه
المحدثون كثيرا صحيح متفق عليه ويعنون به اتفاقهما
لا اتفاق الامة وان لزمه ذلك واستدل في
الازهار لثبوت الملازمة باتفاق الامة على تلقي
ما اتفق عليه والمتفق عليه بينهما هو الذي يرويه
الصحابي المشهور بالرواية عن النبي صلى الله عليه
وسلم ويروي عنه راويان ثقتان من اتباع التابعين

مشهوران

مشهوران بالحفظ ثم يروي عن كل واحد منهم
رواة ثقاة من الطبقة الرابعة ثم يروي عن كل
واحد منهم الشيخ البخاري او مسلم والاحاديث
المروية بهذه الشرايط قريبة الى عشرة آلاف
وقد عمل بكتابيهما هذين الائمة المجتهدون الكاملون
بغير تفتيش وتفحص وتعديل وتجريح من غاية وثوقهم
عليهما ويروي جمع كثير من المرضى وينجي بهما جم
غفير من الغرقى وقد بلغ القدر المشترك مما ذكر
في ميامنهما وبركاتهما حد التواتر وصار في الاسلام
رفيق المصحف الكريم والقرآن العظيم فهولاء من كثرة
جهلهم وقلة حيائهم منكرون الصحيحين المزبورين
ويسمون صحاحنا ويعتبرون في مقابلتهما اربع كتب
جمع فيها كثير من الاكاذيب واقوال ائمة اهل البيت

احدها من لا يحضره الفقيه الذي جمعه محمد بن
بابويه القمي وثانيها الكافي الذي جمعه محمد بن يعقوب
الكليني وهو مشتهر عندهم بصفة مؤلفه المذكور
وثالثها التهذيب الذي جمعه ابو جعفر الطوسي
ورابعها الاستبصار مجموع ابن المطهر وابن بابويه
قد ضمن صحة ما في كتابه في خطبته وهو الذي اخترع
الرقعة وحقيقتها انه كان يكتب لكل مسئلة زعموا
انها من المشكلات فتوضع في ثقبة شجرة معينة
خارج مدينة قم وتترك تلك الرقعة يوما
آخر وفي ضمنها كتب جوابها مبتديا بتعظيم المزور
المزبور كاتب الرقعة ومخترع الحيلة وكان يرى
الناس ان الامام محمد بن حسن العسكري هو المهدي
المنتظر عند الامامية المطلع بالكرامة عليها فيأخذها

ويطالعها ويكتب جوابي على ضمنها وقد مدت
هذه الحيلة التي اعمال المستعبدين مدة مديدة
وبنوا دينهم عليها ولعمري ان احجيتهم طويلة كلا
تحجره تتبعات ع حافظ این قصه دراز است بقرآن
كه مپرس وبالجملة انهم متفقون في ان اصح كتبهم من
لا يحضره الفقيه المذكور وقد صرح متأخروهم
بانه مشتمل على احاديث ضعيفة كثيرة واذا كان
هذا حال اصحها مع انه جزء من الكل فقس عليه
حال غيره من الثلثة المبسوطة المطولة بل قد صرح
بان تلك الكتب الثلثة الاخرى مملوة من الاحاديث
الضعيفة بل الموضوعة فانظر الى باطن الحق كيف
يظهر الباطل فقد انطلقتهم بانفسهم في تسقيم كتب
الاحاديث نعم قد صح ان الحق يعلو ولا يعلى عليه

یعنی از جمله تعرضهای روافض که صاحب نقایض الروافض نقل
نموده اینست که کتب احادیث که جمیع امت آنرا قبول دارند
روافض آنرا منکرند از انجمله صحیح بخاری و مسلم که بعد از قرآن
مجید اصح کتب است بعضی از علما اصح کتب را بعد از قرآن صحیح مسلم
دانند و اکثر صحیح بخاری را اصح دانند و این قول اصح است و
احادیثی که متفق علیه امت است و محدثان آنرا صحیح متفق علیه
گویند و مقصود ایشان اتفاق شیخین است و اگرچه از اتفاق
ایشان اتفاق امت نیز لازم می آید بجهت آنکه تمام امت بر
متفق علیه ایشان اتفاق نموده اند چنانچه در ازهار مذکور است
و متفق علیه میان بخاری و مسلم حدیثی است که دو عدل روایت
حدیث مشهور باشند آنرا از پیغمبر روایت نموده و از آن صحابی
دو عادل ثقه از اتباع تابعین که مشهور بحفظ و جودت ضبط
باشند روایت نموده باشند و از هر یک از آن دو عادل

جمعی کثیر از ثقات طبقهٔ چهارم روایت نموده باشند و
بخاری از هر یک از آن کثیرین روایت نموده باشد و احادیثی
که باین شرایط روایت نموده اند نزدیک بده هزار است
و بتحقیق که عمل کرده است باین دو کتاب یعنی صحیح بخاری و
صحیح مسلم ائمه مجتهدین کاملین بی تفتیش و تفحص و جرح و تعدیل از
جهت وثوق ایشان بر صحت احادیث آن دو کتاب و
شفا یافته جمعی کثیر از بیماران و نجات یافته بسیاری از غرق
شدگان باین دو کتاب و بتحقیق که آنچه در میمنت و برکت این
دو کتاب نقل نموده اند بحد تواتر رسیده و در اسلام
این دو کتاب رفیق مصحف کریم و قرآن عظیم اند پس این گروه
از بسیاری جهل و بی حیائی صحیحین را و سایر کتب صحاح احادیث را
منکرند و در مقابل کتب صحاح چهار کتاب ساخته اند که
جمع کرده اند در آن بسیاری از دروغ و احادیثی که بر اهل

بسته اند یکی کتاب من لا یحضره الفقیه که جامع آن ابن بابویه قمی است
دویم کافی که جامعش محمد بن یعقوب کلینی است و آن کتاب نزد
روافض بکلینی اشتهار دارد و سیم تهذیب که جامعش ابو جعفر
طوسی است چهارم آن استبصار این کتب همگی و تمامی کتب مذهب
ابن مطهر و امثال اوست و ابن بابویه در ضمن خطبهٔ کتاب من لا یحضر
حالت کتاب خود را نموده و این روسیاه برای فریب هر
گمراه اختراع رقعها نموده بود و در هر مسئله رقعهای نوشته و آنرا
در سوراخ درخت مجوفی در بیرون شهر قم میگذاشت و روز
دیگر رقعه را می آورد و در پشت رقعه اولا القاب خودش
و تعریف زیادی از خودش نوشته بود و بعد از آن نوشته بود
که جواب اینست و آن گمراهان اعتقاد کرده بودند که محمد بن
حسن عسکری زنده است و مهدی است و این رقعه هر روزه
بنظر او میرسد و جواب مینویسد و مدت مدید این شعبده بازی

مینمود و بنای احادیث و مذهب باطل ایشان برین است و قسم
بزندگی خودم که هجو ایشان طولانی است چه قدر رنگینی می آید حافظ
این قصه دراز است بقرآن که مپرس مجمل سخن اینکه روافض معتقد
که اصح کتب ایشان من لا یحضر است و متأخرین روافض خود تصریح
نموده اند باینکه احادیث ضعیف بسیار دارد و هرزه ها که اکثر صحیحش
چنین باشد باینکه او کوتاه تر است پس آن سه دیگر که مطول و مبسوط
است بر و قیاس کن بلکه خودشان تصریح باین نموده اند که این سه
کتاب پر از احادیث ضعیف بلکه موضوع است پس نگاه کن بباطن
حق که چگونه باطل را ابتدا ساخته و زبان خودشان را بر سقیم کتب
احادیث خودشان روانه نموده آری بتحقیق که دولت [illegible]
که حق بجا میرود و بلند میشود و چیزی بر بالای حق نمی آید قال قدس
سره الشریف ومن هفواتهم قولهم بتعطیل الاحکام
الالهیة انما الحکم للامام او نائبه والنائب عندهم

هر دو در زمان جناب صادق ع
احد از اربعه ماة نوشته شده
هر حدیثی که در اصول اربعه
آن معتبر است آنچه در آن
کتب نیست غیر معتبر باعتبار
بعد ائمه معصومین علامه حلی ره
احادیث را ... که اصولیین
عامه بچهار قسم کرده اند بعض
حدیث صحیح و حسن و موثق و ضعیف

فيما ان النائب الخاص ويريد ونائبه من ولاة الامام
حال حضوره باقليم او بلد معين والنائب العام وهو
الذي بلغ درجة الاجتهاد والامام غائب ولم
يوجد حينئذ اعلم منه فهو قائم مقام الامام في كل
شيء وليس لاحد غير المجتهد المزبور ان يحكم او يفتي
بفقر او بطهر لصغير او كبير في زمان الغيبة ولا قول
للميت عندهم باتفاقهم وادعى ابن عبد العالي منه
الشهرة التي قلنا انها في الحجة كالاجماع لديهم وزين
الدين العاملي منه الاجماع والاجماع المنقول
بخبر الواحد في كتبهم الاصولية معدود من الحجج
الشرعية صرح ابن المطهر في نهايته وغيره غيرها
بذلك فاستمع الى ما تجر اقوالهم هذه فقد اشترطوا
لتحقق الاجتهاد العلم بالرواة كلهم للتفرقة بين

صحيح الحديث وضعيفه المتوقف عليها ظهور الاحكام
الشرعية وليس في كتب رجالهم المرتبة اطولها اقصر
من مختصر التخليص الاحوال بعض منهم وكيف اندرج حال
الكل وان كانوا اقل القليل في الموجز المزبور فيقولون
هذا متوقف على حضور كبير العلامة اي ابن المطهر
وهو معدوم كما عرفت في المطول فامتنع المجتهد
المستجمع لجميع الشروط والاوصاف والامام
مختف خلف جبل قاف ومع ذلك قد ادعى
الاجتهاد بينهم في كل بلد من لا يقدر على اداء
صرف الزنجاني كما هو حقها ولم يعلم الا بعض
المسائل الفرعية وفرع سمعه مسائل معدودة
مشهورة من علم الاصول والحديث وقلد ابن
اكثر اهل بلده باجتهاده توسيعا في مشتهياتهم

وتوسلوا الی اللذاتهم لیحلل ذلک الرجل ما حرمه
الله ومن لم یذعن به فانما الباعث علیه الحسد
والریا مع استغنائهم فی الوصول الی المحرمات عن
فتوی هذا الرجل الضال المضل وبالجملة انما قبلتهم
النفس والهوی ومعبودهم الشهوة فی الدنیا
رغبوا عن الله الودود الی الشیطان المردود
وان ربنا المنتقم جبار وشدید قهار بعضی از علمای
روافض که صاحب نقایض الروافض نقل نموده قول روافض است
بتعطیل جمیع احکام وحدود الهی که گفته اند که حکم از برای
امام یا نایب امام است وکسی را نمیرسد که حدود واحکام الهی
در غیبت امام ونایبش جاری کند ونایب امام نزد روافض
دو قسم است نایب خاص وآن ولاة امامند که خود در اقالیم
وبلاد تعیین نموده باشند ونایب عام واو کسی است که در

غیبت

غیبت امام بدرجه اجتهاد رسیده ودر ایام او کسی اعلم از او نباشد
ونزد روافض غیر مجتهد چنینی را نمیرسد که در زمان غیبت امام
حکم کند یا فتوا کند بغیر یا قطع برای صغیر یا کبیر ومیت را باتفاق روافض
قولش ساقط است پس بمذهب ایشان نمیرسد کسی را که باقوال
مجتهدان گذشته فتوا کند وابن عبد العال ادعا کرده است در
باب عدم قبول قول میت شهرت را که در حجت بودن نزد
ایشان مثل اجماع وزین الدین عاملی ادعای اجماع نموده واجماع
منقول بخبر واحد در کتب اصول ایشان نزد ایشان حجت
شرعی است چنانکه ابن مطهر در نهایت وغیر او در کتب دیگر
تصریح بآن نموده اند پس گوش کن که این سخنان باطل بکجا منجر
میشود پس تحقیق که شرط کرده اند برای اجتهاد علم باحوال رواة
تا تفرقه میان صحیح وضعیف احادیث تواند نمود وثبت
در کتب رجال ایشان که دیده میشود که در ازمنه کوتاه تر از

مختصر تخمین است که رجال بعضی از رجالی و هر چند که رجال ایشان
ایشان در غایت کمی است لیکن چگونه باز رجال کل مندرج در مختصر
خواهد بود پس آنچه از احوال رجال مجهول‌شان باشد میگویند موقوف
بحضور کبرایست که مؤلف این سطور است در رجال و آن معدوم است
و اصلا یافت نمیشود پس مجتهد جامع الشرائط که نائب امام است
وجودش ممتنع شد و امام مختفی است در پشت کوه قاف که اصلا
خبری و نه اثری دارد پس احکام و حدود الهی را تعطیل بلکه فی
الحقیقة بالمرة باطل نموده اند و با وجود این مراتب ادعای اجتهاد
میکنند در میان ایشان در هر شهری کسی که قدرت ندارد که تعریف
زنجانی حسب الواقع افاده کند و ندانسته مگر بعض مسائل فروعی و
بعض مسائل اصولی که بگوشش او رسیده و بعضی از احادیث
مشهور و عامه اهل آن شهر بجهة حصول مشتهای خود و وصول بتمنای
خود باجتهاد او قایل شده تا اینکه آن جاهل گمراه ضلال کند برای

ایشان

ایشان محرمات الهی را و بعضی از راه حسد یا از جهت که مستغنی
اند از آن محرمات باجتهاد او قایل نشدند و مجمل سخن اینکه ایشان
نفس و هوا معبود ایشان و شهوات و دنیات اغراض نموده اند
از جناب خداوند کریم دور و گرویده اند بشیطان رجیم قال
قدس سره الشریف و من هفواتهم تسهیلاتهم فی الشریعة
بحیث ضاهی مذهبهم الالحاد و هذه الرسالة
اعز من ان ینقل فیها کلها و لا یحتملها بل یذکر بعض
تسهیلاتهم فی الصلوة و مقدماتها التی هی اشق
الاعمال البدنیة فیقاس بها غیرها قالوا بطهارة
القیح و القیء و الصدید و المذی و الوذی و البول
و الغائط من کل ما یوکل لحمه و البغل و الحمار حلال
عندهم و قالوا ان الجاری لا ینجس الا بالتغیر و
کذلک القلتان و باطن الفم و الانف و العین لا

يجس عندهم بمعنى انه لو دمي فم مكلف وزال الدم
لا يجب تطهير الفم بمجرد زواله وما بقي من الدم
في فمه وانفه وعينه لم ينجس ولعلهم بهذه
الجرءة ياكلون كل خرء ولا يجب غسل الرجل في
الوضوء بل لا يجوز والمسح واجب ويكتفي في
غسل ساير الاعضاء كالدهن والماء المستعمل
في رفع الحدث الاكبر والاصغر مطهر ويجوز التيمم
لا لاذى حاجة ولا يبطل الوضوء بخروج النجس
سوى البول والغائط من السبيلين ولا بمس النساء
ولا بمس الذكر والفرج ويجوز الجمع بين الظهر والعصر
والمغرب والعشاء في السفر والحضر بغير عذر واكثر
عدولهم يصلون الصلوات الاربعة متعاقبة
مسلسلة منتظرين خروج الامام بتاخير الصلوة اولا

الدين مانع بزعمهم عن الصلوات في اول وقتها الفضل
الواجب المضيق على الموسع وهذه اجوبتهم حيث
نطعن عليهم للتاخير فان قلت لم تؤخرون المغرب
والعشاء الى نصف الليل الذي هو اخر وقت
العشاء بزعمكم وهل هذا الا فراركم من العبادة
وقلة مبالاتكم في امر الدين فاما يبكمون ويبهتون
او يشرعون في الطعن بالتضييب والتسنين نعم
هذه شيمة من ليس عنده يقين ولا تمكين ثم عندهم
لا يجب في التشهد الا الشهادتان والصلوة على
النبي وآله ويجوز ان يكون المصلي حامل النجاسة
وان يكون في فم المصلي سكر يذوب فيبلعه حال
الصلوة وغير ذلك وايضا يجوز للصائم والصائمة
الحقنة بالمائع من الدبر والقبل ومن اقبح القبايح

تحليلهم الدخول فى دبر المرأة وهذه طريقة
شايعة بينهم ويقولون ان عبد العالى كان غالب
وطئ فى دبر المتعة وهم يطئون فى الدبر ومع
هذه الشناعة يطعنون علينا معاشر الحنفيين
بالاكثار فى التسهيل ولا يستحيون فان قالوا قد
ذهب الى اكثر ما ذكر بعض المجتهدين المرضيين
لديكم قلنا بلى ولكن مثل هذه المجموع من التسهيل
لا يوجد الا فى مذهبكم القريب الى الزنادقة
والباطنية واما امر المتعة وتحليل امة الغير اختى
الزنا سيذكر ان بعد هذا الفصل يعنى از نقرنهاى
روافض كه صاحب نواقض الروافض نقل نموده آسان گرفتن
ايشان است در فروع عبادات بحيثيتى كه مذهب ايشان
مشابه بمذهب اباحات بجهة آنكه آنچه در هر يكى از مذاهب

آسان يافته اند همگى آنرا جمع نموده وبارۀ نيز از امور آسان
از خود بران افزوده آنرا مذهبى ساخته اند كه اكثر فروع
عبادات ايشان التقاط رخص است كه هيچ يك از ائمه
وعلما آنرا تجويز ننموده واين رساله عزيزتر از آن است كه همه
آن نقل نموده شود بلكه بعض از آن كه متعلق بنماز ومقدمات
آن باشد نقل كنيم وساير فروعات دين بران قياس بايد نمود
پس بدانكه روافض قى وچرك وزرداب را پاك ميدانند و
همچنين ودى ومذى وبول وغايط ماكول اللحم پاك دانند
وخمر وانتشر را حلال دانند وآب جارى اگرچه از نجاست
پر باشد نجس ندانند مگر بتغير حسى وباوجود اين قلتين كه آنرا كر
گويند آنرا نيز نجس ندانند مگر بتغير وباطن دهن وبينى وچشم
نزد ايشان نجس نشود باين معنى كه اگر دهن خون آلود شود
وخونش زايل شود ديگر تطهير آن واجب نيست وآنچه از

خون در چشم و بینی و دهن باقی ماند نجس ندانند و شاید که روافض
باین جرأت هر سرگینی را بخورند و دهن را از آن نشویند و شستن
پا در وضو واجب ندانند بلکه جایز نیز ندانند و مسح پا را واجب
دانند و در اعضا مغسوله وضو نیز آب را روغن مال نمایند مسح
و جریان آب ضرور ندانند و آب مستعمل در غسل جنابت و
وضو در حدث پاک کننده دانند و با وجود حضور آب
و عدم مانعی از استعمال آن باندک حاجت تیمم جایز دانند
و وضو را به بیرون آمدن نجاسات از بدن غیر بول و غایط
باطل ندانند و با وجود این لمس زن و مس ذکر و فرج نیز وضو را
باطل ندانند و میان ظهر و عصر و مغرب و عشا در سفر و حضر بلا
عذری جمع کنند و اکثر عدول و متورعان روافض هر چهار
نماز را بجهت انتظار ظهور امام غایب تاخیر کنند تا اینکه
هر چهار را متصل متعاقب هم یکجا فوت خوانند و درین باب سؤال

دارند

دارند با بحجة دین تاخیر کنند بنا بر آنکه بزعم ایشان دین مانع
نماز است در اول وقت پس در آخر وقت هم را یکجا خوانند پس
اگر بگوییم که چرا تاخیر میکنید مغرب و عشا را تا نصف شب که
بزعم شما آخر وقت عشاست و آیا این حیث غیر [illegible] از
عبادت و بی باکی در امر دین در جواب یا پنهان کنند که شما ناجی
سنی استید و غیر این جواب شافی ندارند بعد ازین مقدمات
در تشهد واجب ندانند مگر شهادتین و صلوات را و جایز
دانند که نماز خواننده حامل نجاسات باشند و هم جایز دانند که در
دهن نماز خواننده شکری باشد که در میان نماز آب شود و
بگلویش رود و برای مرد روزه دار و زن روزه دار
حقنه از پس و پیش جایز دانند و روزه بآن باطل نشود
و از قبیح ترین قبایح روافض آنست که دخول در دبر زن
جایز دانند و این طریق در میان ایشان شایع است و مشهور

که عبد العالی که از اعاظم علمای ایشان است غالب وطیش در
دبر بود و با وجود این شناعت طعن میکنند بر ما گروه حنفیان
و شرم نمیکنند از کردار و گفتار خود پس اگر بگویند که اکثری
ازین امور مذکوره مذهب بعضی از مجتهدین اهل سنت است
مثل آنکه آب جاری بمذهب امام اعظم بتغیر نجس نشود و قلتین
بمذهب شافعی و خروج نجاسات از بدن غیر بول و غایط
بمذهب شافعی نقض وضو نکند و مس فرج و زن بمذهب امام
اعظم ناقض نیست جواب گوئیم که طعن در مذهب روافض بسبب
وقوع مجموع این امور است در مذهب ایشان نه بسبب بعضی
ازین امور چه مسایل و آسان گیری در اختیار مجموع این امورات
نه بعض آن و در هیچ مذهبی مجموع این امور نیست مگر مذهب
روافض که نزدیک بمذهب زنادقه و باطنیه است نمی بینی که
در مذهب شافعی اگرچه خروج نجاسات غیر بول و غایط ناقض

وضو

وضو نیست مس فرج و لمس زن ناقض است و در مذهب امام اعظم
اگرچه مس فرج ناقض نیست خروج نجاسات ناقض است پس هیچ
یک از ائمه اهل سنت التقاط رخص ننموده بلکه آنچه مؤدای اجتهاد
او بوده و از قرآن و احادیث استنباط نموده قرار بران داده
بخلاف روافض که جمیع اموری که آسان بوده و موافق هوای
نفس ایشان بوده اختیار نموده چه آنچه از مذاهب التقاط نموده
و چه آنچه از خود اختراع نموده اند و آن را مذهب آسان مثل
اباحتیان برای خود ساخته و اما مقدمه حلیت متعه و کنیزان دیگر
که بمجرد اذن مالک بی نکاح حلال میدانند هر دو خواهر زنا است
و در فصول آینده ان شاء الله مذکور خواهد شد و اما قسم حروف
گویند که شنیع تر از مسائل مذکوره مسائل دیگر نیز هست که شیعه آنرا
اختراع نموده محض اختراع روافض است و آن آنست که جنب
خواندن قرآن جایز میدانند و در خلا خواندن آیت الکرسی

وجواب اذان روا دارند ودرمیان نماز اگر بفکر جماع یا غیر

آن آب مذی که آب نشاطات ازیشان روان شود نه

نماز ایشان نقض کند ونه رخت ایشان نجس شود ونه وضوی

ایشان تباه شود ومرتضا از علماء ایشان استخوان خوک

پاک دانند وبآن مسواک روا دارد وبلباس شراب آلود نماز

خواندن جایز دانند ودرمسح پا اگر آب را تازه کند وبآب

تازه مسح کنند وضوی ایشان باطل شود وقسم بزند که خودم

کرفیدانم این چگونه مذهب است واز کجا این امور اخذ نموده اند

وچه دلیل برین قایم خواهند نمود قال قدس سره الشریف و

مِنْ هَفَوَاتِهِمْ اِنْكَارُهُمْ الصُّوفِيَّةَ حَتّٰى اَنَّ شَيْخَهُمُ الْمَقْتُولَ

قَالَ فِي دُرُوسِهِ وَيَحْرُمُ تَصْفِيَةُ الْبَاطِلِ فَوَيْلٌ لِمَنْ

سَعٰى بِتَصْفِيَةِ بَاطِنِهِ وَارْتَاضَ اَوْ ذَكَرَ اسْمَ الْاَرْبَعِيْنَ

فَيَجْتَمِعُ عَلٰى قَتْلِهِ اَكْثَرُ مِنْ اَرْبَعِمِائَةٍ وَمَنْ طَلَبُوهُ مُرَاقِبًا

يَقُولُونَ اِنَّهُ نَقْشُ بَنْدِيٍّ يُوجِبُونَ قَتْلَهُ وَمَنْ طَالَعَ

كِتَابَ الصُّوفِيَّةِ فَهُوَ رَجُلٌ عِنْدَهُمْ مِنَ الْعَامِلِ بِالْاِنْجِيلِ

وَالتَّوْرٰةِ وَلِذٰلِكَ لَا تَرٰى بَيْنَهُمْ اِلَّا مَنْ قَسٰى قَلْبُهُ

بِحَيْثُ لَوْ صُقِلَتْ مِرْآةُ ضَمِيرِهِ بِصَيَاقِلِ النُّورِ اَلْفَ

سَنَةٍ لِمَا زَالَ عَنْهُ الصَّدٰى قَدْرَ ثُقْبَةِ اِبْرَةٍ وَاِنْ

اَنْكَرْتَ ذٰلِكَ فَاذْكُرْ اِسْمَ رَافِضِيٍّ نَظُنُّ فِيهِ كَرَامَةً

وَمَنْ نَظُنُّ فِيهِ صَفَاءً وَاشْتَهَرَتْ مِنْهُ كَرَامَةٌ فَهُوَ

مِنْ اَهْلِ السُّنَّةِ بِاتِّفَاقِهِمْ مَعَنَا فِي ذٰلِكَ بَلْ هُوَ

دَاخِلٌ فِي سِلْسِلَةِ لَعْنِهِمُ الَّتِي شَمِلَتْ كُلَّ بَرٍّ تَقِيٍّ وَ

وَاَمَّا اَمِيرُ فَضْلُ اللّٰهِ الْاَسْتَرَابَادِيُّ فَهُوَ اَكْمَلُ دَلِيلٍ

عَلٰى عَدَمِ اِمْكَانِ اَنْ يَصْفُوَا ضَمِيرَ رَوَافِضَ وَنُقِلَ

مِنْهُ خَارِقُ عَادَةٍ لِاَنَّهُ جَاوَرَ النَّجَفَ الْمُشَرَّفَ مُدَّةَ

عِشْرِينَ سَنَةً وَهُمْ مُجْمِعُونَ عَلٰى اَنَّهُ اَتْقَى الرَّوْضَةِ

وازهدهم واعبدهم واعلمهم ومع ذلك وقلة
ميله الى السب والطعن لم يحصل منه فى تلك
المدة ومايدل على انه من زمرة المسلمين فى الصفا
فضلا عن الاولياء وامثاله كثيرون فاذا كان
حالهم هذه فكيف يكون حال غيرهم وقد
يفتح لمن يتبع السلف الصالح ولم يفارق الجماعة
فى الاربعين الاولى ولا يفتح لمن اتبع الهوى
وقارن البدعة فى اربعين سنة ولا فى اربعمائة
حكى انه شكى مريد لدى مرشده عن عدم
الانفتاح له مع توفيق الارتياض فقال لعل
فى قلبك ممن هو مفتاح المعرفة يعنى ابا بكر الصديق
فرفعه عن قلبه فانفتح له ومثل هذه الحكاية
فى كتب مشاهير الاولياء كثيرة لا يخفى على من

تتبعها سيجيئ فى عقوبات الروافض ما يؤيد ذلك
يعنى از جملهٔ تشنيع روافض كه صاحب نواقض الروافض نقل نموده
انكار روافض است صوفيه را قدس سرهم تا آنكه شيخ مقتول از
علماى ايشان در درس گفته كه حرام است تصفيه باطن پس
ووای بر آنكسى كه در ميان روافض سعى كند در تصفيه باطن و رياضت
بكند يا نام جد بر زبان راند كه چهار صد رافضى بجهت ثواب بر
قتل جمعيت خواهد نمود و كسى را كه روافض گمان كنند كه او
ميكند ميگويند كه او نقشبندى است و قتل او را واجب دانند
و كسى كه كتب صوفيه را مطالعه كند او مردود تر است نزد ايشان
از كسى كه عامل بر انجيل و توريت باشد و از نتيجه نمى بينى در ميان
ايشان مگر كسانى كه سخت است دل ايشان بحيثيتى كه اگر هزار سال
صيقل نور بر ان زنند زنگ بقدر سوراخ سوزنى از دلش نرود
پس اگر منكر اين باشى يك روافض را نام ببر كه صاحب كرامت

شده باشد و بدرجات عالیه ولایت رسیده باشد و کسی که این
گمان باور رود و کرامتی از و صادر شده باشد باتفاق ما و
ایشان از ما اهل سنت خواهد بود بلکه داخل در سلسلهٔ بعض ایشان
است که هر مؤمن نیکوکار داخل در آن است و اما امیر فضل الله
استرابادی او واضح تر دلیلی است بر اینکه ممکن نیست که رافضی
پاک شود و از و کرامتی و خارق عادتی صادر شود زیرا که او چند
سال در نجف مجاور بوده و روافض همه متفق اند بر نیکی او و پرهیز
کارترین روافض و زاهدترین ایشان و عابدترین و داناترین
ایشان بود و با وجود این مراتب و کمی میلش بطعن و لعن در این
مده بسیار برای او اینقدر صفا حاصل نشد که معلوم شود که او
در زمرهٔ مسلمانان است چه جای اولیا و اصفیا و امثال او
بسیارند و هر زمانی که حال پرهیزکار آن رفضه چنین باشد
پس حال سایر رفضه چگونه خواهد بود و بتحقیق که برای کسی که از اهل

سنت

سنت و جماعت باشد در چلهٔ اولی فتوحات رو میدهد و برای اهل
بدعت و هوا در چهل سال بلکه چهارصد سال چیزی حاصل نمیشود حکایت
کرده شده است که مریدی بمرشد خود شکوه نمود که برای من با وجود
بسیاری ریاضت فتوحی و کشایشی حاصل نمیشود پس مرشدش
گفت شاید که در دل تو ناخوشی باشد از آنکس که مفتاح معرفت
است یعنی حضرت ابابکر صدیق پس آن مرید آنرا از دل دور کرده
و دوستدار حضرت صدیق اکبر شد پس مقارن آن برای او کشایش
غیبی و فتوحات لاریبی حاصل شد و مثل این حکایات در کتب
اولیا بسیار است مخفی نیست بر کسی که تتبع آن نموده باشد و زود
باشد که انشاء الله در عقوبات روافض مؤید این مذکور شود
راقم حروف گوید که انکار روافض تصوف را بمرتبه رسیده
بود که هر کس را اسم صوفی بر او اطلاق می شد او را کافر مطلق میدانستند
و قبور مشایخ را تمام خراب کردند در ایامی که منع قحبه و قمار و شراب

مینمودند صوفیه را نیز از ذکر منع مینمودند و ازین حقیقت مذهب
ایشان ظاهر میشود قال قدس سره الشریف ومن هفواتهم
ما کتب ابن عبد العالی فی تالیفاته موافقا للسابقین
من علمائه وهو تجویز السجود للعبد تعظیما فسجد هو
واتباعه لشاه اسمعیل بن حیدر الحادا فی الدین
وحبا للدنیا اعراضا عن الخالق واقبالا الی الخلق
وصارت هذه عادة لهم حتی ان تارک السجدة
کان یسمی بمرتد ولا یمهل ساعة ومن برکات محبة
الشیخین انی انعمت بنعمتین نالهمت بامرین خلصانی
عن القتل ونقصان الدین اذ لولم الهم لابتلیت
باحدهما وقد فصلتهما فی المطول فمن راجعه فی هذا
المبحث اطلع علی تاریخ عجیب وامر غریب احدهما
مناسب للمقام والاخر مناسب للمناسب کما لا

یخفی وملخص الکلام ان من دخل قلبه مثقال ذرة
من الایمان علم ان من جوز سجود المخلوق ولاسیما
ملوک الدنیا وخصوصا للملک الذی استغرق امره
فی عصیان الرب تعالی ومخالفة خاتم الانبیاء
باتفاق علماء مذهبه فی ذلک لا ایمان له وهو
من الاخسرین رزقنا الله تعالی الایمان الکامل
انه لا یضیع اجر المحسنین یعنی از جمله لغزشهای روافض
که صاحب نقایض الروافض نقل نموده آنست که ابن عبد العالی در
تصنیفات خود موافق علماء مذهب خود تجویز سجود برای بنده
نموده بجهة تعظیم او پس سجده مینمود او و اتباع او شاه اسمعیل
پسر سلطان حیدر را بنابر الحادی که در دین داشتند و بجهة حب
دنیا از خالق اعراض و بخلق اقبال مینمودند و این عادت مستمری
برای ایشان شده بود تا آنکه تارک سجده را مرتد میگفتند و یک ساعت

مهمت نمیداند بلکه فور انکه شنید صاحب نقایض الروافض بکوید
که از برکت محبت حضرت شیخین من بیمعت داده شدم بودم و بمعیت
پس الهام کرده شدم از جانب حق سبحانه بدو چیز که خلاص داد
مرا از قتل و نقصان دین زیرا که اگر ملهم بآن دو امر نمیشدم هر آینه
یا بابیت از دین بر کردم یا کشته شوم و این مقدمه را بتفصیل در
مطول ذکر کرده ام پس کسی که رجوع کند بمطول درین مبحث
مطلع میشود بر تاریخ عجیبی و امر غریبی که مناسب مقام است و دیگر
مناسب مناسب است چنانکه مخفی نیست و محض سخن انکه کسی که در
دل او مثقال ذره ایمان باشد میداند که کسی که تجویز کند سجود مخلوق
خصوص ملوک دنیا و ملوک که تمام عمر در معصیت حق سبحانه و مخالفت
پیغمبر باتفاق علماء خود صرف نموده البته انکس را ایمانی نخواهد بود
و داخل عبده اوثان خواهد بود قال قدس سره الشریف و
من هفواتهم استحلال المتعة و وطی امة الغیر باذنه

بغیر عقد و تلک عین الزنا و یقولون بجواز العقد
علی امرأة خلیة بالعقد المنقطع و ادناها ساعة و
اعلاها مدة یحتمل بقاء حیوة الزوجین فیها عادة
و لا یشترط حضور شاهد و اذن ولی و لا التقاء
بین الموجب و القابل بل اجمع علماء الامامیة علی
استحبابها و عظیم ثوابها حتی انهم نقلوا عن ائمتهم
انهم قالوا من اغتسل عن جماع متعة صارت کل
قطرة من ماء الغسل ملکا یدعو للمغتسل الی یوم
القیمة و امثال ذلک اکثر من ان یحصی و ایضا
یقولون بجواز وطی امة الغیر بمجرد قول المالک
احللت لک وطیها فهی مملوکة المحلل یجوز وطیها
للمحلل له و بهذا قد انفتح باب الزنا فما من بلدة الا
و یزنی فی العجم اکثر من مائة الف زنا فاذا رأیت

رجلاً مع امرأة وجزمت انه يزني بها لا تقدر
على منعهما فاذا ينشبثون بذلك ويبادون
ان هذا سنّي ولا يستحسن المتعة فاكثر عوام
العجم اولاد الزنا واكثر الاقل اولاد الشبهة
واقل الاقل الحلال فما شان الولد الحلال
بين اولاد الحرام واما قول من قال لم تنعقد
نطفة الزنا في الرحم كلام بغير دليل ومن اللطايف
المشهورة انه ذكر هذا القول عند سنّي ظريف
فقال اين حصل هؤلاء النبراشيون واول ما صار
سببا لهجوم قزلباش على عداوتي وتصدي
كان اهتمامي في رفع المتعة والمنع عنها والبصير
خبير بان توسعهم هذا انما هو لغلبة شهوتهم
على شريعتهم واي شريعة عندهم حتى تغلب عليها

شيء بل حقيقتها منتفية عندهم وهم غافلون واني
اقص لك اظرف من الظرايف المذكورة وهو
ان من اصولهم ان خمس الغنيمة في الجهاد الصحيح
وتمامها في الفاسد للامام وقالوا ان الجهاد
في زمان الغيبة فاسد فكل من يؤخذ بعد الغنيمة
من الجواري والعبيد فهو حق الامام فتفطنوا
بان الامر ضاق عليهم فاوجد ابن بابويه رقعة
مزورة من الامام الحي وافترى ابن المعلم
روايته عن الائمة المتوفين انهم جوزوا للشيعتهم
وطي جواريهم فافتوا بان الملك للامام والوطي
لنا وهل يقول مثل ذلك الا من لم يؤمن
بنبي ولم يدن بامام الا نفاقا فانا يجوز من
له رائحة من الغيرة مسلما او كافرا ان يجامع

جاريته ومملوكة غيره وهل ابقى الرافضى صفة من
صفات الكمال قائمة بامام من الائمة لا والله بل
نفوها كلها من كلهم غاية الامر ان سلبهم اياها
من ائمة الصحابة فى صورة العداوة وعن ائمة
اهل البيت فى لباس المحبة والمنصف المدقق يصدقنى
فى ذلك ثم لما نظرت الى غرائب هذه الحشويات
المنتهية الى غاية السفاهة والحماقة ظننت انه لا
يتصور فوقها فى الشناعة والقباحة واى انقل
عندك ما تعلم ان هذا الظن باطل ويستنزه عن
مناسبتهم كل غبى جاهل والمنقول الموعود
تحليلهم المتعة الدورية وما ادريك ما هى
هى التى تجويزها اعظم سخرية بالشريعة الاسلامية
بل يشهد كل مؤمن بتنزه جميع الملل بل النحل عن

مثلها لا بارك الله فيها وفيمن رضى بها وافتى بحلها
فان كان لا بد من بيانها فاعلم اولا حقيقتها وهو
ان تمتع الرجال المتعدد دون ليلة واحدة مثلا
امراة سواء كانت من ذوات الاقراء ام لا ويتخلون
كلهم بها ويقضون وطرهم منها قلت لعبد العالى
بن على الذى افتى بحلها ونشر نكالها ارجع الله
الى روحه الخبيثة وخامة عاقبتها ووبالها
وانشدك بالله هل نسبة هذه الفتوى الى
ابيك صحيحة ام لا فتاذى من هذا السوال
وقال الك شك فى صحة ما اجمع عليه علماء
الامامية وهذا مما اجمعوا عليه كما صرح به و
الدين ولم يتفرد والدين به ولكنه انما تحل هذه
المتعة الدورية فى صورة متشخصة وهى ان يتبع

الخ وقد بيّنّا مرات اسولة واجوبته في الاصل
فارجع اليه ان اردت ان يزداد ميلك
عنهم الى طريقة اهل السنة والجماعة الذين
نزّههم الله تعالى عن امثال هذه الهفوات
وما كتبه ابن طاوس المجوب في الطرايف ذمّا
لاقوال اصحابنا انما هو من الجهالات و
الخرافات اذ ما ذمّنا فيه الا بما اشتمل على
فضل خيار الصحابة وساير ما نطق به الكتاب
والسنة ولكنهم ضلوا عن سبيل الله سبيل
الحق ومن ضل عنه فهيهات ان يصل الى
الصواب یعنی از جمله قرشهای روافض که صاحب نواقض
الروافض نقل نموده حلال داشتن روافض است متعه را
وحلال داشتن وطی کنیز دیگری است بی نکاح در صورتی

که مالکش اذن وطی بدهد پس میگویند که هر زن را متعه می توان نمود بهر
مدت که خواهد تا اینکه متعه یکساعت را نیز حلال میدانند وحضور شاهد
واذن ولی هیچ یک را شرط نمیدانند بلکه اجماع واتفاق نموده اند
روافض بر استحباب متعه و بزرگی ثواب آن بحدی که در ماه
مبارک رمضان جمعی که قدرت بر متعه ندارند زنان خود را طلاق
نموده متعه میکنند واز ائمه خود حدیثی نقل میکنند که کسی که از جماع
متعه غسل کند هر قطره آب غسل ملکی شود و دعا کند برای غاسل
تا قیامت وامثال این دروغ بیشتر از آنست که شمرده شود
ونیز کنیز دیگری را بمحض آنکه مالکش گوید بدیگری که اذن وطی تو دادم
بدون ملک الیمین وعقد نکاح وطی کردن او جایز دانند وبسبب
فتوای متعه در زنا در ولایت عجم مفتوح شده که هیچ شبهه نیست مگر
اینکه در بلاد عجم زیاده بر صد هزار زنا واقع میشود وبس وقتی که مردی
را با زنی بگیری و علم قطعی داشته باشی که زنا میکنند قدرت

ندارى در بلاد عجم که ایشان را منع کنی زیرا که جنگ در تو رنسته

و فریاد کنند که این سُنّی است و اعتقاد مذهب ندارد پس خواص

و عوام روافض بر تو ازدحام کنند که این سُنّی است و باین

جهت اکثر عجم درین ایام اولاد زنااند و اکثر اقل اولاد

شبهه اند و کمتر کمتر اولاد حلال اند پس چگونه خواهد بود ولد حلال

در میان اولاد حرام که همگی شیطان و جاد و زنا باشند و اما این

سخن که گفته اند نطفه حرام در رحم بسته نمیشود این سخنی است

بی دلیل و از لطایف مشهوره اینست که این سخن نزد سنّی ظریف

مذکور شد گفت اگر این سخن اصل داشت پس این رافضیان

و تبرائیان از کجا پیدا می شدند و صاحب نقایض میگوید که اول

چیزی که گردید سبب هجوم قزلباش بر عداوت من و قصد

قتل من اهتمام من بود در ایام شاه اسمعیل دویم در رفع متعه و

منع آن و کسی که بینا باشد آگاه خواهد بود که این وسعت در متعه

از جهت غلبه شهوت ایشان است بر شریعت و کدام شریعت

است نزد ایشان تا چیزی بران غالب باشد بلکه حقیقت

شریعت اصلا نزد ایشان نیست و ایشان از حال خود غافلند

و من قصه برای تو بیان کنم که طرفه ترین طرفها باشد و آن اینست

که از اصول روافض یکی اینست که خمس غنیمت در جهاد صحیح و

تمامش در فاسد برای امام است و گفته اند که جهاد در زمان

غیبت امام فاسد است پس در غیبت امام تمام آنچه غنیمت

گرفته میشود از کنیزان و غلامان حق امام است پس درین

مقام روافض دریافته اند که کار بر ایشان دشوار میشود لهذا

ابن بابویه رقعه از امام زنده ساخته و ابن معلم بر ائمه مرده

افترائی بسته که ائمه تجویز نموده اند برای شیعه خود وطی کنیزان

ائمه را پس فتوا کرده اند که با وجود آنکه ملک جواری از امام

باشند شیعه وطی کنند و آیا میگوید مثل این سخن را مگر کسی که بجان

نیاورده هیچ تغیری و اعتقاد نکرده هیچ امامی را مگر بنفاق
آیا جایز است نزد کسی که بوئی از غیرت داشته باشد خواه
مؤمن باشد و خواه کافر که وطی کند با کنیز او غیر خودش و آیا را [فضی]
صفتی از صفات نیکی در ائمهٔ اهل بیت گذاشته قسم بخدا که صفات
نیکی را از همه نفی نموده اند چه از ائمهٔ اهل بیت و چه از صحابهٔ کرام
الّا قدری است که از صحابه بصورت دشمنی سلب نموده و از ائمهٔ اهل
بیت در لباس دوستی و کسی که انصاف داشته باشد البته
درین سخن مرا تصدیق خواهد نمود و بعد از آن وقتی که نگاه کردم
باین حشویات روافض که از کمال حماقت و سفاهت ایشان
است گمان بردم که بالاتر ازین امور چیزی قبیح تر و شنیع تر
نمی باشد امّا چیزی نقل کنم که دانی که این گمان باطل است و
و ازین قبیح تر چیزی دارند که دوری میگویند از وهر گراه جاهل
و نقل موعود است که متعه دوری را حلال دانند و چه میدانی
که متعه دوری کدام است آنست که تجویز او بزرگتر فضیحات شریعت
اسلام بلکه گواهی میدهد هر مؤمنی بیا که جمیع ملل اسلامی بلکه کفر نیز
از مثل آن خدا برکت ندهد دران و آن کسی که بآن راضی بوده و
بآن فتوا نموده پس اگر لابد است از بیان متعه دوری پس بدانکه
متعه دوری آنست که متعه کنند مردان بسیار در یک شب مثلا
یک زن را خواه آن زن حیض ندیده باشد یا آیسه باشد و همه را
یکشب بآن یکزن دخول کنند و کام خود از آن فاحشه بگیرند
و ثواب متعه هم حاصل کنند مثلا دوازده ساعت شب در هر
ساعت مردی او را متعه کند و کام خود از آن فاحشه بگیرد که در
یکشب مثلا دوازده مرد با او برسد این را روا دانند بلکه ثواب
نیز دانند و نمیدانم که این در کدام ملت و کدام شریعت روا است
غیر مذهب روافض و صاحب نفایض گوید که به عبد الکافی بن علا
که فتوا بحلیت این متعه دوریه نموده بود که نکال و وبال این برو

خبیث او برسد گفتم قسم میدهم ترا آیا نسبت این فعل به پدر تو درست
است یا نه پس متأذی شد ازین سوال و گفت آیا ترا شکی است
در صحت آنچه علمای شیعه بر آن اجماع نموده اند و این جواز متعه
دوریه از جمله مسایلی است که علمای شیعه بر آن اجماع نموده اند
چنانکه پدر من بآن تصریح کرده و پدر من منفرد باین مذهب نیست لکن این
متعه دوریه در صورت مخصوص جایز است و این الحال متعه کنندگان را
بسیار زانی را چنانکه گذشت و بتحقیق که بیان نموده ایم مراتب
سوال و جواب آنرا در اصل نواقض پس رجوع کن بآن اگر خواهی
که معلوم زیاد شود بطریق سنت و جماعت که حق سبحانه ایشان را
پاک ساخته ازین هفوات و قبایح و آنچه ابن طاوس محجوب در
کتاب طرایف در ذم اقوال اصحاب سنت و جماعت
نوشته آنهم از جهالات و خرافات اوست زیرا که هیچ ذمی
اهل سنت را ننموده مگر انکه به مفضل اخبار اصحاب نموده

کر کتاب و سنت بآن ناطق است لکن روافض کم کرده اند راه
حق را و کسی که کم کرده است راه پس دور است از انکه میل کند
بصواب راقم حروف گوید که باین صورت متعه در مذهب
روافض است و مذکور شد حاشا که در هیچ مذهبی باشد بلکه در هیچ
وقتی و هیچ ملتی نبوده و در هیچ مذهبی غیر مذهب روافض نیست
لیکن نکاح موقت از عادات جاهلیت و اهل کفر در ایام کفر
بوده و بعد از انکه در بعضی اسفار بجهت طول مدت غربت و
شدت عزوبت بعضی از شبان از پیغمبر رخصت آنرا خواسته
بودند بعد از سه روز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا
ایها الناس انی کنت اذنت لکم بالاستمتاع من هذه
النساء الا ان الله تعالی قد حرم علیکم الی یوم القیمة
یعنی از من اذن خواستید در نکاح موقت و من اذن دادم
برای شما آگاه باشید که حق تعالی آنرا حرام کرده است تا روز

قیامت وهم در حدیث واقع شده که پیغمبر فرموده مُتعَةُ النِّسَاءِ
حَرَامٌ یعنی متعه زنان حرام است وهم از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
مرویست که فرموده اِنَّ النَّبِیَّ نَهَی عَن مُتعَةِ النِّسَاءِ وَعَن
اَکلِ لحُومِ حُمُرِ الاِنسِیَّةِ یعنی نهی کرد پیغمبر از متعه زنان و از خوردن
گوشت خر اهلی اگر روافض گویند که عمر تحریم متعه نموده گوئیم حاشا
عن ذلک بلکه خدا و رسول خدا آنرا حرام مؤبد نموده و کتاب
وسنت ناطق بر تحریم آنست اما سنت چنانکه گذشت باحادیث
صحیحه پیغمبر تحریم آن نموده و اما کتاب حقسبحانه در قرآن مجید در
مدح مؤمنان میفرماید وَالَّذِینَ هُم لِفُرُوجِهِم حَافِظُونَ اِلَّا
عَلَی اَزوَاجِهِم اَو مَا مَلَکَت اَیمَانُهُم فَاِنَّهُم غَیرُ مَلُومِینَ
فَمَنِ ابتَغَی وَرَاءَ ذَلِکَ فَاُولَئِکَ هُمُ العَادُونَ حق
سبحانه درین آیت حلال را منحصر در زوجه و ملک الیمین نموده
کسی را که ماسوای این دو اختیار کند متجاوز از امر الهی خوانده

ومتعه نه ملک الیمین است ونه زن پس البته حرام خواهد بود پس اگر
کسی گوید که متعه چرا داخل زنان نیست جواب گوئیم که حقسبحانه در قرآن
مجید زوجه را از زوج و زوج را از زوجه در میراث نصیبی داده
و در متعه باتفاق توارث نیست و زن را در قرآن مجید نفقه در ذمه
زوج قرار داده و متعه را باتفاق ما و ایشان نفقه اش لازم نیست
و زن را طلاق می باشد و باتفاق ما و ایشان متعه را طلاق نیست
و لعان می باشد و متعه را لعان نیست و ظهار نیست و زن را عده
می باشد و متعه را عده مثل عده زنان نیست و هیچ یک از احکام
زوجیت در متعه باتفاق سنی و شیعه نیست پس متعه البته داخل در
زن نخواهد بود و بموجب آیت کریمه حرام و حرام محض است
پس اگر روافض گویند که اگر عمر محرّم او نبود چرا گفت مُتعَتَانِ
کَانَتَا عَلَی عَهدِ رَسُولِ اللهِ وَاَنَا اَنهَی عَنهُمَا وَاُعَاقِبُ
عَلَیهِمَا مُتعَةُ النِّسَاءِ وَمُتعَةُ الحَجِّ جواب گوئیم که بر تقدیر

صحت این خبر کان درین مقام برای منی منقطع است واین سخن

بنا بر علم حضرت عمر بود به حرمت آن انا جانب پیغمبر ونسخ حلیت

آن چنانکه گذشت پس نهی را که نسبت بخود نموده بجهت تغلیظ

است ومستند بنهی پیغمبر است واگرنه صحابه همگی چگونه بآن قایل

شده بران سکوت می نمودند وازین جهت ابن سیرین درباب

متعه زنان گفته هم شهدوا بهاو نهوا عنها ولیس فی

رأیهم ما یرغب عنه ولا فی نصیحتهم ما یوجب التهمة

پس بنا بر مقدمات مذکوره حلال دانستن متعه محض نفاق و

شقاق وعناد ولدادت وکسی که آنرا حلال داند از ایمان بهره

ندارد وعجب اگر با وجود این همه فضایل که در فضل بجهت متعه

نقل نموده اند اگر ازیشان پرسی که پیغمبر متعه نموده گویند نه واگر

پرسی که ائمه اهل بیت دختران خود را بدیگران متعه نموده اند یا دختران

وزنان دیگران را بجهت خود متعه نموده اند گویند نه بلکه اگر

اعیان وکلانان ایشان را گویی که دختران خود را متعه کنید از آنکه

عار دارند ونمیکنند پس آن کار که ازان عار دارند چگونه فضایل

دران خواهد بود قال قدس سره الشریف ومن هفواتهم

ان شیخهم اباجعفر الطوسی ذکر کتاب المصابیح وغیره

ان زیارة الحسین رضی الله عنه تعادل ثواب

مائة الف نبی وانها افضل عند الله مائة الف

حجة ومائة عمرة ومائة الف غزوة کانت مع رسول

الله وغیر ذلك فاذا کان الامر کذلك لا یحج ولا

یعتمر ولا یغزو الا الاحمق وهذا ایضا دلیل علی

ان الروافض اشد حماقة من سایر الفرقة الباطلة

لانهم ینقلون ذلك ومع ذلك یتحملون شدائد

سفر مکة اللهم الا ان یقولوا انا نتحملها ریاء وخدعة

واستر باحا وتجارة وغرض هشام الاحول وابن

الرَّاوَنْدِي وَاَخَوَانِهِمَا فِي وَضْعِ ذَلِكَ الْحَدِيثِ
تَقْلِيلَ رَغْبَةِ النَّاسِ اِلَى الْحَجِّ وَالْغَزَاءِ اللَّذَيْنِ هُمَا
رُكْنَانِ مِنَ الْاَرْكَانِ الْخَمْسَةِ الْاِسْلَامِيَّةِ وَتَحْرِيصَ
النَّاسِ عَلَى عَدَاوَةِ الْاَصْحَابِ الْكِرَامِ وَكَمَا رَوَوْا
فِي فَضْلِ الزِّيَارَةِ مَا ذُكِرَ كَذَلِكَ رَوَوْا فِي طَرِيقِ
الزِّيَارَةِ كَلِمَاتٌ مُشْتَمِلَةٌ عَلَى الطَّعْنِ وَاللَّعْنِ عَلَى الصَّحَابَةِ
لَكِنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَى رُجُوعِهِمَا اِلَى سِلْسِلَةِ اللَّاعِنِ وَ
الطَّاعِنِ یعنی از جملهٔ لغزشهای روافض که صاحب نواقض
الروافض نقل نموده اینست که رئیس و شیخ روافض ابو جعفر
طوسی در کتاب مصابیح و کتب دیگر یاد نموده که زیارت
حضرت حسین برابر ثواب زیارت صد هزار پیغمبر است
و فاضلتر است نزد خدا از صد هزار حج و صد هزار عمره و
صد هزار غزا که با حضرت رسول خدا باشند و سایر اعمال تمام شد

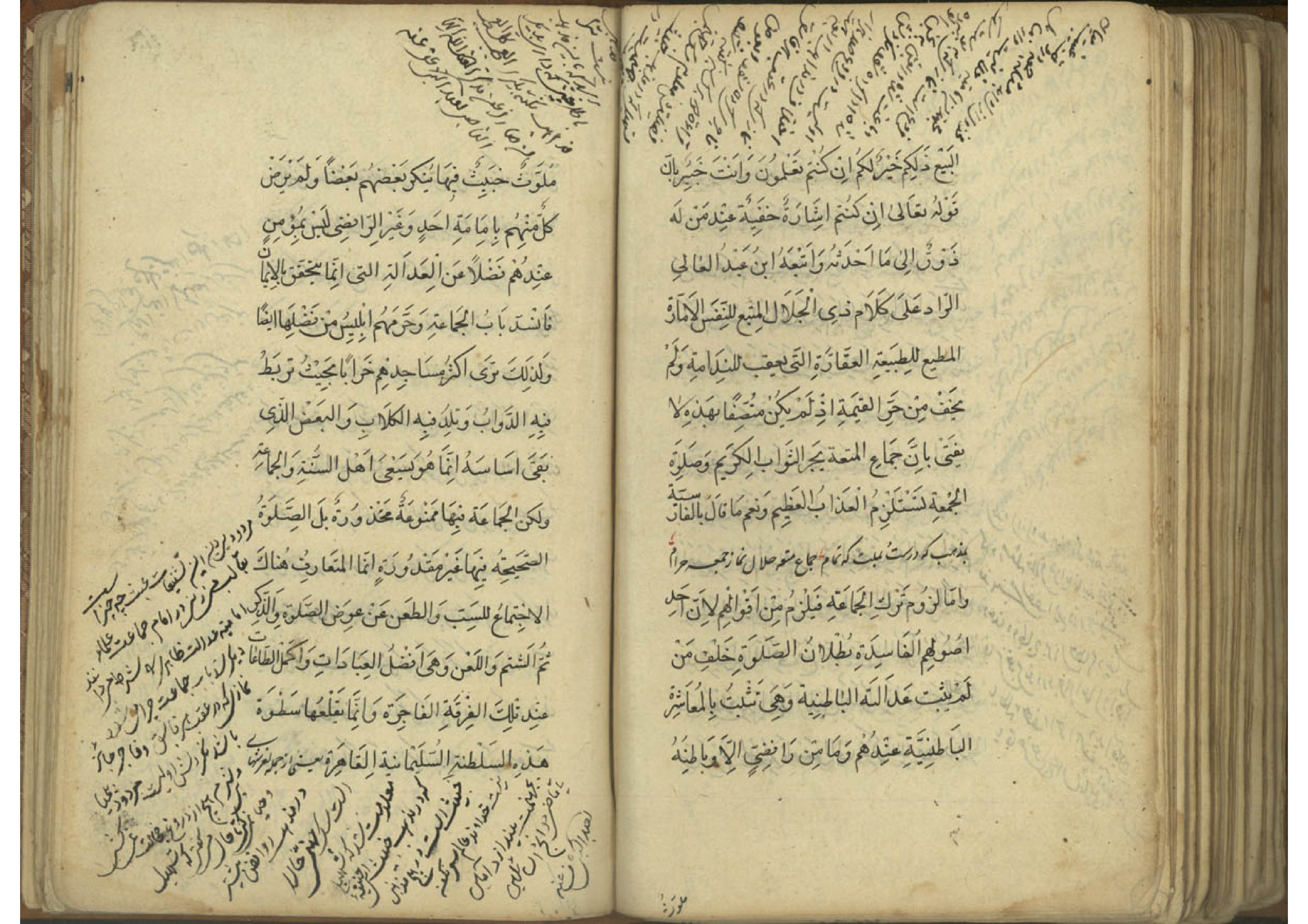
حدیث

حدیث ابو جعفر طوسی و صاحب نقایض میگوید پس اگر این حدیث
صحیح است باید حج نکنند و عمره نکنند و غزا نکنند مگر احمقی زیرا که
زیارت حسین فاضلتر از صد هزار از هر کدام است پس این نیز
دلیل حماقت ایشان است که با وجود اذعان باین حدیث
چرا باید متحمل سختیها و خواریهای سفر مکه شوند مگر آنکه بگویند که آنرا
بجهت ریا متحمل میشویم که فرق اسلامی نگویند که حج که یکی از ارکان
خمسه اسلامیه است پس پشت انداخته پس مردم را باین فریب
میدهیم با آنکه بگویند برای تجارت و حصول فایدهٔ حج میرویم و
مقصود هشام احول و ابن راوندی و سایر منافقان که این حدیث
وضع نموده اند آن بود که مردم را بحج و غزا بد اعتقاد نمایند و بر عداوت
اصحاب تحریص کنند زیرا که چنانچه حدیث فضل زیارت را وضع
نموده اند حدیثی در طریق زیارت هم وضع نموده اند که مشتمل بر طعن
و لعن صحابه کرام و الحمد لله حق جده که آن طعن و لعن بر ایشان و سلسلت

خود شان بر میگردد ۝ مه فشاند نور و سگ عوعو کند راقم حروف
گوید که غرض میر مخدوم شریفی بیان این بود که منافقانی که مذهب
روافض را انتشار داده اند و شعایر شرع را خوار نموده اند و احادیث
چنین وضع نموده که کسی حج و غزا رغبت ننموده شعار اسلام نعوذ بالله
پنهان شود واگرنه در زیارت حضرت امام حسین از فضل
خدا زیاده برین نیز امید ثواب داریم و عارف جامی میفرماید
گردم بریده پای سوی مشهد حسین ۝ هست این سفر بمذهب عشاق فرض عین
خدام مرقدش بسرم گر نهند پای ۝ حقا که بگذرد سرم از فرق فرقدین
کعبه بگرد روضه او میکند طواف ۝ رکب الحجیج این تروحون این این

قال قدس سره الشریف ومن هفواتهم لزوم ترک الجمعة
والجماعات اما الجمعة فان ابن عبد العالی نقل فی
مؤلفاته اجماع الامامیة علی انه شرط فی انعقاد
الجمعة حضور الامام او نائبه وقد الف المنع صلوة

الجمعة رسالة حتی ان زین الدین العاملی الذی کان
عنده علم الدنیا علم ان ذلک سبب تنفر القلوب
عن مذهبهم فکتب فی مقابلها رسالة تفید ضدها
قال ابن عبد العالی ونعم ما قال فیها ارایت الذی
ینهی عبدا اذا صلی اذ بین فی خمسه باشارة لطیفة
ان بین الذی ینهی عن صلوة الجمعة وبین من نزلت
الایة فی شانه تصادق معنوی وتعارف ازلی
فانظر الی الرفضة المجبولین علی بغض العبادة وحب
المعصیة انهم لم یعملوا بقول مجتهدهم الامر باعظم
العبادات وافضل الصلوات المؤخر زمانا و
عملوا بقول الناهی مع انه مقدم القرآن ینادی
علی بطلانه یا ایها الذین امنوا اذا نودی للصلوة
من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله وذروا



البيع ذلكم خير لكم ان كنتم تعلمون وانت خبير بان
قوله تعالى ان كنتم اشارة خفية عند من له
ذوق الى ما اخذته واتبعه ابن عبد العالي
الراد على كلام ذي الجلال المتبع للنفس الامارة
المطيع للطبيعة العقارة التي تعقب الندامة ولم
يخف من حر القيمة اذ لم يكن متصفا بهذه لا
يفتي بان جماع المتعة يجر الثواب الكريم وصلوة
الجمعة تستلزم العذاب العظيم ونعم ما قال بالفارسية
بمذهب كه درست نيست كه تمام جماع متعه حلال نماز جمعه حرام
واما لزوم ترك الجماعة فيلزم من اقوالهم لان احد
اصولهم الفاسدة بطلان الصلوة خلف من
لم يثبت عدالته الباطنية وهي تثبت بالمعاشرة
الباطنية عندهم وما من رافضي الا وباطنه

ملوث خبيث فيها تنكر بعضهم بعضا ولم يرض
كل منهم بامامة احد وغير الرافضي ليس بمؤمن
عندهم فضلا عن العدالة التي انما تتحقق بالايمان
فانسد باب الجماعة وحرمهم ابليس من فضلها ايضا
ولذلك ترى اكثر مساجدهم خرابا بحيث تربط
فيه الدواب وتلد فيه الكلاب والبعض الذي
بقي اساسه انما هو بسعي اهل السنة والجماعة
ولكن الجماعة فيها ممنوعة محذورة بل الصلوة
الصحيحة فيها غير مقدورة انما المتعارف هناك
الاجتماع للسب والطعن عوض الصلوة والذكر
ثم الشتم واللعن وهي افضل العبادات واكمل الطاعات
عند تلك الفرقة الفاجرة وانما يقلعها سطوة
هذه السلطنة السليمانية القاهرة

روافض که صاحب نقایض الروافض نقل نموده و ترک روافض است

جمعه و جماعت را پس بدرستی که ابن عبد العال در مولفات خود بیان

نموده که شیعه اجماع نموده اند که جمعه بدون حضور امام یا نایبش

منعقد نمیشود و در رساله در حرمت نماز جمعه نوشته تا اینکه زین الدین

عاملی دیده که باعث تنفر دلهاست از مذهب ایشان رساله در ضد

آن نوشته و این آیت در او درج نموده اَرَاَیْتَ الَّذِی

یَنْهٰی عَبْدًا اِذَا صَلّٰی و چه نیکو تعرض به ابن عبد العال در تضمین

این آیت نموده زیرا که اشارهٔ لطیفی در ضمن این آیت هست که

میان ابن عبد العال و میان ابو جهل که این آیت در بارهٔ اوست

دوستی معنوی و نسبت ابدی است پس نگاه کن بر رفضه که مجبول

بر دشمنی عبادت و دوستی گناه‌اند که آنکس که ایشان را بعبادت

امر نموده قبول ننموده اند و آنکسی که نهی از عبادت کرده قبول

نموده اند و حال آنکه قرآن ندا میکند بر بطلان آن و مبیّن نماید ای

گروهی که ایمان آورده اید وقتی که ندا کرده شود برای نماز از

روز جمعه پس بشتابید بذکر حق سبحانه و نماز جمعه و ترک کنید

بیع را این لازم کرفتن جمعه بهتر است برای شما اگر باشید

که بدانید و عاقل میداند که درین ضمن کلام که اگر باشید که

بدانید تعرض است به ابن عبد العال و سایر اتباعش از روافض

که بر کلام حق سبحانه رد نموده اند و اشاره است که ایشان

در ذوی العلم داخل نیستند بلکه مثل بهایم و انعام تابع شهوات

و نفس اماره اند و اندیشه از قیامت ندارند زیرا که کسی که

چنین نباشد فتوا نمیکند که جماع متعه موجب ثواب عظیم است

و نماز جمعه باعث عذاب الیم و چه نیکو گفته اند مذهب که

درست بلکه کر تمام جماع متعه حلال نماز جمعه حرام و اما ترک

روافض جماعت را این است که از اصول ایشان ترک جماعت

لازم می آید زیرا که بمذهب ایشان نماز در عقب کسی که عدالت

کروهی

باطنی او ثابت نباشد باطل است و این نزد روافض بمجرد نیت
باطنی ثابت میشود و هیچ یک از روافض نیستند مگر که در
عقب یکدیگر بر یکدیگر در مقام انکار شده و راضی باماست احدی
از خود نیستند و غیر روافض را اصلا مؤمن نمیدانند چه جای
آنکه عادل دانند پس ابواب جماعت مسدود شد و شیطان
ایشان را باین وسیله از فضیلت جماعت محروم نموده و
ازین جهت اکثر مساجد ایشان خراب است که سگ در و لانه
میکنند و ستور بسته میشود و بعضی مساجد که اساس آن باقی است
تبعی اهل سنت و جماعت بوده لکن جماعت در او ممنوع
و محذور بوده بلکه نماز صحیح در ان غیر مقدور بوده زیرا که
عوض نماز در مساجد جمعیت برای سب صحابه کرام مینمودند
و سب و شتم و طعن و لعن را این فرقه ضاله فاجره افضل
طاعات و اکمل عبادات میدانستند و از بیخ میکنند سب

[illegible] مذاهب اربعه و
انکار سفیان ثوری [illegible]
با ابی حنیفه علیه ما یستحق در این [illegible] شیعه
[illegible] امامت نماز در پیش [illegible]
شروط [illegible] مجتهد [illegible]
بعمل آمد التتبه اقتدا [illegible]
[illegible] مجتهد است [illegible]
حکم آنست [illegible]
فتاوی [illegible] ابی حنیفه [illegible]
[illegible]
خدا خواست [illegible] الاحمق
[illegible] العبد [illegible]

و طعن و لعن را او بر طرف میکنند روافض را سطوت سلطنت
سلیمانیه قاهره با دشمنان سنت و جماعت راقم حروف
گوید که صاحب نقایض خبر از احوالات روافض داده و
اشاره بزوال دولت ایشان نموده و مراد وی از سلطنت
سلیمانیه سلطنت سلاطین سلیمان مکین افغان است که منسوب
بسلیمان ابن خالد اند و بجهت حرص بر ظهور ایشان بکلمه
هذه اشاره نموده که تنزل کرده اند و بمنزله حاضر و ظاهر بوده
لله الحمد که بحول الله و قوته سطوت سلاطین سلیمان شان
گیتی ستان افغان خلد الله ملکهم و سلطانهم و شمشیر عالم
گیر ایشان بیخ سب و طعن و لعن را بر کنده که هیچ احدی را یارای
آن نیست که نام اصحاب کرام را بی ادبانه بر زبان راند و منابر
بفضایل و مناقب شیخین و سایر اصحاب کرام مزین شده
و مساجد باقامت جمعه و جماعت حسن معمور شده فالحمد لله ثم الحمد لله

الحمد لله که در ایام که وقت [illegible] افاغنه
[illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible] العبد [illegible]

الحمد لله الذي صدق وعده ونصر عبده واعز
جنده وهزم الاحزاب وحده ولا شيئ بعده
اللهم كما انعمت فاتمم في نعمائك واوزعنا شكر نعمتك
يا ارحم الراحمين قال قدس سره الشريف ومن
هفواتهم تحريفهم القبلة وشرحه ان ابن عبد العالي
اراد تشبيهها آخر بما قال في بر زعزم للامتياز
عن ساير الفجرة فخرب جميع محاريب العجم التي نصبها
غزاة الصحابة وبقيت من زمان الفتح زاعما انها
على غير القبلة ودليله لذلك ما رواه احد كذابيهم
عن الائمة انهم قالوا علامة القبلة هذه وهذه
وهو مجزوم بانه مفترى لانه مشتمل على ان يكون
قبلة البلدين المختلفين في الطول والعرض بدرجات
متعددة اذ فيه ان قبلة اهل الهند والسند

متحدة ولا شبهة في كثرة الاختلاف طولا و
عرضا بين بعض بلادها والبعض الآخر فان
منصورة قصبة سند طولها نه ها وعرضها
كز م وجزيرة سرانديب التي بها هبط آدم وهي
من جملة جزاير هند طولها قل دها وعرضها ى ها
كذلك ذكر في زيج الجديد الكوركاني والايلخاني و في الزيج صح
الذي رصده مقتداهم نصير الدين الطوسي قريب
الى ذلك فبالاتفاق اختلاف طولهما اكثر من
عشر درجات ويقتضي ان يكون بين سمت قبلة
منصورة وسمت قبلة سرانديب بعد كثير فان قلت
لا يحصل الجزم بنقل اهل الهيئة في الاطوال
والعروض قلت هذه مناقشة في المثال واما وجود
الاختلاف الكثير بين اول الهند من جهة المشرق

والشمال وبين ما في آخر السند من جهة المغرب
والجنوب فقطعي من غير افتقار الى نقل واحد
ومن الغرايب ان الرفضة باجمعهم بل ساير فرق
الشيعة متفقون على ان الاجتهاد في محاريب
المعصوم لا يجوز ويعدون محراب مسجد الكوفة
منها ونحن رصدناه فرأينا الجدي يقع خلف
المنكب اليمنى من مستقبله ومن هو في ريب
منه فذلك المحراب على حاله مع جدران المسجد
كلها والمناقشة فيه لا تجدي نفعا ومن سافر
من الكوفة الى طوس علم ان ما بينهما اكثر من اربعين
منزلا والسائر كل يوم اما مستقبل نقطة المشرق
واما شمالي متشرق فيلزم قطعا ان يكون سمت
قبلته في الغربي من سمت قبلة الكوفة بكثير وابن

عبد العالي لجاهل المزبور غير محراب طوس وهو
كان على سمته المحقق وشرقت سمته حتى صار في
التشرق من سمت محراب الكوفة فانظر الى هذا التفاوت
والى بعده من العلوم الرياضية حتى انه لم يتفطن
بمثل هذا الذي افهمته كثيرا من العوام الذين لهم
ادنى معرفة بعلم النجوم بغير سعي وجهد وانت
لولا تذعن بغاية جهله وضلالته ولا تضحك لك
على لحيته وسبلته لا شك انك محشور مع احبته
معدود من جملته ثم ذكرنا في هذا المقام من المطول
ما لا بد للمدرك مراجعته فراجعه يعني از جمله تعريضهاي
روافض كه صاحب نواقض الروافض ياد نموده تحريف ايشان است
قبله را وكشتن ايشان است از قبله مسلماني وشرح اين سخن آنست كه
ابن عبد العال خواست كه تشبهي ديگر كند بايشاني كه در چاه زمزم

بول نموده پس بجهة آنکه خود را از سایر فرق در رفضه ممتاز دهد جمیع محرابهای
ولایت عجم که غزاة صحابه در هر دیاری ساخته بودند و از ایام فتح
عجم تا آنوقت باقی بود همه را خراب نموده و دلیلش برین آن بود که
یکی از دروغگویان که حدیث بر ائمه بسته‌اند حدیثی از ائمه نقل
نموده بود که نشان قبله چنین و چنان است و آن محض کذب
وافتراست زیرا که متضمن آنست که قبلهٔ دو بلد مختلف الطول والعرض
بدرجات بسیار یکی باشد چرا که بنا بر آن قبلهٔ هند و سند یکی میشد
و هیچ شبهه نیست در بسیاری اختلاف طول و عرض بعض بلاد هند
با بعض بلاد سند پس بدرستی که منصوره قصبه‌ایست یعنی شهر کوچک
است از سند که طول و عرضش درجات معین است و جزیرهٔ
سراندیب که از جزایر هند است طول و عرض او هم درجات معین
است چنانکه در زیج جدید گورکانی که میرزا الغ بیگ در سمرقند بسته
و در زیج قدیم ایلخانی که پیشوای روافض خواجه نصیر در مراغهٔ تبریز بسته

[illegible] ... کتبه [illegible] عفی عنه

در بر دو طول و عرض بلدین را ذکر نموده پس باتفاق اختلاف
طول و عرض این دو بلده زیاده بر ده درجه می‌باشد و این
مقتضی آنست که میان قبلهٔ قصبهٔ منصوره سند و جزیرهٔ سراندیب
هند بعد بسیار باشد پس چگونه قبلهٔ این دو بلده یکی خواهد بود پس
اگر کسی گوید که این نقل از علم هیئت است و از نقل هیئت علم
قطعی حاصل نمیشود جواب گوییم که این مناقشه در مثال است
و در وجود اختلاف فاحش در بلاد اول هند از جهة مشرق
و شمال و بلاد آخر سند از جهة مغرب و جنوب قطعی است
و محتاج بنقل اهل هیئت نیست و از امور غریبه این است که
روافض همه بلکه جمیع فرق شیعه متفقند که اجتهاد در محرابهای
معصومین جایز نیست و محراب مسجد کوفه را از آنجمله میدانند که
محراب معصوم است و ما رصد کردیم آنرا پس یافتیم که در
آنجا جدی در پشت دوش راست مستقبل قبله واقع میشود که

که شکلی دیرین داشته باشد آن محراب یا دیوارهای مسجد یکبارگی خرابست
و مناقشه در آن نفعی ندارد و کسی که سفر میکشد از کوفه بطوس
میداند که ما بین این دو تا بیشتر از چهل منزل است و رونده هر روز
میداند که در این سیرها مستقبل نقطه مشرق است و با شمال مشرق است
پس لازم می آید که قبله طوس در غربی سمت قبله کوفه باشد به مسافت
بسیار و بدرستی که ابن عبد العال نادان محراب طوس را که در
سمت غربی قبله کوفه بود تغیر داده و در سمت شرقی محراب
کوفه قرار داده پس نگاه کن که چه قدر تفاوت میکند و
ببین که چه قدر این نادان از علم ریاضی دور بوده که این مسخ را
که بسیاری از عوام که اندک مایه در معرفت قبله دارند میفهمند
او نفهمیده و اگر تو اعتقاد کنی جهالت و گمراهی او و بخندی
بر ریش و سبیل او شکی نیست که در سلک دوستان آن
گمراه محشور خواهی شد بعد ازین مقدمات در مطول یاد نموده

ایم الحال ابتدا از دو مسئله اول پس رجوع کن به آن قال
قدس سره الشریف ومن هفواتهم انهم یقولون ان
السلطان الحقیقی وصاحب الامر هو الامام
المعصوم وانما الاحکام الالهیة مختصة به لکن الا
غیره فصل الخصومات وقطع المنازعات والتعزیرات
والحدود ومن یتصدی شیئاً منها بغیر اذنه فهو
فاسق مطرود فان قلت فمن این یحصل الامام المعصوم
قالوا لابد من وجود امام حی ابداً لوجوب اللطف
وهو ما یقرب العبد الی الطاعة ویبعده عن المعصیة
علی الله تعالی فان قلت فاین هو فی عصرنا هذا
قالوا هو غائب منذ اکثر من سبعمائة سنة فان قلت
فما خطب العباد فی تلک الازمان المتطاولة قالوا
للمجتهد الجامع لشرائط النیابة العامة کل ما للامام

الا الجهاد فان قلت ثانيا ولو لم يوجد نبيهم
يختلط كلامهم لا يعلمون ما يقولون بعضهم يقولون
لا يمكن خلو الزمان عنه نعم يمكن خفاؤه للاصل
المذكور فنقول انما يكون لطفا اذا ثبت اجتهاده
ووجوب طاعته على وفق الشرع ويكفي وجود
الامام المختفي ان كان خفاء الزاجر لطفا مع انه
ايضا مضحكة الافاضل وقد طال العلم الكلام في
تقبيحه والتشنيع عليه في كتبهم يقول في هذه
الصورة عمل المكلف اضطراري يعمل ما اتفق
من غير قصد الى تقليد ولا يجوز لاحد القضاء
والحكم وما يتعلق بهما من استماع شهادة الشهود
وتعديلهم وتجريحهم والتحليف والحبس
والحدود والتعزير وغيرها اصلا فمن ارتكب

القضاء فهو ملعون بزعمهم مع ان كل بلدة توجد
ثمانين منصوبا منهم وبعضهم يقول لكل عدل مؤمن
في هذا الحال الاشتغال بلوازم القضاء الا
الحد والتعزير وهذا يلزم ان يكون في بلد
ما ائمة حاكم في الحقيقة والمعطل المزبور باعتقادهم
الى العدل عندهم كالعنقاء كما عرفت ثم ان اردت
مزيد الاطلاع على اتباع الشهوات وبعدهم عن
الحسنات فاسال منهم ان شاه طهماسب هل
هو من الائمة الاثني عشر يقولون لا بل يكفرون
بهذا السؤال وهل هو مجتهد يقولون لا يكون
الجاهل مجتهدا ومدام عدالته متفق عليه بينهم
ايضا نقل لهم بعد ذلك فلم لا تلعنونه وانه
جلس مجلس الامام بغير استحقاق وايضا انه

فاسق قطعاً بلا خلاف بينكم وانتم تجوّزون
لعن الفاسق بل توجبونه فتنكرون بالله كبارا
لصدّيقين ومن عمر من اجلّ المثوبات لهذا الامر
الذي لاتنكرون اتصاف الشاه به مع عدم
التعريض اليه بل تعظمونه غاية التعظيم حتى تعقلونه
مرشدًا كاملاً وقطبًا واصلاً وهل هذا الامن
خصامكم للرحمن وانتمامكم للشيطان يعني از نوشتهاي
روافض كه صاحب نقايض نقل نموده اينست كه ميگويند پادشاه
حقيقي وصاحب فرمان امام معصوم است واجراء احكام
دولتي مختص باوست وهيچ احدي را روا نيست كه قطع خصومات
كند يا اجراء حدود شرعي يا تعزيرات نمايد بلكه همه آن با امام
معصوم است وهركه چيزي ازين امور را بي اذن امام
متصدي شود فاسق مطرود است پس اگر بگوئي امام معصوم

كجاست گويند لابد است كه هميشه امام زنده باشد بجهة آنكه
وجود او لطف است ولطف بر حق سبحانه نزد ايشان واجب
است ولطف آنست كه نزديك ميكند بنده را بطاعت و
دور ميكند از معصيت پس اگر بگوئي كه در عصر ما امام معصوم
زنده كجاست گويند حالا زياده بر هفتصد سال است كه غايب
است واز او خبري نيست پس اگر بگوئي حال خلق درين ايام
دور و دراز از غيبت او چونست وحال آنكه احكام الهي
وحدود شرعي همه معطل است گويند مجتهدي كه جامع شرايط
نيابت عامه است براي او جايز است آنچه براي امام
جايز است سواي جهاد پس اگر بگوئي كه اگر مجتهد چنين يافت
نشود چگونه خواهد بود و در جواب اين روافض را مي بيني كه
كلامشان خلط ميشود و نميدانند كه چه ميگويند پس بعضي گويند كه
هرگاه نزد او ظاهر نشود بجهة مقدمهٔ مزبوره بلي ممكن است كه

مخفی باشد پس ما در جواب گوئیم وقتی وجودش لطف خواهد
بود که اجتهادش ثابت شود و عملش بر وفق شرع بود و حجت
نشود و در صورتیکه او نیز مخفی باشد از وجه نفعی بمردم خواهد
بود و اگر خفاء امروز اجر لطف بود همان وجود امام مخفی
کافی بود با آنکه این مضحکه فضلاست و سخن در شناعت و قباحت
این طول دارد پس درین وقت روافض را جواب شافی
نباشد و در جواب سکوت کنند یا مکابره کنند و بعضی از روافض
جواب دیگر ازان سؤال دهند و گویند درین وقت که مجتهد
جامع شرایط نیابت هم نباشد عمل خلق اضطراری است
آنچه اتفاق افتد میکنند بدون آنکه قصدشان تقلید کسی باشد و درین
حالت جایز نیست کسی را قضا و حکم در ماجرا و آنچه متعلق است
بآن از استماع شهود و جرح و تعدیل و حلف و تحلیف
و حبس و اجراء حدود و تعزیرات و غیر آن بلکه بهمگی معطل است

و کسی که مرتکب قضا شود ملعون است با آنکه در هر بلده از بلاد
عجم روافض قاضی تعیین نموده اند و بعضی دیگر از روافض چون
این جوابها سست دانند جواب دیگر دهند و گویند هر عادلی
را درین حالت هست که مشغول بلوازم قضا شود مگر حد و تعزیر
و ازین سخن لازم آید که در هر شهری فی الحقیقه صد حاکم بلکه زیاده
بران باشد با آنکه معطل نمودن احکام به عدلی که نزد ایشان
عدل باشد و ایشان همگی او را تزکیه و تعدیل نمایند مشکل است
چنانکه گذشت بعد ازان اگر خواهی که دانی که ایشان محض
پیروی شهوات نموده اند و کار ایشان اصلا ثباتی ندارد
بپرس از ایشان که شاه طهماسب از دوازده امام بود گویند نی
بلکه ترا باین سوال تکفیر کنند و باز بپرس که آیا مجتهد جامع الشرایط
بود گویند نه علمی نداشت چگونه مجتهد باشد و بر عدم عدالتش
نیز معتقد پس بگو چرا او را لعن نمیکنید و حال آنکه بجای امام

بدون استحقاق نشسته بود پس اگر انکار کنند بگو قضاة و ولاة
تعیین میشمود و اجرای احکام میشمود و مباشر امور میشد و این امور
همگی خاصه امام میدانید و نیز بدون خلاف احدی از شما او فاسق
بود و شما لعن فاسق را جایز میدانید بلکه واجب میدانید و قسم
بخدا که انکار میکنید اکابر صدیقین و اولیا را برای مجرد این
اموری که شاه طهماسب بآن موصوف بوده زیرا که
شیخین را میگوئید بدون استحقاق بجای امام نشسته و شاه
طهماسب نیز چنین با آنکه اصلا متعرض او نمیشوید و تعظیم میکنید
او را غایت تعظیم تا آنکه او را مرشد کامل و قطب واصل
میدانید و آیا این هست مگر از دشمنی شما با رحمن و پیروی شما به
شیطان راقم حروف گوید که روافض در مسئله غیبت امام
آنقدر هذیانات و کلمات باطله دارند که مجرد همین در بطلان
مذهب ایشان کافی است و باعث افتادن ایشان درین

ورطه و قایل شدن بغیبت امام آنست که ایشان امام را
باغراض باطله فاسده خود واجب العصمه قرار داده اند چون
درین زمان امام واجب العصمه بدیهی است که نیست لابد باین
خرافات قایل شده و عمده شبهه که در باب وجوب عصمت
امام قرار داده اند آیه کریمه لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ
است و آن مطلقا دلالت بر آن ندارد زیرا که مراد از عهد
بمعونت مقام عهد نبوت است نه امامت و بر تقدیر تنزل
و عموم همه کس دانند که در مقابل ظالم عادل است نه معصوم
پس معنی این خواهد بود که عهد نبوت یا امامت بظالم نمیرسد
یعنی بعادل میرسد و عدالت در امامت البته شرط است و شبهه
دیگر لزوم تسلسل است و آن نیز باطل است چه بر تقدیری که
امام معصوم نباشد محتاج بامام معصوم نخواهد بود بلکه شریعت
غرا نبوی که مفتش و منضبط است کافی است اگر امام پیروی آن

کند طاعت او واجب است و اگر غرض اطاعت در خلافت

واجب نیست و بر تقدیری که محتاج بمعصوم باشد معصومی که

محتاج الیه امام است پیغمبرست و آبا از و معصوم ترکسی هست

و بالجمله اگر ما سخنان مدخول روافض را مسلّم نموده قبول

کنیم که احتیاج بامام معصوم است آیا امام معصوم خاتم

رسالت محمد مرسل نیست پس اگر گویند که مرده است گوئیم

غیبت امام معصوم شما با موت او چه تفاوت دارد پس

اگر در غیبت خود بمجتهد اکتفا میکنند که او نیابت عامه دارد

همچنین میگوئیم مجتهدان ما نیابت خاتم رسالت دارند و امام

(یعنی امام غزالی) امام حجة الاسلام قدس سره این مقام در منقذ الضلالة میگوید که

معلّمنا قد علّم الدّعاة و بثّهم فی البلاد و اکمل التعلیم

اذ قال الله تعالی الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت

علیکم نعمتی و بعد کمال التعلیم لا یضرّ موت المعلّم کما

حیثیت شریف که فضیلت ائمه اطهار ... منکر آن است ... عقل نیست نقلیت در احادیث ائمه اطهار چنین

واقع شده چه استبعاد دارد که باعتبار مجاورت بدن شریف معصوم شرافت عظیم بآن زمین مبارک

عاید گردد این امر قبح و حیثیت عقل را در جنس الاولاد خلیفه باشند آدم ...

... که متکفل شرافت ائمه اطهار ... ائمه اطهار در روز حشر اکبر خصمت باشد ...

یقولون لا تضرّ غیبته پس اگر روافض انصاف دهند

دانند که سخنان ایشان مزخرفات و اباطیل الغوات که

اصلا اصلی ندارد و اگر مکابره نمایند حال بحمد الله حجت بر ایشان

تمام است و در وقت ولادت مهدی و ظهور او نیز معلوم

خواهد شد قال قدس سرّه الشریف و من هفواتهم

انّهم صرّحوا بانّ تماسّ جسد المعصوم افضل

من الکعبة المعظّمة و قد صرّح به شیخهم فی

الدّروس و غیره فیلزم ان یکون فی غالب

البلاد حتی فی الفرنج و الهند ما هو افضل منها

اذ کل بعض من الانبیاء الذین تجاوز عددهم

من مائة و عشرین الفا فی قطعة من الارض

و ان ارادوا بالمعصوم نبیّنا و فاطمة و الائمة

الاثنی عشر مع انه اشعار بافضلیة الولیّ علی

مردود بر این است که ارواح شریف معصومین به بدن اصلی منتقل شدن و به بدن اصلی در خدمت جناب رسول اکرم
بودن عقلی نیست بنقل است این چه استبعاد دبر مزه و ... است که مر ... و حال
بعض از علمای شیعه قائل اند که در بدن مثالی ارواح ائمه نیز در ... هستند محلا جهنم
... از ...

النبي وهو كفر كما ذكر ويلزم ايضا
فضل موضعين من سامرة مثلا على بيت الله
الحرام وهذا ايضا خرق للاجماع المركب
اذ قد انعقد الاجماع قبل ظهور هؤلاء على
ان افضل الارض اما مكة واليه ذهب الائمة
الثلثة واما المدينة وهو قول الامام مالك
فتدبر بعضی از تفرشهای روافض که صاحب نواقض
نقل نموده اینست که ایشان تصریح نموده اند بانکه جایی
که بدن معصوم با آن تماس کند فاضلتر از مکه معظمه است
در دروس وغیر او تصریح باین نموده پس لازم می آید که
در غالب بلاد تا فرنگ وهند زمینی باشد که فاضلتر از مکه
معظمه باشد زیرا پیغمبران که زیاده بر صد وبیست هزار اند هر یک
در قطعه از زمینند واگر مراد روافض از معصوم پیغمبر ما و فاطمه

و دوازده امام باشد باانکه این مشعر بر افضلیت ولایت
بر نبی بنا بر این باید دو موضع از سامره مثلا که دو نفر از معصومین
در انجا مدفون باشند فاضلتر از مکه معظمه باشد واین نیز خرق اجماع
است زیرا که پیش از ظهور مذهب روافض اجماع نموده اند
علما که افضل روی زمین یا مکه معظمه است واین مذهب ائمه ثلثه
است و یا مدینه است واین قول امام مالک است قال قدس
سره الشريف ومن هفواتهم انهم ذكروا في كتب الحديث
والفقه ان يوم غدير خم اجل من العيدين قدرا
واعظمها شانا وهو العيد الاكبر عندهم وهذا
بانتسابهم الى الائمة الطاهرين وهذا بهتان
عظيم عليهم وكفر صريح كفيره اذ من ضروريات الدين
ان العيد اثنان وكذا منها كون العيد الاكبر عيد
الاضحية والفطر والاظهر الاضحية ومخالف

واحدٍ من ضروريات الدين كافرٌ بالاتفاق و
ان تشهد بالشهادتين وصلّى وزكّى وحجّ وجاهد
في سبيل الله واما منع كونه من ضروريات الاسلامية
فهو مكابرة صريحة كما لو منعت حرمة استعمال
آنية الذهب ومن لا يخاف عاقبته وافسدت
المشكوك قريحته لا يبالي بامثال هذه المنوع
البارده والاحتمالات الفاسدة نعم لو ادّعى
احدٌ شبهةً في ذلك فمحتملةٌ ولكن في بعض الاوراد
يعني از لعنتهاي روافض كه صاحب نواقض الروافض نقل
نموده اينست كه روافض در كتب حديث وفقه ياد كرده اند
كه روز غدير خم بزرگتر است از هردو عيد در قدر ومرتبه وعيد
اكبر است واين را اسناد بائمه طاهرين ميكنند واين بهتان عظيم است
بر ايشان وكفر صريح است مثل ساير كفريات ايشان زيراكه از

ضروريات دين است كه عيد در اسلام دو تا است وهمچنين
عيد اكبر يا فطر است يا اضحى واظهر اضحى است وكسي كه مخالف يكي
از ضروريات ديني باشد باتفاق كافر است هرچند كه شهادتين
گويد ونماز خواند وزكاة دهد وحج كند وجهاد كند در راه خدا
اما اگر كسي منع كند كه بودن عيد اسلامي دو تا از ضروريات
دين نيست آن مكابره صريح است وچنان است كه گويد اواني
ذهب حرام نيست وكسي كه از عاقبت خود نترسد وشكوك طبيعت
او را فاسد كند بامثال اين منعهاي خنك واحتمالات فاسده باكي
ندارد واگر يكي ادعا شبهه كند محتمل است لكن در بعضي از مردم
كه از اهل علم دور بوده اند قال قدس سره الشريف كشف
غطاء العلم يا من رزقك الله تعالى نعمة الايمان
وليّ الجود والاحسان انّ منبع هذه الهفوات
والهذيانات جماعةٌ من المنافقين الذين كان اقصى

مقاصدهم تخريب الملة المحمدية والطريقة المصطفوية
ولم يكن لهم قدرة على اعلان ذلك خوفا من كثرة
امته وعظم سطوتهم وجلالة هيبتهم فكادوا ان
اظهروا شدة محبتهم وارادتهم باهل البيت
الطاهرين فاكثروا من الدخول عليهم والخروج
عنهم ونسبة كل كلامهم اليه حتى انخدع جمع من
الاغنياء المحجوبين به وكانوا يبالغون في منعهم
عن اظهارها عند غير من يتقن عنده انه منهم
خوفا من اطلاع زكي عليه فزجرهم عن ذلك
فكان اول ما اخترعوه وجوب التقية على الامام
وغيره كما مر وبهذا قد سدوا باب تزكية انفسهم
منها على الائمة فكلما كانوا يبالغون في برائتهم
من امثال تلك الاقوال وهؤلاء القائلين يقول

المنافقون المزبورون انما هذه للتقية وخوفهم
من الاعداء ثم قد خوفوا القاصرين من الناسين الله
ووقعوا في فخ كيدهم بان من جوز ان يكون غير
مذهب الامامية حقا يخلد في العقاب ولا يخفف
عنه العذاب فلبسوا الباطل المطلق بلباس الحق
وجرعوهم ما في حرارة الحرمان بالحلق فلم يلتفت
لذلك احد من هذه المخذولة وعمي عن التفحص عن حاق
التحقيق فحرم عليهم من شوم هؤلاء يوم الحر السلسبيل
والرحيق فانجر الامر من هذه الحيل الى ان كاد
ينطفي نور الحق فرحم الرحمن خلص عباده وحفظهم
من تلك الزلة والضلالة والله متم نوره ولو
كره الكافرون فان سالتني عن اسماء كبار هؤلاء
المنافقين قلت هم هشام الاحول بن الحكم والاحول

الاخو المعروف بشیطان الطاق و الهشام الاخی
ابن سالم و یونس القمی و غیرهم المذکورون فی
کتب احادیثهم المروی عنهم اغلب روایاتهم
الموثوق علیهم و انی انقل الیک من نقل الامام
الرازی ما یرشدک الی تصحیح ما قلناها قال
فی الباب الرابع من ملل و نحل بدانکه جهودان بیشتر از روافض
پدید آمد الی آخر کلامه و من احب مطالعة تمامه
فعلیه باصل النواقض یعنی این کشف حجابست که اصل
حقیقت مذهب روافض ازین مکشوف میشود و ما پیش ازین
اشاره باین نموده بودیم پس بدان ای انکه روزی کرده است
ترا و له جود و احسان نعمت ایمان که منبع این مغوات و خرافات
و هذیانات که نقل نموده شد جماعتی از منافقان بودند که
منتهای مقصود ایشان تخریب ملت محمدی و طریق مصطفوی بود.

و قدرت آن نداشتند که انکار کنند آنرا از جهت ترس از علمای
ملت و عظمای امت پس حیله نمودند و اظهار ارادت به اهل بیت
نموده با ایشان آمد شد نموده بسیار بر ایشان داخل میشدند
و بیرون آمده و سخنان بر ایشان می بستند تا جمعی از اغیار که
از ائمه محجوب بودند فریب دادند و از ترس آنکه مبادا عاقلی
برین مطلع شده جماعت ابله را از آن باز دارد و مبالغه زیاد
با آن بی عقلان میشمودند که این سخنان بکسی که مثل ما نباشد اظهار
نکنید پس اول اختراع کردند ایجاب تقیه نمودند بر امام و غیر
امام تا پرده ایشان پاره نشود و آنقدر که ائمه اهل بیت این
منافقان و سخنان ایشان برائت میشمودند این منافقان
میگفتند که این از راه تقیه و خوف از اعدا است بعد ازین این
کوتاه نظرانی را که در دام آورده بودند ترسانیدند که هر کس
جایز داند که غیر مذهب شیعه حق باشد او در دوزخ مخلد خواهد

بود و این گمراه نظران از بن ترس تفحص طریق تحقیق نموده و در
باطل مقیم شده از شامت این منافقان از روضه جنان
محروم شدند پس این منافقان باطل مطلق را لباس حق پو
شانیدند تا آنکه نزدیک شد که از حیله ایشان نور حق ناپید
شود پس حضرت رحمان بر بندگان خود رحم نموده ازین گمراهی
عامه عباد را نگاه داشت و حقسبحانه تمام کننده است نور
خود را و ظاهر گرداننده است دین حق را و اگرچه کافران آنرا
مکروه دارند پس اگر سوال کنی از من نام بزرگان این
منافقان را میگویم هشام احول بن حکم است و احول دیگر که
معروف بشیطان الطاق است و هشام دیگر پسر سالم و یونس
قمی و سایر شیطانان که در کتب حدیث روافض مذکوراست
و اغلب احادیثشان از ایشان مروی است و از امام رازی
نیز نقلی ذکر کنیم که ترا ارشاد کند بصحت آنچه گفتیم و آن اینست

که امام در باب چهارم ملل و نحل خود میگوید بدانکه جهودان
بیشتر مشبهه باشند و ابتدای تشبه که در اسلام پدید آمده از
روافض پدید آمد تا آخر کلام و کسی که خواهد تمام کلام امام
مطالعه کند رجوع باصل نواقض نماید یعنی مطول النواقض
پس از کلام امام ظاهر میشود که قدمای روافض در باطن یهودی
بوده اند و بظاهر اظهار اسلام نموده اند چنانکه در اکثر کتب
تحقیق این نموده تصریح باین کرده اند و چون این بار بر ثبت
روافض از یهود است ازین جهت علماء روم ایشان را گبر
یهود خوانند قال قدس سره الشریف ومن عاداتهم
انهم جعلوا لعن الصحابة والزوجات بدل الصلوة
المفروضات وكان شاه طهماسب قد وصل
الى الخمس وستين ولم يصل الا صلوة يوم العاشورا
وكان يعتذر عنه خوفا من طعن المسلمين بانى

موسوس بتعبير الصلوة على ولو اشتغلت بها
كلت على السلطنة ولعل شدة اعتقاده تعظيم
ثواب لعن الصالحين جرئته على تركها اذ كان
اكثر عمره يصرف فيه وما ادريك كيف كان
اشتغاله بامر السلطنة والامامة فطالع مطول
النواقض لتدري ان الله تعالى اذا طرد
عبدا كيف يصير امره والعياذ برحمته من سخطه
وان طالعت هذا الباب منه اطلعت على
فوايد شتى غيره يعنى صاحب نواقض الروافض بعد از
بيان بعفوات و هذيانات روافض بيان عادات خبيثه
ايشان مى نمايد و ميگويد از عادات خبيثه ايشان اينست
كه لعن اصحاب كرام و ازواج مطهرات بدل نمازهاى
فريضه نموده اند و عمر شاه طهماسب به شصت و پنج سال رسيده

بود و هرگز نماز نخوانده بود مگر نماز عاشورا و از بيم آنكه مبادا
مردم در غيبت طعن كنند ميگفت كه من وسواس دارم و اگر
مشغول بنماز شوم سلطنت بر من بار شود و شايد كه اين
از جهت شدت اعتقاد او بوده به ثواب لعن اصحاب
كرام و اوليا اعظام كه او را جرات برين داده بود كه آنرا
بدل نماز دانسته نماز نخواند زيرا كه اكثر عمرش باين صرف
مى نمود و چه ميدانى كه چگونه بسلطنت مشغول بود پس مطول
النواقض را مطالعه كن تا دانى كه حق سبحانه كسى را كه گمراه ميكند
كارش بكجا ميكشد و اگر اين باب را از ان كتاب مطالعه كنى فوايد
بسيار غير اين نيز در ان ضمن براى تو حاصل خواهد شد و بنا
مى برم برحمت حق سبحانه از قهرش راقم حروف گويد كه
چون مذهب ايشان باطل و كار شان شيطانى بود سلطنت
ايشان استدراجى بود از جانب خدا و ازين بود كه بعيت

و در ان ایام گرفتار میشدند و پادشاهان اسلام چون طریقه حقه
سنت و جماعت دارند و کار شان رحمانی است سلطنت
ایشان لطفی است از جانب خدا ما دام که عبادت و دعا
و طلب نصرت میکنند از خدا بمقتضای کریمه وَلَیَنصُرَنَّ اللهُ
مَن یَنصُرُهُ حقسبحانه ایشانرا بر اعدا نصرت میکند و عدالت
و امر بمعروف و قراات و صلوات و سایر طاعات و بسبب
برکت ملک و معموری ولایت و خیریت عاقبت ایشان
میشود چنانکه حقسبحانه از ان خبر میدهد اَلَّذِینَ اِن مَکَّنَّاهُم
فِی الاَرضِ اَقَامُوا الصَّلوٰةَ وَ آتَوا الزَّکوٰةَ وَ اَمَرُوا
بِالمَعرُوفِ وَ نَهَوا عَنِ المُنکَرِ وَ لِلّهِ عَاقِبَةُ الاُمُور
یعنی آنجماعتی که حقسبحانه نصرت ایشان کند جماعتی اند که اگر تمکین
میدهیم ایشانرا در زمین یعنی دولت ایشانرا وسعت
میدهیم و ولایات و بلاد را بتصرف ایشان در می آریم شکرانه

آن اقامت نماز کنند و زکوة دهند و امر بمعروف کنند و نهی
منکر کنند و برای حقسبحانه است عاقبت امور قال قدس
سره الشریف وَمِن عاداتِهِم اَنَّهُم یُعالِجُونَ کُلَّ مَرَضٍ
وَ آفَةٍ وَ بَلاءٍ بِسَبِّ الفارُوقِ حکایة مات
ابن افضل الترکة وهو ح قاضی العسکر فجئة لا
عزیه و عنده جم غفیر من الرفضة منهم ملاجان
بن محمد المخلص یصد فی الکذوب الاسترابادی
فقام رجل من اهل شیراز و اشتکی الیه من
نائبة و اطال مقالهم فقال له ملاجان فاصل
کسری خاطری العن عمر سبعین مرة یبدل فقرک
بالغنا فان هذا مجرب بنا و مجرب کل شیعة فخرج
المحروم خائبا خاسرا فلم یمض ساعة و قد تشطح
ملاجان بان اهل السنة فی هذه الدولة اکابر

أغنياء ويكفيني عني والشيعة فقراء ضعفاء ثم شرع
في الحلف بأمه وأهله لا يأكلون اللحم في الأسبوع
إلا مرة أو مرتين أو ثلثة فقلت سبحان الله ما
كنت تقول قبل هذا في خواص لعن عمر فكيف لم
ينفعك ذلك فبدر لأهل المجلس بالضحك
للطافته فاضطرب حاله واختل كلامه وقد
تضرط باطن الفاروق في ذلك بحيث لم
أخرج الا غالباً مستوراً وهو إنما خرج منكوباً
مفضوحاً يعني از جمله عادات خبيثه روافض كه صاحب نقايض
نقل نموده اينست كه روافض امراض خود را بكتب فاروق
معالجه ميكنند موافق اين حكايت صاحب نواقض است كه
در ان ايام پسر افضل تركه قاضى عسكر وفات نموده واو
بتعزيه او رفته جمعى از روافض آنجا بوده از ايشان ملا جان

كذاب موسوم بصدقى استرابادى بوده مردى از اهل شيراز
از فاقه شكايت نموده پس ملا جان بجهة شكستن دل صاحب
نقايض با آن فقير شيرازى گفته كه افتاد بار لعن كن تا فقرت
مبدل بغنا شود كه ما و هر شيعه اين را تجربه نموده ايم پس آن
فقير محروم و زيانكار از ان مجلس بيرون رفت و ساعتى
بر اين نگذشته كه ملا جان شروع بشطحيات نموده كه در اين
دولت قزلباش اهل سنت توانگر و بزرگ است و مقصودش
صاحب نقايض بود و شيعه همگى فقير و ضعيف است و قسمها
ياد نمود كه او و اهلش در هفته گوشت نميخورند مگر يكبار يا دو بار
يا سه بار پس صاحب نقايض بملا جان گفته سبحان الله
تو حالا در خواص لعن عمر ميگفتى كه فقر را تبديل بغنا ميكند پس چرا
ترا نفع نكرده است پس اهل مجلس از جهة لطافت اين سخن
بيكبار خنده نموده و كلام ملا جان مختل شده باطن حضرت عمر

صاحب نقایض را یادی نموده که از مجلس غالب و خوشحال
بیرون آمده و ملاجان منکوب و مغموم و شکسته خاطر گردیده
راقم حروف گوید که روافض در وقت بریدن خربزه لعن
میکنند و میگویند که خربزه بسبب آن شیرین میشود و از نوادر
حکایات آنکه در مجلسی که جمعی از روافض بودند خربزه آوردند
و یکی از ایشان آنرا می برید هرچه برید هیچ یک را مزه نبود
بازده تلخ و باره ترش و بی مزه بود پس گفت این بجهت
آنست که بخاطر فلانی یعنی فقیر دعالعن نخوانده ام یعنی لعن
نکرده پس فقیر را غیرت شده و توجه بباطن حضرت فاروق
اعظم نموده استمداد نمودم و گفتم که تو اگرچه در ظاهر رعایت
ما نمودی در باطن خود لعن کرده از آن جهت این خربزه ها
ضایع است اگر خواهید که صدق سخنم ظاهر شود بدهید من برم
تا حقیقت حال ظاهر شود پس بقیه را بفقیر دادند و فقیر هر

یک را که می برید حضرت ابوبکر و حضرت عمر را برضوان یاد
می نمود و تمام خربزه ها که فقیر بریدم همه شیرین و نازک و آبدار
بود که حاضران مثل آن نخورده بودند و همه ایشان از آن
مجلس منفعل و خوار و خجل بیرون رفتند قال قدس سره الاقدس
وَمِن عَادَاتِهِم اَنَّ جَمِيعَ الكُفرِيَاتِ وَالمَعَاصِي يُكَفِّرُ
عِندَهُم بِاطَالَةِ اللِّسَانِ عَلَى كِبَارِ المُقَرَّبِينَ وَالصُّلَحَاءِ
وَكَانَ حَقُّهُ اَن يُذكَرَ هَذَا فِي القِسمِ الاَوَّلِ مِنَ الخَاتِمَةِ
لِاَنَّهُم رَوَوا فِي مُسنَدِهِم عَنِ النَّبِيِّ اَنَّهُ قَالَ حُبُّ
عَلِيٍّ حَسَنَةٌ لَا يَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ وَبُغضُ عَلِيٍّ سَيِّئَةٌ
لَا يَنفَعُ مَعَهَا حَسَنَةٌ وَقَد صَرَّحَ بِالتَّلَازُمِ بَينَ حُبِّهِ
وَسَبِّهِم وَبَينَ بُغضِهِ وَتَرْكِ ذَلِكَ ابنُ عَبدِ العَا
الضَّالُّ فِي لَعنِيَّتِهِ الَّتِي يَلعَنُ كُلُّ حَرفٍ مِنهَا عَلَى
مُؤَلِّفِهِ اِلَى يَومِ القِيٰمَةِ فَاِنَّ طَالِبَ مُنَبِّهٌ عَلَى

ذلك فقلت حسبنا منبها عليه غلوهم في تعظيم

الخبيثة الذي ندين الجان الزاني في اللائط مع علمهم

بأحواله هذه وغيره من أمثاله لاافراطهم في

السب واللعن كما فصل في الأصل يعني از جمله

عادات خبيثه روافض كه صاحب نفايس نقل نموده است

كه نزد ايشان دراز كردن زبان بر مقربان وصديقان

كفاره جميع معاصي وكفريات است وبابت اين را نيز داخل

قسم اول كنيم چرا كه في الواقع اين از مذهب ايشان است

ودر كتب ايشان از بعضي روايت نموده كه دوستي علي

نوعي است كه با آن گناه ضرر ندارد ودشمني علي گناهي است

كه ثواب با آن نفع نميكند وعبد العالي در رساله خود كه در حرمتي از آن

بر خود نوشته است تصريح نموده كه دوستي علي مستلزم

سب است ودشمني علي مستلزم ترك سب است بل اگر

شادي در اين باب از من طلب كني گويم كافي است در اين باب

غلوي روافض در تعظيم جرئت شاعر زنديق شراب خوار زناكار

ليركباز با وجود علم ايشان بجميع اين صفاتش بر تعظيم ايشان

او را با وجود انواع معصيت بنا بر آنست كه با وجود دوستي

علي معصيت را اصلا مضر ندانند قال قدس سره الشريف

ومن عاداتهم تعظيمهم يوم النيروز وذلك شاع

بينهم وذاع كما كان في زمن الجاهلية فانهم

يعظمونه كيوم العيدين بل تعظيمهم اياه ويوم

غدير خم أشد وأكثر من تعظيمهم العيدين وكان

الشاه طهماسب يجعلهما كسائر الأيام ويجعل

النيروز والغدير يومي العيش والسرور والفسق

والحضور وقد صرح علماؤنا بكفر تعظيم يوم النيروز

مطلقا كما ستعرفه فضلا عن ترجيحه على العيدين

وَلَوْ انکر بعضٌ من جهالهم تعظیمهم یومَ النیروز
فافتح له بابَ الاغسالِ المسنونة من مهذب ابن
فهد لیری ما قال فیه فینفعل لو کان له حیاء
وهو یستحب غسل یوم النیروز فانه یوم کذا و
کذا یعنی از عادات خبیثهٔ روافض که صاحب نواقض نقل
نموده اینست که روز نوروز را تعظیم کنند چنانکه در ایام
کفر تعظیم آن روز مینمودند واین در میان روافض شایع است
پس بدرستی که تعظیم میکنند نوروز را مثل عیدین بلکه نوروز و
غدیر خم را بیشتر از عیدین تعظیم کنند و بهتر دانند و شاه طهماسب
عیدین اسلامی را از سایر ایام امتیاز نمیداد و در نوروز و
غدیر خم عیش و سرور و ذوق و حضور مینمود و علما ما
رحمهم الله تصریح کرده اند بکفر تعظیم روز نوروز مطلقا چنانکه
بعد ازین مذکور میشود خصوص که کسی آنرا بر عیدین ترجیح دهد و

اگر جهال روافض تعظیم نوروز را منکر شوند پس برای او باب
اغسال مسنونه از کتاب مهذب ابن فهد که از علماء روافض
است واکن تا ببیند استحباب غسل نوروز در آن کتاب
و منفعل شود از آن انکار اگر حیا داشته باشد قال قدس
سره الشریف ومن عاداتهم انهم خربوا قبور العلماء
الصالحین قاصدین اخراج اجسادهم للاحراق
فمکنهم الله علی جمع منهم استدراجاً منهم القاضی
البیضاوی صاحب اسرار التأویل وانوار التنزیل
ومنهاج الاصول وغیرهما والشیخ ابو اسحق
الکازرانی قطب الاقطاب فی عصره وهو الذی
یستغیث الی باطنه المقدس المضطرون فی البر
والبحر وعین القضاة الهمدانی شیخ المشایخ
فی عصره وغلّ ذکره الحضرة المقدسة فی النسخة

مردم دیده روشن خردان بجز دانش همه بین همه دان

وغیر هؤلاء وکان ذلك الظلم سببًا لازدیاد

ثواب المحروقین وبعدهم عن عذاب النار ولنقصان

عقاب المحرقین واشتداد قربهم الی غضب

القهار ولم یمکنهم الله علی الآخرین فلما

فقدوا اجسادهم استخفوا بمزاراتهم وفعلوا

افعالا یستحیی من امثالها شر الفاحشین و

قاحة کما فعلوا بمزار الامام الاقدم والمجتهد

الاعظم خذلهم الله تعالی یوم لا یخزی

المؤمنین وحرمهم من شفاعة النبی الاکرم

یعنی از عادات خبیثهٔ ایشان که صاحب نقایض نقل نموده

خراب نمودن قبور علما و صلحا و مشایخ است و بیرون آوردن

جسد مطهر ایشان و سوزانیدن آن پس باستدراج و قهر الهی که در

بارهٔ روافض بود بر جسد جمعی از علما دست یافته آن سوختگان

محبت الهی را بآتش سوختند مثل قاضی بیضاوی و شیخ ابواسحق

کازرانی که مضطران در بحر او دریا بروح مطهر او استغاثه

میکنند و مخلص می یابند و شیخ عین القضاة همدانی که مولوی

جامی در صفت او میگوید مردم دیده روشن خردان

بجز دانش همه بین همه دان و این سوزانیدن ایشان سبب

بلندی درجات آن بزرگان دین بود نزد خدا و زیادت

شقاوت این گمراهان بادیه هوا و بر جسد مطهر جمعی از علما و اولیا

دست نیافتند و بعد از شکافتن قبر ایشان جسد مطهر ایشان

در قبر نیافتند پس با وجود این کرامت جلیله مقبرهٔ ایشان را

خراب نموده بی ادبیها نمودند که از هیچ بیحیائی نیاید چنانکه

در حین گرفتن روافض بغداد را مزار امام اقدم و مجتهد اعظم

نمودند دمرهم الله تدمیرا راقم حروف گوید که جمعی از اولیا

که روافض دست بر ایشان نیافتند گرامی بود از جانب
خدا مر اولیای خود را و جمعی را که دست یافته جسد ایشان را
سوختند آن نیز مصلحتی بود از جانب خدا برای اولیائش
و مخدوم مرحوم استادی ملا دوست محمد سیفی نمود که یکی از
مشایخ جامی از سوختگان آتش محبت الهی را که جسد ایشان را
روافض سوخته بودند در واقعه دیده از ایشان پرسیده
که مصلحت درین چه بود ایشان گفته بعضی مقامات بود
که ما مر آنرا آرزو داشتیم و در دنیا باعمال صالحه آنرا نیافته
بودیم باین سوختن جسد بآن مراتب رسیدیم و مصلحت
الهی در بارهٔ دوستان و استدراجش در بارهٔ دشمنان
بسیار است و قصهٔ نمرود مشهور است که در ان ایام که آن
خاکسار نگونسار بقوت کرکسان بآسمان بجنگ حضرت حق
برفت بعد از انکه تیری بطرف بالا انداخت حقسبحانه برای

زیادتی طغیان و گمراهی او و استدراجش ملائکه را فرمود
که آن تیر را بخون ماهی سرخ نموده بپائین انداختند و آن
گمراه روسیاه بآن خوشحال شد که مقصودم حاصل شد

قال قدس سره الشريف ومن عاداتهم تعبدهم بعبيد
باباشجاع الدين وهو اشد حمقاً مما ذكر وشناعةً
مما لا يرتاب فيه من آمن بالله المتعال بل كل
كافر ضال الا هذه الفسدة الجهال ابلاهم
شديد البطش باشد النكال وتوضيحه ان اهل
قاشان زعموا ان ابا لؤلؤة قتل سيدنا عمر وهرب
بعد قتله واستتر بقاشان فاهلكوه وحرسوه و
حفظوه لتشيعهم الى ان مات بها وهو خارج
البلد ويعبرون عنه بالاسم المزبور ويقولون
في وجه التسمية من قتل عدو الاسلام فهو

شجاع الدين وبابا في العجمية موضوعة للوالد و
قد تطلق على من فعل فعلا جميلا والانصاف
ان خواصهم الواضعين لذلك كانوا يعرفون كونه
كذبا صريحا وهزلا قبيحا ولعلهم ارادوا اظهار
قدم رفضهم وشدته تقربا الى الشياه الضال
على انه وسيلة اخرى لهم في الوصول الى مشتهيات
النفس الامارة كما ستذكر وبالجملة يجتمع اهل
قاشان وهي بلدة من عراق العجم بين قم واصفهان
في اليوم السادس والعشرين من ذي الحجة
يوم شهادة عمر وقد وضعوا من العجين انسانا
في بطنه الدبس الاحمر وسموه عمر فزعموه ويدورونه
مع المزامير والدفوف وساير الات اللهو واللعب
ومع الصياح والولولة ويكررون سب الفاروق

وشتمه باقبح الانواع واعلى الاصوات وهم بهذه
الضلالة والكفر من اول المساء فلما قرب الليل
وهموا بالرجوع يضرب بعض من اراذلهم باشهم
سكينا او خنجرا على بطن التمثال المذبور فيسيل
الدبس الاحمر من بطنه فيشربونه اظهارا للتعطش
بدم الخليفة الثاني والامام العادل وهو
في كاشان كالصديق في سبزوار وابن قال حزيني
لليشوم بيت خوارم اندر ولايت قزوين چون عمر در ولايت
كاشان وقال مولى الروم وبحر العلوم في المثنوي
المعنوي سبزوارست اين جهان بدمدار هيچ بوبكر
درو خوار وزار وعلي بن عمان كعمر في قاشان
فغضب الله تعالى على كل من سلك مسلك
الشيطان فابغض من خبث ذاته وكدورة

بالطنبه او لیلاء الرحمن انتهی یعنی از عادات خبیثه روافض
که صاحب نواقض نقل نموده عبادت داشتن ایشان است
عید بابا شجاع الدین را و این غایت حماقت است و هیچ مؤمن
آگاهی را بلکه کافر گمراهی را شک در شناعت و قباحت آن عید این
کفره فجره یعنی رفضه که ایشان را خدا ابتلا کند بسخترین بلا و تو
ضیح این آنست که اهل کاشان گمان باطل نموده اند که ابا لؤلؤ ملعون
خبیث مؤمنان عمر را کشته و بعد از آن بکاشان گریخته مردم کاشان
بجهت شیعه بودن با او مهربانی نموده و او را پنهان نگاه داشته
تا آنکه در بیرون کاشان مرده و او را نام بابا شجاع الدین ساخته
اند اما بابا بجهت آنکه بابا والد را گویند یا کسی که کار نیکو کرده باشد
و اما شجاع الدین بجهت آنکه بزعم ایشان دشمن دین را کشته
و حق اینست که خواص اهل کاشان که این دروغ را ساخته اند
بیقین میدانسته اند که این دروغ محض و محض دروغ است

زیرا که نزد همه کس ثابت است که قاتل حضرت عمر کافر مجوسی بوده
و او را همان روز در مدینه مشرفه قتل نموده بدرکات دوزخ رسانیدند
پس چگونه بکاشان می آمد لیکن این دروغ را بسته بودند بجهت
خوشامد شاه اسمعیل گمراه که کاشانرا در رفض غلیظ و شدید
قدیم دانند و ایشانرا تقرب بیش آن پیشوای جهنمیان باشد با آنکه
این مقدمه وسیله نیز بود بجهت رسیدن ایشان بخواهشهای
نفسانی و شهوتهای جسمانی و قصه اش اینست که در روز شهادت
حضرت امیر المؤمنین عمر که روز بیست ششم ذی الحجه است
اهل کاشان جمعیت کنند و صورتی از خمیر سازند و شکم آن از
دوشاب و شیره سرخ پر کنند و این صورت را عمر نام گذارند
و آن صورت را می جنبانند و می گردانند و دفها و چنگها می زنند
و آلتهای لهو و لعب می نوازند و ولوله و فریاد میکنند و حضرت
عمر را سبهای شدید و دشنامهای غلیظ میدهند که آسمان طاقت

برداشتن آن ندارد واز اول روز تا آخر روز درین کفر و
ضلالت می باشند وچون روز آخر شود یکی از او باش کاردی
یا خنجری بر شکم صورت زند ودوشاب روان شود پس همگی
مبادرت نموده دستهای خود با آن دوشاب مالیده بزبان
بلیسند واظهار تشنگی چون عمر نمایند وآن امام عادل وخلیفهٔ
کامل در کاشان چون ابو بکر در سبزوار است حیرت شوم گفته
خوار دوم اندر ولایت قزوین ٭ چون عمر در ولایت کاشان ٭
وعارف قیومی مولوی رومی فرموده ٭ سبزوار است این جهان بی مدار
همچو بو بکریم در وی خوار زار ٭ وحضرت علی در عمان که از بلاد
خوارج است چون عمر است در کاشان پس غضب خدا باد بر
پیروان شیطان که از خبث ذات خود دشمند با دوستان
رحمن قال قدس سره الشریف ومن عاداتهم انهم مجتمعون
فی العشر الاول من المحرم بل فی اواخر الشهر المقدم

علیه مع ثیاب فاخرة واسلحة مذهبة مفضضة و
رعونة تامة شدید وهؤلاء المجتمعون بالنهار
مع اماردهم فی الزقاق والاسواق وقد شغفهم حب الفجرة
والفساق یسمونه حب تعزیة الحسین وانما هو عین
الفتنة والشین ومرشدهم مخاطبة محبوبتهم وصیحتهم
تنبیه لمطلوبهم ظنوا بهذه الایام زبدة ما فی بطونهم
المظلمة ظواهرهم حسینیة وبواطنهم یزیدیة هذا
شغلهم فی النهار فکیف یکون فی اللیل حال الفجار
بل فرصة لواطهم وزناهم ضاقت لهم فی الزمان المتقدم
تتوسع فی تلک الایام الشریفة وانی مائل الی ان
تریهم فی الاوقات المذکورة لتعلم قطعا انهم اعداء
الحسین فی الحقیقة اذ لا تری علماء وهم الا انهم
قد تلبسوا بلباس الراغبین وخرجوا مع التلامذة

والمصاحبين لا يبقى مجمع بكور طوافهم حول مرثياتهم
الاشعار التي يستحيي منها اذا في المساخر واراد
ذلهم ونشر اباتهم لتشريح اعالي ما دهم المحرومين
من الحياء واسافلهم وبعد ان شبعوا من اللغو
والهجاء وغلب عليهم الكسل والاعياء رجعوا
مستعجبين مسترجعين بقول التلامذة ما خبر مولانا
يقول المولى ينكر اهل السنة شعارنا هذا في
تعزية الحسين فيطول كلامهم في لومنا وتكفيرنا
لذلك وهم يحسبون انهم يحسنون صنعا والذي
برأني من الطين وبرأني من تلك الملامين لم
اكذب في شيء مما ذكرت مع انه لا مجال لانكار
المحسوس والمتواتر ويشهد بصحة هذا الكامل
والقاصر ثم رجعنا الى ما كنا فيه ان هؤلاء

المحرومين

المحرومين من السعادة الابدية يكرهون صوم
يوم عاشورا مع غلوهم في تعظيمه وهل هذا الا
لحرمانهم من ذلك الثواب العظيم بمحو السيئات
وبدفع البليات وبقرب العبد الى غافر الخطيئات
يقولون بكراهة صومه بل يستحب الامساك حزنا
الى ما بعد الظهر فيفطر بتربة حسين ويروون
في ذلك فضلا عظيما فلا يكتفي الشيطان بتحريمهم
عن المثوبة بل يطعمهم الطين ايضا ويبدلهم المعصية
هكذا يتسلط ابليس على من يحدث من السنة
المصطفوية والطريقة المرتضوية ولعل هذه كراهة
صوم عاشورا بل حرمته ايضا من الضروريات
وكاد ان يعد انكار الرفضة ذلك من جملة ادلة
كفرهم ولعمري لو كانوا يكتفون بامثاله لكنا نخالط



فی تکفیرهم و تجویز قتلهم ولکنهم زاد الله تعالی
فضیحتهم وقطع السنتهم قد افرطوا فی البعد
عن الصدق و الاحسان و التقرب الی الکذب
و العصیان و قالوا بمقالات یکفرهم بها کل من
یتدین بدین بل من له ادنی علم ویقین منها
ان الباعث علی قتل الحسین عمر وقد بینا تفصیله
فی المطول مطولا لزیادة التنفر من هؤلاء المستغرقین
فی بحر الکذب و الفریة و ان کنا نخاف حیث
تمکنا من قول بلیة فحفظنا الله تعالی للقصد
الصحیح و الایمان الصریح و اخر الکلام قد احرقت
والله قلوبنا من نیران ظلمهم وکفرهم ولا یندمل
جراحاتنا الذی یجرح قلوب اهل الرحمة الا انهم
یوجد فی حقه الغیب وعند الله علمه و الکرم

انما نفس الملکوتی قد وثق رجاؤنا بوجدانه
ولا حول ولا قوة الا بالله الذی بیده الملک
و الملکوت فلا یبعثنا الی او ان نظهره الا الکبر
و السکوت و التوکل علی الله ذی الکبریاء و الجبروت
یعنی از عادات خبیثه روافض که صاحب نقایض نقل نموده
اینست که پیش از ماه محرم استعداد نموده در عشر اول محرم
روافض جمعیت می نمایند با جامهای قیمتی و سلاحهای زر
نگار و رعونت بسیار دو دو رمیزنند در تمام بهار و در کوچها
و بازارها با پسران نیکو روی ساده عذار و فرو گرفته است
تمام وجود ایشان از عشق فسق و فجور با زنان و آن پسران
و بهانه تعزیت حسین با آن پسران در بازی و جولان باشند
نام نهند این را دوستی تعزیه حسین و این عین فسق است
و شیین مرثیه ایشان گفتگو با محبوب است و فریاد شان

خبر داری مطلوب امید شان در تمام سال در بر آمدن کام نفس
باین ایام است که آنچه آرزوی نفس خبیث ایشان است درین
ایام حاصل کنند و بکام رسند ظاهر شان حسینی و باطن شان
یزیدی حالت این شخص و زاست پس چگونه است حال فجار در
شب تار بلکه آنچه در سایر ایام سال ایشان را از زنا و لواطه
ممکن نبود درین ایام شریف فرصت یابند و در هر گوشه هر کس
با مطلوب خود یا بزنا یا بلواطه مشغول باشند و دل من مایل
است که کاش تو ایشان را دران ایام میدیدی و بر اعمال ایشان
مطلع میشدی تا میدانستی که این گروه البته دشمن امام حسین‌اند در
حقیقت زیرا که علامتی بینی که راغب اند باین و با شاگردان
خود داخل این جمع شوند و هیچ مجلسی از مجالس نباشد مگر که اطراف
آن نموده و آنجا حاضر شوند و هر شب ایشان شعرهای است که جماعت
مسخره را از ان شرم آید و نثر ایشان شرح بالا و پایین ساده

بیرانه است که یک قطره حیا در روی ایشان نمانده و بعد
از انکه سیر شوند از لغو و لهو و مستی و مانده که ایشان را فرو
گیرد بمنزل خود باز گردند تعجب کنان و استرجاع گویان
پس شاگردان خبر گیرند از استادان خود و ایشان گویند
که اهل سنت انکار این شعار در تعزیه امام حسین نمایند پس سخن
دور و دراز کنند در ملامت اهل سنت و اهل سنت را تکفیر
نمایند و ایشان میپندارند که مگر در کاری نیکو هستند و قسم بخدائی
که آفریده است مرا از طین و بیزار کرده است مرا ازین
ملاعین که آنچه گفته‌ام و نسبت بایشان نموده هیچ چیز دروغ
نیست و بسیار است و درست است و کسی انکار محسوس و متواتر
نتواند نمود و هر کس که این مقدمه را دیده داند که آنچه مذکور
شد عشری از اعشار و اند که از بسیار آن بود بعد ازین
رجوع کنیم به آنچه بودیم در ان که این محرومان از فضایل

ایمان روزه عاشورا مکروه دانسته با غلوی ایشان در تعظیم آن
روز و آیا است این مگر از جهت حرمان ایشان از این ثواب
که محو سیئات و دفع بلیات میکند و میگویند که بجهة حزن تا ظهر
آنروز امساک باید نمود و بعد از آن بخاک حضرت امام حسین
افطار باید نمود و در این فضل عظیم و ثواب جسیم روایت
نموده اند پس شیطان اکتفا بآن ننموده که ایشان را از ثواب
این روز محروم نموده بلکه ایشان را بگناه دیگر انداخته خاک
بخورد ایشان داده با آنکه خوردن خاک جایز نیست و کسی
که از سنت مصطفوی و طریقه مرتضوی دور افتد شیطان
بر و چنین مسلط خواهد شد و شاید که عدم کراهت روزه عاشورا
بلکه فضیلت آن از ضروریات دین باشد پس نزدیک است
که مجرد همین دلیل کفر ایشان شود و قسم بزندگی خود که اگر بان
بسنده مینمودند در کفر ایشان احتیاطی بود لکن ایشان افراط

نموده اند در دوری از صدق و احسان و نزدیکی بکذب
و عصیان و سخنهای چند گفته اند که صاحب دین و صاحب
علم و یقین ایشان را تکفیر کند از آنجمله آنکه گویند عمر باعث بر
قتل حسین بود و ما در مطول از خرافات ایشان در این باب
نقل نموده ایم برای آنکه بعد از اطلاع بر سخنان لغو ایشان
اهل ایمان البته نفور گردند از آن مذهب باطل و در نوشتن
و نقل آن سخنان باطل میترسیدم که مبادا بلائی نازل شود
پس حق سبحانه ما را نگاه داشت از بلا برای حرمت ایمان صحیح
و قصد صحیح که ما داشتیم و آن نفور خلق بود از ایشان و
آخر سخن اینست که قسم بخدا که سوخته است دلها از آتش
ظلم و کفر ایشان و به نمیشود جراحتهای ما که دلهای رحیم را
ریش میکند کفش آن کفر مراهی که در حقیقت عیب است و نزد
حق سبحانه است علم او که ظاهر خواهد شد لیکن ما نفعی

محکم گردانیده است امید ما را بوجود او که البته پیدا خواهد شد

و روافض را نیست و نابود خواهد نمود و نیست حول و قوتی

مگر برای آنخدا که بدست اوست عالم ملک و ملکوت پس

گنجایش ندارد برای ما تا وقت ظاهر شدن آن مرهم غیبی مگر

صبر و سکوت راقم حروف گوید که مقصود میر مخدوم شریفی

ازین مرهم غیبی که بظهور آن بشارت میدهد ظهور دولت

ابد مدت ملوک گیتی ستان سلیمان شان نصرت نشان

افغان است یعنی سلسلهٔ جلیلهٔ ابد توام شاه عالم ابدالله

دولتهم و خلد سلطنتهم که بنصرة الله تعالی بضرب شمشیر خون

افشان و سنان آتش نشان روافض را مستاصل و مستهلک

نموده و دولت ایشانرا باطل و ملک ایشانرا زایل ساخته

بعد ازانکه ایرا از السب شیخین و لعن ذی النورین و طعن سایر

اصحاب رسول الثقلین تاریک نموده بودند آنرا بنور مناقب

المنة لله تعالی و تقدس [illegible]

و فضایل حضرت صدیق اکبر و فاروق اعظم و سایر اصحاب

نبی الاکرم منور و روشن گردانیده جراحت دل سنیانرا

مرهم و سینه محنت کشیده ایشانرا بتقویت سلک جماعت

خرم نمودند و الحمد لله علی ذلک حق حمده

و کما یحب و یرضی ان یحمد و ینبغی اللهم فکما انعمت

فاتمم فی نعمتک و اوزعنا شکر نعمتک و فی الواقع

این کرامت صریح است از میر مخدوم شریفی که پیش از وقوع

این واقعه بسالهای بسیار خبر از وقوع این بطریق قطع داده

و سبحانه بفضل خود آنرا منجز نموده و الحمد لله الذی صدق

و بعده قال قدس سره الشریف و ان اردت ان

تتفطن بالالهام الغیبی فتامل فی هذه البشارة

بشارة قد اطلعت بتوفیق الله تعالی علی ما ثبت

لی زوال الرفض و البدعة و انخفاض اعلام قزلباش

فابشروا بالغنيمة وافرحوا بها ايها المؤمنون احدهما
شرعية وكان الهامي بها قبل باكثر من خمسة عشر
سنة في ذلك الزمان وان كنت في وسط
الشباب ولكن قدر الله تعالى ان اكون ح
عابدا مرتاضا جالسا في الاربعينات مطالعا
للكتب الصوفية مراقبا للذكر القلبي محجوبا بلقم
الشبهات كما بعد الثلثين وكان ظني اختصاصي
بذلك الالهام ولكني لما رجعت من حجتي
الاولى وكانت في ثنتين وسبعين وكان
عمري ح خمسا وعشرين ودخلت الشام ورايت
زاهدا من المغاربة في مسجد بني امية فاشتدت
المصاحبة بيني وبينه فشكوت اليه غلبة
الرفض وما اصاب من الرفض المسلمين فبشرني

بتعيين ذلك وقال هكذا اخبرني ولي من اولياء الله
تغلب على الظن بانه الهام رباني لا هاجس
جسماني وملخصها ان ورد في بعض الروايات
ورواية الحسن السبط ان ليلة القدر التي خص
الله نبيه الخاتم هي عوض عن الف شهر تصدى
معوية واتباعه فيها للخلافة وقد راه النبي
في المنام فشق عليه ذلك فاخبر الله تعالى النبي
صلى الله عليه وسلم بعدم ثباته وامتداده و
انه لا يبقى اكثر من الف شهر واعطاها اياها
عوضا عنه ودفعا لما شانه ومن البين ان الطائفة
المروانية لم يفعلوا بدين نبينا وشريعته ما فعله
الشاه اسمعيل بن الشيخ حيدر الاردبيلي
واولاده وانه قول فصل وما هو بالهزل لانهم

لو سبوا عليا فهو واحد من العشرة المبشرة و
هؤلاء سبوا التسعة من العشرة مع جل المهاجرين
والانصار واكثر امهات المؤمنين وجمهور
الصديقين والصالحين ولا شبهة فى ان سب
جل الاصحاب والازواج افحش من سب على
وان فرضنا ان عليا افضل واكمل منهم اجمعين
خلاف ما ذهب اليه اعاظم المجتهدين ولغير
ذلك من البدع والاهواء فان السفيانيين
لقرب عهدهم بالوحى ما قدروا على كثرة الابتداع
وكان اكثر فروعهم على نهج السنة وهؤلاء
قد بعدوا عنه فعلوا ما شاؤا وبالجملة فلما
حزن النبى من الاقل قبحا والاخف ضررا
فلا بد ان يحزن من الاكثر زائدا عليه ولما

لم يرض الله تعالى بحزنه اليسير فكيف يرضى
بحزنه الكثير فنتيجة هذه المقدمات عند الفطن
عدم جواز ان يمتد زمان شوكة الرافضة فى
دين الاسلام واعنى بدولة قزلباش اكثر
من ذلك المدة فغاية مهلتهم الى اوايل سنة
تسعين من المائة المذكورة اذ اول دولتهم
ابتداء السلطنة شاه اسماعيل الاول وابتداؤها
كان فى اواخر سنة خمس من المائة التاسعة
والف شهر يكون ثلثا وثمانين سنة وثلثها فلا
تفضل عن ذلك واخرى الامارتين نجومية ولا
بد اولا من تقديم مقدمتين ثم الشروع فى اصل
المراد احدهما ان المراد بالاثر الذى يقوله المنجم
المؤمن ليس معناه الظاهر بيتى سفر مايد مير مخدوم شريفى

قدس سره که اگر خواهی دریابی حقیقت این الهام غیبی که بآن ملهم
شده ام پس تامل کن درین بشارت و آن بشارت اینست
که مطلع شده ام بتوفیق الهی بدو نشان بر اینکه دولت روافض
عنقریب زایل میشود و علم قزلباش میخواهد پس شادمانی کنید
ای مؤمنان برسیدن باین غنیمت و خوشحالی کنید بدریافتن
این دولت یکی ازین دو نشان که دانسته ام این معنی را بآن
شرعی است و آن ملهم شدن من است باین پیش ازین به پانزده
سال از جانب ملهم متعال و هرچند دران وقت عین جوانی
من بود ولکن حق سبحانه تقدیر نموده بود که دران ایام عابد و مرتاض
بودم و اکثر اوقات در چله نشسته بذکر دل مشغول بودم و بر
روی احوال و سیرت صوفیان مینمودم و از شبهات
احترازی مینمودم و بلقمهای شبهه مثل ایام مابعد تلبسین محجوب
نبودم و گمان می بردم که این الهام مختص من است لیکن در

مراجعت از حج اولی که سن من بیست و پنج بود و از ایام دولت
روافض هفتاد و دو سال گذشته بود چون داخل شام شدم
یکی از زهاد بلاد مغرب را در مسجد بنی امیه ملاقات نمودم و میان
من و او مصاحبت محکم شد پس من شکوه نمودم از غلبه روافض
و آنچه بمسلمانان رسیده بود از روافض پس مرا بعینه بهمین مژده
داده و گفت که یکی از اکابر اولیا بمن این خبر داد که عنقریب
دولت روافض زایل خواهد شد پس دانستم که این الهام که
بمن شده الهام ربانی بوده نه خیالات نفسانی و خلاصه دلیل
این مقدمه و استنباط این از دلیل اینست که در بعضی روایات
از حضرت امام حسن سبط النبی روایت نموده اند که شب قدر
که حق سبحانه پیغمبر را بآن اختصاص داده عوض هزار ماهی است که بنی امیه
یعنی یزید و اتباعش دران هزار ماه خلافت و پادشاهی
نموده اند و پیغمبر صلی الله علیه وسلم این را در خواب دید

وبر خاطر مبارک آنحضرت گران آمد پس حقتعالی پیغمبر را خبر داد که
ملک ایشان ثبات ندارد و زیاده بر هزار ماه نخواهد ماند
و عوض آن شب قدر به پیغمبر کرامت نمود که تا قیام قیامت
باقی خواهد ماند و بدیهی است که خلفا و اسلاف ایشان بدین پیغمبر و
شریعت او آن خلل نرسانیدند که شاه اسمعیل پسر شیخ حیدر اردبیلی
و اولادش رسانیدند و این سخن حق است و هزل نیست چرا که
اگر ایشان حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب را سب
میکردند او یکی از عشرهٔ مبشره است و گروه روافض نه نفر از عشره
مبشره را با بزرگان مهاجر و انصار سب میکنند و از ازواج مطهرات
پیغمبر و صدیقین اولیا و اصفیا را سب میکنند و شکی نیست که
سب عامهٔ اصحاب و ازواج بدتر است از سب حضرت
علی تنها هر چند که فرض کنیم که حضرت علی فاضلتر باشد و حال
آنکه این خلاف اجماع است و حضرت شیخین فاضلتر از حضرت

علیست و هم از جهت آنکه سفیانیان از جهت قرب زمان
وحی و وجود صحابه و تابعین قدرت بران نداشتند که قواعد
دین مبین را تغییر دهند و در هر مسئله مذهبی پیدا کنند بلکه در فروع
دین بر نهج سنت بودند و این گروه روافض در دین پیغمبر
آنچه خواستند کردند و ساختند و هیچ مسئله را بر وفق سنت نگذاشتند
و مجمل سخن آنکه بعد از آنکه پیغمبر با آنچه قبح آن کمتر بود راضی نشد البته
با آنچه قبحش بیشتر است بطریق اولی راضی نخواهد بود و چون
حقتعالی نه بجز آن پیغمبر با آن راضی نبود و دولت بنی امیه زایل گردانید
پس بجز آن پیغمبر با آنکه قبحش برین بیشتر است البته راضی نخواهد بود
و دولت روافض هم عنقریب زایل خواهد گردانید پس نتیجهٔ
این مقدمات نزد زیرک مقتضای دلیل آنست که شوکت و قوت
روافض یعنی قزلباش زیاده برین مدت نکشد پس منتهای
مهلت ایشان که دوره دولت ایشان ضعف و تنزل و فتوری

مردود مخذول رعایا را اسلامبول بر روی حذاوه ... را ایستاده ... از خداوند ...
عنه الله اگر از قتل ... بطلان مذهب لازم می آید ... بطریق اولی باطل باشد
و از قتل عمر و عثمان و جناب مولانا ... نعوذ بالله دین اسلام ناحق باشد
بیار ... حذار جزایت ... لعبدالله ...

نباشند تا اوایل نود و است از نهصد که کمتر ازین میتواند بود و زیاده
برین نمی تواند بود زیرا که ابتدای قوت و شوکت ایشان ابتداء
سلطنت شاه اسمعیل اولست بجهة آنکه در اول خروج این سلسله
که سلطان حیدر خروج نموده آن قوت نداشتند و ابتدا آن
سلطنت شاه اسمعیل که اول قوت و غلبهٔ ایشان است
در اواخر سال پنجم از نهصدست و هزار ماه که منتهای مقدار
قوت و شوکت ایشان خواهد بود هشتاد و سه سال کسری است
و این مدت در اوایل سال نود از نهصد تمام شود پس بحساب
مذکور باید و سه سال بیشتر باید در اوایل نود از نهصد ایام شوکت ایشان
بگذرد یعنی فتوری و ضعفی و تزلزلی در دولت ایشان البته
بهم رسد که صاحب کتاب در استدلال با قبل مرتبه اکتفا نموده
و مقصودش آنست که اگر بالمره دولتشان زایل نشود البته
ضعف و فتوری درین تاریخ بایشان خواهد رسید راقم حروف

در تواریخ مسطور است که امیر تیمور وقتی که از روم بر گشت و نام آوازه سلطان علی سیاه پوش ... زاده شیخ صفی ... خواهش
دیدن شیخ ... داشت ... در دل ... که ... اول اینکه ... تواضع نماید
دوم اینکه الناس ... اسیران روم ... نماید سیم اینکه چیزی ... بیارند ...
... پادشاه ... شیخ ... در مراقبه ... که ... بعد از لحظه ... میفرمایند ...
... که ... چیزی ... شیخ ... دنیا

گوید که در سنوات هزار بوده که میر مخدوم شریفی ...
نموده بکمال ضعف و انکسار رجال قزلباش ... پادشاه ...
سنوات امرای قزلباش بیاد ... روافض عالی شدند
بیرون حرم او ریختند و زلفش را ...
بقتل رسانیدند و ولایت شیروان و تبریز و کل محال آذربایجان
و حوالی و حواشی آن همگی از تصرف ایشان بیرون رفته
بتصرف سلاطین آل عثمان در آمد و پسر کلان پادشاه
ایشان را حمزه میرزا که ولیعهد بود او را نیز از محرمانش
بقتل رسانیدند و اکثر محال عراق و فارس و کرمان و کوه
گیلویه و خوزستان بر پادشاه قزلباش یاغی و طاغی
شدند چنانکه تفصیلش در عالم آرا مسطور است پس استخراج
و استنباطی که میر مخدوم نموده درست واقع شد بعضی
الهام حقانی که باو شده بود که دولت قزلباش بالمره

منعرض میشود چنانکه گذشت بلفظ ثمنها بعمل تصحیف اشاره
تا این نموده که منتهای پادشاهی قزلباش از اول خروج
تا انقراض و زوال دولت ایشان بالکلیه هشتاد سال
خواهد بود که ضمیر ثمنها راجع بثمانین است و مقصود اینست که
تمامها ثمنها یعنی تمام آن دولت هشتاد سال است و آن
مدت دولت چهل سال است یعنی اگر دولت ایشان
از یک هشتاد گذشت بمقتضای مَا مِن شَیءٍ تَمَّ اِلّا
وَقَد ثَلَثَ هشتاد خواهد بود که دولت چهل باشد
وفی الواقع از ابتداء خروج سلطان حیدر پدر شاه اسمعیل
و تصرف او در بعضی محال شیروان که در هشتصد نود سه بود تا
حرکت خاقان صاحب قران جنت مکان شاه محمود طاب الله
ثراه بسمت اصفهان که در هزار و صد سی چهار بود و استیصال
روافض دولت چهل سال میشود پس غافل مشو از این لطیفه

تصحیفه که فی الواقع اخبار از تمام دولت این فرقه که تمام است
و استنباط این بمحض کشف و الهام است و ادای این برمز
و ایجا تمام است اگر کسی گوید که چرا دولت صفیان یک
هشتاد سال بود و دولت روافض سه هشتاد جواب
گوئیم که دولت اهل بدعت و ضلالت استدراج است
از جانب خدا چون ضلالت روافض بیش از ایشان بود
از آنجهت استدراج روافض مدتش بیشتر بود و نشان
دیگر نجومی است که اوضاع فلکی و قرانات کواکب مقتضی
آنست که بقدرة الله تعالی باید دولت روافض زایل شود
و علم ایشان منخفض گردد و الحمد لله که بفضل و کرم الهی
مابین اقبال شاهی دولت روافض را زایل و باطل برای
العین دیدیم و باین دولت عظمی بعنایت بی غایت الهی
رسیدیم وَالحَمدُ لِلّهِ الَّذِی هَدَانَا لِهَذَا وَکُنَّا لِنَهتَدِیَ

لولا ان هدانا الله و چنانکه میر مخدوم شریفی را دو دلیل
در زوال دولت روافض بود یکی شرعی و دیگر نجومی فقیر را
نیز دو دلیل است در ثبات و دوام و برکت سلطنه علیه
سلاطین سلیمان مکین و خواقین روی زمین پادشاهان
نصرت نشان افغان خلد الله ملکهم و سلطانهم یکی شرعی و دوم
نجومی اما شرعی احادیثی است که در کتب صحاح روایت
نموده که مضمونش متضمن نصرت حضرت الیت است
این جماعت را از آنجمله خبر صدق اثر لا تزال طایفة من
امتی یقاتلون علی الحق ظاهرین الی یوم القیمة
یعنی زایل نشود در میان امت من طایفه که قتال میکرده باشند
بحق غالب باشند بر دشمن تا روز قیامت و مؤمن را درین شکی
نیست که غازیان نصرت نشان افغان نصرهم الله درین طایفه
داخلند بلکه ممکن که مقصود ازین طایفه ایشان باشند زیراکه

به مقتضای خبر صدق اثر نبوی که فرموده فطوبی للغرباء
الذین یصلحون ما افسد الناس من بعدی من
سنتی این جماعت در ولایت غربت بصلاح آورده‌اند
آنچه روافض از سنت نبوی فاسد و تباه نموده بودند و عجب
آنکه شیعه از امام محمد باقر روایت نموده اند که ایشان
فرموده اند کانی بقوم قد خرجوا بالمشرق یطلبون
الحق فلا یعطونه ثم یطلبونه فلا یعطونه فاذا
رأوا ذلک وضعوا سیوفهم علی عواتقهم فیعطون
ما سئلوا فلا یقبلونه حتی یقوموا و لا یدفعونها
الا الی صاحبکم قتلاهم شهداء یعنی گویا می‌بینم
قومی را که خروج کرده اند از بلاد مشرق طلب میکنند حق را
پس نمی پذیرند مردم حق را از ایشان و داده میشوند آنچه
میخواهند بعد از آن باز طلب میکنند حق را پس مردم باز ایشان را

نمی پذیرند پس وقتی که انجماعت عدم انقیاد مردم را ببینند
شمشیرها را بر دوشهای خود گذارند آنگاه داده شوند آنچه
میخواهند پس ایشان از مردم انقیاد ظاهر قبول نکنند تا کار
خود محکم و قایم کنند و نخواهند این دولت را بکسی مگر بصاحب
الزمان و مقتولان ایشان شهیدند نزد حضرت رحمن و بر همه
کس معلوم است که دار القرار رفته‌ها که مقر سلسلهٔ جلیلهٔ ملوک
سلیمان شان و خواقین گیتی ستان افغان است عین بلاد
مشرق است که در حدیث خبر از آن داده و قبول نکردن
مردم ایشان را در اول بار که در حدیث مذکور است
آن نیز بر همه کس ظاهر است و طالب بودن ایشان حق را که
حدیث ناطق بآن است مبرهن و معین است پس بر تقدیر صحت
این خبر انشاء الله تعالی این قوم پادشاهان جلیل الشان
افغان اند نه پادشاهان صفویه چه این صفات هیچ یک بر

ایشان صادق نیست و قطع نظر از همه انقطاع دولت
ایشان پیش از ظهور صاحب الامر دلیل ناطق است بآن
ولیس الخبر کالمعاینه و اما دلیل نجومی که آن نیز بامر و
ارادت الهی امارتی است امینت که زحل و مشتری که آنرا
علویین گویند هر بیست سال باهم در برجی قران کنند و
بعد از آنکه در دوازده برج باهم قران نموده باشند که
دویست و چهل سال باشد ملتها و دولتها بامر الله تعالی تبدیل
می یابد و ملک و دولت از خاندانی بخاندانی دیگر نقل
کند و در آن خانواده نیز آنقدر یا بیشتر بقدری که خدای تعالی
خواهد ملک و دولت ماند و از ابتداء خروج سلطان
حیدر پدر شاه اسمعیل که در سال هشتصد نود و سه بوده و اول
قران علویین بوده تا آمدن خاقان صاحب قران بملک
ایران و تصرف در دار السلطنه اصفهان حقیقت بالامن

والامان که در پارس نیل هزار صد و سی چهار بوده باز قران
علویین در برج قوس بوده و دولت چهل سال است پس این
دولت آسمانی و بمقتضای تقدیرات ربانی ثابت والله
متم نوره ولو کره الکافرون ٭ چراغی را که ایزد بر فروزد
هر آنکس پف کند ریشش بسوزد ٭ و مولانا محی الدین الانازی
رساله در قرانات نقل نموده و احکام قرانی که تا هزار و صد
چهارده واقع شده در آن رساله استخراج نموده و در
سال ششصد و هفت هجری قران وسطی در برج عقرب
نقل نموده و بعد از سال هزار و هفتاد و سه که سال دویست
چهل است از قران مذکور در ربیع الاول که سال هزار و هفتاد
چهارم است قران علویین در برج قوس قرار داده و این
هم در اول کتاب و هم در آنجا احتمال قران کبری داده و در
احکام این قران مذکور بر این دلیل است و هو اعلم بتغیرات

کلی در ملل و دول و امور عالم و فرو رفتن گروهی و بیرون آمدن
قومی که دعوی دین و ملت کنند و سخن در باب شریعت و طریقت
گویند و واقعه بزرگ از قوة بفعل آید که سالهای بسیار
و قرنهای بیشمار از آن سخن گویند و تاریخ سازند و مردم طویل
جسیم صاحب قوت باجرات دلیر و شجاع قدم بدایره وجود
نهند که عمر اکثر شان طولانی باشد و طور و روش و رسوم و عادات
اکابر و اعوان و انصار و امرا و رؤسا و سرشکان که در ظل
رایت او باشند هیچ مناسبت با مردم صاحب دولت
گذشته نداشته باشد و صاحب قران غریب باشد نسبت
با اهل اقلیمی که در تحت تصرف او در آمده باشد و اوج عظمت
و شوکت صاحب قران در اوایل زیاده باشد و بعد از آن
از کثرت خروج خوارج و ظهور مخالف محتاج بمحاربه و مقاتله
و جنگ و جدل و لشکرکشی شود و غالب و فیروز آید و فتوحات

کلی رو نماید و مرتبه اش اوج گیرد و حکم و فرمانش او در اکثر

بلاد و اقالیم منتشر گردد و خلایق از صغار و کبار و خواص

و عوام در وقت انتقال دولت و سلطنت انواع مضرت

و تشویش کشند و بعضی مواضع خراب و ویران شود و مردم

بسیار از بیماری و وبا و قحطی و تنگی و غلا تلف شود و مردم

شریر و بدنفس و مخالفین از مقاتله و محاصره زیان و نقصان

بسیار کشند و بعضی جلاء وطن اختیار کنند و در میان مردم

محاربه و مقاتله و تاخت و تالان و تاراج و برده و اسیر

بظهور رسد و دولت صاحب قران اوج گیرد و کارهای

کلی بسهولت و آسانی از پیش برود و بر اعدا و مخالفین فائق

آید و ارباب فضل و علما و خلق را در فراغ صاحبقران داشته

باشند و مهمات را عملا از روی عقل و تدبیر از پیش برند و در

اکثر اقالیم دغدغه و تفرقگی شایع شود و در هر گوشه و کنار از

تعشر

بر قوم مخالفین بر آورند و خرابه و ویرانی کشند خاصه در

جملهٔ آذربایجان و عراق عجم و بقاع الخیر و مدارس بار

و معطل گذارند و بعضی منهدم سازند و اشراف و اکابر قدیم

پریشان حال باشند خاصه در عراق عجم و چون دولت

صاحب قران اوج گیرد و قایم شود مخالفان و معاندان

ملک و مملکت و دولت و ملت از میانه برخیزند و احوالات

نا ملایم مسطوره اکثر منعدم شود و عالم و عالمیان طرحی نو اندازند

و طریقی علیحده پیش گیرند و بتجارت و زراعت و آبادانی

کوشند و از عدل و انصاف بهرهٔ تمام یابند این است خلاصه

کلام مولانا محی الدین انباری در رسالهٔ احکام قرانات و بر

عاقل که در مقدمات مسطوره از اول تا آخر بانصاف تامل

نماید داند که این قران دلیل ظهور خواقین سلیمان ملکین

افغان است خلد الله ملکهم و سلطانهم چه همگی این امور

... الحمد لله آزاد از غلام ... آتش ... [illegible]

... اصول ... بعد از آنکه اصول مذهب ... [illegible]

به شاه گفتم از صدق دل ایمان آورده ... مسجد ... خطبه ... بنام

بچهارده معصوم خوانده نام خلق را از خطبه بیندازم عرض کردم که این کار از پیش نمی رود

برایشان صادق می آید و این مقدمات فی الواقع مصدقی دیگر

ایشان ندارد و اگر کسی گوید که این قران پیش از ظهور ایشان

بوده بشصت سال گوئیم منجمان این را تجویز نموده و تصریح نموده اند

که اثر قران لازم نیست که در همان سنوات ظاهر شود گاه در

همان وقت ظاهر میشود و گاه بمدتی بعد از آن با اینکه قران

قران وسطی که در برج عقرب در سال ... واقع شده منجمان دلیل ظهور شاه اسمعیل دانسته اند و آن پیش

از ظهور شاه اسمعیل بوده به شصت و هشت سال پیش ظاهر شد که

قران مزبور دلیل ظهور پادشاهان ذیشان نصرت نشان

افغان است که احیا کنندگان سنت سید المرسلین و خاتم

النبیین اند و قطع نظر از دلایل مذکوره همین قران علویین که

در سال جلوس میمنت مانوس خاقان صاحبقران جنت مکان

... در دار السلطنه اصفهان جنت بالامن والامان در شهر ربیع الاخر

در برج قوس واقع شد نظر بشواهد مقرونه بآن بانفراده دلیل

تمام است بر آنکه ملک و دولت از خانواده پادشاهان

صفویه انتقال خواهد نمود و رسوم و عادات پیش همگی تغییر

خواهد یافت و پادشاهی بفضل و مشیت موهبت حضرت

مالک الملک مطلق جلت آلاؤه و عظمت نعماؤه بپادشاهان

جلیل الشان نصرت نشان افغان قرار خواهد گرفت و بعد

العیان لایحتاج الی البیان امید از فضل منجز علویات و مدبر

سفلیات آنست که مادام کواکب ثواقب بفیض الهی نور

افشان عالم کون و مکان باشند طالع همایون قبله عالمیان

و اقبال میمون کعبه جهانیان در ترقی و تزاید بوده فیض

رسان عرصه امکان باشند بالنبی الاکرم و آله المکرم و اصحابه

خیر الامم **تنبیه** در عقوبات روافض که موثقین نقل نموده اند

در کتاب فتوحات مکی مذکور است که طایفه از اولیا آنهستند

که ایشان را رجبیون میگویند و ایشان چهل تن می باشند که در
اول رجب چنان بدن ایشان سنگین میشود که گویا آسمان را
بر بالای ایشان نهاده اند و روز بروز سبکتر میشوند
تا در اول شعبان بیکبار سبکبار میشوند و در ماه رجب ایشان را
کشوف بسیار و تجلیات بی شمار رو میدهد صاحب فتوحات
گوید من یکی از ایشان را دیدم که بر وی کشف روافض گذاشته
بودند که ایشان را در صورت خوک میدید گاه بودی که مردی
مستور الحال بودی که هیچ کس مذهب او ندانستی و بر وی
گذشتی مذهب رفض داشتی وی را در صورت خوک دیدی
و گفتی توبه کن و بخدا باز گرد که تو رافضی آن شخص در تعجب افتادی
اگر توبه کردی و در توبهٔ خود صادق بودی وی را در صورت
انسان دیدی و گفتی راست میگوئی و اگر کاذب بودی همچنان
وی را در صورت خوک میدیدی و گفتی دروغ میگوئی و توبه نکرده

و مؤید اینست آنچه از ابی صفوان نقل نموده اند که گفته
یکبار در بعضی از مساجد بلاد شام در عقب شخصی نماز خواندم دیدم
که بعد از نماز لعن شیخین کرد پس برخاستم و نماز را اعاده
کردم و سال دیگر باز اتفاقاً بآن مسجد افتادم دیدم که امام
مسجد بر حضرت ابی بکر و عمر رضی الله عنهما ثنای جمیل میکند پس از اهل
مسجد پرسیدم که امام پارسال چه شد گفتند از شامت رفض
بصورت خوک شد پس دست مرا گرفتند و بخانهٔ او بردند
و او را دیدم که بصورت خوک شده بود و زنجیری در گردن او
انداخته در خانه بسته بودند پس قوم گفتند تو فلان بن فلان
امام مسجد ما نیستی که لعن میکردی سر را جنبانید که یعنی بلی و آنقدر
گریه کرد که روی زمین را تر کرد و در دلایل النبوة از یکی از ثقات
نقل نموده که باتفاق دو نفر دیگر روانه یمن شدیم و شخصی از
کوفه همراه ما بود که نسبت بشیخین سخنان ناسزا میگفت و به نصیحت

متعاقد مینشند در نزدیکی من منزل کردیم و چون وقت کوچ شد
آن کوفی را بیدار کردم گفت هیهات من از شما درین منزل
باز خواهم ماند درین وقت که مرا بیدار کردی دیدم رسول صلی الله
علیه و سلم بالای سر من ایستاده بود و میگفت خدای ترا خوار
گرداند و صورت ترا مسخ کرد درین گفتگو بودیم که پای وی آغاز
مسخ کرد و بزانوی وی رسید آنگاه بتهی گاه و سینه رسید و در
آخر سر و روی بعینه بوزینه شد وی را بالای شتر بستیم و روان شدیم
به بیشه رسیدیم که بوزینه بسیار آنجا بود و چون ایشان را دید
ریسمانرا پاره کرد و خود را از شتر بزیر انداخت و بایشان
ملحق شد یکی از محدثین روایت کرده که در زمان قدیم شخصی
که دایم بزبان ناسزا شیخین گفتی چون وفات نموده کسی را
که بجهت غسل او آورند غسل نموده رفت و همچنین غسال
دیگر آوردند و همه عاجز شده رفتند و هر غسالرا شرط

میکردند که اگر تواند بشوید الا برده را پاره نکن پس غسال
آخرین که آمد دید که از زیر جامه ماری سیاهی بگردن میت
پیچیده و سر بدهان او کرده زبانش میگزد و پس این غسال
بمار گفت که ای مار تو ماموری بعقوبت این و ما ماموریم
بشستن او پس تو یکساعت کناره رو تا ما امر الهی را بجا آریم
آنگاه تو باز برگرد و بآنچه ماموری بجا آر پس آن مار از گردن
او وا شد و بکناری رفت تا او را شستند چون از شستن
فارغ شد و او را کفن نمود باز مار برگشت و بدستور در زیر
کفن بگلوی او پیچیده سر در دهان او کرده زبان او گزیدن
گرفت یکی از سلف نقل نموده که هرکس را می شنیدم که مرده
و مال ندارد او را از مال خود تکفین مینمودم پس گفتند که
فلان زاهد که قایم اللیل و صایم النهار بود وفات کرده
بجهت او کفن و حنوط تحصیل نمودم و بر بالین او حاضر شدم چیزی

در حوالی او نشسته بودند و او را بزهد و صلاح می ستودند تا مکان
برهم بردم که از وی صالح تر کسی نیست ناگاه دیدیم که برخاست
و راست بنشست و گفت واویلاه واویلاه گفتیم ترا چه شد
گفت با قومی بودم که ابوبکر و عمر را سب میکردند و من نیز با ایشان
موافقت میکردم و حالا جای من در دوزخ است این بگفت
و باز بحال مرده بر زمین افتاد و ما از نزد او متفرق شدیم هم یکی
از سلف روایت نموده که مرا همسایه بود که ابوبکر و عمر را ناسزا
میگفت شبی رسول را در خواب دیدم که ابوبکر بر دست
راست او بود و عمر بر دست چپ پس گفتم یا رسول الله همسایه
دارم که مرا درباره این دو یار تو ایذا میکند رسول صلی الله
علیه وسلم یکی را از حضار گفت که برو و آن رافضی را بکش چون
بامداد شد گفتم ویرا خبر کنم چون بمحل او در آمدم صدای شیون
و خروش از آن منزل می آمد پرسیدم که سبب چیست گفتند

دوش شب ویرا بر بستر خود کشته یافتند **خاتمه** قبل ازین
معلوم شد و بدلایل قاطعه ثابت شد که مذهب حق مذهب
سنت و جماعت است و ائمه مجتهدین سنت و جماعت
چهار اند امام اول امام اقدم اعظم امام ابوحنیفه نعمان بن
ثابت بن طاوس که بروایتی نامش مرزبان بن هرمز بن
انوشیروان و فی کتاب المصفی و ابوحنیفه نعمان بن ثابت
بن طاوس بن هرمز وی از تابعین است و از اصحاب کرام
جابر بن عبدالله و انس بن مالک و عبدالله بن ابی اوفی
و سهل بن ساعد الساعدی و ابو الطفیل عامری و ائمه و جماعتی
دیگر را از صحابه دریافته بود و روایت حدیث از ایشان
نموده و از جمعی دیگر از کبار تابعین روایت نموده و شاگرد
حضرت جعفر صادق بوده و در اوایل درس فقه از حماد بن
سلیمان گرفته که شاگرد علقمه است و او شاگرد ابراهیم نخعی و

اونشا کرد عبد الله و جد امام ابو حنیفه مرزبان معروف
بطاوس علم دار حضرت امیر المؤمنین علی بوده و پدر حضرت
امام ابو حنیفه ثابت بخدمت حضرت علی ابن ابی طالب
رسیده و آنحضرت درباره او دعا نموده که بارک الله فیک
و فی ذریتک و در اخبار نبوی درباره او واقع شده که
ابو حنیفه سراج امتی و از کعب الاحبار مرویست که در توریت
مذکور است که در میان امت محمد نوری پیدا شود که کنیتش ابی
حنیفه است و عبادت و ریاضت او بمرتبه بود که چهل
سال نماز بامداد بوضوی خفتن خواند که از اول شب تا آخر
مشغول بعبادت و قرأت بودی گویند که در مسئله که شبهه
بودی چهل بار ختم قران کردی تا آن شبهه تمام دفع شدی
و از یحیی معاذ منقولست که گفت رسول را بخواب دیدم
گفتم ترا کجا طلب کنیم گفت نزد علم ابو حنیفه و در تذکرة الاولیا

مذکور است که امام ابو حنیفه بسر روضه حضرت رسالت رفت
و گفت السلام علیک یا سید المرسلین از روضه مقدسه جواب
آمد که علیک السلام یا امام المسلمین و ثابت شده که آخرین
حج که نموده بود بخاطر فیض مآثرش ملهم شده بود که این حج
آخر است پس فرمود تا در خانه را واکردند و بدرون خانه رفته
دو رکعت نماز خواند در رکعت اول نصف قرآن و در
رکعت دیگر نصف دیگر تمام قرآن ختم نمود و بعد از فراغ
از نماز مناجات کرد و گفت الهی اگر حق بندگی تو بجا نیاوردم
و در عبادت تو کوتاهی نمودم در معرفت تو الحادی نکردم
و معرفت ترا بقدر طاقت بشری حاصل نمودم پس کوتاهی
که در عبادت نموده باشم بسبب عرفانی که حاصل نموده ام
ببخش هاتفی از گوشه خانه کعبه ندا داد که ابا حنیفه نیکو کردی
بندگی و عبادت مرا و جهد کردی در معرفت من پس من آمرزیدم

[illegible]
صاحب العصر [illegible] سبحانه
[illegible]
عبارت و البصیرت
از نسخه گرفته بجهت تبعیت ائمه
ضلال العبد [illegible] عفی عنه

نژاد هر کس پیروی تو کند تا قیامت او را نیز آمرزیدم و احوالات
جلیله و کرامات جمیله و ریاضات شاقه و عبادات فاضله
و مناقب و فضایل آنحضرت زیاده از آنست که این مقام
متحمل آن تواند شد امام دویم امام مالک بن انس بن مالک
او نیز از تابعین است و پدرش از اصحاب کرام است و
روایت حدیث از کبار تابعین چون زهری و نافع نموده
و اول کسی است که تدوین حدیث نموده کتاب موطا در حدیث
جمع نموده و در اخبار نبوی در بارهٔ او واقع شده یوشک ان
یضرب الناس اکباد الابل یطلبون العلم فلا یجدون احدا
اعلم من عالم المدینه یعنی نزدیک است که مردم بشتابند به
بلاد بجهت تحصیل علوم و نیابند کسی را که عالم تر باشد از عالم
مدینه مراد از عالم مدینه امام مالک است رضی الله تعالی عنه
امام سیم امام ابو عبد الله محمد بن ادریس بن العباس بن

عثمان بن شافع بن سائب بن عبید بن عبد یزید بن هاشم بن
المطلب بن عبد مناف که جد چهارم پیغمبر است روایت
حدیث از کبار تابعین نموده و شاگرد امام مالک است
و در علم کتاب و سنت و اقوال صحابه و آثار و تاویل
علما و ناسخ و منسوخ و لغت و عربیت کسی قرین او نبوده و در
جمیع علوم سر آمد علما بوده مشهور است که در مسجد الحرام بصدای
بلند میگفت سلونی ما شئتم حتی اخبرکم به عن کتاب الله
فانه لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین یعنی بپرسید از
من هر چه خواهید تا من شما را خبر دهم بآن از قرآن پس بدرستی
که هیچ چیزی نیست از تر و خشک مگر در قرآن مجید است و از آن
استنباط میشود در ین وقت شخصی پرسید که محرم که ملخی صید کند
حکم آن در قرآن چیست چون سائل از اهل اسرار نبود او را
موافق ظاهر جواب گفت و فرمود حکم آن در قرآن اینست

که ما آتیکم الرسول فخذوه و رسول پیغمبر [؟] علیکم بسنتی و سنة
الخلفاء الراشدین و حضرت عمر که دویم خلفاء راشدین است
فرموده تمرة خیر من جرادة منقول است که علماء نصاری نزد
هارون الرشید آمدند که ما با علماء اسلام مناظره میکنیم پس
هارون علما را بجهت این کار در کنار دجله جمع نموده ناگاه
امام شافعی آمده پا بر دجله نهاد و تا میان دجله رفت
که قدمش تر نشد آنگاه در میان دجله مصلی انداخته نشست
و گفت هر کس با من مناظره دارد اینجا آید فریاد از علماء
نصاری بر آمد اکثر مسلمان شدند و در اخبار نبوی درباره
او آمده که یملأ عالمها طباق الارض علما یعنی پر میکند عالم
قریش روی زمین را از علم مراد از عالم قریش امام شافعی است
رضی الله تعالی عنه امام چهارم احمد بن حنبل بن هلال بن اسد
بن ادریس بن عبد الله بن حیان بن عبد الله بن انس بن عوف

بن قاسط بن مازن بن شیبان استاد محمد ثانی و شاگرد امام
شافعی است و کتاب مسند در حدیث جمع نموده و در آخر عمرش
شغلش در علم و ورع بود و خاتم المجتهدین است و احوالات و کرامات
هر یک از ایشان در مجلس مسطور است و این کتاب تحمل آن نیست
اگر کسی گوید که چرا در بعض مسائل میان ایشان اختلاف واقع
شده جواب گوییم که اجتهاد بذل جهد است در استنباط مقصود
از آیات قرآن و احادیث نبوی چنانکه حق سبحانه میفرماید
لعلمه الذین یستنبطونه منهم پس هر یک بذل جهد
خود در استنباط معنی مقصود نموده و در بعضی آیات و احادیث
هر یکی مجمل قرار داده از آن جهت اختلاف جزوی واقع شده
و در حدیث واقع شده اختلاف علماء امتی رحمة یعنی
اختلاف علماء امت من رحمت است زیرا که بسبب آن
وسعتی در کار مسلمانان پیدا شود و کار بر مسلمانان تنگ نشود

که اگر کسی بقول عمل نتواند نمود بقول دیگر عمل می تواند نمود

اگر کسی گوید که کدام یک از این چهار ماجور و مثابند گوئیم هر چهار

بذل جهد در رضای خدا نموده نه بمقتضای نفس و هوا و هر

چهار ماجور و مثابند زیرا که هر یک از جانب خدا مامور

که عمل کنند بانچه اجتهاد خود وش بان مؤدی است بلکه حق انست

که هر چهار مصیبند زیرا که بغیر مجتهدان در دین را مطلقا ستوده

است و ثنا گفته است و در باب اجتهاد صحابه کرام فرموده

بایهم اقتدیتم اهتدیتم و محمد شهرستانی در ملل نحل درین باب

میگوید ولیس یلزم منه تکفیر و لا تضلیل بل کل مجتهد مصیب

علی ما ذکرنا و در جمع الجوامع میگوید اما المسئلة التی لا قاطع

فیها من مسائل الفقه فقال الشیخ ابو الحسن الاشعری والقاضی

ابو بکر و ابو یوسف و محمد و ابن شریح کل مجتهد فیها مصیب لان

حکم الله فیه تابع لظن المجتهد فما ظنه فیها من الحکم فهو حکم الله فی حقه

و این مذهب احق بقبول است اگر کسی گوید که مقلد کدام یک را

پیروی نماید گوئیم هر کدام را پیروی کند نجات یابد و امام غزالی

در بعض رسائل خود میگوید که بیماری که در بلده او چهار طبیب

باشد خود را بهلاکت نینداز که نمیدانم بکدام باید رجوع نمود

بلکه بهر کدام که خواهد رجوع میکند و از و استعلاج مرض خود

میکند لیکن هر یک از ائمه دین را که پیروی کند باید در مذهب

او صلابتی داشته باشد زیرا که صلابت در دین محمود است

و عصبیت مذموم و در جواهر الفتاوی که از کتب حنفی است

میگوید قال فخر الدین لما سئل عن التعصب فی المذهب

الصلابة فی المذهب واجب و التعصب لا یجوز

و الصلابة ان یعمل بما هو مذهبه و یریه حقا و صوابا

و التعصب السفاهة و الجفاء فی صاحب مذهب

آخر و ما یرجع الی نقصه و لا یجوز ذلک فان الائمة

المسلمين كانوا في طلب الحق وهم على الصواب
يعني صلابت در مذهب واجب است وتعصب جايز نيست
وصلابت آنست كه بمذهب خود عمل كند واگر حق وصواب
داند وتعصب سفاهت است بمذهب ديگر ونسبت مذهب
ديگر است بنقصان واين حرام است زيرا كه ائمه اربعه
هر چهار در طلب حق بودند وهمگي ايشان بر صواب اند اگر
كسي گويد كه فرقه ناجيه موافق حديث يكي است واهل
سنت چهار مذهب است جواب گوئيم كه هر چهار مذهب
در اصول دين واعتقادات يكي است واصلا در اعتقادات
باهم اختلافي ندارند يعني كه اعتقادات واحكام كلي و
اصول دين كه معتقد حنفي است بعينه معتقد شافعي ومالكي
وحنبلي است واعتقادشان باهم هيچ تفاوت ندارد بلكه
اختلافي كه دارند در فروع دين است ودر جميع فروع اختلاف

ندارند بلكه در بعضي كه اجتهادي است اندك اختلاف نموده اند
و آن نيز در استنباط از كتاب خدا وسنت مصطفى واقع
شده پس هر چهار بمنزله يك درخت است كه بيخ آن يك است
وشاخ آن چهار وميوه آن يك است واگر علماء اهل سنت
در بعضي از فروع دين باهم اختلاف دارند در مذهب شيعه
اكثر مسائل مختلف فيه است يعني كه نماز جمعه باوجود اكثر فرضيت
آن منصوص قرآنست وقرآن صريح بفرضيت آن ندا ميكند
علماء شيعه در آن بر چند وجه اختلاف نموده اند بعضي گويند
حرام است وبعضي گويند فرض و واجب است وبعضي گويند
مكروه است وبعضي گويند مندوب است وبعضي گويند مباح است
ومكلف مخير است در خواندن ونخواندن وساير مسائلشان
هم برين قياس دان پس در يك مسئله زياده بر چهار قول كه دارند
دارند پس اگر اختلاف فروع محسوب باشد در مذهب شيعه

بشر است پس شیعه را نمی‌رسد که باین طعن بر اهل سنت
کند خصوص که نزد همه کس ثابت است که هر چهار مذهب
اهل سنت در اصول دین متفقند و هر چهار بر یک طریق دیگر
مذهبند چنانکه گذشت اگر کسی گوید که چرا با وجود بسیاری
علما و مجتهدین و بزرگان دین که در میان اهل سنت جا
اند مجتهد کل همین چهار است گوئیم چهار عددی است که اسرار
بسیار و حکمت بی شمار در ان است چهار عددی است
تمام که نقصانی در ان نیست و زوج الزوج و ربع آن
واحد است که اصل اعداد است نصف آن دو است
که منشأ اعداد است و سه ربع آن سه است که عدد مسنون
است و خودش با اعداد مزبوره که اجزای اوست مجموع
ده است که اصل بسایط اعداد است پس لاجرم چهار
عددی است که اساس کائنات بر وست صفا سید

ابرار

ابرار چهار و ملائکه مقربین چهار و ارکان بیت الله العتیق
چهار و کلمات مختار در حدیث سید ابرار چنانکه فرموده
اِنَّ اللهَ اصطفیٰ مِنَ الکلامِ اَربعًا سُبحانَ الله
والحمدُ لله ولا اله الا الله والله اکبر و ارکان
جهان چهار شرق و غرب و شمال و جنوب و عناصر آن چهار
و طبایع در گرمی و سردی و خشکی و تری چهار و فصول سال چهار
تابستان زمستان پائیز بهار و اشهر حرم چهار رجب و ذی قعده
ذی الحجه محرم و اسبوع الشهر چهار و انهار بهشت عنبرین چهار
آب گوارا و عسل مصفا و شراب بی خمار و شیر خوشگوار و انهار
روی زمین چهار جیحون سیحون نیل فرات و حاملان عرش
چهار و منتهای رکعات نماز چهار و اعضای وضو چهار و اوتاد
عالم از اولیا نامدار چهار و اجناس عالم از عقلای ذوی المقدار
چهار جن و انس و دیو نابکار و ملائکه نیکوکردار و جواز نکاح

در شریعت احمد مختار و مراتب عقل چهار و روح سرخفی اخفی

وکتب آسمانی الهی چهار توریت انجیل زبور قرآن پس مصلحت

الهی تقاضای آن نمود که مجتهدین و ائمه مذهب حق چهار باشند

عارف ربانی امیر سید علی همدانی در رساله اسرار النقطه

در تحقیق اسرار چهار و فضایل این سر الاسرار میگوید فالحرکة

التی علی الاستقامة الی ای جهة کانت من الجهات

الاربع لا تتم الا بثلث نقطات متعاقبات غیر

النقطة الاصلیة المرکزیه و باز درین رساله در وجه

اختیار چهار اعداد میگوید الاربعة اصل فی البسایط العددیه

والبسایط اصل فی ترکیب الاعداد الی ما لا نهایة

وذلک ان بسایط العدد هو من الواحد الی

العشرة ثم تاخذ فی التکرار ولیس فی البسایط

عدد یجمع العشرة ویتضمنها غیر الاربعة فان

مردود در زبور احکام نیست در حقیقت صحف

در توریه است زبور موعظه

احکام است که بر داود

و نصیحت است که بر داود صاحب شریعت نیست

تابع موسی علی نبینا و علیه السلام

است صحف ابراهیم

و صحف نوح و شیث

در اعلامت نهایت

الاربعة حقیقتها اربعة وفیها ثلثة فکانت سبعة

وفیها اثنان فصارت تسعة وفیها واحد فصارت

عشرة کاملة ولحکمة هذا السر انتظم امور المکونات

علی الاعداد الرباعیة و در آخر این مقام میگوید فهذه

الامور الرباعیات تسبح بالسنة احوالها وتشهد

بالحان حقایقها وخصوصیاتها علی جلالة

شان باریها وکمال اثار ربوبیة اربابها

من الاسماء والاربعة الالهیة وهی الاسماء

الاربعة بجلالها التی هی ارکان التصرفات

الایجادیة واصول مراتب التدبیرات الکونیة

وقواعد اصول کرسی المملکة الفردانیة وهی

الحی والعالم والمرید والقادر دین معلوم شد که مجتهدان

دین که مرشدان راه یقین اند باید چهار باشند نه بیشتر و نه کمتر

وخبر صدق اثر اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم مصرح باین است و از این است

و هر یک از کبار علما و مجتهدین جزو که مجتهد ان فی المذهبین کرده اند

آن نموده که اجتهاد در یک مذهب نماید از جانب پیغمبر در عالم واقعه

ممنوع شده اند چنانکه از امام حجة الاسلام محمد غزالی نقل نموده اند

که اراده نموده بود که اجتهاد در یک مذهب نماید و مجتهد گردد چنانکه پیغمبر را

صلی الله علیه و سلم در واقعه دیده بود که در خانه نشسته است

و آن خانه چهار در دارد و از هر یکی دری پس امام ابو حنیفه را

خواند از دری داخل شد آنگاه مالک را خواند او نیز از در

دیگر داخل شد آنگاه شافعی را و احمد را هر یک از دری داخل

شدند پس امام غزالی را از در شافعی خواند پس چون امام غزالی

از آن واقعه بیدار شد دانست که در اجتهاد مسدود است

و چون پیغمبر او را از در شافعی خوانده بود مذهب شافعی اختیار

نمود و اجتهاد در آن مذهب نمود و از امام فخر و غیر او نیز مثل

این نقل نموده اند و عارف جامی قدس سره السامی در نفحات

الانس در ذکر امام حجة الاسلام محمد غزالی فرموده که یکی از

اکابر علما گفته است که روزی میان نماز پیشین و نماز دیگر

بمسجد حرام در آمدم و چیزی از وجد و احوال درویشان مرا

فرو گرفته بود نمی توانستم که بنشینم و یا بایستم جائی می طلبیدم

که ساعتی استراحت کنم بجماعت خانهٔ بعضی رباطها که در حرم بود

در آمدم و بر پهلوی راست در برابر خانهٔ کعبه بیفتادم و دست

خود را زیر روی ستون ساختم تا مرا خواب نگیرد و طهارت

من منتقض نشود ناگاه یکی از روافض که بآن مشهور بود آمد و

مصلی بر در آن جماعت خانه انداخت و از جیب خود لوحی

بیرون آورد و آنرا ببوسید و پیش روی خود نهاد و نماز

دراز گزارد و روی خود از هر جانب بر آن مالید و تضرع

بسیار کرد بعد از آن سر خود بالا کرد و آنرا ببوسید و بر

چشمهای خود مالید و باز ببوسید و بر چشمهای خود مالید و باز

این وجد و احوال از نقص و بی هوشی
از اعمال شیطان است چه خوب
گفته این عزیز که بعضی از مدعیان
ساختند که چون استند که در پیش
ایشان تلاوت قرآن عظیم از
کمر بر نمایند بیهوش شده از خوف
می روند که در عدهٔ ایشان
بالای دیوار دوازده مهره
هرگاه این اشخاص در بالای
دیوار دوازده مهره تلاوت قرآن
شنوند اگر از خود رفتند
این وقت معلوم گردد که از مکر
شیطان نیست احق به بیس
چه کلام حقیقت با وجود که
ظاهر است

بنویسید و در جیب نهاد چون من آنرا بدیدم مرا ازان کراهت

بسیار شد با خود گفتم چه بودی که رسول صلی الله علیه وسلم زنده

بودی تا این مبتدع را زجر دادی از شناعت آنچه نوشته

بود و باین تفکر خواب مرا از خود دور کرد تا حضرت

من فاسد نشود ناگاه از حس غائب شدم و درین حالت

دیدم که عرصه ایست بسیار گشاده و مردم بسیار ایستاده

اند و در دست هر یک کتابیست مجلد و همه پس شخصی در آمده

از حال ایشان سوال کردم گفتند حضرت رسالت صلی الله

علیه وسلم اینجا نشسته و اینها اصحاب مذاهب اند میخواهند که عقاید

و مذاهب را از کتب خود بر رسول صلی الله علیه وسلم خوانند

و تصحیح مذاهب و عقاید خود کنند شخصی در آمد گفتند امام ابو حنیفه

است و در دست او کتابی بود میان حلقه در آمد و بر رسول

صلی الله علیه وسلم سلام کرد رسول صلی الله علیه وسلم جواب سلام

لعنك الله ایها الناصبی الکذاب

وکم من عائب قولا صحیحا و آفته من الفهم السقیم

هیچ جا ذکر شیعیان جناب امیر المؤمنین ... ذکر

داد و مرحبا گفت و او را نزدیک خود نشاند و او ازان

کتاب مذهب و اعتقاد خود بر پیغمبر خواند و شخصی دیگر در

آمد گفتند امام شافعی است و کتابی در دست داشت

بمیان حلقه در آمد و بر رسول صلی الله علیه وسلم سلام

کرد پیغمبر جواب داد و مرحبا گفت و نزدیک خود

نشاند و او ازان کتاب مذهب و اعتقاد خود بر پیغمبر

خواند و همچنین ائمه دیگر نیز بخدمت پیغمبر آمده سلام بر

پیغمبر کردند و نزد او نشستند و اعتقاد و مذهب خود

بر آنحضرت عرض کردند و همه را درجه قبول یافتند چون

ائمه اهل سنت فارغ شدند ناگاه یکی از روافض آمد

و در دست وی جزوی چند جلد ناکرده در آنجا

ذکر عقاید باطله ایشان بود و قصد کرد که بمیان

آن حلقه در آید و آنرا بر رسول خواند یکی از آنان

که پیش رسول بودند بیرون آمد و آن رافضی را زجر
منع بسیار نموده و جزوها از دست او گرفته
پاره کرد و بینداخت و ویرا براند و از مجمع دور
کرد و چون من دیدم که ائمه هریک مذهب خود را
بر آنحضرت عرض نمودند من الحلقه آمدم و عرض
نمودم که یا رسول الله این کتاب عقاید اهل
سنت جماعت است اگر رضای جناب تو عرض
کنم فرمود چه کتاب است عرض کردم که قواعد
العقاید است که غزالی در عقاید اهل سنت جماعت
تالیف نموده فرمود بخوان از ابتدای کتاب
خواندم چون بنعت و صفت آنحضرت رسیدم
بمن التفات کرد و گفت این الغزالی غزالی آنجا
ایستاده بود گفت یا رسول الله غزالی منم و سلام

بآنحضرت کرد و آنحضرت جواب سلام گفت
و دست مبارک بغزالی داد و او دست مبارک
آنحضرت بوسیده روی بر دست مبارک آنحضرت
مالید پس درین حالت من بحال خود آمدم و [illegible]
گریه بر چشم من بود از آن کرامات و احوال
که مشاهده کرده بودم و بالجمله هر کس بدیده انصاف
نگاه کند در احوال ائمه اربعه بیقین داند که اجتهاد
ایشان بمقتضای نفس و هوا نبوده و بجهت محض
تحصیل رضای خدا و استنباط احکام شریعت بصفا
بوده و بکمال احتیاط نموده اند که ما فوق آن
متصور نیست بلکه بعد از آنکه ریاضت و عبادات و زهد
ایشان از دنیا و شوق ایشان بجناب مولا و بذل
جهد ایشان در تحقیق حق و سایر احوالات ایشان

معلوم گشت علم قطعی حاصل کند که ایشان در میان آن
بدی نسل خلف آمده راشدین در میان خلفا کسی
جز اهل حق باشند از شرکین و در فضل میت چه جای
تشنیع که بنای کار ایشان بر تعصب و عداوت
و ماخذشان اقاویل مفتری است چنانکه در باب
چهارم گذشت و قطع نظر ازین امور حدیث صحیح
لا تجتمع امتی علی الضلالة و حدیث ید الله علی الجماعة و فلذا
علیکم بالسواد الاعظم دلالت میکند بر حقیت اهل سنت اربعه
و حقیقت سنت و جماعت دارد و حاجت بدلیل
دیگر نیست زیرا که بحمد الله بر همه کس ظاهر است که
از بدو اسلام تا حال مکه معظمه و مدینه مشرفه و تمام
ولایت حجاز و عربستان و بلاد مغرب و ولایت
روم و هندوستان و ترکستان و ماوراء النهر و بر

اقطار زمین که بحلیه ایمان مشرف شده همگی بر طریقه
سنت و جماعت بوده از این مذاهب اربعه بیرون
نیستند چنانچه در حیث مذکور شد درین باب کافی است
الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله
و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین تمت الکتاب
بعون الملک الوهاب
فی یوم ... وقت العصر
شهر رجب المرجب سنه ۱۲۴۱

